



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما الصلوة والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



ایران پرورش کونول کلا. ایران پرورش و پرده و پرده است  
ایران پرورش کونول کلا. ایران پرورش و پرده و پرده است

# ایران شیداکی حسین علی

استاد مرتضی آقا تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام

نویسنده:

مرتضی آقاتهرانی

ناشر چاپی:

نشر میم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
	پاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام: کوتاه نظری به چهره تابان خورشید کربلا، حضرت حسین بن علی (ع) و اسوه وفا، ماه تابان عرصه کربلا، جناب عب
۳۰	مشخصات کتاب
۳۰	مقدمه‌ی مؤسسه
۳۱	مقدمه نویسنده
۳۱	سخنان آغازین
۳۱	اشاره
۳۲	اهمیت این بحث
۳۲	کلیات
۳۲	اشاره
۳۲	عرب پیش از طلوع اسلام
۳۲	اشاره
۳۳	فرهنگ دینی پیش از اسلام
۳۳	تصرف در نام خداوند
۳۳	نامگذاری بتها
۳۴	اسلام و اقامه توحید
۳۴	اسلام و خرافه‌شکنی
۳۵	اخلاق عمومی عرب
۳۵	تابش نور اسلام بر حجاز
۳۶	تحولات امت اسلام از آغاز تا دوران امام حسین
۳۸	بررسی حکومت امام حسین از مدینه به کربلا
۳۸	اشاره
۳۸	در مدینه

- حرکت از مدینه به سوی مکه ..... ۳۸
- ورود به مکه ..... ۳۹
- در مکه ..... ۳۹
- حرکت از مکه به عراق ..... ۴۰
- اشاره ..... ۴۰
- طی منازل از مکه تا کربلا ..... ۴۰
- اشاره ..... ۴۱
- ابطح ..... ۴۱
- تنعیم ..... ۴۱
- صفاح ..... ۴۱
- وادی عقیق ..... ۴۱
- وادی صفراء ..... ۴۲
- ذات عرق ..... ۴۲
- حاجر ..... ۴۲
- فید ..... ۴۲
- اجفر ..... ۴۳
- خزیمیه ..... ۴۳
- شقوق ..... ۴۳
- زرود ..... ۴۴
- ثعلبیه ..... ۴۴
- زباله ..... ۴۴
- القاع ..... ۴۵
- عقبه ..... ۴۵
- شراف ..... ۴۵

۴۵	ذوحسم
۴۶	بیضه
۴۶	رهیمه
۴۶	قادسیه
۴۷	عذیب الهجانان
۴۷	قططانیه
۴۸	قصر مقاتل
۴۹	قری الطف
۴۹	نینوی
۴۹	کربلا
۵۰	تعداد سپاه امام حسین و سپاه یزید
۵۰	آرایش سپاه امام حسین
۵۰	آرایش سپاه کوفه
۵۱	یاران حسین
۵۱	اشاره
۵۱	سفیران امام زمینه‌سازان قیام
۵۱	مسلم بن عقیل بن ابی طالب
۵۱	اشاره
۵۱	دعوت اهل کوفه از امام حسین
۵۱	حرکت مسلم از مکه
۵۲	ورود مسلم به کوفه
۵۲	بیعت با مسلم در کوفه
۵۳	محورهای بیعت مردم با مسلم
۵۳	نامه مسلم به امام حسین

- ۵۳ ..... یزید و کوفه
- ۵۳ ..... عبدالله بن یقطر حمیری
- ۵۴ ..... سلیمان بن رزین
- ۵۴ ..... اشاره
- ۵۵ ..... قیس بن مسهر صیداوی
- ۵۵ ..... اشاره
- ۵۵ ..... حرکت قیس به سوی امام حسین
- ۵۵ ..... نامه امام به اهل کوفه
- ۵۶ ..... شهادت قیس بن مسهر
- ۵۶ ..... خبر شهادت قیس بن امام
- ۵۶ ..... اصحاب و یاران امام
- ۵۶ ..... اشاره
- ۵۶ ..... امام حسین در روز عاشورا
- ۵۶ ..... اشاره
- ۵۷ ..... پیش از نبرد
- ۵۷ ..... اشاره
- ۵۷ ..... آغاز نبرد
- ۵۷ ..... اشاره
- ۵۸ ..... عبدالرحمن بن عبد رب الانصاری الخزرجی
- ۵۸ ..... اشاره
- ۵۸ ..... شهادت عبدالرحمن
- ۵۸ ..... نعیم بن عجلان انصاری خزرجی
- ۵۸ ..... اشاره
- ۵۹ ..... شهادت نعیم



- ۵۹ ..... عمران بن کعب بن حارث الاشجعی
- ۵۹ ..... قاسط بن زهیر بن حرث تغلبی
- ۵۹ ..... کردوس بن زهیر بن حرث تغلبی
- ۵۹ ..... کنانه بن عتیق تغلبی
- ۵۹ ..... اشاره
- ۶۰ ..... زاهر بن عمرو کندی
- ۶۰ ..... اشاره
- ۶۰ ..... شهادت زاهر
- ۶۰ ..... حارث بن عمرو القیس کندی
- ۶۰ ..... اشاره
- ۶۰ ..... یزید بن ثبیت عبدی بصری
- ۶۰ ..... اشاره
- ۶۰ ..... حرکت به سوی امام
- ۶۱ ..... شهادت یزید بن ثبیط
- ۶۱ ..... عامر بن مسلم عبدی بصری
- ۶۱ ..... اشاره
- ۶۱ ..... شهادت عامر
- ۶۱ ..... سالم مولی عامر بن مسلم عبدی
- ۶۱ ..... اشاره
- ۶۲ ..... شهادت سالم
- ۶۲ ..... سیف بن مالک عبدی بصری
- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۲ ..... شهادت سیف بن مالک
- ۶۲ ..... حباب بن عامر بن کعب بن تمیمی

- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۲ ..... شهادت حباب
- ۶۲ ..... نعمان بن عمرو الراسبی
- ۶۳ ..... اشاره
- ۶۳ ..... شهادت نعمان
- ۶۳ ..... حلاس بن عمرو ازدی راسبی
- ۶۳ ..... اشاره
- ۶۳ ..... شهادت حلاس
- ۶۳ ..... عمار بن أبی سلامة دالانی
- ۶۳ ..... اشاره
- ۶۴ ..... شهادت عمار بن ابی سلامه
- ۶۴ ..... جابر بن حجاج مولی عامر
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۴ ..... مسعود بن حجاج
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۴ ..... شهادت مسعود
- ۶۴ ..... عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۵ ..... شهادت عبدالرحمن
- ۶۵ ..... جبلة بن علی شیبانی
- ۶۵ ..... اشاره
- ۶۵ ..... شهادت جبلة
- ۶۵ ..... عبیدالله بن یزید ثبیط
- ۶۵ ..... اشاره

- ۶۵ ..... شهادت عبدالله
- ۶۵ ..... عبدالله بن یزید بن ثبیط
- ۶۵ ..... اشاره
- ۶۶ ..... شهادت عبدالله بن یزید
- ۶۶ ..... ادهم بن امیه
- ۶۶ ..... اشاره
- ۶۶ ..... شهادت ادهم
- ۶۶ ..... عمار بن حسان بن شریح طائی
- ۶۶ ..... اشاره
- ۶۶ ..... فرزندان عمار بن حسان بن شریح طائی
- ۶۷ ..... شهادت عمار بن حسان بن شریح طائی
- ۶۷ ..... عمر بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... شهادت عمر
- ۶۷ ..... مسلم بن کثیر ارج ازدی کوفی
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... شهادت مسلم
- ۶۷ ..... زهیر بن سلیم ازدی
- ۶۸ ..... رافع بن عبدالله مولی مسلم ازدی
- ۶۸ ..... جندب بن حجر (حجیر) کندی خولانی
- ۶۸ ..... جناده بن کعب بن الحرث انصاری خزرجی
- ۶۸ ..... شهادت جناده بن کعب
- ۶۸ ..... نبرد گروهی
- ۶۸ ..... اشاره

- ۶۸ ..... قاسم بن بشر ازدی
- ۶۹ ..... اشاره
- ۶۹ ..... شهادت قاسم
- ۶۹ ..... جوین بن مالک من قیس بن ثعلبیه
- ۶۹ ..... اشاره
- ۶۹ ..... شهادت جوین
- ۶۹ ..... امیه بن سعد بن زید طائی
- ۶۹ ..... اشاره
- ۶۹ ..... شهادت امیه
- ۶۹ ..... زهیر بن بشر خثعمی
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۰ ..... عبدالله بن بشر خثعمی
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۰ ..... شهادت عبدالله
- ۷۰ ..... بشر بن عمرو حضرمی
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۰ ..... امتحانی دیگر
- ۷۱ ..... شهادت بشر
- ۷۱ ..... حجاج بن زید بدر سعدی تمیمی بصری
- ۷۱ ..... اشاره
- ۷۱ ..... شهادت حجاج بن بدر
- ۷۱ ..... عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی مذحجی
- ۷۱ ..... اشاره
- ۷۱ ..... شهادت عائذ

- ۷۲ ..... قارب بن عبدالله دثلی
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... شهادت قارب
- ۷۲ ..... منجج بن سهم
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... شهادت منجج
- ۷۲ ..... سعد بن حرث حارث مولی علی بن ابی طالب
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۳ ..... شهادت سعد بن حرث
- ۷۳ ..... نصر بن ابی نیزر حبشی مدنی
- ۷۳ ..... اشاره
- ۷۳ ..... پدر نصر ابی نیزر
- ۷۳ ..... بیدار فکری نصر
- ۷۴ ..... شهادت نصر بن ابی نیزر
- ۷۴ ..... حبشی بن قیس نهمی
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۴ ..... شهادت حبشی
- ۷۴ ..... حارث بن نبهان
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۴ ..... سالم بن عمرو
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۵ ..... شهادت سالم
- ۷۵ ..... شیبب مولی حرث بن سریع همدانی جابری
- ۷۵ ..... اشاره

- ۷۵ ..... شهادت شیبب
- ۷۵ ..... نبرد تن به تن
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۵ ..... عمرو بن جناده
- ۷۵ ..... اشاره
- ۷۶ ..... شهادت عمرو
- ۷۶ ..... بحریه دختر مسعود خزرجی
- ۷۶ ..... عبدالله بن عمیر
- ۷۶ ..... اشاره
- ۷۷ ..... حرکت عبدالله به سوی امام
- ۷۷ ..... مبارزه عبدالله
- ۷۷ ..... حمله ناجوانمردانه سپاه ابن سعد
- ۷۷ ..... شهادت عبدالله
- ۷۸ ..... اموهب، همسر عبدالله بن عمیر
- ۷۸ ..... اشاره
- ۷۸ ..... شهادت اموهب
- ۷۸ ..... طلب کمک و هدایت الهی
- ۷۹ ..... نبرد چند نفری
- ۷۹ ..... اشاره
- ۷۹ ..... مالک بن عبدالله بن سریع
- ۷۹ ..... اشاره
- ۷۹ ..... شهادت مالک بن عبدالله
- ۸۰ ..... سیف بن حارث بن سریع جابری
- ۸۰ ..... اشاره

- ۸۰ ..... شهادت سیف بن حارث
- ۸۰ ..... عبدالله بن عروه بن حراق غفاری
- ۸۰ ..... اشاره
- ۸۰ ..... شهادت عبدالله
- ۸۱ ..... عبدالرحمن بن عروه بن حراق غفاری
- ۸۱ ..... اشاره
- ۸۱ ..... شهادت عبدالرحمن
- ۸۱ ..... شعار حماسی عبدالله و عبدالرحمن
- ۸۱ ..... عمرو بن خالد اسدی صیداوی
- ۸۱ ..... اشاره
- ۸۲ ..... عمرو بن خالد در کربلا
- ۸۲ ..... شهادت عمرو بن خالد
- ۸۲ ..... جناده بن حرث مذحجی مرادی کوفی
- ۸۲ ..... اشاره
- ۸۲ ..... شهادت جناده
- ۸۳ ..... شهادت برخی دیگر
- ۸۳ ..... سعد مولی عمرو بن خالد اسدی صیداوی
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۳ ..... شهادت سعد
- ۸۳ ..... جابر بن حارث سلمانی
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۳ ..... شهادت جابر
- ۸۳ ..... مجمع بن عبدالله العائذی
- ۸۳ ..... اشاره

- ۸۴ ..... شهادت مجمع بن عبدالله
- ۸۴ ..... پیوستن برخی از لشکر دشمن به سپاه امام
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۴ ..... سعد بن حارث (حرث) انصاری عجلانی
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۴ ..... شهادت سعد بن حارث
- ۸۵ ..... ابوالحتوف بن حارث انصاری عجلانی
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۵ ..... شهادت ابوالحتوف
- ۸۵ ..... ترس دشمن از رویارویی
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۵ ..... مسلم ابن عوسجه اسدی
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۶ ..... مسلم بن عوسجه در کوفه
- ۸۶ ..... در شب عاشورا
- ۸۷ ..... در صبح عاشورا
- ۸۷ ..... شهادت و سفارش مسلم به حبیب
- ۸۸ ..... پس از شهادت
- ۸۹ ..... مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی
- ۸۹ ..... اشاره
- ۸۹ ..... شهادت مجمع بن زیاد
- ۸۹ ..... عباد بن مهاجر بن ابی‌مهاجر جهنی
- ۸۹ ..... اشاره
- ۸۹ ..... شهادت عباد بن مهاجر



۸۹	عقبه بن صلت جهنی
۸۹	اشاره
۸۹	شهادت عقبه بن صلت
۹۰	شهادت وهب
۹۰	اشاره
۹۰	وهب بن عبدالله بن عمیر حباب الکلبی
۹۰	کمک‌خواهی فرمانده سواره نظام از پیاده نظام
۹۰	اشاره
۹۰	ابوالشعثاء کندی
۹۰	اشاره
۹۱	شهادت ابوالشعثاء
۹۱	هنگامه ظهر
۹۱	اشاره
۹۱	حبیب ابن مظاهر مظهر اسدی
۹۱	اشاره
۹۱	پیامبر خدا و حبیب
۹۱	امام علی و حبیب
۹۲	حبیب، حامل اسرار الهی
۹۲	حبیب و کوفه
۹۲	ورود حبیب به کربلا
۹۳	حبیب در روز تاسوعا
۹۳	دعوت حبیب در روز تاسوعا
۹۳	عباس و حبیب
۹۴	حبیب در شب عاشورا

- حبیب در روز عاشورا ..... ۹۴
- شهادت حبیب ..... ۹۵
- حر بن رباحی تمیمی ..... ۹۶
- اشاره ..... ۹۶
- خروج حر از کوفه ..... ۹۶
- رودروی حر با امام حسین ..... ۹۶
- توبه حر ..... ۹۷
- لحظات دیدار با امام ..... ۹۷
- شهادت حر ..... ۹۸
- اقامه نماز ..... ۹۹
- اشاره ..... ۹۹
- سعید بن عبدالله حنفی ..... ۹۹
- اشاره ..... ۹۹
- سعید در کوفه ..... ۹۹
- حمایت سعید از امام ..... ۱۰۰
- شهادت سعید ..... ۱۰۰
- مقام معنوی سعید ..... ۱۰۰
- گفتار امام پس از نماز ظهر ..... ۱۰۱
- پی کردن اسبان ..... ۱۰۱
- اشاره ..... ۱۰۱
- ابوتمامه، عمرو الصائدی ..... ۱۰۲
- اشاره ..... ۱۰۲
- مراقبت ابوتمامه از امام ..... ۱۰۲
- توجه ابوتمامه به نماز جماعت در اول وقت ..... ۱۰۳

- ۱۰۳ ..... شهادت ابوتمامه الصاعدی
- ۱۰۳ ..... سلمان بن مضارب بن قیس انمارى بجلى
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... زهیر بن قین بن قیس انمارى بجلى
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... راهیابی به بارگاه دوست
- ۱۰۵ ..... دعوت زهیر از خویشان
- ۱۰۵ ..... زهیر و نخستین اعلان وفاداری
- ۱۰۵ ..... آمادگی زهیر برای جهاد
- ۱۰۶ ..... تجدید بیعت با امام در روز دوم محرم
- ۱۰۶ ..... خطبه و احتجاج زهیر در روز نهم
- ۱۰۶ ..... زهیر و حمایت از امام حسین در شب عاشورا
- ۱۰۷ ..... احتجاج زهیر با سپاه کوفه در صبح عاشورا
- ۱۰۷ ..... خطبه زهیر پیش از پیکار
- ۱۰۸ ..... باخبر شدن زهیر از شهادت حسین
- ۱۰۸ ..... زهیر و دفاع از خیمه‌گاه امام
- ۱۰۹ ..... زهیر و نماز امام
- ۱۰۹ ..... شعار حماسی زهیر
- ۱۰۹ ..... شهادت و دعای امام به زهیر
- ۱۱۰ ..... عمرو بن قرظه خزرجی انصاری کوفی
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... عمرو نماینده امام
- ۱۱۱ ..... شهادت عمرو بن قرظه خزرجی
- ۱۱۱ ..... برادر عمر در سپاه یزید

- ۱۱۲ ..... نافع بن هلال الجملی
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... تجدید بیعت با امام
- ۱۱۳ ..... پرچمداری نافع در روز هفتم
- ۱۱۳ ..... نافع در شب عاشورا
- ۱۱۴ ..... نافع و کشف راز
- ۱۱۴ ..... مبارزه نافع
- ۱۱۴ ..... شهادت نافع
- ۱۱۵ ..... واضح ترکی
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... شهادت واضح
- ۱۱۵ ..... اسلم (مسلم) بن عمرو
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۶ ..... شهادت اسلم
- ۱۱۶ ..... بریر بن خضیر همدانی کوفی
- ۱۱۶ ..... اشاره
- ۱۱۶ ..... بریر و تجدید عهد با امام حسین
- ۱۱۷ ..... شب عاشورای بریر
- ۱۱۷ ..... خطبه بریر در روز عاشورا
- ۱۱۸ ..... مباحله و شهادت بریر
- ۱۱۸ ..... حنظله بن سعد اسعد شبامی
- ۱۱۸ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... شهادت حنظله
- ۱۱۹ ..... عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی

- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۱۹ ..... حرکت به سوی امام
- ۱۲۰ ..... شهادت عبدالرحمن
- ۱۲۰ ..... شوذب بن عبدالله
- ۱۲۰ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... شهادت شوذب
- ۱۲۱ ..... عابس بن اَبی شیب شاکری
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۱ ..... حمایت عابس از امام
- ۱۲۱ ..... شهادت عابس
- ۱۲۲ ..... جون بن حوی مولی اَبی ذر الغفاری
- ۱۲۲ ..... اشاره
- ۱۲۲ ..... شهادت جون
- ۱۲۳ ..... انس بن حرث کاهلی اسدی
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... انس در خدمت پیامبر اکرم
- ۱۲۴ ..... انس در کربلا
- ۱۲۴ ..... شهادت انس
- ۱۲۴ ..... شعار حماسی انس
- ۱۲۴ ..... حجاج بن مسروق
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۵ ..... نمایندگی از طرف امام
- ۱۲۵ ..... شهادت حجاج
- ۱۲۵ ..... ضرغامه بن مالک تغلبی

- ۱۲۵ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... شهادت ضرغامه
- ۱۲۶ ..... عمر بن عبدالله الجندعی
- ۱۲۶ ..... ابو عمرو نهشلی
- ۱۲۶ ..... سوید بن عمرو
- ۱۲۶ ..... شهادت اهل بیت
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... ویژگی‌های علی اکبر
- ۱۲۷ ..... حق از دیدگاه علی اکبر
- ۱۲۸ ..... حرکت علی اکبر عنه به سوی میدان
- ۱۲۸ ..... حمایت علی اکبر از امام
- ۱۲۹ ..... شعار حماسی علی اکبر
- ۱۳۰ ..... سخن امام درباره علی اکبر
- ۱۳۰ ..... نخستین جهاد علی اکبر
- ۱۳۱ ..... دومین جهاد علی اکبر
- ۱۳۱ ..... شهادت علی اکبر
- ۱۳۱ ..... پس از شهادت علی اکبر
- ۱۳۱ ..... پاشیدن خون علی به آسمان
- ۱۳۲ ..... انتقال شهید به خیمه شهدا
- ۱۳۲ ..... عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... شعار حماسی عبدالله

- ۱۳۳ ..... شهادت عبدالله
- ۱۳۳ ..... حمله فرزندان ابوطالب
- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... محمد بن مسلم بن عقیل
- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... شهادت محمد
- ۱۳۴ ..... عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... شعار حماسی عون
- ۱۳۴ ..... شهادت عون
- ۱۳۴ ..... محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... شعار حماسی محمد
- ۱۳۵ ..... شهادت محمد
- ۱۳۵ ..... عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۶ ..... شعار حماسی عبدالرحمن
- ۱۳۶ ..... شهادت عبدالرحمن
- ۱۳۶ ..... جعفر بن عقیل بن ابی طالب
- ۱۳۶ ..... اشاره
- ۱۳۶ ..... شعار حماسی جعفر
- ۱۳۶ ..... شهادت جعفر
- ۱۳۷ ..... حسن مثنی بن الحسین
- ۱۳۷ ..... اشاره

- ۱۳۷ ..... ابوبکر بن امیرالمؤمنین
- ۱۳۷ ..... اشاره
- ۱۳۷ ..... شعار حماسی ابوبکر
- ۱۳۷ ..... شهادت ابوبکر
- ۱۳۷ ..... عبدالله بن عقیل
- ۱۳۷ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... ابوبکر بن الحسن بن امیرالمؤمنین
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... شهادت ابوبکر
- ۱۳۸ ..... قاسم بن الحسن بن علی بن ابیطالب
- ۱۳۸ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... رجز حماسی قاسم
- ۱۳۹ ..... حماسه رزم قاسم
- ۱۳۹ ..... پس از شهادت قاسم
- ۱۴۰ ..... فرمان عباس به برادران
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... عبدالله بن امیرالمؤمنین
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۰ ..... شعار حماسی عبدالله
- ۱۴۱ ..... شهادت عبدالله
- ۱۴۱ ..... عثمان بن امیرالمؤمنین
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... شعار حماسی عثمان
- ۱۴۱ ..... شهادت عثمان



- ۱۴۱ ..... جعفر بن امیرالمؤمنین
- ۱۴۲ ..... اشاره
- ۱۴۲ ..... شعارهای حماسی جعفر
- ۱۴۲ ..... شهادت جعفر
- ۱۴۲ ..... شهادت عباس و دیگران
- ۱۴۲ ..... عباس بن امیرالمؤمنین
- ۱۴۲ ..... اشاره
- ۱۴۳ ..... نام‌ها، کینه‌ها و القاب حضرت عباس
- ۱۴۳ ..... پاره‌ای از ویژگیهای عباس
- ۱۴۸ ..... خواستگاری امام علی از ام‌البنین
- ۱۴۸ ..... معرفت و ادب ام‌البنین
- ۱۴۹ ..... ام‌البنین پس از حادثه عاشورا
- ۱۴۹ ..... فرزندان امام علی از ام‌البنین
- ۱۴۹ ..... فرزندان عباس
- ۱۵۰ ..... توجه امام علی به آینده عباس
- ۱۵۰ ..... عباس در صفین
- ۱۵۰ ..... عباس و امام حسن
- ۱۵۱ ..... عباس در مسیر کربلا
- ۱۵۱ ..... عباس در کربلا
- ۱۵۲ ..... پرچمدار حسین
- ۱۵۲ ..... سفیر امام
- ۱۵۲ ..... حمایت از حامیان حسین
- ۱۵۳ ..... دو امان‌نامه به عباس
- ۱۵۳ ..... تلاش امام در حفظ جان عباس

- ۱۵۳ ..... عباس و امام سجاد
- ۱۵۳ ..... دلاوری‌های عباس
- ۱۵۵ ..... شعارهای حماسی عباس
- ۱۵۵ ..... شهادت عباس
- ۱۵۶ ..... پس از شهادت عباس
- ۱۵۶ ..... مرثیه‌خوانی ام‌البنین
- ۱۵۷ ..... حرم عباس
- ۱۵۷ ..... علی اصغر حسین
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... وداع امام با شیرخوار
- ۱۵۸ ..... شهادت علی اصغر
- ۱۵۸ ..... حوادث پس از شهادت علی
- ۱۵۸ ..... نوزاد شهید
- ۱۵۹ ..... محمد بن ابی سعید سعد بن عقیل بن ابی طالب
- ۱۵۹ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... شهادت محمد
- ۱۵۹ ..... عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب
- ۱۵۹ ..... اشاره
- ۱۶۰ ..... شهادت عبدالله بن الحسن
- ۱۶۰ ..... شهادت سیدالشهداء
- ۱۶۰ ..... حسین بن علی بن ابی طالب
- ۱۶۰ ..... اشاره
- ۱۶۰ ..... امام در زمان جد، پدر و برادر
- ۱۶۱ ..... امام حسین پس از معاویه

- ۱۶۱ ..... امام در صبح‌گاه عاشورا
- ۱۶۲ ..... امام پس از شهادت اهل بیت
- ۱۶۲ ..... امام و وداع دوم
- ۱۶۴ ..... امام و دعای آخر
- ۱۶۵ ..... امام و پیام به خیمه‌ها
- ۱۶۵ ..... شهادت یاران پس از امام
- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... سوید بن عمرو بن ابی‌مطاع اثماری خثعمی
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... شهادت سوید
- ۱۶۶ ..... هفاف بن مهند راسبی ازدی بصری
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... شهادت هفاف
- ۱۶۷ ..... بکر بن حی
- ۱۶۷ ..... اشاره
- ۱۶۷ ..... حسن مثنی بن حسن بن علی
- ۱۶۷ ..... اشاره
- ۱۶۷ ..... نسل شریف امام حسن مجتبی
- ۱۶۷ ..... سوار بن ابی‌حمیر فهمی همدانی
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... شهادت سوار
- ۱۶۸ ..... سلیمان بن ابی‌رزین
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... عمرو بن عبدالله الجندعی

- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... شهادت عمرو
- ۱۶۸ ..... محمد بن ابی سعید بن عقیل
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۹ ..... شهادت محمد
- ۱۶۹ ..... زنده کنندگان خون شهدای کربلا
- ۱۶۹ ..... علی اوسط، امام زین العابدین
- ۱۶۹ ..... اشاره
- ۱۶۹ ..... امام سجاد در کوفه
- ۱۷۰ ..... امام سجاد در شام
- ۱۷۰ ..... امام در مجلس یزید
- ۱۷۱ ..... محمد بن علی، امام باقر
- ۱۷۱ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... زینب بنت علی
- ۱۷۱ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... امام علی و حضرت زینب
- ۱۷۲ ..... عبور از قتلگاه
- ۱۷۲ ..... زینب در کوفه
- ۱۷۳ ..... ام کلثوم بنت علی
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... خطبه ام کلثوم در کوفه
- ۱۷۳ ..... سکینه بنت حسین
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۴ ..... سکینه و عبور از قتلگاه

۱۷۴ ..... فاطمه بنت حسین

۱۷۴ ..... اشاره

۱۷۴ ..... خطبه فاطمه در کوفه

۱۷۵ ..... پاورقی

۲۱۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## یاران شیدای حسین بن علی علیهما السلام: کوتاه نظری به چهره تابان خورشید کربلا، حضرت حسین بن علی (ع) و اسوه وفا، ماه تابان عرصه کربلا، جناب عباس بن علی ...

### مشخصات کتاب

سرشناسه: آقاههرانی، مرتضی، ۱۳۲۶-

عنوان و نام پدیدآور: یاران شیدای حسین بن علی (ع): کوتاه نظری به چهره تابان خورشید کربلا، حضرت حسین بن علی (ع) و اسوه وفا، ماه تابان عرصه کربلا، جناب عباس بن علی ... / مرتضی آقاههرانی؛ تهیه کننده موسسه فرهنگی ولای منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

مشخصات نشر: قم: نشر میم، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۶۴۸۶۱۹۱۲۳

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۵۹ - ۳۶۸.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق. - اصحاب - سرگذشتنامه.

موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. - سرگذشتنامه.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده: موسسه فرهنگی ولای منتظر (عج)

رده بندی کنگره: ۲۷۷/BP۴۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۳۸۰۲۲

### مقدمه‌ی مؤسسه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله و سلم لاسيما بقیة الله في الارضين روحی و ارواح العالمين له الفداء این نوشتار تلاشی است در بیان حالات و روحيات مردان و دلاوران کربلا، با توجه به این که هنگامی که بزرگ مرد تاریخ اسلام، حسین بن علی علیهم السلام، از همراهان خود بیعت برداشت و فرمود راه بر شما باز است، آن‌ها در پاسخ گفتند: «الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك و لو كانت الدنيا باقية و كنا فيها مخلصين الاثرنا النهوض معك على الاقامة فيها؛ [۱]. خدا را سپاس که این شرافت را به ما نصیب کرد که در کنار شما به شهادت رسیم و اگر دنیا باقی باشد و ما در جاودان باشیم، قیام با شما را بر ماندن در این دنیا ترجیح می‌دهیم». حضرت سیدالشهداء علیه السلام هنگامی که گفتار با صلابت آنها را که حاکی از وفا و عشق خالصانه آن رادمردان به حضرتش بود شنید چنین فرمود: «و اما بعد: فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی، و لا اهل بیت ابر و لا- اوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله جميعا عنی خیرا؛ [۲]. من یارانی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی‌شناسم، و اهل بیتی نیکو کارتر و وابسته‌تر از اهل بیت خویش سراغ ندارم، پس خداوند همه شما را جزای خیر عطا کند». [صفحه ۲۶] «نافع» می‌گوید شب عاشورا هنگامی که امام وارد خیمه خواهرش زینب شد، من در برابر خیمه در انتظار امام ایستادم تا این که خود شنیدم زینب علیهم السلام به امام عرض کرد: آیا شما نیات یارانتان را امتحان کرده‌اید؟ من می‌ترسم که در هنگام درگیری این‌ها شما را به

دشمن تسلیم کنند! در پاسخ، امام فرمود: «به خدا سوگند اینها را امتحان کرده‌ام آنها مردانی سینه سپر کرده یافتم به گونه‌ای که به مرگ زیر چشمی می‌نگرند و به آن، همچون شیرخواره به سینه مادرش، انس دارند». [۳]. آری، این صفا و وفا که بر جبین یاران پنجمین معصوم الهی (روحی فداه) نقش بسته، سند عالی و زنده برای نویسنده و خوانندگان این نوشتار است تا بهتر بدانند ایثارگرانی که در نگاه امام و اهل الله بزرگ آمده‌اند از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده و تا کجا به مقام قرب الهی پر کشیده‌اند. به امید این که ما نیز راه ارتباط با ولی الله الاعظم (ارواحنا فداه) را یافته، چون آن عزیزان بتوانیم مورد مدح و ستایش ولی خدا واقع شویم و با شایستگی تمام به سر منزل مقصود پر کشیم. در پایان از همه عزیزانی که ما را در تدوین این اثر ارزشمند یاری نمودند خصوصا حجج اسلام و المسلمین سلیمانی و رباط جزئی تقدیر و تشکر می‌نمائیم. والسلام موسسه فرهنگی و لاء منتظر (عج) معونت فرهنگی [ صفحه ۲۷ ]

### مقدمه نویسنده

پس از شکر خدا بر این کار و نثار عالی‌ترین تحیات به رهپویان حق و حقیقت و یاران آنها، اموری در این نوشته مورد ملاحظه قرار گرفته است. این کار را پیش از اتمام تز دکترایم شروع کردم تا هدیه‌ای به رهنمای کل انسانیت، حسین علیه‌السلام باشد. به امید این که به استاد راهنمای بیگانه از دین رو نیاوریم و از اقیانوس علم امامت و ولایت خوشه‌ای برچینیم. مناسب است پیش از آغاز مباحث، نکات خاصی را بیان کنم: ۱. در این نوشتار از اسناد دست اول به حد وسع بهره گرفته شده است؛ ۲. چون مباحث تاریخی است و کمتر به تحلیل پرداخته شده، سخنی بی‌سند در متن نیامده است؛ ۳. چون از مراتب شهدای کربلا بی‌خبر بودم، نام آن یاران را بر اساس زمان شهادت رتبه‌بندی کردم؛ ۴. چون آمدن یاران از مدینه، مکه، بین راه مکه تا عراق و برخی در کربلا بوده است، فصلی به مسیر و راه کربلا- و دیگر فصل به کربلا- و شام اختصاص داده شده است؛ ۵. چون در نوشته‌ها کمتر عبرت‌آموزی دیده می‌شود، بنابراین، نوشته مزین به عبرتها شده که فرموده‌اند: «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار؛ چه بسیارند عبرتها، اما عبرت‌گیری اندک [ صفحه ۲۸ ] است». به امید آن که این ماجراها، عبرت‌آموز همگان باشد؛ ۶. برای پرهیز از تکرار ملال‌آور، گاه تلفیقی از چند خبر را در خبری آورده‌ام، ولی هیچ‌گاه خبری بی‌سند نیامده تا برای اهل مطالعه امکان مراجعه به متن اصلی همیشه وجود داشته باشد؛ ۷. چون نوشتار به فارسی تألیف یافته است، از بیان عربی پرهیز داشته‌ام، مگر عبارتی که به نظر مهم آمده یا انتسابی به حضرت معصومین علیهم السلام داشته باشد. ۸. به دلایل گذشته، از زینت در اسامی پرهیز کرده‌ام تا مطالعه بر فارسی‌زبانها راحت‌تر آید؛ ۹. از ارجاع دادن شهیدی به شهیدی برای پرهیز از تکرار بهره برده‌ام و به اختصاصات و ویژگی هر کدام بیشتر نظر شده تا مباحث با موضوع خود هم‌خوانی یابد؛ ۱۰. نمی‌گویم که این کاری تمام است؛ اگر نقد یا نقضی در آن یافتید، از آن برای اصلاح در چاپهای آینده بهره خواهیم گرفت؛ ۱۱. تلاش شده ترجمه‌ها به متن نزدیک و گویا باشد، بنابراین، نه ترجمه‌ای است آزاد و نه منجمد در عربی؛ ۱۲. از اعراب‌گذاری‌ها در حد امکان و لازم دریغ نشده تا خواننده را بهتر کمک رساند. از یاری امام عصر - ارواحنا فداه - در شروع، تکمیل و اتمام آن کمال سپاس را دارم و این هدیه‌ای است که امید است آن سرور عزیز را راضی کند و توانسته باشد نکاتی در خود به همراه داشته باشد. والسلام علیکم و رحمۃ اللہم رضی آقا. تهرانی [ صفحه ۲۹ ]

### سخنان آغازین

#### اشاره

پیش از این درباره یاران امام در خلال مقاتل و تواریخ، به اختصار و تفصیل سخن گفته شده است. تا آنجا که می‌دانم کتاب «ابصار

العین» تألیف فاضل ادیب مرحوم محمد بن طاهر سماوی (م ۱۳۷۰ ه. ق)، که در نجف اشرف تألیف یافته است، صد و بیست و یاور امام را مورد بررسی و معرفی قرار داده و در زمان‌های اخیر جناب آقای محمد جعفر طبسی آن کتاب را با شرح و توضیحی همراه کرده و بار دیگر آن را به زینت چاپ آراسته‌اند. مرحوم سماوی یاران را تحت عنوان قبائل فصل‌بندی کرده است. شیخ ذبیح الله محلاتی در «فرسان الهیجاء»، بر مبنای حروف الفبا به معرفی یاران امام پرداخته است و مقرر رضی الله عنه در «مقتل الحسین علیه السلام» یاران را تحت داستان روز کربلا آورده است. اما در این نوشته تا حد امکان سعی شده است تقدیم و تأخیر یاران بر حسب تقدیم و تأخیر شهادت گرد آورده شود. در این نوشته، هر جا که مناسب دیده شده به تحلیل جزئی و معرفی بیشتر یاران پرداخته شده تا در سرمشق‌گیری تأثیر بیشتری داشته باشد. این مجموعه، به زبان فارسی برای جوانان فارسی است و از این جهت راهگشای بهتری خواهد بود. [ صفحه ۳۰ ]

## اهمیت این بحث

انسان نیازمند به شناخت الگوهای راه یافته است. از این رو در قرآن شریف فرمود: «قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه...» [۴] برای شما، ابراهیم و اهل ایمانی که همراه او بوده‌اند الگوی نیکویی هستند». آری، یاران امام ما از اهل ایمان و پیروان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام کمتر نیستند چنان که خود اباعبدالله الحسین علیه السلام اگر از ابراهیم علیه السلام برتر نباشد، کمتر نیست. گذشته از آن، دوران ما چون روزگار امام حسین علیه السلام است و یارانی چون او برای مهدی فاطمه علیه السلام آرزو می‌شود. باشد این سند زنده، الگویی فرا راه همه پویندگان راه اهل بیت علیهم السلام بویژه جوانان و نوجوانان باشد. با درک این ضرورت بود که سلسله بحثهایی را در این زمینه در دهه اول محرم سال ۱۴۲۱ قمری مصادف با سال ۱۳۷۹ شمسی در مسجد امام علی علیه السلام مؤسسه اسلامی نیویورک شروع کردیم و اینک به لطف امام عصر - ارواحنا فداه - آن را به پایان رسانده‌ایم. امید که این تلاش مورد نظر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام قرار گیرد. [ صفحه ۳۱ ]

## کلیات

### اشاره

نخست به اجمال از وضعیت جزیره العرب در پیش از اسلام سخن می‌گوییم تا از این رهگذر بهتر از تلاش و زحمات طاقت‌فرسای پیامبر بزرگ اسلام و امامان و یارانشان آگاهی یابیم.

### عرب پیش از طلوع اسلام

### اشاره

بررسی اجمال زندگی عرب جاهلی چندان هم سخت نیست، [۵] تردیدی نیست که «شبه جزیره عربستان» از زمان‌های دور، محل سکونت قبایل و عشایر عرب بوده است. برخی از آنها در طی حوادث نابوده شده و برخی دیگر باقی مانده‌اند. در یک تقسیم‌بندی، سه قوم بزرگ در «جزیره العرب» می‌زیسته‌اند: [ صفحه ۳۲ ] الف. «بائده»؛ آنان اقوامی بوده‌اند که بر اثر نافرمانی خداوند متعال به طور کلی نابود شده‌اند [۶] شاید آنها اقوام «ثمود» و «عاد» بوده‌اند [۷] که در قرآن کریم به فراوانی یاد شده است. ب. «قحطانیان»؛ به فرزندان «یعراب ابن قحطان» منسوب‌اند. این قوم در یمن و بخش جنوبی حجاز سکونت داشته‌اند. عرب اصیل همین گروه‌اند که هم اکنون در یمن زندگی می‌کنند. دو قبیله بزرگ «اوس» و «خزرج» که در مدینه می‌زیسته‌اند، از این نسل بوده‌اند. از



آثار باستانی باقی مانده در یمن می‌توان دریافت که «قحطانیان» دارای حکومت و تمدنی بوده‌اند. به سبب موقعیت جغرافیایی این منطقه، «قحطانیان» از «عدنانیان» پیشرفته‌تر بودند. [۸]. ج. «عدنانیان»؛ فرزندان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه‌السلام هستند. با هجرت ابراهیم علیه‌السلام به همراهی هاجر و اسماعیل علیهم‌السلام از فلسطین به مکه، این تیره بنیان نهاده شد و با جوشش چشمه زمزم، آبادی آن منطقه و امنیت حرم و کعبه پابرجا شد. طائفه «عدنان» با قبیله «جرهم» که در نزدیکی «یثرب» (مدینه‌النبی) خیمه برافراشته بودند، وصلت کرد و از این رهگذر، عدنانیان رو به رشد نهادند. قبیله‌های قریش، بنی‌هاشم و... از مشهورترین تیره‌های این نسل شریف‌اند.

### فرهنگ دینی پیش از اسلام

خانه کعبه را نخستین بار، حضرت آدم علیه‌السلام بنا کرد، این خانه را ابراهیم خلیل علیه‌السلام به همراهی فرزندش اسماعیل علیه‌السلام تعمیر کرد و دیگر بار پرچم توحید و یکتاپرستی را در [صفحه ۳۳] «جزیره العرب» برافراشت. [۹] اما تا دوران ظهور اسلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، توحید از رمق افتاده و فرهنگ دینی مردم بیش از هر چیز به شرک گرایش یافته بود. درباره وضع فرهنگی عرب پیش از اسلام، امام علی علیه‌السلام این گونه فرمود: «مردم در آن روز پراکنده بودند، و خواستگاه‌های پخش شده‌ای داشتند، و گروه‌های متفرقی بودند، گروهی خداوند را به خلقش تشبیه می‌کردند، برخی در اسم او تصرف می‌کردند، و جمعی به غیر او اشاره می‌کردند. پس خداوند متعال به وسیله آن حضرت (خاتم الانبیاء) آن مردم را از گمراهی‌های بخت‌باز و به سبب شخصیت او، آنان را از نادانی نجات داد. [۱۰].

### تصرف در نام خداوند

انحراف مردم از مسیر توحید، به مرور زمان موجب شد که آنان در نام خداوند نیز تصرفاتی کرده، بت‌هایی را به عنوان واسطه و شفیع به درگاه او پرستش کنند. مثلاً نام بت «لات» را از «الله»، «عزی» را از «عزیز» و «منات» را از «منان» برگرفته بودند. در قرآن شریف نام هر سه آمده است: (افرایتم اللات و العزی و منوة الثالثة الاخری) [۱۱]؛ (ای مشرکان) آیا (بت) لات و عزی را و منات سومین را دیدید؟ روشنفکران آن عصر، ماه و ستاره پرست بودند، و برای خواندن خداوند به غیر او اشاره می‌کردند. دهرین طبیعت و حرکات فلک و گذران زمان را مؤثر در امور می‌دانستند، «کلبی» (متوفای ۲۰۶ ه.ق) می‌گوید قبیله «بنی‌ملیح» جن پرست بودند، قبیله «حمیر» آفتاب پرست، قبیله «کنانه» ماه پرست، قبیله «تمیم» دبران، قبیله «لخم» مشتری، قبیله «طی» سهیل، قبیله «قیس» شعری، و قبیله «اسد» عطارد پرست بوده‌اند. [صفحه ۳۴] گمراه‌تر از همه اینها، اکثریت قوم عرب بود که علاوه بر بت‌های قبیله‌ای، محلی و خانگی به تعداد روزهای سال خدایانی را نیز پرستش می‌کردند و حوادث هر روز را به یکی از آنها نسبت می‌دادند. [۱۲].

### نامگذاری بتها

پاره‌ای از این بت‌ها را «انصاب» می‌گفتند. اینها قطعات صاف و بی‌شکلی بودند که گاه به چوب، طلا و نقره... ساخته شده بودند و مردم آنها را از حرم بر می‌داشتند و برای پرستش به همراه می‌بردند. [۱۳]. اما «اوئان»، سنگ‌های پر نقش و نگاری بودند که مورد پرستش قرار می‌گرفتند که «(انما اتخذتم من دون الله اوئانا مودة بینکم فی الحیاء الدنیا) [۱۴]؛ تنها شما بتها را به عنوان اوئان به غیر خدای تعالی به پرستش گرفتند تا که موجب مودت بین شما در زندگی دنیا شود». آری، آنان به اشتباه بت‌ها را موجب محبت و مودت بین خود قرار می‌داده‌اند. «لات» سنگ سفیدی بود که آن را مادر خدایان دانسته، می‌پنداشتند که از جنس زن خداست. [۱۵] این بت را قریش پرستش می‌کردند، و معبدش نزدیک طائف بود. «منات» دیگر دختر خدای بود، آن را خدای سرنوشت و

پروردگار اجل و مرگ می‌پنداشتند. معبدش بین مکه و مدینه قرار داشته است. «عزی» بت دیگر قریش و دختر دیگر خدای و مورد پرستش خاص بود. «هبل» پروردگار رسیدگی به مسافران و کاروانیان بود. در یک کلام، «جزیره العرب» آکنده از خرافات، الهه‌ها، بت‌ها، اصنام و اوئان شده بود [۱۶] و تنها قدرت الهی می‌توانست [صفحه ۳۵] زنگارهای چندین و چند ساله را از دل و جان آن بت‌پرستان خرافه جوی بزدايد.

## اسلام و اقامه توحید

با بعثت پیامبر اسلام دگرگونی بزرگی در جزیره العرب پدید آمد. محمد امین صلی الله علیه و آله به رسالتی برخاسته بود که در آن همه را به خدای یگانه می‌خواند. دعوت الهی دعوت خاتم الانبیاء بر نفی هر الهه‌ای بنا شده بود. نخستین شعاری که از آن بزرگ‌مرد شنیده شد: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»؛ بگوئید که پروردگاری جز الله نیست تا رستگار شوید» بود. او هر الهه، بت، صنم و وثنی را نفی می‌کرد و از پرستش همگان به جز ذات «الله» سرباز می‌زد. این شعار آرام‌آرام از مرز زبانها گذشت و به جان و دل بسیاری برنشست. به دنبال این اعتقاد، بت‌های درون یکی پس از دیگری فرو ریخت و آوازه توحید و یگانه‌پرستی همه جا را فرا گرفت. پیامبر از مکه به اطراف، مبلغ ارسال فرمود. پس از اعلان آمادگی جوانان و فشار مشرکین بر مسلمانان. هجرت به حبشه و مدینه ضرورت یافت. نامه‌های دعوت پیامبر به بزرگان مذاهب، ادیان، قبایل و سلاطین از مرز شبه جزیره عربستان پا فرانهاد. اصول اسلام بیان شده بود و احکام و دستورها یکی پس از دیگری بیان می‌شد. شاهد این مدعا آیات قرآن و روایات بسیار است.

## اسلام و خرافه‌شکنی

اعتقاد شخص یا جامعه برآیند جهان‌بینی او است. بدین سبب اگر بینش و روشی خرافه‌گونه بر افکار استوار شود، بی‌تردید جهل و بی‌خردی سراسر حیات فکری انسان را پر خواهد کرد. بزرگان اقوام و قبایل عرب پیش از اسلام از این بیماری مزمن رنج می‌بردند. عرب از اسلام، بیمارگونه از خرافات در ساختار زندگی فردی و اجتماعی رنج می‌برد. قرآن شریف که همه را به تفکر و اندیشه فرامی‌خوانده به روشنی از این خرافات پرده برداشته و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله را به عرب جاهلی این گونه بیان کرده است: (و یضع عنهم [صفحه ۳۶] اصرهم و الأغلال التي كانت علیهم) [۱۷]؛ پیامبر همه زنجریهایی را که با آن (خرافات و سنتهای غلط جاهلی) عقل و تفکر بشری را پایبند خود ساخته بودند از دست و پای انسانیت گسسته و پاره ساخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «من آمده‌ام تا قدرت فکری بشر را تقویت کنم، و با هر گونه خرافات، گرچه در پیشبرد هدفم مؤثر باشد، سرسختانه مبارزه نمایم». رفتار رسول گرامی اسلام را، بیان او، و آیات قرآن تأیید می‌کرد. در تاریخ ثبت است که در گذشت ابراهیم - فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله - در سن هفت سالگی با خسوف خورشید مقارن شد. برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پنداشتند که از این مصیبت خورشید گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این مطلب بفرزاد منبر رفته، فرمود: «آفتاب و ماه دو نشانه بزرگ از قدرت بی‌پایان الهی هستند که سر به فرمان او (خدا) دارند، آنها هرگز برای مرگ و زندگی کسی رخ نمی‌گیرند، هر گاه ماه یا خورشید گرفت، نماز آیات بخوانید». در این لحظه آن حضرت از منبر پایین آمد و با مردم نماز آیات گزارد. [۱۸]. نمونه دیگر از مخالفت بارز پیامبر با خرافات را می‌توان در سن چهار سالگی آن حضرت مشاهده کرد. «حلیمه سعديه» مهره‌ای یمانی بر گردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انداخت تا از آزار جنیان در امان باشد، محمد صلی الله علیه و آله و سلم به حلیمه فرمود: «مهلا- یا امه، فان معی من یخفظنی [۱۹]؛ ای مادر، رها کن، آنکه مرا حفظ می‌کند همراه من است». پیامبر «معاذ بن جبل» را برای تبلیغ به یمن اعزام کرد و این گونه او را سفارش فرمود: «و امت امر الجاهلیة الا ما سنه الاسلام، و اظهر امر الاسلام کله، صغیره و کبیره [۲۰]؛ دستوره‌های جاهلیت را بمیران، مگر آن چه اسلام خود سنت و روش قرار داده است. امر [صفحه ۳۷]

اسلام را آشکار ساز، خواه آن امر کوچک یا بزرگ باشد.» آن حضرت در سرزمین منا، و آخرین حج خود فرمود: «کل ماثره فی الجاهلیه، تحت قدمی [۲۱]؛ هر اثر بازمانده از دوران جاهلیت زیر دوی پای من است.» آری، آن بزرگوار هر گونه مراسم، عقاید و عوامل افتخار موهوم در دوران جاهلیت را زیر پای خود دانسته تا بی ارزش بودن آن را آشکار سازد.

### اخلاق عمومی عرب

قانون و تمدن روشنی از عرب جاهلی در دست نیست، لیکن در اجتماع آنها تعهداتی اخلاقی وجود داشته که مردم و قبائل آن روزگار خود را بدان ملزم می‌دانستند. به نظر می‌رسد برخی حالات و روحیات ستوده آنان، برگرفته از فطرت پاک بشری و تعلیمات پیامبران گذشته بوده است. برخی از آنان عبارت‌اند از: سخاوت و گذشت در امور مالی، غیرت و ناموس‌مداری، مهمان‌نوازی، امانت‌داری، وفای به عهد و پیمان، صراحت در گفتار، فداکاری، شجاعت و تیراندازی؛ از اینها گذشته، اعراب شبه جزیره عربستان در سرودن شعر و سخنرانی سرآمد بودند. این محاسن اخلاقی در مقابل مفاسد اخلاقی فراوان آن زمان، تاب مقاومت نداشت. از این رو آن جوامع گاه همگی به عذابی سهمگین نابود می‌شدند. در میان مفاسد اخلاقی و خطرهای اجتماعی آن زمان، بیش از همه، چند انحراف آنان را به پرتگاه نابودی نزدیک می‌کرد: نبود فرهنگی صحیح بر مبنای عقل و خرد؛ وجود و نشر فساد و خرافات؛ بردهای متمادی و درازمدت بین قبایل و نسل دوران جاهلی؛ جهالت و نادانی و تعصب. این چهار نقطه ضعف، وجود حکومت‌های یاغی را تأیید می‌کرد، و مستقر شدن اعراب را در محلی خاص غیر ممکن می‌ساخت از این رو آنها همیشه خانه بدوش بودند و دوره [صفحه ۳۸] گردی را بر اقامتی پایدار ترجیح می‌دادند.

### تابش نور اسلام بر حجاز

با طلوع عالم تاب اسلام، فرهنگ جاهلیت به ناگاه رنگ باخت. اسلام با ظهور خود، عرب را از جای خود برکند و از جهالت به نور و روشنایی کشانید؛ چنان که هنوز پس از قرن‌ها، تابش نور و تجلیات الهی بر پیامبر و یاران پاکش، هر فرهنگ و جمعی را متأثر از خود ساخته است. از شواهد این مدعا داستان اهل یثرب است. «اسعد ابن زراره» که از سران «خزرج» بود و جنگ صد ساله «اوس» با آنها مشهور است، برای دریافت کمک مالی به قریش در مکه پناه آورد و به منزل «عتبه بن ربیع» دوست دیرینه‌اش وارد شد. عتبه به او پاسخ منفی داد و گفت: «در حال حاضر درگیر نزاع داخلی هستیم». پیامبر در غیر موسم حج به «شعب ابوطالب» پناه برد و در ایام حج به «حجر اسماعیل» رفت و مردم را به آیین خود، اسلام، دعوت کرد. اسعد قصد بازگشت از مکه را داشت، ولی تصمیم گرفت به زیارت خانه خدا رود. عتبه او را نصیحت کرد: «ای برادر، اگر به طواف کعبه رفتی، زنه‌ار که به گفتار محمد گوش فراده‌ی، بلکه پنبه‌ای را در گوش بگذار تا مبادا با سخنان سحرآمیزش تو را برآید». اسعد به نصیحت دوست خود گوش داده بود، لیکن در حال طواف ناگهان به خود آمد که بستن گوش بر سخنان یک انسان، رفتار ناپسندی است و با خود گفت: «شاید محمد پیامی داشته باشد و...» پنبه را از گوش خود برداشت. زمانی که روبروی پیامبر قرار گرفت طبق سنت عرب جاهلی گفت: «صباح الخیر؛ صبح بخیر»، پیامبر فرمود: خدای من بهتر از این عبارات فرستاده و آن «السلام علیکم؛ سلام و سلامتی بر شما باد» است. اسعد که به فکر فرورفته بود، از اهداف پیامبر پرسید. آن حضرت بی‌درنگ آیات ۱۵۲ و ۱۵۳ سوره مبارکه انعام را تلاوت فرمود. این آیات به انحرافات اشاره دارد که طی آن، آن قبیله ۱۲۰ سال با هم در نزاع و جنگ بودند. [صفحه ۳۹] «اسعد» با شنیدن این آیات تکان‌دهنده بی‌درنگ مسلمان شد. چون او راه را یافته بود از پیامبر اکرم تقاضا کرد که برای نجات گمراهان از شرک، کسی را به یثرب (مدینه) ارسال دارد تا اسلام را به آنها بیاموزد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «مصعب بن عمیر» [۲۲] را به عنوان معلم قرآن و اسلام به مدینه اعزام فرمود. [۲۳] از آن پس اسلام در یثرب گسترش یافت. در آیه‌های ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام، درمان بیماری‌های

مزمّن عرب جاهلی که زندگی آنها را تباه ساخته و مورد تهدید قرار داده بود، بیان شده است: ۱. «(قل تعالوا، اتل ما حرم ربکم علیکم)؛ بگو بیاید، تا آن چه پروردگارتان حرام کرده بر شما تلاوت کنم». ۲. «(الا تشرکوا به شیئا)؛ هیچ چیزی را برای او شریک قرار ندهید». ۳. «(و بالوالدین احسانا)؛ و در حق پدر و مادر نیکی کنید». ۴. «(و لا تقتلوا اولادکم من اطلاق، نحن نرزقکم و ایاهم)؛ و از ترس فقر، فرزندانان را نکشید، چرا که ما، شما و هم آنها را روزی می دهیم». ۵. «(و لا- تقرّبوا الفواحش، ما ظهر منها، و ما بطن)؛ و به کارهای ناشایست و زشت خواه آشکار یا پنهان نزدیک نشوید». ۶. «(و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق)؛ و هیچ انسانی را که خداوند ریختن خونش را حرام دانسته، نکشید مگر به حق (قصاص یا حد)». ۷. «(ذلکم وصیکم به لعلکم تعقلون)؛ این گونه شما را سفارش مؤکد فرموده، شاید [صفحه ۴۰] شما بر مبنای خرد آن چه گفته شد پذیرا باشید». یعنی مبنای این بنای عظیم عقل است. روشن است که با این آیه، تعصب‌های جاهلی نهادینه شده که باعث می‌شد هر قبیله، قبیله دیگر را به گونه‌ای متهم سازد، از میان رخت برمی‌بندد. ۸. «(و لا تقرّبوا مال الیتیم، الا بالتی هی احسن، حتی یبلغ اشدّه)؛ و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به شیوه‌ای که آن بهتر باشد، تا هنگامی که به کمال بلوغش رسد». ۹. «(و اوفوا الکیل، و المیزان بالقسط)؛ و در کار پیمانانه و ترازو به درستی رفتار کنید». ۱۰. «(لا نکلف نفسا الا وسعها)؛ بر هیچ کس جز به اندازه توانش تکلیف نکرده‌ایم». ۱۱. «(و اذا قاتم، فاعدلوا، و لو کان ذا قربی)؛ و چون (به داوری یا شهادت) سخن گوید، به عدالت رفتار کنید، گر چه آنها از خویشاوندان شما باشند». ۱۲. «(و بعهد الله اوفوا)؛ و به عهد الهی وفادار باشید». ۱۳. «(ذلکم وصیکم به، لعلکم تذکرون) [۲۴]؛ این گونه شما را سفارش کرده، باشد که یادآور شوید». بار دیگر مبنای این گفتار را بیان می‌دارد که با قدری نظر به فطرت پاک خویش خود این سخنان را خواهید یافت.

### تحولات امت اسلام از آغاز تا دوران امام حسین

جزیره العرب، سرزمینی است که با ظهور پیامبر و تجلی اسلام، تحول جدیدی در آن رخ داده، گویی از جهالت دوران جاهلیت بر این تاریخ سطری نگاشته نشده است. خیزش اسلام، رهبری خردمندانه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، رشادت‌ها و از خود گذشتگی‌های مردان و یارانی چون امام علی علیه السلام تا واپسین روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام را با کامیابی بسیار پیش برد، تا آنجا که این دین ارزنده کامل‌ترین دین و دارای تمام نعمت الهی [صفحه ۴۱] معرفی شد. [۲۵] ولی دیری نپایید که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و نزول آیه‌ای زنگ اختار طلوع دیگر بار جاهلیت و غروب حیات اسلامی را به صدا در آورد: «(و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم؟ و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا، و سیجزی الله الشاکرین) [۲۶]؛ محمد جز رسول نیست، قبل از او پیامبرانی آمده‌اند، پس اگر او از دنیا رود یا کشته شود بار دیگر شما (ای مردم) به ناگاه روی به سوی جاهلیت نهاده، به اسلام پشت می‌کنید؟ اگر این گونه شود به خداوند هیچ ضرری نمی‌رسد او به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد». این خبر تأسف بار، پیامبر را آزرده خاطر ساخت. آن حضرت طبق راهبری وحی به محکم کردن پای‌بست‌های اسلام همت گمارد. او همگان را به حجّه الوداع (حج خداحافظی) دعوت فرمود و زمان بازگشت، در غدیر خم از جان خود مایه گذاشت. [۲۷] او بر مبنای فرمان الهی و دریافت وحی از فرشته وحی، وصایت، جانشینی، خلافت و رهبری آینده مسلمانان را تنها در وجود مبارک امام علی علیه السلام متجلی دید. بنابراین دست امام را برابر جمع بالا گرفت تا بدانند که (یدالله فوق ایدیهم) [۲۸] دست توانمند الهی است که بالاترین است و این دست را خداوند برافراشته است. همان زمان بود که پیامبر خطبه‌ای به تفصیل در مدح و ثنای علی علیه السلام در برابر جمع ایراد فرمود، و همگان را به بیعت [صفحه ۴۲] با علی علیه السلام فراخواند، و خود در حق دوستان وی دعا و بر دشمنانش لعن فرستاد. [۲۹] مظهر لطف خدا، مودت علی علیه السلام را در دل‌ها دمید و او که خود مظهر قهر حق بود از تبری هم سخن گفت؛ اما دیری نپایید که در آخرین لحظات عمر، نبی خدا را مورد توهین قرار دادند و خاطرش را آزرده‌اند. [۳۰]. خلافت غصب شد، بیعت به باد فراموشی سپرده شد، به خانه علی علیه السلام تعدی

شد، فاطمه علیها السلام در حمایت از مولای خود بین در و دیوار قرار گرفت، و در یک سخن، امیرالمؤمنین علیه السلام تنها و بی‌یاور ماند و بیگانگان که نه مورد تأیید پیامبر بودند و نه از علم و عصمت الهی بهره‌ای داشتند، بر سر کار آمدند. آری، مردمان امتحانی را که مزد رسالتش مودت به اهل بیت علیهم السلام بود، به ارزانی فروختند. نیاز مبرم جامعه بشری به تربیت‌های الهی امام بی‌پاسخ ماند، و اشرار و اهل نفاق، به اهداف خود رسیدند. بنابراین، در کمال امنیت و آسایش و در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی امام، هر چه خواستند کردند، و گذشت آن چه گذشت. صفحات سیاه و تاریک آن روزگار، به گونه‌ای ورق خورد که مولای متقیان علی علیه السلام خود فرمودند: «صبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجی [۳۱]؛ آن روزگار را گذراندم و صبر پیشه کردم در حالی که در چشم، خار و در حلق، تیغ می‌داشتم». کم‌کم مردم خسته و وامانده از ناراستی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، بر در خانه امام المتقین علیه السلام [صفحه ۴۳] ازدحام کردند تا از کرده خود ابراز ندامت کنند و خلافت او را به جان و دل پذیرا باشند، اما آب رفته دیگر به جوی بازمی‌گشت. فساد اداری سراسر دولت حاکم را گرفته بود و جهالت، خرافه و بی‌عدالتی دوران قبل از ظهور اسلام را تداعی می‌کرد. تنها نامی از اسلام بر سر زبان‌ها بود و مردم به عبادت‌های فردی بسنده کرده بودند. هنوز چشمان بی‌رمق فطرتشان به سوی حق سوسو می‌زد. عدالت امام علی علیه السلام نیز بر هاضمه آنها سخت ثقیل می‌آمد. بار دیگر منافقان احساس خطر کردند و یکی پس از دیگری از لانه‌های امن خود بیرون خزیدند. آنها وضع حکومت و سردمداری امام علیه السلام را برنتابیدند. برخی از اصحاب دیروز رسول الله صلی الله علیه و آله در طی جو بیمار ۲۵ ساله به مال‌اندوزی خو گرفته بودند. عایشه، طلحه، زبیر و... هر کدام بیماری مزمنی را تجربه کرده بودند. در بدو امر اعلام کرد به سیره رسول و کتاب خدا عمل می‌کند. مسلمان‌نماها دسته‌دسته از صف یاران علی علیه السلام بیرون می‌رفتند و خود بدل به منافقان عوام فریب شده، امام را به مصاف برمی‌خواندند. خلافت مولا بیش از ۵ سال به طول نینجامید. آخر الامر، عدالت آن عدل‌گستر بزرگ، توجه قتل او شمرده شد و آن ولی عظمای الهی در محراب عبادت به خاک و خون درغلطید. توجیهی نداشت که امام حسن علیه السلام لحظه‌ای درنگ کند. مردم بار دیگر با امام خود بیعت کردند؛ ولی پس از شش ماه دوباره مسلمان‌نماها پشیمان شدند و هر کدام مورد تطمیع و تزویر معاویه قرار گرفتند. آنان امام علیه السلام را به صلح با معاویه وادار ساختند. با خانه‌نشینی مجدد مقام امامت، زرمندان و زورمدارانی چون معاویه که تنها به نامی از اسلام دل‌خوش کرده و آن را پوششی برای مفاسد خود قرار داده بودند، همه چیز را به دلخواه خود و بر مبنای سیاست تزویر و دنیاپرستی دگرگون ساختند. امام علیه السلام این یاران دروغین را کنار زدند، از کوفه به مدینه هجرت کردند. ده سال بدین منوال گذشت، منافقان و معاویه‌صفتان سخت در تلاش و تکاپوی تثبیت این موقعیت بودند و می‌خواستند موانع را از سر راه [صفحه ۴۴] بردارند؛ اما ناگهان مردم را خبر رسید که امام مجتبی علیه السلام به شکل مرموزانه مسموم و شهید شد. پس از به شهادت رسیدن آن امام همام، امام حسین علیه السلام به مقام امامت رسید. پس از حدود ده سال از امامت سومین امام، مرگ معاویه فرا رسید. معاویه پیش از آن، برخلاف عهد خود با امام مجتبی علیه السلام در ولایت عهدی فرزندش یزید کوشیده بود. با مرگ معاویه یزید ادعای خلافت کرد. تردیدی نبود که جمع دنیاطلبان با او بیعت می‌کنند. مردم هم یزید را می‌شناختند و هم امام را، لیکن با این جریان، برخورد همه یکسان نبود. امام حسین علیه السلام با صراحت مخالفت خود را در بیعت با آن خلیفه بی‌خبر از دین اعلان فرمود. یزید ظاهرسازی‌های پدرش را هم نداشت و به فسق و فجور آشکار تن در داده بود. روشن بود که با طلوع جاهلیت نو با پیراهن نازکی از اسلام، امام حسین علیه السلام روشی مناسب را پیش خواهند گرفت. دیگر جای سکوت نبود. شناخت حق از باطل، درک خلافت الهی و طاغوت نیز روشن بود. یزید بنا داشت هیچ حرمتی را پاس ندارد. آشکارا به خمر و باده دست زد، و به ناموس این و آن طمع ورزد. او از توهین و شکستن هر اصلی از اصول اسلام هیچ دریغ نداشت. کفر او چون پدرش بود؛ لیکن روش برخورد او با معاویه فرق داشت، دیگر نیازی به نفاق و ظاهرسازی نبود. یزید خود را بی‌نیاز از تعهد به ظاهر شریعت دیده بود. او کفر را به عریانی ارائه می‌کرد. امام آن زمان، - حسین بن علی علیه السلام -، درگیری آشکار را تنها راه مناسب برخورد با او و رفتار او دانسته



بود. زمان قیامی خونین، دفاعی نابرابر و مظلومانه فرار سیده بود. [۳۲]. [ صفحه ۴۵ ]

## بررسی حکومت امام حسین از مدینه به کربلا

### اشاره

گفته شد که با مرگ معاویه و فشار یزید بر بیعت برای خلافت خود، ناگاه امام حسین علیه السلام مدینه را رها کرد و به هجرتی الهی روی آورد. این هجرت از مدینه تا کربلا بود. در این پژوهش، ضمن بررسی این هجرت، از ملحق شدگان به آن امام شهید یاد خواهیم کرد. امام حسین علیه السلام در مدینه ولادت یافت و در آنجا رشد نمود؛ پس از مرگ عثمان، مسلمانان با امام علی علیه السلام بیعت کردند و امام از مدینه به کوفه هجرت فرمود. در این هجرت، فرزندان، از جمله امام حسین، پدر را همراهی کردند. پس از شهادت علی علیه السلام چون مردم کوفه با امام مجتبی علیه السلام بیعت کردند، اقامت امام حسین علیه السلام همراه برادر در کوفه ادامه یافت. پس از شش ماه مردم امام حسن علیه السلام را در برابر معاویه تنها نهادند. صلحی با شرایطی ناپایدار بر امام تحمیل شد. امام مجتبی علیه السلام، و امام حسین علیه السلام و اهل بیتشان بار دیگر به مدینه بازگشتند. پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام، امام حسین در مدینه اقامت داشت. این اقامت ۱۰ سال ادامه داشت تا این که معاویه در نیمه‌های رجب سال شصت از دنیا رفت. پس از مرگ معاویه بود که یزید به سرعت اعلان خلافت کرد. از آغاز خلافت به ناحق یزید، حرکت امام در چند مکان شایان بررسی است: [ صفحه ۴۶ ]

### در مدینه

یزید در تلاش برآمد که در مدینه از امام بیعت بگیرد. والی مدینه، آن حضرت علیه السلام را چند بار به دارالاماره باز خواند. اما امام به بیعت با یزید تن نداد. در جزیره العرب این سخن پیچیده بود که از بزرگان، تنها سه نفر با یزید بیعت نکرده‌اند: ۱. «عبدالله بن عمر» که یزید از استنکاف او چندان وحشت نداشت، چون او مرد زاهد پیشه‌ای بود و هیچ خطری از جانب او خلافت یزید را تهدید نمی کرد. ۲. «عبدالله بن زبیر». او مرد رزم و پیکار بود، اما از تقوای الهی چندان نصیب و بهره‌ای نداشت. از این رو راه خرید او برای یزید باز بود. از این گذشته، یزید در جنگ با او به خود هراس راه نمی داد. ۳. امام حسین علیه السلام که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را از خود، و خود را از او دانسته بود: «حسین منی، و انا من حسین» [۳۳]. امام، مصداق (وزاده بسطة فی العلم و الجسم) [۳۴] بود؛ یعنی قدرت علمی و جسمانی او زبانزد بود. بنابراین، تدبیر مبارزه یا بیعت با او چندان آسان نبود.

### حرکت از مدینه به سوی مکه

در شب یکشنبه بیست و هشتم ماه رجب همگان باخبر شدند که امام از مدینه به سوی بیت الله الحرام هجرت فرموده است. [۳۵] امام در راه مدینه النبی به مکه معظمه از جاده اصلی حرکت فرمودند؛ در بین راه، مسلم بن عقیل از امام خواست که برای حفظ امنیت چون ابن زبیر که شب گذشته از مسیر انحرافی و فرعی عبور کرده بگذرند؛ ولی آن حضرت نپذیرفتند. چون راهی طی نشده [ صفحه ۴۷ ] بود که امام با «عبدالله بن مطیع» [۳۶] برخورد می کنند. او گفت: «فدایت شوم، به کجا قصد دارید بروید؟» امام فرمود: «هم اکنون به مکه اما بعد از آن، از خداوند طلب خیر خواهم کرد». او امام را از این که به کوفه رهسپار شوند بر حذر داشت. چرا که آنها قاتل امام علی علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام بوده‌اند. آری، او به امام گفت: «شما سید عرب هستید، پس در حرم بمانید». [۳۷].

## ورود به مکه

امام از بیعت با یزید سرباز زده بود و بسیاری از مردم از علت آن بی‌خبر بودند؛ همچنین جان مبارک او به مخاطره افتاده بود. آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود تا در ازدحام حج، مردم را از سر عدم بیعت خود با یزید آگاه سازد و در حرم امن الهی، نیز امنیت جانی داشته باشد. امام در شب جمعه - سوم شعبان - وارد مکه معظمه شدند؛ به محض آنکه چشمان امام به خانه‌های اطراف مکه افتاد، این آیه را تلاوت فرمودند: «(و لما توجه تلقاء مدین، قال عسی ربی أن یهدینی سواء السبیل) [۳۸]؛ همین که خود را در مدخل شهر مدین یافت گفت امید دارم که پروردگرم مرا به راه راست هدایت فرماید». این آیه شریفه درباره حالت ورود حضرت موسی علیه‌السلام به مدین بعد از فرار از مصر بود. [صفحه ۴۸]

## در مکه

به محض ورود به مکه، مردمی که برای عمره از هر طرف به سوی کعبه روی می‌آوردند، از ورود امام هم مطلع می‌شدند. او به همراه اهل بیت خود در کنار بیت الله الحرام و حرم امن الهی سکنی گزیده بود و چند ماه برای بیداری مسلمانان در آنجا به سر برد. یزید قصد جان امام را کرده بود و جز به بیعت یا قتل او رضایت نمی‌داد. این بود که آن حضرت، حج و اعمال آن و همسایگی خانه خدا را رها کرد تا به حرمت آن جایگاه و مقام مقدس اهانت نشود. [۳۹]. طبری می‌گوید: «مردم مکه از هر طرف به امام حسین روی می‌آوردند. کسانی که برای عمره از این طرف و آن طرف می‌آمدند، همه خدمت امام می‌رسیدند». [۴۰]. ابن‌زبیر پیوسته در کنار مکه به سر می‌برد و مدام به طواف و نماز می‌پرداخت. او هر روز یا یک روز در میان به خدمت امام می‌رسید و مشورت می‌خواست. او خوب می‌دانست که اگر امام در حجاز باشد، دیگران با او بیعت نخواهند کرد. بنابراین، حضور امام در حرم بر او گران می‌آمد. [۴۱]. هنگام حضور امام در مکه، والی مدینه - «ولید بن عتبه» - نامه‌ای به این مضمون به یزید نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، الی عبدالله، یزید بن معاویه امیر المؤمنین، من ولید بن عتبه بن ابی سفیان، اما بعد، فان الحسین بن علی لیس یری لک خلافة و لا بیعة، فرأیک فی امره. والسلام؛ به نام خداوند بخشنده مهربان، به عبدالله، یزید بن معاویه امیر المؤمنین. از جانب ولید بن عتبه بن ابی سفیان. اما بعد، حسین بن علی بر تو خلافتی قائل نیست و [صفحه ۴۹] بیعت نخواهد کرد، نظر خود را اعلام کن. والسلام». یزید در پاسخ به او نوشت: «اما بعد، فاذا اتاک کتابی فجعج علی بجوابه، و بین لی فی کتابک کل من فی طاعتی او خرج منها، ولیکن مع الجواب رأس الحسین بن علی. والسلام [۴۲]؛ اما بعد، وقتی نامه‌ام به تو رسید در پاسخش تعجیل نکن و به من بنویس چه کسانی به اطاعت من درآمده‌اند، یا از آن خارج شده‌اند؛ و باید همراه جواب نامه سر حسین بن علی، باشد. والسلام». مروان داستان خود را با ولید و آن چه گذشته بود برای یزید نوشت و از او سخت سعایت کرد. سرانجام یزید در رمضان سال ۶۰ «ولید بن عتبه» را از ولایت مدینه عزل کرد و حکم ولایت را به «عمرو بن سعید العاص» (معروف به اشرق) واگذار کرد و او نیز «یحیی بن حکم بن صفوان بن امیه» را از ولایت مکه عزل کرد و ولایت مکه را نیز به «عمرو بن سعید بن العاص» داد. [۴۳]. در ماه رمضان به بصره و کوفه نیز خبر رسید که امام حسین علیه‌السلام از بیعت با یزید سرباز زده و از مدینه به مکه هجرت کرده است. عده‌ای از هر جانب به خدمتش می‌رسیدند یا نامه ارسال می‌کردند و حضرت را به کوفه دعوت می‌کردند. تا آنجا که گفته شده تا دهم ماه مبارک، امام دوازده هزار نامه از کوفیان دریافت داشت. در نیمه ماه رمضان بود که امام «مسلم بن عقیل» را از مکه به کوفه گسیل داشت و او در پانزده ماه شوال به کوفه وارد شد. «یحیی بن حکم» - والی مکه - به یزید گزارش داد که مردم به سوی امام می‌شتابند، نامه‌ها از بصره و کوفه فرامی‌رسد، مسلم به کوفه فرستاده شده است و... این اخبار یزید را آشفته می‌کرد. مردم دسته‌دسته برای اعمال حج به بیت الله الحرام می‌آمدند و خلافت [صفحه ۵۰] یزید در معرض خطر جدی بود. یزید «عمرو بن سعید

بن عاص اموی» (اشرق) را امیر الحاج قرار داد. او دستور داشت با حسین علیه السلام بجنگد و کار او را به کشتار رساند. «عمرو» با سپاه بسیار (از مدینه) وارد مکه شد حدود سی نفر از سبک مغزان بنی امیه در گرد او جمع شده بودند. آنها سلاح در زیر جامه احرام خویش بسته و مأوریت یافته بودند که حسین را - هر چند به پرده کعبه آویخته باشد - بکشند. [۴۴]. بر مردم روشن بود که امام در مکه نخواهد ماند. نامه‌های مردم، سفیر شدن مسلم، فشار سیاسی موجود در حرم و... شاهد این مطلب بود. اواخر ماه ذی قعدة الحرام بود که نامه‌ای از مسلم به امام [۴۵] رسید که مسلم در آن نوشته بود تا به حال در کوفه از دوازده هزار نفر برای حسین علیه السلام بیعت گرفته است و از حضرت برای آمدن به کوفه دعوت می‌کند. [۴۶]. پس از دریافت نامه «مسلم» شایع شد که امام قصد سفر به کوفه دارند. مردم (در این بحران) به چند گروه ذیل تقسیم می‌شدند. ۱. برخی امام را از رفتن به سوی کوفه منع می‌کردند؛ ۲. گروهی به ماندن در مکه ترغیب می‌کردند، این گروه چون ابن زبیر، بیشتر ممانع شخصی خود را می‌نگریستند؛ [۴۷]. [صفحه ۵۱] ۳. عده‌ای امام را به بیعت با یزید دعوت می‌کردند، چون عبدالله بن عمر بن خطاب. در هر حال، امام به هر سه گروه پاسخی منفی دادند. آن حضرت در پاسخ ابن زبیر فرمود: «به خدا سوگند، اگر یک وجب دورتر از این مسجد الحرام کشته شوم نزد من محبوب‌تر است تا این که وجبی به مکه نزدیک‌تر باشم. به خدا قسم، می‌دانم که اگر در سوراخی نهان شوم این وحشی‌ها مرا بیرون می‌آورند تا به حاجت خود برسند. به خدا سوگند، اینها به من تعدی و تجاوز خواهند کرد، هم‌چنان که یهود در روز شنبه (به حکم خداوند تجاوز کردند)». [۴۸].

## حرکت از مکه به عراق

### اشاره

هنگامی که امام نامه مسلم را دریافت کرد، عزم خروج از مکه کرد و به سوی عراق رهسپار شد. بنابراین، در جمع یاران در شب هشتم ذی حجة الحرام، خطبه‌ای این گونه انشاد فرمود: حمد و سپاس برای خداست، و هر چه که خدا بخواهد (به وقوع خواهد پیوست)، نیرو و قدرتی نیست، مگر برای خداوند، و درود و سلام خدا بر رسولش باد. مرگ بر فرزند آدم چون خط گردنبند به گردن دختران نوشته شده است. شوق دیدار گذشتگانم چون علاقه یعقوب به یوسف حزن را از دلم می‌زداید. خدای تعالی محل شهادتی را بر من اختیار کرده است که آن را ملاقات خواهم کرد. گویا می‌بینم که وحشیان بیابانی بندبند مرا بین [صفحه ۵۲] نوایس [۴۹] و کربلا از هم گسسته‌اند. پس آنها شکم‌های خالی و گرسنه خویش را از من پر خواهند کرد. [۵۰] آری فراری نیست از آن چه قلم (خداوندی) بر آن رفته است. رضای خداوند رضای ما اهل بیت است. بر بلای او شکیبایی می‌ورزیم و ما را پاداش صبرکنندگان عنایت خواهد کرد. دیگر قرابت و خویشی از رسول الله باقی نمانده مگر این که در بهشت همه در کنار هم جمع شده‌اند که چشم او روشن گردد و وعده‌هایی که به آنها داده برآورده گردد. آری، هر کس که حاضر است در راه ما خونش را نثار کند در حالی که نفسش را به ملاقات با خدای تعالی وعده داده، پس فردا همراه ما کوچ کند که من فردا صبح کوچ خواهم کرد. ان شاء الله تعالی. [۵۱]. امام پس از عمره مفرده به دلایل امنیتی، اقامت در کنار بیت الله الحرام را مناسب ندیده، از مکه در روز سه‌شنبه، هشتم ذی حجة الحرام - روز ترویبه - به سوی کوفه رهسپار شدند. [۵۲] البته سفر امام در زائران بیت الله الحرام این پرسش را برانگیخته بود که چرا امام [صفحه ۵۳] بر خلاف مسیر حجاج در حرکت است. ابواسحاق اسفراینی می‌گوید: «حسین علیه السلام با زن و بچه و عشیره خود از مکه خارج شد، در مکه ۱۷ نفر از مردان اهل بیتش او را همراهی می‌کردند و ۶۰ یاور از اصحاب که سواره و پیاده بودند». [۵۳].

## طی منازل از مکه تا کربلا



## اشاره

اکنون منازل و سیر امام از مکه تا کربلا را یکی پس از دیگری بررسی خواهیم کرد:

## ابطح

ابطح شنزاری است که محل عبور سیل از وادی مکه است، «یزید بن ثبیط البصری» دارای ده فرزند پسر بود، آنها را به یاری امام حسین علیه السلام برخوانده بود. از آنها دو فرزندش «عبدالله» و «عبیدالله» همراه عده‌ای از شیعیان و دوستان اهل بیت از بصره خارج، و در ابطح مکه به امام ملحق شدند. [۵۴] ملحق شدگان «عامر بن مسلم» و «سالم» غلام عامر، «سیف» و دیگران هستند که به سخن درباره هر کدام خواهیم پرداخت. این همراه شدن با امام هنگامی بود که راه‌ها همه تحت کنترل و بسته شده بود. [۵۵].

## تنعیم

امام از مکه معظمه خارج شد و به همراه خانواده و برخی از دوستان به «ادنی الحل» رسید. [۵۶] در دو فرسخی مکه، «تنعیم» در مسیر جاده مدینه قرار گرفته است. اینجا را «تنعیم» می‌نامند، چون طرف راست این منطقه کوه «نعیم»، و چپش کوه «ناعم»، و این محل در وادی «نعیمان» قرار دارد. [صفحه ۵۴] در «تنعیم» امام از کاروان یمن شترانی را برای اهل و عیال و یاران خود اجاره کرد و به آن کاروانیان فرمود: «هر که مایل است با ما به عراق آید کرایه مرکب راهش را می‌دهیم و همراهی او را خوش می‌داریم و هر که پاره‌ای از راه را با ما باشد به همان اندازه که همراه ما بیاید کرایه مرکبش را می‌پردازیم». پس از آن عده‌ای امام را همراهی کردند و عده‌ای جدا شدند. [۵۷]. در این محل بود که نامه «عبدالله بن جعفر» توسط دو فرزندش «عون» و «محمد» و نامه «عمرو بن سعید بن العاص» توسط «یحیی بن سعید» والی مکه به امام رسید که آن حضرت هر دو را پاسخ دادند. [۵۸].

## صفاح

صفاح محلی بین «حنین» و «انصاب» حرم واقع شده است که زائران آنجا به راحتی وارد مکه می‌شوند. امام علیه السلام روز جمعه، یازدهم ذی حجه به این محل رسید و با یاران فرود آمد. [۵۹] آن حضرت در این محل با «فرزدق» شاعر، پسر «غالب» برخورد کرد [۶۰]، و درباره مردم کوفه از او سؤال فرمود؛ او در پاسخ گفت: «دل‌های مردم با شماست، اما شمشیرهای آنها با بنی‌امیه است، و قضا به دست خدای تعالی است». امام گفتار او را تصدیق فرمود و اعلام داشت که به قضای الهی تن داده است. [۶۱] امام حسین علیه السلام با او خداحافظی کرد و از او جدا شد. به نظر شیخ مفید رحمه الله از اینجا به بعد امام به سرعت تا «ذات عرق» راه را طی کرد. [۶۲]. [صفحه ۵۵]

## وادی عقیق

روز شنبه، دوازدهم ماه ذی حجه الحرام، امام حسین علیه السلام به این محل (وادی عقیق) فرود آمدند. [۶۳] «شیخ جعفر بن نماء حلی» می‌گوید: «پس از حرکت از صفاح، امام مسیر حرکت را تا وادی عقیق ادامه دادند». [۶۴] در این محل، چشمه و درختان خرما قرار دارد. از وادی عقیق تا مکه چهار منزل بیش نیست. ابن‌نما می‌گوید: در این محل بود که امام مردی از بنی‌اسد را ملاقات فرمود که اسم او «بشیر بن غالب» بود. امام درباره اهل کوفه از او پرسیدند و او گفت: «القلوب معک و السیوف مع بنی‌امیه؛ دل‌ها با شماست ولی شمشیرها با بنی‌امیه»، آن حضرت فرمود: «صدقت یا اخی بنی‌اسد؛ ای برادر بنی‌اسد، راست گفتی». [۶۵].

## وادی صفراء

امام روز یکشنبه، سیزدهم ماه ذی حجه الحرام به این وادی (صفراء) رسید. [۶۶] این وادی در ناحیه مدینه و دارای درختان خرما، فراوان، و زراعت است. اینجا در مسیر حجاج بیت الله الحرام قرار گرفته، چشمه سارها و جویبارها در آن جریان دارد. در این محل «مجمع بن زیاد» [۶۷] و «عباد بن مهاجر» [۶۸] همراه عده‌ای از اهالی مدینه [۶۹] به امام ملحق شدند و تا کربلا-امام و یاران را همراهی کردند تا این که به شهادت رسیدند. [۷۰]. [صفحه ۵۶]

## ذات عرق

یکی از میقات‌های حجاج بیت الله الحرام، مرز بین «نجد» و «تهامه» است که آن را «ذات عرق» نامیده‌اند. [۷۱] امام و یارانشان در روز دوشنبه، چهاردهم ذیحجه در این محل فرود آمدند. علامه مجلسی رحمه الله از تاریخ الریاشی نقل کرده است: «راوی گفت من حج بجای آورده بودم و یاران را رها کرده بودم... تا این که به خیمه‌هایی برافراشته رسیدم. در این هنگام سؤال کردم: «این سرپرده‌ها از آن کیست؟» گفتند: «از آن حسین». گفتم: «پسر علی و فاطمه؟» گفتند: «آری»، گفتم: «در کدام یک از این سرپرده‌ها هستند؟» آن را به من نشان دادند. جلو رفتم تا این که ناگاه حسین را در حال تکیه بر در خیمه دیدم که مشغول مطالعه نوشته‌ای بود. سلام کردم و جواب داد. سپس گفتم: «پدر و مادرم فدای شما، چرا در این بیابان خشک فرود آمدی که در آن زراعت و خویشی نیست؟» فرمود: «اینها مرا ترسانیده‌اند؛ و اینها نامه‌های اهل کوفه است در حالی که آنها قاتل من هستند، اگر چنین کنند... و هتک حرمت الهی کنند کسی بر آنها برانگیخته خواهد شد که آنها را می‌کشد تا این که از کهنه حیض ذلیل تر شوند» [۷۲].

## حاجر

روز سه شنبه، پانزدهم ذیحجه، امام در این منزل بارنهادند. اینجا منزلی بود که اهل بصره برای سفر به حج در آن سکنی می‌گزیدند. در این مکان که امام پاسخ نامه «مسلم بن عقیل» را خطاب به مردم کوفه توسط «قیس بن مسهر صیداوی» و برادر رضاعی‌شان «عبدالله یقطر» به کوفه فرستاد. [۷۳] متن نامه امام چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی به برادران مسلمان و مؤمنش. سلام بر شما، پس من سپاس خدای را که جز او پروردگاری نیست به شما می‌رسانم. اما بعد، [صفحه ۵۷] نامه مسلم بن عقیل به من رسید در حالی که مرا به خوش فکری شما مطلع ساخت و این که شما گرد او بر مبنای یاری ما و دریافت حق ما، اجتماع کرده‌اید. از خداوند می‌خواهم که بر ما خوش بخواهد و شما را به پاداش بزرگی نائل آرد. من به سوی شما از مکه روز سه‌شنبه، هشتم ذی حجه، روز ترویه... رهسپار شده‌ام. هنگامی که فرستاده من به شما رسید به سوی او در امر حکومت بشتابید و در این امر جدیت داشته باشید. من همین روزها به (محل) شما فرود خواهم آمد و درود و رحمت خدا بر شما باد.» [۷۴]. دو سفیر امام (قیس و عبدالله یقطر) در قادسیه توسط «حصین بن نمیر» دستگیر شدند. [۷۵].

## فید

روز چهارشنبه، شانزدهم ذی حجه، امام علیه‌السلام به «فید» آمدند. آنجا شهری در نیمه راه مکه به کوفه بود که در وسط آن، قلعه‌ای با در آهنین قرار داشت که دورتادور آن را دیوار فراگرفته بود. اگر کاروانیان باری سنگین به همراه می‌داشتند آن را در آنجا به امانت می‌نهادند تا حین بازگشت آن را باز پس گیرند. مردم آنجا، آذوقه حیوانات در طول سال را تهیه می‌کردند تا به حاجیان بفروشدند. [۷۶].

## اجفر

پنج شنبه هفدهم ذی حجه کاروان حسین در «اجفر» بار به زمین نهاد. در قاموس آمده اینجا مکانی بین «فید» و «خزیمیه» است. [۷۷] در این محل آب به سوی محل سکونت عرب در جریان بود. درباره ملاقات امام با «عبدالله بن مطیع عدوی» در تاریخ اختلاف است. در لسان المورخین آورده‌اند اینجا بین «عبدالله بن ابی مطیع» و حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام [صفحه ۵۸] دیداری بود؛ ولی پیش از این آمد که در راه مکه و مدینه یا نزدیک به مکه ملاقاتی صورت گرفته است؛ طبری و محدث قومی در نفس المهموم محل ملاقات را اینجا دانسته‌اند. شاید هم «عبدالله بن مطیع» غیر از «عبدالله بن ابی مطیع» باشد. [۷۸] «عبدالله» چون در این محل امام را زیارت کرد، و از سفر امام به عراق اطلاع یافت حضرت را به خدا و حرمت اسلام قسم داد که از این سفر صرف نظر کند. هنوز از امام پاسخی نگرفته بود که بار دیگر امام را به حرمت قریش و عرب قسم داد که از این سفر دست بردارد. سپس دلیل اصرار خود را این گونه بیان داشت: «اگر از بنی‌امیه آن چه در دست دارند، طلب کنی به خداوند سوگند تو را می‌کشند و اگر چنین شد بعد از شما هیچ کس حرمتی نخواهد داشت». امام درخواست او را نادیده گرفت و به حرکت خود ادامه داد. [۷۹]. تأمل در این گفت‌وگو آشکار می‌سازد که دیدگاه امام فراتر از این گونه افراد بوده است.

## خزیمیه

محلی است که به «خزیمه بن خازم» نسبت داده شده، در حالی که حاجیان شهر کوفه از این منزل عبور می‌کرده‌اند. امام و یاران یک روز و یک شب در این محل اقامت کردند. بنابراین، امام روز و شب شنبه، نوزدهم ذی حجه الحرام را در این محل گذراندند. هنگام صبح حضرت زینب علیها‌السلام به خدمت امام آمد و عرضه داشت: «ای برادر، از هاتنی بشنیدم که این گونه می‌سرود: الا یا عین فاحتفلی بجهدی و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجز وعدی آگاه باشید، ای چشم‌ها! با تمام تلاش خود پر شوید، پس کیست بر شهدا بعد از این زمان بگرید؟ [صفحه ۵۹] شهدا آن گروهی هستند که به سوی مرگ در حال رفتن‌اند، به اندازه‌ای که به وعده‌ام وفا کرده باشم بیش نیست». امام در پاسخ فرمودند: «یا اختاه، کل الذی قضی فهو کائن؟ [۸۰] ای خواهرم، هر چه قضای الهی باشد همان به انجام خواهد رسید».

## شقوق

حضرت اباعبدالله علیه‌السلام در روز یکشنبه بیستم ذی حجه به «شقوق» رسید و در آنجا اقامت فرمود. اینجا منزلی است که در راه مکه قرار دارد. «ابن‌اعثم کوفی» ملاقات «فرزدق» با امام را در اینجا دانسته است، [۸۱] که پیش از این درباره آن توضیح داده شد. [۸۲] در این مکان امام با مردی برخورد می‌کنند که از کوفه آمده است؛ حضرت از وضع مردم عراق می‌پرسند، و او می‌گوید: «آنها بر ضد شما اجتماع کرده‌اند». امام فرمود: «البته کار دست خداست و او هر گونه بخواهد به انجام می‌رساند. پروردگار ما، هر روز در پی انجام دادن کاری است». سپس آن حضرت اشعاری را خواند: «فان تکن الدنیا تعد نفیسه فان ثواب الله اعلی و انبل و ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امریء بالسیف فی الله افضل و ان تکن الارزاق قسما مقدرافقله حرص المرء فی الرزق اجمل و ان تکن الاموال للترك جمعها فما بال متروک به المرء یبخل [۸۳]. اگر دنیا ارزشمند باشد، پس سرای پاداش خداوندی، برتر و ارزشمندتر است؛ [صفحه ۶۰] و اگر اموال و دارایی‌ها برای ترک کردن جمع شود، پس چیزی که ترک‌شدنی است چرا شخص به آن بخل می‌ورزد؟ و اگر روزی‌ها به قسمت و قدر است، پس کم حرص زدن شخص، در کسب و کار، زیباتر است؛ و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن انسان به شمشیر در راه خدا برتر است».

## زرود

امام روز دوشنبه بیست و یکم ذی حجه الحرام در این منزل فرود آمدند. اینجا شن زاری بین «ثعلبه» و «خزیمیه» و در مسیر حاجیان کوفه به مکه قرار گرفته است. [۸۴] در این محل بود که امام در نزدیکی خیمه و خرگاه «زهیر بن قین بجلی» خیمه خود را برافراشتند. پس از آن امام او را به راه حق دعوت کردند و او به سوی امام راه یافت. بعد از این درباره «زهیر» بیشتر سخن خواهیم گفت. [۸۵]. در «زرود» نیز خبر شهادت جناب «مسلم بن عقیل» و «هانی بن عروه» به امام رسید. پس از آن، امام این آیه را تلاوت می فرمود: (انا لله و انا الیه راجعون)؛ [۸۶] ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم؛ و از خداوند برای «مسلم» درخواست مغفرت می کرد. امام سخت گریست و هاشمیان و زن ها نیز گریستند. دو نفر از همراهان امام به نام های «عبدالله بن سلیم اسدی» و «منذر بن مشمعل اسدی» امام را سوگند دادند که به کوفه نرود؛ چرا که در آنجا یآوری ندارند. در برابر این درخواست، آل عقیل از امام خواستند برای [صفحه ۶۱] انتقام برادرشان (به سوی کوفه) حرکت کنند. امام فرمود: «عزیزان، پس از این خیری در حیات نیست». [۸۷].

## ثعلبیه

امام علیه السلام روز سه شنبه، بیست و دوم ذی حجه الحرام به این محل رسیدند. شخصی به نام «ثعلبه» از قبیل «بنی اسد» اینجا چشمه ای را حفر کرده بود که پس از آن، کاروانیان راه کوفه به مکه در کنار این چشمه اقامت می کردند. در مراد آمده که در اینجا قریه ای بوده که خراب شده ولی شناخته شده است. [۸۸] در این محل شخصی خدمت امام رسیده و از تفسیر آیه «(یوم ندعوا کل اناس بامامهم)؛ [۸۹] روزی که هر گروهی را به امامش فرامی خوانیم» پرسیدند. امام فرمود: به امامی که (دیگران را) به هدایت می خوانند، گروهی پاسخ می دهند، و به امام و رهبری که (مردم را) به گمراهی دعوت می کند، نیز عده ای پاسخ می گویند، آنها در بهشت اند و اینها در آتش؛ به همین سبب خداوند فرمود: «(فریق فی الجنة و فریق فی السعیر)؛ [۹۰] گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ اند». [۹۱].

## زباله

زباله منزلی در راه بین مکه و کوفه است. [۹۲] در مسیر مکه قرار دارد. اینجا بین «واقصه» و «ثعلبیه» قرار گرفته که دو برکه در آنجا قرار دارد. [۹۳] کاروان در روز چهارشنبه، بیست و [صفحه ۶۲] سوم ذی الحجه الحرام در آنجا بارنهادند. در «زباله» امام از شهادت «عبدالله بن یقطر» باخبر شدند. پس از آن امام در بین جمع حضور یافت و نوشته ای را قرائت فرمود: «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، خبر فاجعه آمیز شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه، و عبدالله بن یقطر به ما رسیده است، البته شیعیانمان ما را خوار و ذلیل ساخته اند. پس از شما هر که قصد بازگشت دارد، بدون هیچ منعی بازگردد که بر گردن او هیچ نیست». [۹۴]. بعد از این سخن امام، مردم دسته دسته از راست و چپ ایشان متفرق شدند. تنها کسانی که از مدینه با آن حضرت همراه شده بودند با گروه کمی از کسانی که بین راه به امام ملحق شده بودند برای یاری امام باقی ماندند. [۹۵] آن شب را امام در آنجا اقامت گزیدند و سحرگاه به یاران امر فرمودند که هر چه بخواهند آب بنوشند و از آن بردارند. [۹۶] «دینوری» می گوید: «همراه امام نماندند مگر خواص ایشان»، [۹۷] و در مروج الذهب آمده است: «پانصد نفر سواره و صد نفر پیاده، همه همراهان امام بودند، بعد از این خبر جز عده کمی با امام نماندند». [۹۸]. [صفحه ۶۳] ناگفته نماند که این اولین باری است که امام علیه السلام دم از انصراف می زند و تنها جایی است که امام از روی نوشته مطلبی را برای مردم قرائت می کنند. آیا این گونه برخورد حضرت گویای نهایت انزجار از امت

نابخرد نیست؟!

## القاع

امام روز پنج شنبه، بیست و چهارم ذی حجه در القاع فرود آمدند. [۹۹] بعد از «عقبه» «قاع» منزلی به طرف مکه مکرمه است. [۱۰۰] در کتب لغت «بطن» به دشتی وسیع یا دشتی که دره‌ها، نهرها، برکه‌ها و گذرگاه‌ها داشته باشد گفته می‌شود. [۱۰۱] در این وادی بطون فراوانی قرار دارد؛ از جمله «بطن عنان»، «بطن ظبی» که زمینی از آن کلب بوده است، «بطن رمه» و «بطن عقبه» که اسمی برای یک وادی است که در آن قریه‌هایی چون عقبه قرار گرفته است. «قاع» اولین منزل آن بطن است. [۱۰۲] اینجا پیری از «بنی عکرمه» به نام «عروه بن لودان» امام را از این سفر بر حذر داشت. امام فرمود: «بر من امر پوشیده نیست. به خدا قسم اینها مرا دعوت کرده‌اند تا این که قلبم را از سینه به در آورند. هنگامی که دست به چنین کار زنند خداوند کسانی را بر آنها مسلط کند که آنها را خوار سازد و ذلیل‌ترین فرقه و امت‌ها گرداند». [۱۰۳] پس از آنجا گذشتند و حرکت را ادامه دادند.

## عقبه

این منزل «عقبه» و «عقبه البطن» نامیده شده است. امام در روز جمعه بیست و پنجم ماه ذی الحجه الحرام در این منزل بار نهادند. کسی که مسیر مکه را طی می‌کند، قبل از قاع [صفحه ۶۴] به این منزل می‌رسد. بنابراین، عقبه منزلی در مسیر حج است. [۱۰۴] آب اینجا، از «بنی عکرمه» از «بکر بن وائل» است. [۱۰۵]. روایتی با سند بسیار قوی از ابن قولویه رضی الله عنه است که وقتی امام از «عقبه البطن» بالا آمدند، به یاران فرمودند: «خود را کشته می‌بینم». گفتند: «آن چگونه است یا اباعبدالله؟» فرمود: «رؤیایی دیده‌ام». پرسیدند: «آن چیست؟» فرمود: «سگانی را دیدم که مرا گاز می‌گرفتند، شدیدترین آنها بر من سگی بود که به برص و پیسی مبتلا بود». [۱۰۶].

## شراف

امام حسین علیه‌السلام روز شنبه، بیست و ششم ماه ذی حجه به این محل رسید و در آنجا منزل گزید. [۱۰۷] اینجا محلی بین «واقصه» و «قرعاء» است. [۱۰۸] امام در واقصه فرود نیامدند و حرکت فرمودند تا به شراف رسیدند. آنجا آب فراوان و کشت و زرع مناسبی است. شخصی به نام «شراف» در این مکان چشمه‌ای را استخراج کرده بود. از این رو آن منطقه، به نام او نامیده شده است. سحرگاه بود که کاروان حسینی در این منزل فرود آمد. امام دیگر بار فرمودند: «آب بنوشید» و کاروان حرکت کرد. خورشید به وسط آسمان رسیده بود؛ ناگاه یکی از اصحاب تکبیر گفت. امام سبب تکبیر را جویا شد. او گفت: «نخلستانی نظرم را به خود جلب کرد». عده‌ای از اصحاب گفتند: «به خدا سوگند، تا به حال درخت [صفحه ۶۵] خرمایی را در این حوالی ندیده‌ایم». امام فرمود: «اینها سربازانی هستند که برای مقابله با ما آمده‌اند». «حر» با هزار سوار به دستور «ابن زیاد» برای متوقف کردن امام آمده بود. [۱۰۹] ناگفته نماند که طبری از قول «ابی‌محنف» تعداد سپاهیان حر را قدری بیش از این نقل کرده است. [۱۱۰].

## ذوحسم

در این مکان شریف امام علیه‌السلام روز یکشنبه، بیست و هفتم ذی الحجه توقف کرد. [۱۱۱] در آنجا کوهی است که «نعمان بن منذر» در آن به صید و شکار می‌رفته است. [۱۱۲] امام از پناهگاهی امن سراغ گرفتند. گفته شد در طرف چپ «ذوحسم» قرار گرفته و آن محل مناسبی است. امام کاروان را بدان سو روان کرد و کاروان در آن محل خیمه زد. [۱۱۳] ناگهان «حر» با هزار سوار فرا

رسید. آنها مأموریت داشتند که نگذارند امام به مدینه بازگردد یا به کوفه رود. سربازان «حر» تشنه بودند. امام یاران را فرمود که از راه رسیدگان را سیراب کنند و اسبان ایشان را نیز سیراب گردانند. [۱۱۴] طبری و دیگران گویند که چون گفت و گو بین امام حسین علیه‌السلام و حر به طول انجامید حر گفت: «من به جنگ با شما مأمور نیستم و تنها به من دستور داده شده که از شما جدا نشوم تا این که شما را به کوفه برسانم. اگر شما (پیشنهاد مرا) نمی‌پذیرید، پس راهی را در پیش گیرید که به کوفه وارد نشود و به مدینه هم [صفحه ۶۶] بازنگردید». امام کاروان را به طرف چپ، به سوی «عذیب» و «قادیسه» روان ساخت. [۱۱۵].

### بیضه

دشت وسیعی بین «عذیب» و «واقصه» در سرزمین «حزن» از دیار «بنی یربوع» است. [۱۱۶] آنجا امام علیه‌السلام در خطابه‌ای برابر اصحاب «حر» بعد از حمد و ثنای پروردگار و رسولش، فرمود: «ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر کسی سلطان ستمگری را ببیند که او حرام خدا را حلال دانسته و پیمان او را شکسته، و مخالفت سنت رسول خدا کرده و بین بندگان او به گناه، ظلم و تعدی رفتار کرده است ولی آن کس با رفتار و گفتار خویش در مقام تغییر وضع او نباشد، خداوند حق دارد او را در جایگاه همان سلطان قرار دهد.» آگاه باشید که اینها اطاعت شیطان را بر خود لازم دانسته، و اطاعت «رحمان» را ترک کرده‌اند. اینان فساد را آشکار کرده و حدود (خداوندی) را معطل گذارده‌اند، و بیت المال را خود می‌بخشند. اینها حرام خدا را حلال دانسته و حلال خدا را حرام دانسته‌اند. در حالی که من از دیگران (بر حکومت) سزاوارترم. نامه‌های شما به من رسیده و فرستادگانتان نزد من آمده و بر این امر که مرا تسلیم نسازند و به ذلت نکشند، با من بیعت کرده‌اند. اگر بیعت خود را به نهایت رسانید به رشد و کمال نائل خواهید شد؛ زیرا که من حسین پسر علی و پسر فاطمه - دختر رسول الله - هستم. آری، جانم را همراه شما و اهل بیت و خانواده‌ام را با خاندان شما همراه خواهم داشت، و خودم هم برای شما الگو خواهم بود. ولی اگر نپذیرفتید و عهد و پیمان خود را شکستید و بیعت را با مردان از گردن خویش برداشتید. پس به جانم قسم، این رفتار آشناست و شما این رفتار را پیش از این نسبت به پدرم، برادرم، و پسر عمویم «مسلم» رواداشته‌اید. آری، فریب خورده کسی است که توسط [صفحه ۶۷] شما فریفته گردد. هر که پیمان‌شکنی کند در واقع خود را شکسته است و بزودی خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد. سلام و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد.» [۱۱۷].

### رهیمه

چشمه‌ای است که در آنجا امام اقامت کرد و با شخصی از اهل کوفه بنام «ابوهرم» دیدار کرد. او از امام پرسید: «چه چیز شما را از حرم جدتان بیرون کرد؟» آن حضرت فرمود: «ای اباهرم، بنی‌امیه آبروی مرا مورد تعرض قرار دادند، شکیبایی پیشه کردم، مالم را گرفتند و بردند صبر کردم، خونم را طلب کردند، پس خارج شده‌ام، به خدا سوگند اینها مرا خواهند کشت و پس از آن لباس ذلت را به تن خواهند کرد، و شمشیری بران بین خود برقرار خواهند ساخت. پس از آن، کسانی بر آنها تسلط خواهند یافت که آنان را به خواری می‌کشاند. [۱۱۸] تا این که ذلیل‌تر از قوم سبأ شوند، چنان که بر آنها زنی پادشاهی می‌کرد و بر اموال و خونشان حکم می‌راند.» [۱۱۹]. [صفحه ۶۸]

### قادیسه

چشمه‌ای در نزدیکی کوفه است. «حصین بن نمیر» به دستور ابن‌زیاد سوارانی را از «قادیسه» تا «خفان» گمارده بود و از آنجا تا «قطقطنه» را از نیروهای خود پوشش داده بود. هنگامی که سفیر امام، «قیس بن مسهر»، قصد ورود به کوفه داشت، سربازان



«ابن نمیر» او را دستگیر کردند، ولی قیس نامه امام را پاره کرده بود تا نوشته امام مکتوم بماند. وقتی او را نزد «ابن زیاد» بردند و او پرسید: «چرا چنین کردی؟» گفت: «تا تو ندانی امام چه نوشته است». «ابن زیاد» اصرار داشت بدانند نوشته امام چه بوده است؛ اما نتوانست از «قیس» اطلاعی بگیرد. بنابراین از «قیس» درخواست کرد تا بر منبر رود و به امام حسین، پدر، و برادرش علیهم السلام توهین کند. او را تهدید کرد که اگر چنین نکند، تکه تکه‌اش خواهد کرد. «قیس» بر فراز منبر رفت و در برابر جمع، سپاس خداوند گفت و بر پیامبر درود فرستاد و از درگاه خداوند برای امیرالمومنین علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام طلب رحمت کرد و دنبال آن عبیدالله بن زیاد، پدرش، و بنی امیه را لعنت گفت. پس از آن گفت: «ای مردم، من فرستاده حسین بر شما هستم. من از او در فلان موضع جدا شده‌ام. پس او را اجابت کنید». «ابن زیاد» دستور داد که او را از بالای قصر به پایین پرتاب کنند. پس از آن استخوانهای او شکست و جان داد. [۱۲۰] سلام و رضوان خداوند بر او باد.

### عذیب الهجانات

این محل در وادی «بنی تمیم» قرار داشته است. امام علیه السلام روز دوشنبه، بیست و هشتم ذی حجه در آنجا فرود آمد. [۱۲۱] چهار نفر از اهالی کوفه به نام‌های «عمر بن خالد صیداوی»، «سعد» غلام او، «مجمع بن عبدالله مدحجی» و «نافع بن هلال»، [۱۲۲] و راهنمای [صفحه ۶۹] راه آنها «طرمح بن عدی طائی» به امام علیه السلام ملحق شدند، و ابیاتی در مدح امام خواندند. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام فرمود: «آری، به خدا سوگند من امیدوارم که آن چه خداوند بر ما مقرر فرموده خیر باشد، خواه کشته شدن، یا پیروزی ما باشد». [۱۲۳]. پس از آن امام از رأی و نظر مردم (کوفه) پرسیدند. این چند نفر در پاسخ گفتند: «در بین اشراف، رشوه‌های بزرگ رد و بدل می‌شود و دل‌های سایر مردم با شماست و شمشیرشان علیه شماست». [۱۲۴] سپس به امام از شهادت «قیس بن مسهر صیداوی» خبر دادند. امام این آیه را تلاوت فرمودند: «منهم من قضی نحبه و منهم من ینظر و ما بدلوا تبدیلاً»؛ [۱۲۵] عده‌ای جان‌باخته و گروهی در حال انتظار هستند در حالی که از پیمان و عهد خویش و آن چه پیش‌تر بر آن بوده‌اند باز نمی‌گردند». [۱۲۶] سپس فرمودند: «پروردگارا، برای ما و آنها بهشت را قرار ده، و ما و آنها را در محل استقرار لطف و رحمت جمع فرما و در آنجا ثوابی که مورد رغبت توست ذخیره فرما». [۱۲۷]. طرمح به امام گفت: «قبل از خروج از کوفه مردم را دیدم که در پشت دروازه شهر ازدحام کرده بودند، از علت آن سؤال کردم. گفته شد اینها شورش و تظاهرات کرده‌اند تا به سوی حسین بروند. پس تو را به خدا سوگند که به سوی آنها نروید که من کسی را با شما نمی‌بینم، و اگر همین افرادی که در گرد تواند بجنگند، کافی است. [۱۲۸] ولیکن شما با ما همراه شوید تا به کوه‌های ما که «اجا» نامیده می‌شود برویم.... به و خدا قسم، ده روز بیشتر بر شما [صفحه ۷۰] نمی‌گذرد تا این که از قبیله «طی» مردانی سواره و پیاده بر شما بیاوریم، من خود ضامنم بیست هزار طائی را گرد شما فراهم آورم تا همگی با شمشیرهایشان برای شما بجنگند. البته تا هنگامی که وضع بر شما روشن شود هر چه بخواهید می‌توانید انجام دهید». امام برای او و قومش از خداوند طلب خیر کرده و فرمود: «بین ما و قوم (اهل کوفه) پیمان و عهدی است که قدرت انصراف از آن را نخواهیم داشت، تا این که کار ما و آنها به پایان رسد». [۱۲۹]. «طرمح» از امام اجازه گرفت تا مقداری غذا که از شهری به شهر دیگر به امانت می‌برد، به سرعت به اهلیش برگرداند، و برای یاری امام بازگردد. امام او را اجازه فرمود. او با همراهان خود حرکت کرد. امانتها را به صاحبانشان رسانید و با شتاب به «عذیب الهجانات» آمد. هنگامی که به آنجا رسید خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید. از این خبر غمگین و ناراحت شد و بار دیگر به سوی خویشانش بازگشت. [۱۳۰].

### قطقطانیه

در حالی که حر و یارانش امام را همراهی می‌کردند، کاروان در روز سه شنبه، بیست و نهم ماه ذی حجه الحرام به «قطقطانیه» رسید

و آنجا فرود آمد. [۱۳۱] این محل در نزدیکی کوفه قرار دارد و از سمت خشکی به «طف» و از طرف مغرب به «رهمه» می‌رسد. هنگامی که از «قادسیه» خارج شده و به سمت «شام» حرکت کنیم، [۱۳۲] بین «قططانیه» و «رهمه» از طرف مغرب حدود بیست مایل فاصله است، نزد اهل تاریخ مشهور است که امام حسین علیه‌السلام به «عبیدالله پسر حر جعفی» در «قصر مقاتل» برخورد کردند، ولی امالی [صفحه ۷۱] صدوق روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که در قططانیه این ملاقات صورت گرفته است. [۱۳۳].

### قصر مقاتل

حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام روز چهارشنبه اول ماه محرم الحرام، سال شصت و یک به «قصر مقاتل» فرود آمدند. [۱۳۴] این محل را به «مقاتل بن حیان» نسبت داده‌اند. قصر مقاتل قصری بین تمر و شام در نزدیکی قططانیه قرار داد. [۱۳۵]. امام و یاران وقتی که به این مکان رسیدند، خیمه‌ای را برافراشته دیدند. در حالی که نیزه و سلاحی آماده با اسبی بر درگاه آن ایستاده بود. امام از صاحب آن خیمه سراغ گرفتند. گفته شد «عبیدالله بن حر جعفی» را که با «عبیدالله بن حر» از یک تیره و قبیله بوده‌اند به سوی او روانه کرد تا او را به یاری حضرت دعوت کند، پس از سلام و پاسخگویی او، حجاج گفت: «ای پسر حر، البته خداوند تو را به سوی کرامت و بزرگواری هدایت کرد، اگر آن را بپذیری!» حر پرسید: «آن کرامت کدام است؟» حجاج گفت: «حسین بن علی است که تو را به یاری خویش فراخوانده است. اگر در پیش او پیکار کنی، به پاداش می‌رسی و اگر کشته شوی شهید شده‌ای.» [۱۳۶] حر در پاسخ گفت: «انا لله و انا الیه راجعون، به خدا قسم من از کوفه خارج نشدم، مگر از روی کراهت که مبادا حسین به کوفه داخل شود و من آنجا باشم، به خدا سوگند، می‌خواهم او را نبینم و او هم مرا نبیند.» [۱۳۷]. [صفحه ۷۲] هنگامی که حجاج به امام خبر داد، حضرت با عده‌ای از اهل بیت حرکت کرد و به خیمه گاه او آمد. پس از سلام و تعارف معمول، امام نشست و فرمود: «ای پسر حر، اهل شهر تو به من نامه نوشتند که به یاری من اجتماع کرده‌اند و از من خواسته‌اند تا به آنجا روم، لیکن تقدیر آن گونه که آنها پنداشته‌اند نیست. [۱۳۸] تو را گناهان فراوانی است، آیا قصد توبه داری تا گناهات محو شود؟» او گفت: «ای پسر رسول خدا، آن چیست؟» امام فرمود: «پسر نبی خود را یاری رسانی و همراه او بجنگی.» [۱۳۹] ابن حر گفت: «به خدا سوگند، می‌دانم هر که شما را دنبال کند در آخرت سعید و خوشبخت خواهد شد. لیکن امیدی ندارم که در کوفه کسی شما را یاری کند. پس شما را به خدا سوگند این طرح و نقشه را بر من تحمیل مکن، چرا که نفس من بر مرگ آمادگی ندارد. [۱۴۰] اما این اسب من به خدا قسم بر آن چه خواهی تو را می‌رساند، نشد که بر آن سوار شوم و بر دیگران سبقت نگیرم، این از آن شما، آن را با خود ببرید.» امام فرمود: «ما را به اسب تو نیازی نیست.» [۱۴۱] سپس فرمود: «نخواستهم گمراهان را یاور خود سازم. [۱۴۲] من تو را خیرخواهی کردم، همان گونه که تو بر من خیرخواهی کردی. [۱۴۳] اگر بتوانی کاری کنی که فریاد ما را نشنوی و در این درگیری ما، شاهد نباشی، همان کن. به خدا سوگند، اگر کسی صدای کمک خواهی ما را بشنود و ما را [صفحه ۷۳] یاری نکند، خدای تعالی او را هلاک خواهد کرد.» [۱۴۴]. شناسایی پیشینه ابن حر ما را در تحلیل این واقعه بیشتر یاری خواهد کرد. پیش از این گذشت که «عبیدالله بن حر جعفی» عثمانی مذهب بود. به همین دلیل خلافت معاویه را نیز بر نمی‌تافت و بر ضد معاویه قیام کرد و در صفین امام علی علیه‌السلام را در نبرد همراهی کرد. [۱۴۵] و همان گونه که امام اشاره فرمودند که تو را گناهان فراوانی است، در تاریخ آمده که او مردی متمدن بود که اموال این و آن را غارت می‌کرد و گاه به راهزنی می‌پرداخت. [۱۴۶]. ناگفته نماند که در همین «قصر بنی مقاتل» دو نفر دیگر به نام «عمرو بن قیس مشرقی» و دیگری پسر عمویش با امام روبه‌رو شدند. «عمرو بن قیس مشرقی» می‌گوید: پسر عمویم گفت: «ای اباعبدالله خضاب بر سر زده‌اید یا این رنگ موی شماست؟» آن حضرت فرمود: «خضاب است. پیری ما بنی‌هاشم زودرس است.» امام آنها را نیز به یاری خود فراخواند؛ ولی آنها عذر آوردند که انسانهایی عیال‌مندند و امانت‌های مردم را به همراه دارند. اباعبدالله علیه‌السلام این دو نفر را نیز نصیحت فرمود که از این منطقه دور شوند، مبادا که ندای



غربتش را بشنوند و آن را پاسخ نگویند و مورد عذاب الهی واقع شوند. [۱۴۷]. شب فرا رسید، در پایان شب، امام جوانان را دستور داد تا از (قصر بنی‌مقاتل) آب بردارند و از آنجا نیز حرکت کنند. [۱۴۸].

## قری‌الطف

کاروان به روستاهای «طف» نزدیک شد. در آن امام علیه‌السلام ندایی را شنیدند که این عبارت را ترنم می‌کرد: «انا لله و انا الیه راجعون، و الحمد لله رب العالمین؛ ما از آن خداییم [ صفحه ۷۴ ] و به سوی او بازمی‌گردیم و سپاس و شکر، تنها سزاوار پروردگار همه عالمیان است.» امام نیز آن ندا را همراهی کرد و «استرجاع» و حمد را تکرار نمود. فرزند ارشد امام - علی اکبر علیه‌السلام - با حساسیت از عبارات جاری بر زبان امام پرسید. امام نیز خبر از شهادت کاروان داد. [۱۴۹] علی اکبر علیه‌السلام می‌گوید: «ای پدرم، شما را خداوند ناراحت نیند، آیا ما بر حق نیستیم؟» امام فرمود: «آری، قسم به کسی که همه بندگان به او بازمی‌گردند ما برحقیم.» علی گفت: «در این هنگام ابایی ندارم که به حق کشته شوم.» آن حضرت در حق علی اکبر علیه‌السلام چنین دعا فرمود: «خداوند بهترین پاداشی را که از سوی پدری بر پسرش عطا می‌کند، به تو عطا کند.» [۱۵۰].

## نینوی

مسیر حرکت تغییر می‌کند و امام پیوسته قافله را به سمت چپ سوق می‌دهند. کاروان در نهایت به «نینوی» می‌رسد. هنگام فرود به این قریه روز چهارشنبه اول ماه محرم الحرام بوده است. البته ماه ذی‌حجه بنا بر آن چه تصریح شده است ناقص بوده است. [۱۵۱] در این مکان ناگاه «مالک بن بشیر» فرستاده «ابن‌زیاد» فرامی‌رسد؛ نامه‌ای را به «حر» تحویل می‌دهد و به حر و یاران او سلام می‌دهد ولی به امام حسین علیه‌السلام و اصحابش سلام نمی‌کند. [۱۵۲] متن نامه چنین است: «هنگامی که نامه‌ام را خواندی، حسین را در مکانی سکنی ده که آنجا نه آب باشد، نه [ صفحه ۷۵ ] آبادی و نه پناهی.» [۱۵۳] حر نامه را مطالعه می‌کند و به امام حسین علیه‌السلام تحویل می‌دهد. آن حضرت نامه را مطالعه می‌کند و از او می‌خواهد که آنها را واگذارد تا در آن قریه فرود آیند. ابن‌مخنف گوید منظور از قریه «نینوا»، «غاضریات» یا «شفیه» است. [۱۵۴] حر گفت: «من نمی‌توانم این مرد خود جاسوس ابن‌زیاد است.» [۱۵۵].

## کربلا

کاروان امام در روز پنج‌شنبه، دوم محرم الحرام سال شصت و یک هجری در کربلا فرود آمد. کربلا آخرین منزل امام و یاران حضرت است. [۱۵۶] امام رو به حر کرد و فرمود: «قدری جلو رویم»، همین که به کربلا رسیدند به ناگاه حر و سربازان او راه را بر امام و کاروان بستند. آری، آنجا نزدیک رود فرات بود و اسب امام نیز از حرکت باز ایستاد. [۱۵۷]. امام نام آن محل را پرسید. زهیر گفت: «این زمین را طف گویند»، امام فرمود: «نام دیگری بر آن نیست؟» زهیر گفت: «اینجا را به کرب و بلا می‌شناسند». ناگاه اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و دستور داد در آنجا بار نهند. «سید بن طاووس» می‌فرماید: وقتی امام به کربلا رسیدند از اسم آن محل پرسیدند، گفته شد کربلا پس فرمود: «فرود آید، اینجا محل بارنهادن ما و ریخته شدن خون ماست و اینجا محل قبور ماست، این گونه جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بر من بیان فرمود.» [۱۵۸]. [ صفحه ۷۶ ] همه فرود آمدند و بارها را بر زمین نهادند. حر و یارانش در ناحیه‌ای دیگر فرود آمدند. [۱۵۹] هنگام ورود، امام همه فرزندان، برادران و اهل بیت خویش را گرد آورد و به آنها نظر فرمود و گریست و این گونه لب به سخن باز کرد: «پروردگارا، ما خاندان پیامبر تو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستیم، که این گونه ما را بیرون کرده و از حرم جدمان رانده و آزرده‌اند و بنی‌امیه به ما تجاوز و ستم روا داشته‌اند. پروردگارا، حق

ما را از آنها بگیر و ما را بر قوم ستمگر یاری فرما.» [۱۶۰]. پس از آن به یاران خود رو کرده فرمود: «الناس عیب الدنیا، و الدین لعق [۱۶۱] علی السنتهم، یحوطونه مادرت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء، قل الدیانون؛ مردم بنده دنیایند و دین به زبان آنها قدری شیرین آمده است. تا آنجا که معشیت آنان را برآورد، به گرد آن می‌گردند. ولی در هنگامی که بلا گرفتار آیند، دینداران اندک‌اند.» [۱۶۲].

### تعداد سپاه امام حسین و سپاه یزید

به دلایل ویژه‌ای، تاریخ‌نگاران در تعداد اصحاب و یاران حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام اختلاف کرده‌اند. اشاره‌ای به آن اختلاف نظرها، خالی از لطف نیست. ۱. سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده؛ [۱۶۳]. [ صفحه ۷۷ ] ۲. چهل و پنج نفر سواره و حدود صد نفر پیاده؛ [۱۶۴]. ۳. شصت نفر پیاده؛ [۱۶۵]. ۴. شصت و یک مرد جنگنده؛ [۱۶۶]. ۵. هفتاد نفر سواره از مدینه با آن حضرت حرکت کردند؛ [۱۶۷]. ۶. هفتاد مرد از اهل بیت، (هنگام خروج از مکه) و شصت نفر سواره و پیاده از یاران، امام را همراهی کرده‌اند؛ [۱۶۸]. ۷. هفتاد و دو مرد رزم‌آور؛ [۱۶۹]. ۸. هنگام ورود به کربلا پانصد نفر سوار که از اهل بیت و اصحاب بودند و صد نفر پیاده؛ [۱۷۰]. به رغم اختلاف نظرهای بسیار تاریخ‌نگاران، با استناد به روایات معصومان بعید نیست گفته شود: امام حسین علیه‌السلام بیش از هشتاد و دو مرد سوار و پیاده برای جهاد در برابر سپاه یزید نداشته‌اند در حالی که برای تعداد شهدا می‌توان به قول مشهور تاریخ‌نگاران که هفتاد و دو تن است اعتماد کرد؛ [۱۷۱] اما عمر سعد با سی هزار نفر برای بیعت گرفتن از حسین علیه‌السلام و قتل سلاله زهرا علیها‌السلام وارد کربلا شده بود. [ صفحه ۷۸ ] درسی که می‌توان گرفت: میزان حق و باطل، به تعداد افراد بستگی نداشته و ندارد، بلکه در جوامع بشری بیشتر انسان‌ها به انحراف تمایل بیشتر دارند. باطل با رزق و برق فریبنده‌اش، خودآرایی می‌کند و دل ظاهرینان را به خود جلب و جذب می‌کند. انسان‌های حق‌جو و راهیان به سوی او اندک‌اند، اما برنده مسابقه و ماندنی‌اند، و حسن عاقبت از آن آنها خواهد بود، همان‌گونه که خدای تعالی خود وعده داده است: «والعاقبة للمتقین؛ [۱۷۲] عاقبت از آن اهل تقوی است.»

### آرایش سپاه امام حسین

امام حسین علیه‌السلام صبحگاه جمعه - روز عاشوراء - خود به آرایش سپاه پرداخت «زهیر بن قین» را به فرماندهی طرف راست سپاه و «حیب بن مظاهر» را فرمانده طرف چپ سپاه قرار داد [۱۷۳] و خود و اهل بیت علیهم‌السلام در بخش مرکزی و قلب سپاه قرار گرفتند. [۱۷۴] آری، حسین علیه‌السلام پرچم اصلاح و ابلاغش را به دست با کفایت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام سپرد. [۱۷۵].

### آرایش سپاه کوفه

سپاه «عمر سعد» [۱۷۶] به همراهی چهار نفر از رؤسای کوفه وارد کربلا شده بود. [۱۷۷] او فرماندهی طرف راست سپاهش را به «عمرو بن حجاج الزبیدی»، طرف چپ را به «شمر [ صفحه ۷۹ ] بن ذی الجوشن العامری»، سواره نظام را به «عزرة (عروة) بن قیس الاحمسی»، پیاده نظام را به «شبث بن ربعی» و پرچم کفر و نفاق را به دست غلامش «ذوید (درید)» واگذارده بود. [۱۷۸] فرمانده تیراندازان او «حصین بن نمیر» بوده است. [۱۷۹]. درسی که می‌توان گرفت: از حسین و یارانش می‌آموزیم، در هر زمان و هر مکان - هر چند امید چندانی به پیروزی ظاهری نباشد - باید به انضباط در کار و برنامه‌ریزی دقیق و مرتب برای نیروهای موجود، اهتمام ویژه داشت؛ در قرآن کریم آمده: (وعدوا لهم ما استطعتم من قوة) [۱۸۰]؛ در مبارزه و جنگ با دشمن تمام نیروی ممکن را به کار گیرید». [ صفحه ۸۱ ]

## یاران حسین

### اشاره

رهبران بزرگ - در راه حق یا باطل - همواره یارانی داشته‌اند که آنها را در تحقق بخشیدن به اهدافشان یاری می‌کرده‌اند. اکنون سخن از یاران بزرگ مجاهدی است که عقل بشری از درک مقامش عاجز است. او امام به حقی است که همواره به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه‌السلام راه می‌پیموده است. همان گونه که شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله میسر نیست، کمال حسین علیه‌السلام هم مانع درک واقعیت آن خلیفه الله است. هر کس که از انسانیت، مردانگی و غیرت دینی سخن می‌گوید، اگر با تاریخ اسلام آشنا باشد، ناخودآگاه نام حسین علیه‌السلام به ذهن او پای می‌نهد. هر یک از یاران امام در کربلا به گونه‌ای جلوه گر شدند تا آینه‌ای از یک یا چند ویژگی امام خود باشند. ترتیب نام یاران امام در این نوشتار، بر مبنای زمان شهادت آنهاست. ما نمی‌توانیم سخن از یاران امام را بر مبنای مقام و مرتبه آنها، یا دوری و نزدیکی معنوی آنها نسبت به ساحت مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بیان کنیم؛ البته این تلاش ما خالی از سختی و صعوبت نیز نخواهد بود. بحث از یاران امام را در سه بخش مورد توجه قرار داده‌ایم: ۱. سفیران امام (زمینه‌سازان قیام)؛ ۲. اصحاب و یاران امام در کربلا؛ ۳. یاری‌کنندگان امام پس از نهضت حسینی؛ [ صفحه ۸۳ ]

### سفیران امام زمینه‌سازان قیام

#### مسلم بن عقیل بن ابی‌طالب

### اشاره

«مسلم» پسر «عقیل» پسر «ابوطالب» علیه‌السلام است. عقیل برادر امام علی علیه‌السلام و مسلم پسر عموی حسین علیه‌السلام است. مادر مسلم کنیز بود و «علیه» نام داشت [۱۸۱] و عقیل او را از شام خریده بود.

#### دعوت اهل کوفه از امام حسین

هنگامی که اهل کوفه نامه‌های فراوانی به امام ارسال داشتند، آن حضرت مسلم را فراخواند و به همراه وی «قیس بن مسهر» و «عبدالرحمن بن عبدالله» و عده‌ای از فرستادگان را سفیر خود نمود. آن حضرت، مسلم را به چند چیز امر فرمود: الف. تقوی الهی داشته باشد؛ ب. اسرار حکومت را پنهان ندارد؛ ج. به مردم لطف و مرحمت داشته باشد؛ د. اگر مردم را با هم متحد یافت، به سرعت امام را باخبر کند. [ صفحه ۸۴ ] سپس امام نامه‌ای [۱۸۲] را به مردم کوفه به این مضمون نوشتند: اما بعد، به تحقیق برادر و پسر عمویم و مورد اعتماد از اهل بیتم، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستاده‌ام، ایشان را امر کرده‌ام تا که برایم بنویسد که آیا شما را با هم، همدل و همدستان می‌یابد. پس به جانم قسم، امام نیست مگر کسی که به حق قیام کند. [۱۸۳].

#### حرکت مسلم از مکه

اواخر ماه مبارک رمضان بود که مسلم بن عقیل از مکه به مدینه منوره حرکت کرد. ایشان به مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم رفت و در آنجا نماز گزارد. پس از آن با اهل و عیال خویش خداحافظی کرد. سپس از «قیس» دو راهنما اجاره کرد تا که راه را به

او نشان دهند. در راه، گرما و تشنگی آن دو را سخت آزار داد و آنها تاب نیاوردند و در راه جان دادند. [۱۸۴]. مسلم راه را ادامه داد تا به محلی رسید که آنجا آب و آبادی بود. آن دو راهنما راه را به مسلم نشان دادند تا «بطن جنت» [۱۸۵] رسید. آنجا با قیس نامه‌ای را از سختی راه و مشکلات برای امام علیه‌السلام ارسال داشتند. نامه مسلم این گونه بود: «اما بعد، من از مدینه خارج شدم، در حالی که دو راهنما را برای طی راه اجاره کرده بودم، راه را گم کردیم و به عطش افتادیم. چیزی نمانده بود که آنها جان بدهند تا این که آخر الامر به آب رسیدیم. تنها نجات ما در لحظات آخر، نفس ما بود. این حادثه موجب شد که آینده کار را نیکو بینم.» [۱۸۶]. [صفحه ۸۵] در پاسخ این نامه امام علیه‌السلام این گونه نوشت: «اما بعد؛ البته من خوف این را دارم که آن گونه که تو (بد) پیش‌بینی می‌کنی، غیر آن باشد که به تو تذکر داده‌ایم. همان گونه که تو را رهنمون شده‌ام، حرکت کن، والسلام.» [۱۸۷]. درسی که می‌توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می‌آید: ۱. از تطییر به صرف برخورد با حوادث ناگوار در آینده باید پرهیز کرد که آن، گویای وظیفه انسانی نیست؛ ۲. باید در تشخیص وظیفه و انجام دادن کاری که امام علیه‌السلام آن را توصیه می‌کند، تلاش کرد؛ ۳. باید در انجام دادن رسالت الهی مقاومت و استقامت داشت. مسلم به محل آب‌خیز «طیء» رسید. در آنجا قدری استراحت کرد. سپس حرکت کرد تا این که به مردی رسید که تیرش آهویی را نشانه رفته بود. وقتی به حیوان رسید آن را کشت. مسلم با دیدن آن صحنه گفت: «دشمن ما کشته خواهد شد، اگر خدا بخواهد.» [۱۸۸].

### ورود مسلم به کوفه

مسلم به سمت کوفه اسب می‌راند تا این که در پنجم شوال وارد کوفه شد. [۱۸۹] او به منزل «مختار بن ابی‌عیب» وارد شد. [۱۹۰] مختار شیعیان را دعوت کرد تا همه گرداگرد مسلم فراهم آیند. پس نامه حسین علیه‌السلام را که پاسخ به آنها بود خواند. آنها همه از شوق گریه کردند. در محضر او خطبا و سخنوران کوفی، چون «عابس شاکری»، «حیب اسری» خطبه خواندند. [۱۹۱]. [صفحه ۸۶] این خبر به «لقمان بن بشیر انصاری» که استاندار یزید در کوفه بود رسید. او از جای برخاست و برای مردم خطبه‌ای ایراد کرد و آنها را تهدید کرد. پس از آن «عبدالله بن سعید حضرمی» که با بنی‌امیه هم‌قسم بود به اعتراض از جای برخاست و جلسه را ترک کرد. او و «عمار بن عقبه» داستان لقمان را در نامه‌ای به یزید نوشتند و تصریح کردند که حاکمی که گماشته است ضعیف است یا این که خود را به ناتوانی زده است. [۱۹۲] پس از عبدالله، سایر جیره‌خواران حکومتی از قبیل «عمار بن ولید» و «عمر بن سعد بن ابی‌وقاص» نامه‌های مشابهی برای یزید فرستادند. [۱۹۳]. علت ورود مسلم به منزل مختار این بود که مختار از زعمای شیعه به شمار می‌آمد و به امام حسین علیه‌السلام وفادار بود. علاوه بر این، مختار داماد «لقمان بن بشیر» - حاکم وقت کوفه - بود. بی‌تردید تا زمانی که مسلم در خانه مختار بود لقمان بن بشیر متعرض او نمی‌شد. این انتخاب مسلم گویای درایت و احاطه او به موقعیت‌های اجتماعی است. [۱۹۴].

### بیعت با مسلم در کوفه

مردم پس از آگاهی از ورود مسلم، فوج فوج با نماینده امام بیعت کردند تا این که نام بیعت‌کنندگان در دفتر مسلم از مرز هشتاد هزار نفر گذشت. [۱۹۵]. درباره تعداد بیعت‌کنندگان با سفیر امام علیه‌السلام قدری اختلاف وجود دارد که از آنها به شرح زیر یاد می‌کنیم: ۱. تعداد بیعت‌کنندگان با مسلم را بالغ بر هجده هزار نفر نوشته‌اند؛ [۱۹۶]. ۲. تعداد بیعت‌کنندگان بیست و پنج هزار نفر بوده است؛ [۱۹۷]. [صفحه ۸۷] ۳. تعداد بیعت‌کنندگان بیست و هشت هزار نفر بوده است؛ [۱۹۸]. ۴. تعداد بیعت‌کنندگان سی هزار نفر بوده است؛ [۱۹۹]. ۵. تعداد بیعت‌کنندگان با مسلم را بالغ بر چهل هزار نفر بوده است؛ [۲۰۰].

## محورهای بیعت مردم با مسلم

مردم با شوق فراوان بیعت خود با مسلم را بر چند اصل استوار ساختند: ۱. دعوت مردم به کتاب خدا و دعوت رسول او؛ ۲. پیکار با بی‌دادگران؛ ۳. دفاع از مستضعفان؛ ۴. رسیدگی به حال محرومان جامعه؛ ۵. تقسیم غنائم به طور مساوی در بین مسلمانان؛ ۶. رد مظالم (بازگرداندن حق مظلوم) به اهل آن؛ ۷. یاری اهل بیت علیهم السلام؛ ۸. مسالمت با کسانی که سرستیز ندارند؛ ۹. پیکار با متجاوزان. [۲۰۱]. درسی که می‌توان گرفت: باید به این اصول معقول و مقبول نگریست و این که چگونه مردم به درستی راه حق را بازیافته بودند.

## نامه مسلم به امام حسین

بیعت اکثر مردم، مسلم را مطمئن کرده بود که امام اگر به کوفه باز آید، همه چیز او نو بنا [صفحه ۸۸] خواهد شد. او در نامه‌ای به حضرت نوشت که هیجده هزار نفر از مردم کوفه بیعت کرده‌اند. از امام خواست که با شتاب به کوفه رهسپار شوند؛ چرا که مردم سخت مشتاق دیدار اویند. مسلم نامه خود را ضمیمه نامه اهل کوفه کرد و به «عباس بن ابی‌شیب شاکری» سپرد تا به همراه «قیس بن مسهر صیداوی» به خدمت امام برسانند. [۲۰۲].

## یزید و کوفه

خبر ارسال نامه مسلم به یزید رسیده بود. او به والی تازه برای کوفه می‌اندیشید. «سرجون» [۲۰۳] غلام وفادار پدرش (معاویه) را احضار کرد و از وضع کوفه، «نعمان بن بشیر» و بیعت مردم آگاه ساخت و در مورد والی جدید کوفه از او نظر خواست. سرجون گفت: «اگر پدرت معاویه اینک زنده می‌شد نظر او را به کار می‌بستی؟». یزید گفت: «آری». سرجون کینه یزید به ابن‌زیاد را می‌دانست. فرمان معاویه را که قبل از مرگ برای عیدالله نوشته و او را به حکومت کوفه نصب کرده بود بیرون آورد و به یزید نشان داد. پس از آن بود که یزید عیدالله بن زیاد را که والی بصره بود به ولایت کوفه نیز گماشت. این فرمان به همراه نامه‌ای توسط «مسلم بن عمرو باهلی» برای عیدالله بن زیاد فرستاده شد. [۲۰۴]. یزید نامه‌ای برای عیدالله نوشت: «افرادی که روزی مورد ستایش‌اند، روز دیگر به ننگ و نفرین دچار می‌شوند، و چیزهای ناپسند به صورت دلپسند در می‌آیند و تو در [صفحه ۸۹] مقام و منزلتی قرار داری که شایسته آن هستی. به قول شاعر عرب: تو بالا رفتی و از ابرها پیشی گرفتی و بر فراز آنها جای گرفتی. برای تو جز مسند خورشید جایگاهی نیست». [۲۰۵]. او در این نامه به عیدالله فرمان داد که در عزیمت به کوفه شتاب کند و پس از دستگیری، مسلم بن عقیل را به قتل رساند یا تبعید کند. [۲۰۶]. درسی که می‌توان گرفت: گاه اهل خلافت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا که به اهداف باطل خود برسند. بر اهل ایمان و تقوا است که با وجود وجوه اشتراک فراوان، متحد شوند و سپاه کفر و شرک را به زانو در آورند.

## عبدالله بن یقطر حمیری

«عبدالله» فرزند «یقطر» بوده است. مادرش پرستار امام حسین علیه‌السلام بوده است، همچون «ام‌قیس بن ذریح» که پرستار دوران شیرخوارگی امام مجتبی علیه‌السلام بوده است. [۲۰۷]. به جهت این که مادر عبدالله پرستار امام حسین علیه‌السلام بوده است [و امام با عبدالله برادر رضاعی‌اند. [۲۰۸] اما حق این است که امام حسین علیه‌السلام بر اساس احادیث معتبر تنها از سینه مادرش فاطمه زهرا علیها‌السلام شیر نوشیده و گاه از سر انگشت یا دهان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تغذیه کرده است. [۲۰۹]

تاریخ نگاران گفته‌اند بعد از این که امام حسین علیه‌السلام از مکه خارج شد، پاسخ نامه «مسلم» [صفحه ۹۰] بن عقیل را نوشت و به «عبدالله بن یقطر» داد تا آن را به مسلم برساند. مسلم در نامه خود عنوان کرده بود که مردم با او بیعت کردند و شرایط برای آمدن امام مناسب است. عبدالله تا قادسیه به تاخت رفت. تا «حصین بن تمیم» [۲۱۰] او را در قادسیه دستگیر کرد. و او را به سوی «عبدالله بن زیاد» فرستاد. ابن زیاد از رسالت او پرسید، ولی «ابن یقطر» پاسخ نگفت. ابن زیاد از سفیر امام چنین خواست: «تو باید به بالای قصر روی و به دروغگو، فرزند دروغگو لعنت کنی. پس از فراز قصر پایین آی، تا من رأی خود را درباره تو اعلان کنم». «عبدالله» برفراز قصر رفت تا این که بر مردمی که در پایین ایستاده بودند، مشرف شد. آن گاه فرمود: «ای مردم! من فرستاده حسین بن فاطمه دختر رسول خدا به سوی شما هستیم تا این که او را علیه پسر مرجانه و پسر سمیه، آن حرامزاده پسر حرامزاده، یاری و کمک رسانید.» [۲۱۱]. «ابن زیاد» دستور داد عبدالله را از بالای قصر به زمین پرتاب کنند. استخوان‌های عبدالله شکسته شد. او هنوز رمقی جان در تن داشت که «عبدالملک بن عمیر لخمی» که قاضی و فقیه کوفه بود، سر رسید و او را با کارد سر برید. مردم او را سرزنش کردند. او در پاسخ گفت: «با این کار خواستم او را راحت کنم». [۲۱۲]. «ابن قتیبه» و «ابن عساکر» گویند: امام حسین علیه‌السلام «قیس بن مسهر» را به سوی مسلم فرستاد؛ اما «عبدالله بن یقطر» را به همراه مسلم (به کوفه) فرستاده بود تا هنگامی که مسلم متوجه شد که مردم او را تنها نهند، پیش از این که به دست دشمن افتد «عبدالله» را به سوی امام حسین علیه‌السلام بفرستد تا اوضاع را به آن حضرت گزارش کند. عبدالله حرکت کرد تا به دست «حصین بن نمیر» دستگیر و به سوی ابن زیاد فرستاده شد و آن حادثه به وقوع [صفحه ۹۱] پیوست. [۲۱۳]. پیش از این گذشت [۲۱۴] که وقتی خبر شهادت عبدالله یقطر، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام حسین علیه‌السلام رسید، آن حضرت سخت آزرده‌خاطر شد و نوشته‌ای را در برابر جمع یاران این گونه قرائت فرمود: «اما بعد، خبر فاجعه‌آمیز کشته شدن مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر، به ما رسیده است. البته شیعیان ما، ما را ذلیل و خوار کرده‌اند. پس از شما هر که قصد بازگشت دارد برگردد که هیچ منعی بر او نیست و برگردن او چیزی نیست.» [۲۱۵].

## سلیمان بن رزین

### اشاره

«سلیمان بن رزین» از غلامان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بوده است. ایشان نیز از سفیران امام علیه‌السلام به سوی رؤسای پنج گانه بصره بوده است. امام هنگامی که در مکه اقامت داشت، سلیمان را به بصره فرستاد. [۲۱۶] این نامه را امام به رؤسای پنج گانه و اشراف بصره نوشتند. آنها عبارت بودند از: «مالک بن مسمع بکری»، «احنف بن قیس تمیمی»، «منذر بن جارود عبدی»، «مسعود بن عمرو ازدی»، «قیس بن هیثم» و «عمرو بن عبیدالله بن معمر» امام علیه‌السلام برای همه آنها تنها به یک نسخه، نامه نوشته‌اند که متن آن چنین است: [۲۱۷]. [صفحه ۹۲] «اما بعد، پس البته خداوند محمد را بر خلقش برگزید و او را به نبوت خویش مکرّم داشت و برای رسالتش او را اختیار فرمود. سپس خداوند (روح مبارک) او را گرفت در حالی که خیرخواه بندگانش بود؛ و آن چه به ایشان فرستاده شده بود تبلیغ کرد (و به مردم رسانید)؛ و ما اهل و اولاد و جانشینان او هستیم؛ و از همه مردم به مقام آن بزرگوار نسبت به مردم سزاوارتریم، پس قوم ما برای رسیدن به آن (حکومت) بر ما سبقت گرفتند. پس ما رضایت را دوست و از تفرقه نفرت نشان دادیم؛ و بر ما سبقت گرفتند. پس ما رضایت را دوست و از تفرقه نفرت نشان دادیم؛ و بر شما عافیت و سلامت را دوست داشتیم. ما خود را می‌دانیم که ما بر (حکومت) از کسانی که این ولایت را در دست گرفته‌اند، سزاوارتریم؛ و بنابراین، من فرستاده خود را با این نامه به سوی شما فرستاده‌ام. من به کتاب خدا و سنت پیامبر شما را دعوت می‌کنم، چرا که به درستی سنت مرده و بدعت زنده شده است. پس اگر گفتارم را بشنوید امرم را اطاعت کنید شما را به راه رشد هدایت می‌کنم.» [۲۱۸]. در پاسخ



نامه امام علیه‌السلام مردم به چند گونه برخورد کردند: ۱. گروهی نامه را از دیگران پنهان داشتند؛ ۲. برخی در پاسخ عذرخواهی کردند؛ ۳. عده‌ای قول به اطاعت و پیروی دادند و به وعده، کار را پایان بخشیدند. اما «منذر بن جارود» پنداشت که این نامه دسیسه عبیدالله بن زیاد است. او که پدر زن ابن زیاد بود و دخترش «بحریه» را به عقد او در آورده بود نامه را گرفت و نامه‌رسان را دستگیر کرد و هر دو را نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابن زیاد در بصره بود، فردای آن روز قصد سفر به کوفه کرد. او چون نامه را خواند دستور داد که سلیمان را گردن زنند و پس از آن در همان صبح‌دمان بر فراز منبر رفت و مردم را ترسانید؛ سپس به سمت کوفه رهسپار شد تا قبل از حسین علیه‌السلام خود را به کوفه برساند. [۲۱۹]. [صفحه ۹۳]

## قیس بن مسهر صیداوی

### اشاره

«قیس بن مسهر» فرزند «خالد بن جندب» پسر «منقذ بن عمرو» از قبیله «صیدا» بود که همان بنی‌اسد می‌باشد. [۲۲۰] قیس مردی شجاع، شریف و خالص در محبت به اهل بیت علیهم‌السلام بوده است.

### حرکت قیس به سوی امام حسین

«ابومخنف» گزارش کرده که بعد از مرگ معاویه، شیعیان در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی رضی الله عنه» اجتماع کردند. در نتیجه نامه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام نوشتند و حضرت را برای بیعت دعوت کردند. نامه توسط «عبدالله بن سیح» و «عبدالله بن وال» به امام ارسال شد. دو روزی نگذشت که نامه دیگری به حضرت نوشتند و آن را توسط «قیس بن مسهر صیداوی» و «عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی» ارسال داشتند. دو روز دیگر تحمل کردند و نامه‌ای نوشتند و توسط «سعید بن عبدالله» و «هانی بن هانی» به دست امام رساندند. نامه، چنین بود: «به حسین بن علی علیه‌السلام از طرف شیعیان مؤمن، اما بعد، پس شتاب کن که مردم در انتظار شمایند. رأی آنها تنها به شماست، پس عجله کن والسلام». [۲۲۱]. پس از این نامه، امام حسین علیه‌السلام مسلم بن عقیل را فراخواند و ایشان را به کوفه روانه ساخت. همراه مسلم، «قیس بن مسهر» و «عبدالرحمن ارحبی» را فرستاد. داستان «بطن جنت» را پیش از این در بخش حرکت مسلم به کوفه بیان کرده‌ایم. پس از آن بود که مسلم، قیس را با نامه‌ای که حاکی از وضع خود بود به خدمت امام حسین علیه‌السلام فرستاد. قیس نامه را به امام و پاسخ آن را به مسلم رسانید و خود همراه او به کوفه رفت. ابومخنف گزارش کرده که وقتی مسلم دید مردم با او در کوفه درباره امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۹۴] بیعت کردند؛ نامه‌ای را که گویای وضع کوفه و مردم بود به امام حسین علیه‌السلام نوشت. مسلم آن نامه را توسط قیس و یاران او «عباس شاکری» و «شوزب» که غلامش بود به مکه فرستاد تا به خدمت امام علیه‌السلام برسد. آنان نامه را در مکه به خدمت امام رسانیدند و ملازم امام شدند تا با آن حضرت از مکه به کربلا آمدند. [۲۲۲]. ابومخنف می‌گوید: که وقتی امام به «حاجز» رسید، نامه‌ای به کوفه برای مسلم و شیعیان کوفه نگاشتند و توسط قیس آن را ارسال فرمودند. اما «حصین بن تمیم» قیس را دستگیر کرد. این واقعه پس از شهادت حضرت مسلم بود که عبیدالله سواران سپاه کوفه را منظم کرده بود، به گونه‌ای که بین «خفان» تا «قادیسیه»، و «قطقطانه» تا «لعلع» را پوشش دهند.

### نامه امام به اهل کوفه

نامه امام این گونه بود: «از حسین بن علی به برادران مؤمن و مسلمانان، سلام علیکم. پس من شکر خدا می‌گویم، همان معبودی که هیچ خدایی جز او نیست. اما بعد؛ نامه مسلم به من رسید که در آن مرا از حسن نظر شما خبردار ساخته بود و این که همگی بر یاری

ما و طلب حق ما اجتماع کرده‌اید. پس از خداوند متعال می‌خواهم که برای ما خوبی بخواهد و به شما پاداشی نیکو عنایت فرماید. از مکه روز سه شنبه هشتم ذی حجه - روز ترویبه - به سوی شما حرکت کرده‌ام، پس هنگامی که فرستاده‌ام به شما رسید، همگی به او در کارها مراجعه و در این امر تلاش کنید. پس من در همین روزها به سوی شما - ان شاء الله - می‌آیم. سلام و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد». [۲۲۳]. [صفحه ۹۵]

### شهادت قیس بن مسهر

در تاریخ آمده وقتی که «حصین» و «قیس» را دستگیر کرد، او را به سوی عیدالله فرستاد. پس عیدالله از نامه سراغ گرفت، قیس گفت: «آن را پاره کرده‌ام». ابن‌زیاد پرسید: «چرا؟» قیس گفت: «برای این که ندانی در آن چیست». ابن‌زیاد گفت: «اگر به من خبر نمی‌دهی، پس بالای منبر برو و آن بسیار درغگو پسر کذاب را لعنت کن». منظور او امام حسین علیه‌السلام بود. پس از آن، قیس بر فراز منبر رفت و گفت: «ای مردم، به درستی که حسین بن علی بهترین خلق خداست و او پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده او به سوی شما هستم. البته از او در حاجر جدا شده‌ام، پس او را اجابت کنید». سپس به عیدالله بن زیاد و پدرش لعنت فرستاد و بر امیرمؤمنان علیه‌السلام درود فرستاد. پس از آن، ابن‌زیاد دستور داد او را به بالای دارالاماره بردند و او را از فراز آنجا به زمین پرتاب کنند. اندام مطهر قیس شکسته شد و جان داد. [۲۲۴].

### خبر شهادت قیس بن امام

پس از شهادت قیس، عده‌ای آماده پیوستن به امام شدند. طبری گوید: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به «عذیب الیهجانات» رسیده بود و حر مانع راه امام شده بود، چهار نفر به راهبری «طرمح بن عدی طائی» و در همجواری «نافع مرادی» به امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند. پس از آن حسین علیه‌السلام از مردم و فرستاده خود پرسید. آنها هم وضع مردم را به اطلاع امام رسانیدند. و سپس پرسیدند: منظورتان از [صفحه ۹۶] فرستاده کیست؟ آن حضرت فرمود: «قیس»، «مجمع عائذی» گزارش داد: «حصیص او را دستگیر کرد و نزد ابن‌زیاد فرستاد. ابن‌زیاد او را امر کرد که شما و پدرتان را لعنت کند. اما او بر شما و پدرتان درود فرستاد و ابن‌زیاد و پدرش را لعنت کرد، و ما را به یاری شما فراخواند و خبر داد که شما در راه هستید. ابن‌زیاد پس آن دستور را داد که او را از بالای دارالاماره به پایین پرتاب کنند». اشک در چشمان حسین علیه‌السلام حلقه زد و فرمود: «فمنهم من قضی نجه و منهم من ينتظر» [۲۲۵]؛ پس برخی از آنان جان دادند و بعضی از آنها در انتظارند، خداوند، بهشت را برای ما و آنها منزل قرار ده و ما و آنها را مستحق رحمت فرما، و ما را به آن چه دوست داری، نائل فرما». [۲۲۶]. [صفحه ۹۷]

### اصحاب و یاران امام

#### اشاره

تا حال سفرای امام حسین علیه‌السلام مورد توجه قرار گرفته‌اند و اینک به یاران امام علیه‌السلام مورد عنایت بود که این بخش به آن مردان پاک الهی اختصاص داده شده است.

### امام حسین در روز عاشورا

#### اشاره



«ابن قولویه» رحمه الله و «مسعودی» گویند: چون صبح شد، امام حسین علیه السلام با یاران خود نماز صبح عاشورا را اقامه فرمود. پس از آن، از جای برخاست و خطبه‌ای را با حمد و ثنای خداوند آغاز کرد و فرمود: «البتة خدای تعالی امروز کشته شدن شما و مرا اجازه داده است، پس بر شما باد شکیبایی و مبارزه» [۲۲۷]. درسی که می‌توان گرفت: رهبر الهی، چون بیانگر حقیقت است، همان‌گونه که از حسن و زیبایی راه خبر می‌دهد، از سختی و مشکل راه نیز می‌گوید تا پیروان او خود را برای برخوردی مناسب آماده سازند. [صفحه ۹۸]

## پیش از نبرد

### اشاره

سپاه عمر بن سعد در اطراف خیمه گاه حسینی، رفت و آمد می‌کرد. خندقی که در اطراف خیمه‌ها کنده شده و در آن هیزم ریخته شده بود، به ناگاه شعله‌ور شد. شمر فریاد زد: «ای حسین، پیش از روز قیامت به آتش شتاب کرده‌ای؟» امام پرسیدند: «این کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن باشد». گفته شد، آری. پس امام فرمود: «یابن راعیة المعزی! انت اولی بها منی صلیا؛ ای پسر چوپان بزها! تو به رسیدن آتش سزاوارتری». در این هنگام مسلم بن عوسجه رضی الله عنه تیری به کمان نهاد تا شمر را نشانه گیرد. امام او را از این کار منع کرد و فرمود: «اگره ان ابداهم بقتال؛ دوست ندارم که شروع کننده جنگ با آنها باشم». [۲۲۸]. امام علیه السلام پس از این که سپاه دشمن چون سیل سرازیر شد، دستان مبارک خود را به آسمان بلند کرد و دعای رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ بدر را خواند. [۲۲۹] آن حضرت اسب خود را طلب فرمود تا که در برابر جمع خطبه‌ای ایراد فرماید. البته ما در آینده به تفصیل به بررسی سخنان امام علیه السلام خواهیم پرداخت. [۲۳۰] پس از امام «زهیر بن قین» [۲۳۱]، «بریر» [۲۳۲]، و بار دیگر خود امام علیه السلام با مردم سخن گفتند [۲۳۳] و هر کدام خطبه‌ای برخواندند. سرانجام حر از خواب غفلت بیدار شد و به جانب امام علیه السلام روی آورد و خود به نصیحت مردم همت گمارد. [۲۳۴] پس [صفحه ۹۹] از این بود که حمله آغاز شد. درسی که می‌توان گرفت: در هنگام منازعه با دیگران بهترین شیوه، سخن گفتن و اقامه برهان کردن است. در اسلام در این زمینه آیات فراوانی نازل شده که از جمله آنهاست: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة و جادلهم بالتی هی احسن» [۲۳۵]؛ پیامبر، مردم را به وسیله حکمت، پند نیکو و بهترین شیوه جدال به سوی پروردگارت بخوان». البته خواهیم گفت که گفتار محدود به زمانی است که آتش جنگ شعله نکشیده باشد. [صفحه ۱۰۰]

## آغاز نبرد

### اشاره

عمر سعد تیری پرتاب کرد و گفت: «اشهدوا لی عند الامیر، انی اول من رمی؛ نزد امیر شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که تیر پرتاب کرده‌ام». پس دیگران تیراندازی را شروع کردند. [۲۳۶] پس از آن، از اصحاب امام حسین علیه السلام کسی نمانده بود که مورد اصابت تیر قرار نگرفته باشد. [۲۳۷]. امام حسین علیه السلام به اصحاب و یارانشان فرمودند: «قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا ید منه، فان هذه السهام رسل القوم الیکم؛ خداوند شما را رحمت کند، از جای برخیزید به سوی مرگی که ناگزیر از آن هستیم، چرا که این تیرها پیام‌آوران این گروه به سوی شمایند». یاران امام همگی به دشمن حمله‌ور شدند. [۲۳۸] هنگامی که گرد و غبار فرونشست، پنجاه نفر به فوز شهادت نائل آمدند. [۲۳۹] این شهیدان عبارت بودند از:

## عبدالرحمن بن عبد رب الانصاری الخزرجی

### اشاره

عبدالرحمن از اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و نیز از آن حضرت روایت نقل کرده است. او از مخلصان و یاران امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. ابن عقده گوید: به ما حدیث کرد محمد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی، از محمد بن جعفر نمیری، از حسن عبدی، از اصبع بن نباته که گفت وقتی امام علی علیه‌السلام از صحابه پیامبر شاهد گرفت و فرمود: کسانی که از پیامبر اکرم روز عید غدیر درباره ولایت و خلافت شنیدند از جای برخیزند و شهادت دهند. پس عده‌ای از جای برخاستند که عبارت بودند از ابویوب انصاری، ابوعمره ابن عمرو بن محصن، ابوزینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت، حبشی بن جناد [صفحه ۱۰۱] السلولی، عبید بن عاذب، لقمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیع انصاری، ابوفضاله انصاری، و عبدالرحمن بن عبد رب انصاری. پس همگی گفتند: ما خود شهادت می‌دهیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم که فرمود: «الا ان الله عز و جل ولی و انا ولی المؤمنین، الا، فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و اعن من اعانه [۲۴۰]؛ آگاه باشید به درستی که خداوند، ولی من است و من ولی مؤمنین هستم، آگاه باشید پس کسی را که من مولای او هستم، علی مولای اوست. پروردگارا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمنی کند. و محبوب بدار، هر که او را محبوب داشته، و مبغوض بدار هر که او را مبغوض داشته است، و هر که او را یاری کند تو یاریش کن». این حدیث شریف در اسد الغابه آمده که گفته شده در جاهای متعددی اینان از جای برخاسته و به ولایت حضرت امیر علیه‌السلام شهادت داده‌اند. [۲۴۱] در کتاب حدائق آمده «کان علی بن ابی طالب علیه‌السلام هو الذی علم عبدالرحمن هذا القرآن و رباه [۲۴۲]؛ علی بن ابیطالب علیه‌السلام به عبدالرحمن این قرآن را آموخته و او را تربیت کرده بودند». شیخ طوسی رحمه الله عنه او را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام دانسته است. [۲۴۳].

### شهادت عبدالرحمن

عبدالرحمن همراه امام حسین علیه‌السلام از مکه به کربلا آمده بود و در حمله نخستین به فوز شهادت نائل آمد. [۲۴۴] «این شهر آشوب» گفته او در میدان رزم جنگیده تا به شهادت رسیده است. [۲۴۵] رضوان خدا بر او باد. [صفحه ۱۰۲]

### نعیم بن عجلان انصاری خزرجی

### اشاره

[۲۴۶]. «نضر» و «نعمان» و «نعیم» سه پسران عجلان بوده‌اند. این سه برادر از یاران و اصحاب علی علیه‌السلام بوده‌اند. در جنگ صفین نقش جدی داشته و وقایع‌نگاران صفین از آنها به خوبی یاد کرده‌اند. [۲۴۷] هر سه نفر در شجاعت و سرودن شعر شهرت داشته‌اند. پیش از حادثه کربلا، نضر و نعمان دار فانی را وداع گفته بودند. لیکن برادرشان نعیم در کوفه در قید حیات بود. هنگامی که امام به سوی عراق حرکت فرمود، او که از علاقمندان به خاندان عترت بود، از کوفه خارج شد و خود را به امام خویش رسانید.

[۲۴۸].

### شهادت نعیم

پس از این که نعیم به سپاه امام ملحق شد، پیوسته همراه امام بود تا روز عاشورا برای مبارزه از دیگران پیشی گرفت و در حمله نخستین به مقام رفیع شهادت نائل گشت. [۲۴۹].

### عمران بن کعب بن حارث الاشجعی

[۲۵۰]. «عمران» فرزند «کعب»، و او فرزند «حارث الاشجعی» است. او «عمرو بن کعب انصاری» نیز دانسته شده است. در واقع در اسم شریفشان اختلاف است. گاه گفته شده «عمرو»، «عمران» یا «عمر» بن کعب بن ابی کعب. البته درباره ایشان در کتب رجال چیزی یافت نشده است. تنها در زیارت رجیبه آمده است: «السلام علی عمرو بن ابی کعب؛ سلام بر عمرو پسر کعب». [۲۵۱]. [ صفحه ۱۰۳ ]

### قاسط بن زهیر بن حرث تغلبی

«قاسط» پسر «زهیر تغلبی» و برادرش «کردوس» از شهدای کربلا می‌باشند. [۲۵۲] سماوی می‌گوید: ایشان و دو برادرانش از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده‌اند که همراه امام در جنگ‌های متعدد شمشیر زده‌اند. سپس امام مجتبی علیه‌السلام را همراهی کرده و در کوفه مانده‌اند. از اینان در جنگ‌ها و به ویژه صفین یاد شده است. وقتی امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شدند این سه برادر از کوفه خارج شدند و شبانه به امام پیوستند. و در حضور او به فوز شهادت رسیدند. [۲۵۳] ابن شهر آشوب می‌گوید که در حمله نخستین به شهادت نائل آمده‌اند. [۲۵۴].

### کردوس بن زهیر بن حرث تغلبی

«کردوس» دیگر برادر جناب «قاسط» و فرزند «زهیر» از قبیله بنی تغلب است. «کردوس» چون برادر بزرگوارش در روز عاشورا به شهادت رسید. [۲۵۵].

### کنانه بن عتیق تغلبی

### اشاره

«کنانه» پسر «عتیق» از قبیله بنی تغلب است. [۲۵۶] «کنانه» از شجاعان کوفه بود. او مردی عابد و قاری قرآن بود که به سوی امام حسین علیه‌السلام شتافت و به فوز شهادت نائل آمد. [۲۵۷] شیخ طوسی رضی الله عنه کنانه را از شهدا و یاران امام حسین علیه‌السلام دانسته است. [۲۵۸] «ابن شهر آشوب» او را از شهدای حمله نخستین دانسته است. [۲۵۹]. [ صفحه ۱۰۴ ]

## زاهر بن عمرو کندی

### اشاره

«زاهر» مردی شجاع، اهل تجربه و رزم آوری مشهور بود. [۲۶۰] شیخ طوسی رضی الله عنه و دیگران گفته‌اند: محمد بن سنان الزاهری که از حضرت امام هشتم علیه‌السلام و امام جواد الائمه علیه‌السلام روایت نقل کرده و در سال ۲۲۰ هجری رحلت فرموده از نوادگان این یاور حسین علیه‌السلام است. [۲۶۱] او از محبان شناخته شده اهل بیت علیهم‌السلام بود. تاریخ‌نگاران نگاشته‌اند که وقتی عمرو بن حمق بر علیه زیاد قیام کرد، همراه او زاهر به پا خواست. او در گفتار و رفتار عمر را همراهی کرد. وقتی که معاویه عمرو را دستگیر کرد، زاهر را نیز تعقیب نمود. عمرو به شهادت رسید، ولی زاهر فراری شد، تا این که در سال ۶۰ هجری زاهر به حج مشرف شد و در آن سفر با حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام ملاقات کرد. پس از آن همراه امام شد و تا کربلا با او بود. [۲۶۲].

### شهادت زاهر

سروی می‌گوید که زاهر در حمله نخستین به مقام شهادت فائز شد. [۲۶۳].

## حارث بن امر و القیس کندی

### اشاره

«حارث» از شجاعان و اهل عبادت به شمار می‌رفت. در کتب جنگ‌آوران از او یاد شده است. او به یاری ابن سعد آمده بود. اما وقتی دید که ابن سعد کلام امام علیه‌السلام را رد کرد، به حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام تمایل یافت و در رکاب حضرتش به مقام شهادت دست یافت. [۲۶۴]. [صفحه ۱۰۵]

## یزید بن ثابت عبدی بصری

### اشاره

جناب «یزید بن ثبیط» از شیعیان و از اصحاب «ابی‌الاسود» بود. او مردی شریف در بین قوم خویش بوده است. [۲۶۵].

## حرکت به سوی امام

ابوجعفر طبری گزارش کرده: ماریه دختر «منقذ عبدی»، خود شیعه بود و برای احیای تشیع سعی بلیغ داشت. منزل او محل انس شیعیان بود. و در آن محل احادیث اهل بیت علیهم‌السلام بیان می‌شد. به ابن‌زیاد خبر رسیده بود که امام حسین علیه‌السلام روی به عراق نهاده و اهل عراق با امام نامه‌هایی رد و بدل کرده‌اند. او به استناد خود دستور داد که دیدبان‌هایی بگمارد تا راه را ببندند.

در این هنگام بود که یزید بن ثبیط همگان را جمع کرده بود تا به سوی امام به حرکت در آید. ایشان دارای ده فرزند پسر بود که آنها را به رفتن نزد امام دعوت کرد و گفت: کدام یک از شما با من به پیش می‌افتد؟ دو نفر از فرزندانش به نام «عبدالله» و «عبیدالله» او را پاسخ مثبت دادند. در همان خانه ماریه دوستان را چنین مورد خطاب قرار داد: من قصد خروج دارم، چه کسانی با من همراه می‌شوند؟ در پاسخ به او گفتند: ما از یاران ابن‌زیاد بیم داریم. آری او در پاسخ گفت: به خداوند سوگند اگر همگان سخت پایمردی کنند، در برابر همت و طلب من خار و بی‌مقدارند. او از خانه خارج شد، پس از او دو فرزندش و اصحابش، «عامر» و غلامش، و نیز «سیف بن مالک» و «ادهم بن امیه» نیز خارج شدند. آنها بیابان خشک و بی‌آب و علف را پیمودند تا که در ابطح مکه به حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام ملحق شدند. خیمه‌ای در کنار امام برافراشتند. یزید بن ثبیط قدری استراحت کرد. سپس به خیمه امام علیه‌السلام رهسپار شد تا حضرت را ملاقات کند. همین زمان بود که به امام خبر رسیده بود که یزید بن ثبیط به منزلگاه امام فرود آمده است. حضرت از این و آن سراغ او را می‌گرفتند تا به خیمه گاهش فرود آمدند. به امام گفته شد او به سوی محل [ صفحه ۱۰۶ ] سکونت شما رفته است. امام در اردوگاه یزید به انتظارش نشستند. تا این که یزید باز گردد. به او که امام را نیافته بود، خبر داده شده بود که امام به دنبال او آمده‌اند. به خیمه گاه برگشت. همین که چشمش به سرور آزادگان عالم افتاد این آیه را تلاوت کرد: «قل بفضل الله، و برحمته، فبذلک فلیفرحوا» [۲۶۶]؛ بگو به فضل خدا و رحمتش، پس به آن دلشاد باشید». سپس عرض کرد: «السلام علیک یابن رسول الله؛ سلام بر شما، ای پسر رسول خدا»، امام او را جواب دادند و او نزد امام نشست و آن چه بر او اتفاق افتاده بود به امام خبر داد. امام علیه‌السلام او را دعای خیر فرمود و خیمه گاه او به خیام خود ملحق کرد. [۲۶۷].

### شهادت یزید بن ثبیط

یزید بن ثبیط پیوسته از ابطح تا کربلا همراه امام بود تا این که در کربلا در برابر امام و در حال مبارزه به فوز شهادت نائل آمد. [۲۶۸] هنگام شهادت او در حمله نخستین بوده است. [۲۶۹]

### عامر بن مسلم عبدی بصری

#### اشاره

«عامر» فرزند «مسلم عبدی» است. او از شیعیان بصره بود که همراه غلامش «سالم» به همراهی «یزید بن ثبیط» به سوی امام حسین علیه‌السلام شتافت و به آن حضرت ملحق شد. او امام را از ابطح تا کربلا همراهی کرده است. [۲۷۰].

### شهادت عامر

عامر به همراه غلامش به مبارزه برخاست، تا آخر الامر به فوز شهادت نائل آمد. [۲۷۱]. [ صفحه ۱۰۷ ]

### سالم مولی عامر بن مسلم عبدی

#### اشاره

سالم غلام جناب «عامر بن مسلم» [۲۷۲] بود که پس از دعوت «یزید بن ثبیط» در بصره همراه مولای خود به امام پیوست و تا کربلا آن حضرت را همراهی کرد. [۲۷۳].

### شهادت سالم

به ادعای ابن شهر آشوب، «سالم» در حمله نخستین به شهادت رسید. [۲۷۴].

### سیف بن مالک عبدی بصری

#### اشاره

«سیف» پسر «مالک عبدی» از شیعیان بصره است. ابن شهر آشوب نام او را «سیف بن مالک نمری» ضبط کرده است. [۲۷۵] سیف از کسانی بود که در خانه ماریه با جمع شیعیان حضور می‌یافت و همراه یزید بن ثبیط و به دعوت او، خود را به امام رسانید و از ابطح تا کربلا همراه امام بود.

### شهادت سیف بن مالک

ابن شهر آشوب شهادت او را در حمله نخستین دانسته است؛ [۲۷۶] اما سماوی شهادت او را بعد از نماز ظهر دانسته و گفته است که وی به خدمت امام شرفیاب شد و اذن جهاد گرفت و به شهادت رسید. [۲۷۷].

### حباب بن عامر بن کعب بن تمیمی

#### اشاره

«حباب» پسر عامر پسر کعب از بنی تمیم است. ابن شهر آشوب او را «حباب بن حارث» دانسته است. [۲۷۸] او از شیعیان اهل کوفه بود که با مسلم بن عقیل بیعت کرد. پس از [صفحه ۱۰۸] این که مسلم را مردم تنها گذاشتند، حباب از کوفه خارج شد و در بین راه امام را ملاقات کرد و به او پیوست.

### شهادت حباب

حباب پس از ملحق شدن به امام، پیوسته با آن حضرت بود تا در کربلا در برابر امام به شهادت رسید. [۲۷۹] سروی شهادت او را در حمله نخستین دانسته است. [۲۸۰].

### نعمان بن عمرو الراسبی

## اشاره

[۲۸۱]. «نعمان» فرزند «عمرو راسبی» و از قبیله «بجیله» بوده است. [۲۸۲] ایشان از اهل کوفه و از اصحاب و یاران حضرت علی علیه السلام بوده است. [۲۸۳].

## شهادت نعمان

صاحب حدائق گوید: جناب «نعمان» همراه با لشکر عمر سعد از کوفه به کربلا آمد. وقتی ابن سعد شروط امام حسین علیه السلام را رد کرد، شبانه به امام پیوست. او پیوسته در خدمت امام بود تا این که به فوز شهادت نائل آمد. [۲۸۴] ابن شهر آشوب شهادت او را در حمله نخستین دانسته است. [۲۸۵].

## حلاس بن عمرو ازدی راسبی

## اشاره

«حلاس» برادر نعمان و فرزند «عمرو راسبی» است. او چون برادرش اهل کوفه و از یاران امیرمؤمنان علیه السلام بوده است. [۲۸۶] گویند او از مأموران انتظامی امام علی علیه السلام در کوفه نیز [صفحه ۱۰۹] بوده است. [۲۸۷] شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسین علیه السلام دانسته است. [۲۸۸].

## شهادت حلاس

صاحب ابصار العین گزارش کرده که ایشان چون برادرش به همراهی سپاه ابن سعد از کوفه به کربلا وارد شد و وقتی عدم پذیرش شروط امام را توسط ابن سعد دید، شبانه رو به امام علیه السلام حرکت کرد و در راه امام به شهادت رسید. [۲۸۹] سروی شهادت او را در حمله نخستین دانسته است. [۲۹۰].

## عمار بن ابی سلامه دالانی

## اشاره

[۲۹۱]. عمار پسر «ابی سلامه بن عبدالله بن عمران راس بن دالان» است. فرزندان دالان همگی از تیره «همدان» بوده‌اند. [۲۹۲] سماوی از «کلبی» و «ابن حجر» نقل کرده که ابوسلامه و عمار هر دو از صحابه بوده‌اند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رؤیت کرده بودند. [۲۹۳] «ابوجعفر طبری» گزارش کرده: عمار بن ابی سلامه از اصحاب امام علی علیه السلام و مجاهدین در برابر امام در جنگ‌های سه گانه (صفین، جمل نهروان) بوده است. گفت و گوی او با امام، هنگامی که امام علیه السلام از ذی قار به سوی بصره حرکت می فرمود، چنین است: «یا امیرالمؤمنین، اذا قدمت علیهم فماذا تصنع؟ فقال: ادعوهم الی الله و طاعته. فان ابوا قاتلتهم، فقال

ابوسلامه: اذن لن یغلبوا داعی الله؛ ای امیرمؤمنان، وقتی که (به اهل بصره) فرود آمدید چه می‌کنید؟ آن حضرت فرمود: آنها را به سوی خداوند و اطاعت او دعوت می‌کنم. پس اگر سرپیچیدند با آنها می‌جنگیم. ابوسلامه [صفحه ۱۱۰] گفت: در این هنگام است که آنها به دعوت‌کننده به سوی خداوند غلبه نخواهند کرد». [۲۹۴].

### شهادت عمار بن ابی سلامه

«ابن حجر» گفته است، که عمار در کربلا در خدمت امام حسین علیه‌السلام بود و همراه با آن حضرت با دشمن جنگید تا به شهادت رسید، [۲۹۵] صاحب مناقب شهادت او را در حمله نخستین دانسته است. او همراه عده‌ای از یاران به شهادت رسید. [۲۹۶].

### جابر بن حجاج مولی عامر

#### اشاره

«جابر» پسر «حجاج» غلام عامر پسر «نہشل» از قبیله «تمیم» است. جابر مردی شجاع و رزم‌آور بود. [۲۹۷] صاحب ابصار العین می‌گوید: «جابر با حضرت اباعبدالله الحسین در کربلا حضور یافت و در برابر امام علیه‌السلام به شهادت رسید». [۲۹۸].

### مسعود بن حجاج

#### اشاره

[۲۹۹]. «مسعود» از شیعیان بنام بود. در کتب از او به شجاعت و رزم‌آوری یاد شده است. او به همراه ابن‌سعد از کوفه خارج شد تا این که در ایام مداهنه (که هنوز جنگ برپا نشده و امام در حال گفت و گو با دشمن بود) فرصت یافت و خود را به سپاه امام رسانید. [۳۰۰].

### شهادت مسعود

طبق سخن ابن‌شهر آشوب، مسعود در حمله نخستین به مقام شهادت نائل آمده است. [۳۰۱]. [صفحه ۱۱۱]

### عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج

#### اشاره

«عبدالرحمن» فرزند «مسعود بن حجاج» است. او نیز چون پدر از شیعیان شناخته شده‌ی کوفه بوده است. «عبدالرحمن» نیز مردی شجاع بود که همراه پدر با لشکر ابن‌سعد از کوفه خارج شد و در فرصتی مناسب خود را به امام رسانید، او تا روز عاشورا در



خدمت امام بود. [۳۰۲].

### شهادت عبدالرحمن

عبدالرحمن هم‌چون پدرش در روز عاشورا به فوز شهادت نائل آمده است. [۳۰۳].

### جبله بن علی شیبانی

#### اشاره

«جبله» پسر «علی» است. او از شجاعان اهل کوفه بوده است. بیشتر وقایع نگاران نگاهشته‌اند که جبله با حضرت مسلم در کوفه در بدو امر قیام کرد و ایشان را همراهی نمود. سپس به سوی امام حسین علیه‌السلام حرکت کرد. [۳۰۴].

### شهادت جبله

صاحب حدائق گفته است که جبله همراه امام حسین علیه‌السلام در کربلا شهید شده است. [۳۰۵] اما درباره هنگام شهادت او، ابن شهر آشوب گفته او در حمله نخستین به فوز شهادت نائل آمده است. [۳۰۶].

### عبیدالله بن یزید ثبیط

#### اشاره

[۳۰۷]. «عبیدالله» فرزند «یزید بن ثبیط» اهل بصره و از شیعیان است. عبیدالله با برادرانش مجموعاً ده برادر بوده‌اند که از این تعداد عبدالله و عبیدالله همراه پدرشان از بصره به [صفحه ۱۱۲] ابطح و سپس از ابطح تا کربلا آمده‌اند. [۳۰۸].

### شهادت عبیدالله

بر مبنای گزارش صاحب مناقب و طبری عبیدالله در حمله نخستین شهید شده است. [۳۰۹].

### عبدالله بن یزید بن ثبیط

#### اشاره

«عبدالله» برادر «عبیدالله» است. آنها از فرزندان «یزید بن ثبیط» و از شیعیان اهل بصره بوده‌اند.

## شهادت عبدالله بن یزید

بنابر نقل سروی، عبدالله در حمله نخستین به فوز شهادت نائل آمده است. [۳۱۰].

## ادهم بن امیه

### اشاره

[۳۱۱]. «ادهم» پسر «امیه» از شیعیان بصره بوده است. در «وسيلة الدارین»، او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از آن بزرگوار نقل حدیث کرده دانسته شده است. [۳۱۲] او در اجتماع شیعیان منزل «ماریه» حضور داشته است. او به دعوت و همراهی «یزید بن ثبیط» خود را از بصره در ابطح به سالار شهیدان رسانید و تا کربلا همراه امام بود. [۳۱۳].

## شهادت ادهم

صاحب حدائق گفته است که او با حسین علیه السلام کشته شد. [۳۱۴] اما دیگران نقل کرده‌اند که در حمله نخستین با عده‌ای از یاران امام به شهادت نائل آمده است [۳۱۵]. [صفحه ۱۱۳]

## عمار بن حسان بن شریح طائی

### اشاره

«عمار» فرزند «حسان بن شریح» از قبیله «طی» و از شیعیان پاکبخته و عاشق ولایت و شجاع است [۳۱۶] او برای درک امام، ایشان را از مکه تا کربلا همراهی کرده است. پدر عمار، «حسان» از یاران امام علی علیه السلام بوده است که در رکاب آن عدل گستر نام‌آور در جنگ جمل شرکت کرده و در جنگ صفین شهید شده است. [۳۱۷].

## فرزندان عمار بن حسان بن شریح طائی

فرزندان و نوادگان این بزرگ‌مرد، همه از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام شناخته شده‌اند. از جمله آنها «عبدالله بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عمار» است که از علما و راویان حدیث امامیه است. او دارای آثار و نوشته‌هایی چند، همچون کتاب «قضایا امیر المؤمنین علیه السلام» بوده پدر بزرگوارش از امام هشتم حضرت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث نقل نموده است. [۳۱۸] در این کتاب او از پدرش «ابوالجعد احمد بن عامر» و «شیخ نجاشی» رجالی بزرگ شیعه، روایت نقل کرده است. از «عبدالله بن احمد» نقل شده است که گفت: «پدرم «احمد» در سال ۱۵۷ ولادت یافته و او حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را در سال ۱۹۴ هجری ملاقات کرده است؛ در حالی که شهادت آن حضرت روز سه شنبه، ۱۸ جمادی الاول، سال ۲۰۲ در طوسی رخ داد است، بنده حضرت ابوالحسن ابومحمد علی بن موسی علیه السلام را خود نیز ملاقات کرده‌ام. پدرم مؤذن و امام

بزرگوار حضرت جواد الائمه و امام هشتم علیهم السلام نیز بوده است.» [۳۱۹]. [صفحه ۱۱۴]

### شهادت عمار بن حسان بن شریح طائی

سروی گفته است «عمار» فرزند «حسان بن شریح الطائی» در حمله نخستین، جان خود را در راه حمایت از دین فدا کرد. [۳۲۰].

### عمر بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه ضبعی تیمی

#### اشاره

«عمر» را نیز «عمرو» نامیده‌اند، [۳۲۱] او مردی شجاع و رزم‌آور بود. او با ابن سعد از کوفه خارج شد و سپس با عده‌ای به سپاه امام ملحق شد. [۳۲۲].

### شهادت عمر

سماوی به نقل از سروی گوید: عمرو در حمله نخستین به فوز شهادت نائل شد. [۳۲۳].

### مسلم بن کثیر اعرج ازدی کوفی

#### اشاره

«مسلم» فرزند «کثیر» از قبیله «ازد» [۳۲۴] و از مردان کوفه است. گفته‌اند او از یاران (تابعین) امام علی علیه السلام بود و در رکاب آن حضرت، در یکی از جنگ‌ها زخمی به پای او رسیده و آسیب دیده بود. [۳۲۵].

### شهادت مسلم

تاریخ‌نویسان گفته‌اند «مسلم بن کثیر» برای یاری حضرت اباعبدالله الحسین خود را از کوفه به کربلا رسانید؛ اما در مدخل کربلا دستگیر شد و به شهادت رسید. [۳۲۶] ابن شهر آشوب بر این باور است که مسلم در حمله نخستین به شهادت رسیده است. [۳۲۷]. [صفحه ۱۱۵] در زیارت ناحیه آمده: «السلام علی مسلم بن کثیر الازدی؛ سلام بر مسلم بن کثیر ازدی» شیخ طوسی رضی الله عنه مسلم بن کثیر را از یاران حضرت اباعبدالله الحسین به شمار آورده است. [۳۲۸].

### زهیر بن سلیم ازدی

«زهیر» از قبیله «ازد» فرزند «سلیم» [۳۲۹] از سعادت‌مندان است که در شب عاشورا به خیمه‌گاه حسینی علیه السلام چهره سایید و به یاران امام پیوست. این بزرگمرد هنگامی که همه بر جنگ با اباعبدالله هم‌قسم شده‌اند، خود را به اصحاب امام رسانید و به آنها

ملحق شد. او در روز عاشورا و در اولین حمله به شهادت رسید و او با ریختن خون خود دین محمدی را زنده کرد. [۳۳۰].

### رافع بن عبدالله مولی مسلم ازدی

[۳۳۱]. رافع فرزند «عبدالله» و «غلام مسلم ازدی» است. ایشان همراه مولای خود مسلم به امام حسین علیه السلام پیوست و بعد از او به مقام شهادت نائل آمد. «مامقانی» گفته شهادت ایشان پس از مسلم در حال مبارزه، بعد از نماز ظهر اتفاق افتاده است. [۳۳۲].

### جندب بن حجر (حجیر) کندی خولانی

«جندب» پسر «حجر بن عدی کندی خولانی» است. [۳۳۳] شیخ طوسی وی را از اصحاب امام حسین علیه السلام دانسته است. [۳۳۴] «حجر» پدر «جندب» از یاران و اصحاب امام علی علیه السلام بود که معاویه او را به سبب حمایت بی دریغش از مولا علی علیه السلام کشت و در محلی بنام [صفحه ۱۱۶] «مرج عذرا» در شام مدفون است. [۳۳۵] جناب «جندب» خود از بزرگان شیعه بوده است. [۳۳۶]. به نقل از «ابن عساکر» او نیز امیر دو قبیله بزرگ «بنی کنده» و «ازد» بوده است. [۳۳۷]. جندب قبل از اینکه حر به سپاه امام علیه السلام برخورد کند به سپاه حضرت ملحق شده بود و تا کربلا امام را همراهی کرد و سرانجام در روز عاشورا به شهادت رسید. [۳۳۸].

### جناده بن کعب بن الحرث انصاری خزرچی

«جناده» فرزند «کعب انصاری» است. او با اهل و عیال خود و فرزندش «عمرو» در مکه معظمه به خدمت امام حسین علیه السلام رسید و تا روز عاشورا در رکاب آن حضرت باقی ماند. [۳۳۹] در زیارت «ناحیه مقدسه» آمده است: «السلام علی جناده بن کعب الانصاری الخزرچی».

### شهادت جناده بن کعب

«جناده» از جمله شهدایی است که پیش از ظهر روز عاشورا به درجه رفیع شهادت نائل آمده است. [۳۴۰] او هنگام تاختن به سوی دشمن این رجز را ترنم می کرد: «انا جناده و انا بن الحارث لست بخوار و لا بناکث عن بیعتی حتی یرثنی وارثی الیوم ثاری فی الصعید ماکث [۳۴۱]. من جناده پسر حارثم، نه ضعیفم و نه پیمان شکن. بر بیعت خود ثابت رأی هستم تا به وارث خود این عهد را ارث نهم، در حالی که امروز اعضای بدنم در این زمین شکسته خواهد شد». او سرانجام در روز عاشورا، و در حمله نخستین به شهادت رسید. [۳۴۲]. [صفحه ۱۱۷]

### نبرد گروهی

### اشاره

از اینجا به بعد یاران امام، به صورت دو نفر، سه نفر، یا چهار نفر وارد میدان می شوند.

### قاسم بن بشر ازدی

## اشاره

«قاسم» پسر «بشر الازدی» است. [۳۴۳] او مردی شجاع و از شیعیان کوفه بوده است. او همراه لشکر «ابن سعد» از کوفه به کربلا حرکت کرد. قاسم بن حبيب هنگامی که ظلم امویان و مظلومیت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را مشاهده کرد به امام و یاران آن حضرت پیوست.

## شهادت قاسم

قاسم پس از جنگ با دشمن پیش از ظهر روز عاشورا به مقام شهادت نائل آمد. [۳۴۴] برخی گفته‌اند او در حمله نخستین در پیش روی امام به شهادت رسیده است. [۳۴۵] شیخ طوسی رحمه الله او را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام دانسته است. [۳۴۶].

## جوین بن مالک من قیس بن ثعلبه

## اشاره

«جوین» پسر «مالک» از قبیله «قیس بن ثعلبه» بود. [۳۴۷] او که از شیعیان بود با قبیله خود برای جنگ با امام حسین علیه‌السلام خارج شده بود؛ ولی وقتی ابن سعد شروط امام را نپذیرفت، با عده‌ای شبانه به اردوگاه حسینی ملحق شد. [۳۴۸]. [صفحه ۱۱۸]

## شهادت جوین

ابن شهر آشوب شهادت جوین را در حمله نخستین دانسته است. [۳۴۹] بنابراین او پیش از ظهر عاشورا به مقام شهادت رسیده است. [۳۵۰]. درسی که می‌توان گرفت: بی‌شک عده‌ای بر مبنای جهالت وارد معرکه‌ای می‌شوند؛ اما شهادت در انتخاب راه صحیح پس از شناخت آن کاری بس دشوار و شیوه رادمردان است جوین یکی از آن رادمردان بود.

## امیه بن سعد بن زید طائی

## اشاره

«امیه» پسر «سعد» از قبیله «طی» است. [۳۵۱] او از بزرگان اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام است. او از زمره رزم‌آوران بود و در کوفه اقامت داشت. [۳۵۲] او در شب هشتم محرم در کربلا به امام حسین علیه‌السلام و یارانش پیوست. [۳۵۳].

## شهادت امیه

امیه نیز چون بسیاری از یاران امام علیه‌السلام قبل از ظهر روز عاشورا به فوز شهادت نائل گشت. [۳۵۴].

## زهیر بن بشر خثعمی

## اشاره

زهیر پسر بشر است که در کربلا حضور یافت و در حمله نخستین به فوز شهادت نائل آمده است. [۳۵۵] در زیارت رجبیه این گونه آمده است: «السلام علی زهیر بن البشر؛ سلام بر [ صفحه ۱۱۹ ] زهیر پسر بشر (بشیر). [۳۵۶].

## عبدالله بن بشر خثعمی

## اشاره

«عبدالله» پسر «بشر» پسر «ربیعۀ بن عمرو» از شجاعان نام آور عرب بوده است. پدر عبدالله نیز از رزم آوران بوده است. عبدالله از جمله کسانی بود که همراه لشکر ابن سعد خارج شد، ولی سرانجام از یاران امام حسین علیه السلام گشت. [۳۵۷].

## شهادت عبدالله

عبدالله پیش از ظهر عاشورا به فوز شهادت رسید. [۳۵۸].

## بشر بن عمرو حضرمی

## اشاره

«بشر» پسر «عمرو» پسر احدوث و از مردم «حضر موت» و از قبیله کنده بوده است. او از نیکان و یاران حضرت امام علی علیه السلام است. دلاوری فرزندان او در نبردها زبانزد است. بشر در ایامی که هنوز امام حسین علیه السلام با یاران یزید در حال گفت و گو بودند، به امام حسین علیه السلام پیوست. [۳۵۹].

## امتحانی دیگر

«سید داودی» نقل کرده: روز عاشورا فرارسید و جنگ آغاز شد. در همان حال به بشر خبر رسید که پسر عمر در مرز ری به اسارت گرفته شد. او در پاسخ گفت: به حساب خداوند می گذارم. من دوست ندارم که او اسیر شود و من بعد از او زنده باشم. [۳۶۰] خبر این جریان به امام حسین علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: «رحمک الله انت فی حل من بیعتی، فاذهب و اعمل فی فکاک ابنک؛ خدای تعالی تو را رحمت کند، تو از بیعت با من آزادی، [ صفحه ۱۲۰ ] پس برو و در آزادی پسرت کوشش کن» بشر عرض کرد: «اکلتی السباع حیا ان انا فارقتک یا اباعبدالله! ای اباعبدالله! درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر از شما جدا شوم» پس امام فرمود: «اینها را به پسر محمد بده (محمد نیز پدر را در کربلا همراهی می کرد) این لباس های بردی است که می تواند در آزادی برادرش از آن کمک گیرد». امام به او پنج لباس دادند که قیمت آنها هزار دینار می شد. [۳۶۱]. درسی که می توان گرفت: معرفت ویژه بشر در کربلا به امام و هدف او باعث شد تحت تأثیر عواطف پدری قرار نگیرد.

## شهادت بشر

بشر در کربلا پیش از ظهر عاشورا به مقام رفیع شهادت نائل آمده است. [۳۶۲] در زیارت ناحیه مقدسه آمده، «السلام علی بشر بن عمرو الحضرمی» درود بر بشر پسر عمرو حضرمی. سروی نیز شهادت او را در حمله نخستین دانسته است. [۳۶۳].

## حجاج بن زید بدر سعدی تمیمی بصری

### اشاره

«حجاج» پسر «بدر» و اهل «بصره» و از «بنی سعد» است. سید داوودی نقل کرده است: امام حسین علیه السلام به منذر بن جارود عبدی، زید بن مسعود نهشلی، احنف بن قیس و دیگران از رؤسای پنج گانه و اشراف نامه نوشتند، که هر کدام به گونه‌ای با آن برخورد کردند. احنف امام را به صبر دعوت و امیدوار کرد، اما پیام آور امام را به ابن زیاد تحویل داد که او را کشتند. اما مسعود قوم خود، بنی تمیم، بنی حنظله، بنی سعد و بنی عامر را جمع کرد و خطبه‌ای بر آنها خواند. سپس نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشته و توسط حجاج بن بدر سعدی آن را به سوی امام ارسال داشت. [۳۶۴] او نامه «مسعود بن عمرو» را از بصره به [صفحه ۱۲۱] خدمت امام آورد و تا آخر راه همراه امام باقی ماند. [۳۶۵] وقتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نامه را دریافت کردند، پس از مطالعه فرمود: «ما لك! آمنك الله من الخوف، و اعزك و ارواك يوم العطش الاكبر [۳۶۶]؛ تو را چه می شود! خداوند تو را از ترس ایمن دارد و عزت عنایت کند و روز تشنگی بزرگ سیراب کند».

## شهادت حجاج بن بدر

تاریخ نگاران گفته‌اند، حجاج در حمله نخستین پیش از ظهر به شهادت رسیده است. [۳۶۷] در زیارت «ناحیه مقدسه» مورد سلام و درود امام علیه السلام قرار گرفته است: «السلام علی حجاج بن بدر السعدی [۳۶۸]؛ سلام بر حجاج پسر بدر سعدی».

## عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی مدحی

### اشاره

«عائذ» پسر «مجمع بن عبدالله عائذی» است. او همراه پدرش «مجمع» با جمعی از دوستداران، پس از شهادت «قیس بن مسهر» به دست ابن زیاد، از کوفه به کربلا هجرت کردند و در «عذیب الهجانات» به امام ملحق شدند. تاریخ نگاران تنها از چهار هم سفر نام برده‌اند که آنها عبارت‌اند از: «عمرو بن خالد، جناده، مجمع و پسرش عائذ» اما از «واضح» غلام «حرث»، «سعد» غلام «عمرو بن خالد» یاد نکرده‌اند، چنان که از «طرمح» راهنمای آنها یاد نکرده‌اند. [۳۶۹]. [صفحه ۱۲۲]

## شهادت عائذ

عائذ بن مجمع پس از پیوستن به جمع یاران حسین علیه السلام در خدمت امام بود تا این که در روز عاشورا به مقام شهادت نائل

آمد. [۳۷۰].

## قارب بن عبدالله دلی

### اشاره

«قارب» فرزند «عبدالله دلی» است. عبدالله کسی است که به هنگام هجرت از مدینه و خروج رسول الله صلی الله علیه و آله از غار «ثور» به سوی مدینه منوره، در نزد او به اسلام تشرف یافته و با آن حضرت از بیراهه به مدینه همراه شده است. گفته شده که مادر «قارب» افتخار خدمت در محضر امام حسین علیه السلام را داشته است. [۳۷۱] او از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا امام را همراهی کرده است. [۳۷۲].

### شهادت قارب

قارب در حمله نخستین، ساعتی قبل از ظهر به فوز شهادت نائل شد. [۳۷۳] در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «السلام علی قارب مولی الحسین بن علی علیه السلام [۳۷۴]؛ درود بر قارب غلام حسین بن علی علیه السلام».

### منجح بن سهم

### اشاره

«منجح» فرزند «سهم» است، او غلام امام حسین علیه السلام بود [۳۷۵] و با فرزندان آن امام به کربلا آمد. [۳۷۶]. [صفحه ۱۲۳]

### شهادت منجح

در کتب تاریخ درباره هنگام شهادت منجح سخنی به میان نیامده است؛ اما ابن شهر آشوب او را در زمره شهدای حمله نخستین دانسته است: «و عشرة من موالی الحسین و مولیان من موالی امیر المؤمنین علیه السلام [۳۷۷] ده نفر از غلامان حسین علیه السلام و دو نفر از غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کربلا [به شهادت رسیده‌اند]». ناگفته نماند که سماوی شهادت ایشان را به نقل از صاحب حدائق در اوایل درگیری دانسته است. [۳۷۸] در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی منجح؛ درود بر منجح». [۳۷۹].

### سعد بن حرث حارث مولی علی بن ابی طالب

### اشاره

«سعد» فرزند «حرث» (حارث) بوده است. عده‌ای از مورخان او را از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. [۳۸۰] در حالی که او از جمله غلامان آزاد شده امام علی علیه السلام نیز بوده است. [۳۸۱] او را از شرطه الخمیس (همراهان امام علی علیه السلام)



دانسته‌اند. او در زمان حکومت مولی از طرف آن حضرت به عنوان والی و استاندار آذربایجان منصوب شده است. [۳۸۲] پس از مولی علی علیه السلام او از ملازمان امام مجتبی علیه السلام بوده و سپس امام حسین علیه السلام را تا کربلا همراهی کرده است. [۳۸۳].

### شهادت سعد بن حرث

سعد از زمره کسانی است که به فیض شهادت رسیده است. ابن شهر آشوب ادعا کرده [صفحه ۱۲۴] که او در حمله نخستین به شهادت رسیده است ولی دیگر مورخان نامی از او نبرده‌اند. [۳۸۴].

### نصر بن ابی‌نیزر حبشی مدنی

#### اشاره

«نصر» فرزند «ابی‌نیزر» و غلام امام علی علیه السلام است. برخی از مورخان «ابی‌نیزر» را از نوادگان پادشاهان عجم دانسته‌اند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه داده شده و پس از آن، به امیرالمؤمنین رسیده است. [۳۸۵].

### پدر نصر ابی‌نیزر

پدر نصر، «ابی‌نیزر» بوده است. او در نخلستان امام علی علیه السلام و در خدمت او کشاورزی می‌کرده است. [۳۸۶] گویند «ابی‌نیزر» مردی بلندقد و خوش‌سینما بود و رنگ او چون اهل حبشه نبود. آری، اگر او را می‌دید می‌پنداشتی که او مردی عرب است. [۳۸۷] گویند ابی‌نیزر از فرزندان نجاشی، پادشاه حبشه بوده است. [۳۸۸] او را در اوان کودکی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. او به اسلام رغبت نشان داد و مسلمان شد. پس از آن تحت تربیت و توجه پیامبر اسلام قرار گرفت. [۳۸۹] ابی‌نیزر پس از مسلمان شدن، برای دیدار رسول گرامی اسلام از حبشه به مدینه آمد و در آنجا برای همیشه اقامت گزید. پس از مرگ نجاشی، مردم حبشه به مدینه آمدند تا تنها بازمانده او - ابی‌نیزر - را برای نصب پادشاهی به حبشه ببرند، ولی او گفت: «ما کنت لاطلب الملک بعد ان من الله علی بالاسلام؛ [۳۹۰] یک ساعت در خدمت رسول الله بودن برایم از یک عمر پادشاهی شما و حبشه برتر است». ابی [صفحه ۱۲۵] نیز در ماجرای حفر چاه و قناتی که به نام او اختصاص یافت، یعنی «عین ابی‌نیزر» و «بغیغه»، در خدمت علی علیه السلام بوده است. امام در متن آن وقف‌نامه از او نام برده‌اند. متن اولین قناتی که برای آن وقف‌نامه نوشته شد، چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این، صدقه‌ی بنده خدا، علی امیرمؤمنان است. او دو چشمه «ابی‌نیزر» و «بغیغه» را به فقیران ساکن مدینه و بین راه‌ماندگان صدقه داده است تا خدا به واسطه‌ی وقف این دو چشمه (وقنات) چهره‌اش را از گرمای آتش روز قیامت حفظ کند. این دو چشمه فروخته نشود و بخشیده هم نگردد تا خداوند آن را به ارث برد، او بهترین ارث‌برندگان است. مگر این که حسن و حسین محتاج آن دو سرچشمه شوند، در این صورت آن دو مالک بی‌قید و شرط آن دو نهر خواهند بود، و کسی جز آن دو نفر بر آن مالکیتی نخواهد داشت. [۳۹۱].

### بیدار فکری نصر

«نصر» نیز چون پدرش از یاران امام علی علیه‌السلام و پس از آن حضرت از علاقمندان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بود. او از مدینه‌النبی امام را تا کربلا همراهی کرده است. این فرزند خلف «ابی‌نیزر» همان روحیه پدر را داشت و در پاسخ امام حسین علیه‌السلام - هنگامی که او را اجازه بازگشت دادند و بیعت را چون بقیه یاران از او برداشتند - این گونه بیان کرد: «نه، به خدا، هرگز و هرگز... اگر رفتنی بودیم به اینجا نمی‌آمدیم.» شاید منظورش این بود که اگر عافیت طلب بودم آن زمان که پدرم را برای پادشاهی خواندند به حبشه بازگشته بودم.

### شهادت نصر بن ابی‌نیزر

«نصر» مردی شجاع بود که پس از نبرد و کشتن جمعی از دشمنان ولی خدا، خود [صفحه ۱۲۶] شربت شهادت نوشید. [۳۹۲] آن عزیز از سواره‌نظام بود که اسب او پی شد و سپس خود در حمله نخستین به شهادت رسید. [۳۹۳].

### حبشی بن قیس نهمی

#### اشاره

«حبشی» فرزند «قیس بن سلمه» فرزند «طریف» پسر «ابان بن سلمه» از «آل همدان» بوده است. [۳۹۴] حبشی از کسانی است که در ایامی که هنوز درگیری پیش نیامده بود، به امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. [۳۹۵].

### شهادت حبشی

به نقل از سماوی، «ابن حجر عسقلانی» او را از شهیدان همراه حضرت اباعبدالله الحسین دانسته است. [۳۹۶].

### حارث بن نبهان

#### اشاره

«حارث» پسر «نبهان» بود. «نبهان» خود غلام «حمزه سید الشهداء» عموی پیامبر اسلام و [۳۹۷] سواری شجاع بود. «حارث» پسر نبهان به حضرت علی علیه‌السلام پیوسته بود. سپس امام مجتبی را همراهی کرده و نیز با امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمده بود. [۳۹۸]. در حمله نخستین در راه امام حسین علیه‌السلام و اهداف او به فوز شهادت نائل آمد. [۳۹۹]. [صفحه ۱۲۷]

### سالم بن عمرو

#### اشاره

«سالم» غلام «بنی‌مدینه» بود که آنها تیره‌ای از «کلب» بودند. او از شیعیان کوفه بود. در ایامی که هنوز جنگ آغاز نشده بود به امام و یارانش ملحق شد. [۴۰۰].

## شهادت سالم

در کتاب حدائق آمده است که سالم پیوسته در خدمت بود تا این که در کربلا به شهادت رسید. [۴۰۱] ابن شهر آشوب هنگام شهادت سالم را در حمله نخستین پیش از ظهر عاشورا دانسته است. [۴۰۲] در زیارت ناحیه مقدسه نام او آمده و مورد سلام واقع شده است. [۴۰۳].

## شیب مولی حرث بن سریع همدانی جابری

### اشاره

وقتی «سیف» پسر «حرث» و «مالک» پسر «عبدالله» به امام حسین علیه السلام ملحق شدند، [۴۰۴] «شیب» غلام حرث هم آنها را همراهی می کرد. ایشان مردی شجاع و جنگاور بود. [۴۰۵].

### شهادت شیب

ابن شهر آشوب گزارش کرده که شیب در حمله نخستین به شهادت رسیده است. هنگام آن پیش از ظهر روز دهم محرم که همراه جمعی از یاران امام به شهادت رسید. [۴۰۶]. [ صفحه ۱۲۸ ]

### نبرد تن به تن

### اشاره

حمله جمعی یاران امام پاسخ صریح به فرمان «ابن سعد» بود که دستور داد یاران امام را تیرباران کنند. در این یورش مردانه سپاه «ابن سعد» از هم گسست. سپس نبرد تن به تن شروع شد. در اینجا نیز، لشکر کوفه نبرد را آغاز کردند. صبح روز عاشورا پس از اولین حمله به یاران امام، «یسار» غلام «زیاد» و «سالم» غلام «عبیدالله بن زیاد» وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند. «حیب»، و «بریر» برای جنگ با آن دو، از جای برخاستند. امام آن دو را از رزم با آن دو غلام بازداشتند. [۴۰۷].

### عمرو بن جناده

### اشاره

«عمرو» فرزند «جناده» شهید کربلا است. [۴۰۸] او در حالی که عمری بیش از یازده سال نداشت، پس از شهادت پدرش به خدمت امام آمد تا اذن جهاد بگیرد. حضرت او را اذن میدان نداد و فرمود: «پدر این نوجوان در اولین حمله کشته شده است. شاید مادرش کشته شدن او را خوش نداشته باشد». [۴۰۹] نوجوان گفت: «البته مادرم مرا به جهاد امر کرده است». [۴۱۰] پس از آن امام به او اجازه جنگیدن داد. او در هنگام ورود به میدان این بیت را ترنم می کرد: «امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی و فاطمه والده و هل تعلمون له من نظیر [۴۱۱]. [ صفحه ۱۲۹ ] سالارم حسین است و چه نیک امیری، که نشاط دل پیامبر و مژده دهنده

(به سعادت) و بیم‌دهنده (از انحراف و دوری از حق) است. علی و فاطمه پدر و مادر اویند و آیا مانند او کسی را می‌شناسید؟»

### شهادت عمرو

پس از اجازه امام «عمرو» بی‌درنگ به میدان رفت و پس از کارزاری نه چندان طولانی به شهادت رسید. این نوجوان نیز همراه پدرش در زیارت ناحیه مقدسه مورد سلام امام است: «السلام علی جناده بن کعب الانصاری الخزرجی، و ابنه عمرو بن جناده؛ سلام بر جناده پسر کعب انصاری خزرجی و فرزندش عمرو پسر جناده». درسی که می‌توان گرفت: این نوجوان یازده ساله سرمشق خوبی برای نونهالان ماست تا که از همه چیز خود در راه احیای دین حق بگذرند.

### بحریه دختر مسعود خزرجی

پس از شهادت «عمرو»، دشمن سر جدا شده او را به سمت امام حسین علیه‌السلام پرتاب کرد. مادرش «بحریه» دختر «مسعود خزرجی» سر نوجوانش را برداشت و خون از آن برگرفت و به طرف مردی که در نزدیکی او قرار داشت پرتاب کرد که ضربه سر، او را در جا کشت. [۴۱۲] پس از آن، این مادر شهید که همسر شهید نیز بود، به خیمه گاه بازگشت و ستون خیمه را از جای کند و این اشعار را می‌خواند: «انی عجوز فی النساء ضعیفه خاویه بالیه نحیفه اضربکم بضربه عنیفه دون بنی فاطمه الشریفه؛ من در بین زنان، ضعیف، خرد شده، پوسیده، و لاغرم. اما شما را در راه حمایت فرزندان فاطمه گرامی، ضربتی سخت می‌زنم». پس از آن، تیرک خیمه را به جانب لشکر «ابن سعد» پرتاب کرد و دو نفر را مورد [صفحه ۱۳۰] اصابت قرار داد. امام علیه‌السلام آن زن را به خیمه گاه باز گرداند. [۴۱۳]. درسی که می‌توان گرفت: شوهر بحریه گفت وفای به عهد و پیمان را به وارث خویش ارث می‌نهم. وفای به عهد، پس از فرزندش «عمرو بن جناده» به وارث دیگرش «بحریه» رسید. در حمایت از مقام رفیع اسلام، امام و ولایت، مرد و زن و بزرگ و کوچک برابرند و هر کس در حد توان خویش، موظف به دفاع از این حریم است. البته این، مستلزم شعور و معرفتی بالاست تا انسان به عرصه‌های جهاد و جانبازی راه یابد.

### عبدالله بن عمیر

### اشاره

[۴۱۴]. «عبدالله» فرزند «عمیر» [۴۱۵] از قبیله «بنی‌علیم» است. [۴۱۶] است. «ابومخنف» می‌گوید ابوجناب به من گزارش کرد که «عبدالله بن عمیر» از ما بود. او پیش از این به کوفه آمده بود، و نزدیک چاه «جعد» از همدان سکنی گزیده بود. همسری داشت از «نمر بن قاصد» که او را «ام‌وهب» دختر «عبد» می‌نامیدند. علامه مجلسی رحمه الله می‌گوید: روایتی دیده‌ام که در آن این گونه گزارش شده: «جناب وهب پیش از این نصرانی بود. او به همراه مادرش به دست حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام اسلام آورده بود». [۴۱۷] او مردی شریف و شجاع بود در بین قوم خود با قامتی بلند و بازوانی پرتوان و مهارتی در رزم بود. او از شیعیان مخلص و شجاع حسین علیه‌السلام به شمار آمده است. [۴۱۸]. او پیش از آن، در کوفه ساکن بود ولی هنگامی که لشکر «ابن‌زیاد» از کوفه برای جنگ [صفحه ۱۳۱] با امام حسین علیه‌السلام عازم کربلا شد، او نیز به اتفاق همسر خود رهسپار کربلا شد و توفیق یافت به سپاه امام ملحق شود. [۴۱۹].

## حرکت عبدالله به سوی امام

ابن مخنف می‌گوید: روزی «عبدالله بن عمیر» متوجه گروهی شد که همگی به اردوگاه «نخیله» رونهاده‌اند تا از آنجا به سوی امام حسین علیه‌السلام بروند. «عبدالله» جلو آمد و از آنها پرسید که چه عزمی دارند. به او گفتند که به سوی حسین فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیج می‌شوند. عبدالله گفت: «سوگند به خدا برای جهاد با اهل شرک حریص هستم. من امیدوارم که ثواب جهاد کسانی که با پسر دختر پیامبرشان قصد جنگ دارند، از جهاد با مشرکان آسان‌تر به دست آید». او نزد همسرش رفت و آنچه شنیده بود و قصد خویش را برای او بازگفت. همسرش گفت: «به واقع رسیده‌ای. امیدوارم که خدای تعالی به تو روی کند و در کارهایت رشد یابی! آری، چنین کن و مرا نیز با خود از این شهر خارج ساز». او شبانه همراه همسرش از شهر خارج شد تا به حسین علیه‌السلام برسد و با او در قیام شرکت کند. [۴۲۰].

## مبارزه عبدالله

عبدالله برای پاسخ‌گویی «یسار» و «سالم» از جای برخاست، امام او را اجازه داد و فرمود: «انی لاحسبه للاقران قتالا! اخرج ان شئت!؛ او را برای مبارزه با همتای خود نگه داشته‌ام، اگر مایلی (برای جنگ) خارج شو!» لحظاتی بعد، او وارد میدان شد. آن دو پرسیدند تو که هستی؟ عبدالله خود را معرفی کرد. آنها گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم. باید برای کارزار با ما افرادی چون «زهیر»، «حیب» و یا «بریر» بیایند. در حالی که «یسار» فاصله چندانی با «عبدالله» نداشت، گفت: «ای حرامزاده، آیا مایلی با من مبارزه کنی؟» [صفحه ۱۳۲] سپس با شمشیر به او حمله‌ور شد. در این درگیری «سالم» از جانبی دیگر به عبدالله روی آورد که دوستانش فریاد برآوردند: «عبدالله» بهوش باش، غلام خونت را نریزد» اما او اعتنایی نکرد و «سالم» با شمشیر به او حمله کرد. «عبدالله» هنگامی به خود آمد که دیر شده بود. او به ناچار دست چپ خود را جلو آورد تا از خود دفاع کند، ولی انگشتان دستش قطع شد. عبدالله به «سالم» نزدیک شد، پیش از این که او خود را جمع کند او به راقتل رساند. دیری نگذشت که «عبدالله» روی به سوی حسین علیه‌السلام کرد و شعار پیروزی سر می‌داد در حالی که هر دو را کشته بود. [۴۲۱]. «ان تنکرونی فانا ابن کلب انی امرؤ ذو مره و غضب و لست بالخوار عند النکب [۴۲۲]. اگر مرا نمی‌شناسی من پسر کلب هستم، آری من شخصی قوی و سخت هستم. و در سختی‌ها هرگز تسلیم نخواهم شد».

## حمله ناجوانمردانه سپاه ابن سعد

پس از آن «عبدالله بن عمیر» نزد امام درنگ چندانی نداشت که ناگاه «عمرو بن حجاج» به طرف راست سپاه امام حمله‌ور شد در این حال «عبدالله» بر اسب سوار شد و با نیزه خود به استقبال آنها رفت، آری او یک تنه جلوی آن موج را گرفت تا دیگران فرار کردند و آنها را به عقب پس راندند. [۴۲۳].

## شهادت عبدالله

گفته شده «عبدالله» یک تنه ۱۹ سوار و ۱۶ پیاده را به قتل رسانید. [۴۲۴] بنا بر گزارش [صفحه ۱۳۳] مجلسی وی و مادرش ابتدا نصرانی بودند، ولی به دست مبارک امام حسین علیه‌السلام مسلمان شدند، و توانست در روز عاشورا ۱۲ سواره و ۲۴ پیاده را از پای درآورد. [۴۲۵] او پس از آن به دست دشمن به اسارت افتاد و به دستور عمر سعد سرش را از تن جدا کردند و سر مطهر وی را به

جانب امام حسین پرتاب کردند؛ همسرش سر مطهر و پاک او را گرفت. و خاک را از سر و صورت او زدود و چنین گفت بهشت گوارایت باشد. [۴۲۶] سپس ستون خیمه را از جای کند و به طرف دشمن حمله کرد. امام پیش آمد و او را برگردانید و فرمود: «خدای رحمت کند، از شما جهاد برداشته شده است.» [۴۲۷] او باز گشت، در حالی که می گفت: «پرورد گارا! امیدم را ناامید مکن.» امام حسین فرمود: «خداوند، امیدت را ناامید نخواهد کرد.» [۴۲۸].

### اموهب، همسر عبدالله بن عمیر

#### اشاره

«اووهب» دختر «عبدالله» و همسر «عبدالله بن عمیر الکلبی» و مادر «وهب نمریه قاسطیه» است. [۴۲۹] او وارد معرکه جنگ شد، در حالی که به شوهر خود می گفت: «پدر و مادرم فدای تو، آری، تو ای مرد در راه پاکان نسل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبارزه کن» [۴۳۰] عبدالله، - شوهر او - هر چه کرد تا همسرش را به خیمه برگرداند موفق نشد. آن زن پیراهن همسرش را می کشید و می گفت: «انی لن ادعک دون ان الموت معک؛ تو را رها نمی کنم تا [ صفحه ۱۳۴ ] با تو کشته شوم» امام با مشاهده او فرمود: «از خاندان پیامبرتان جزای خیر ببینید، به خیمه برگرد چون بر زنان و بانوان جهاد نیست» پس او به جانب خیمه گاه باز گشت. [۴۳۱] روز عاشورا پس از حمله شمر و یارانش به جانب چپ سپاه امام، «عبدالله بن عمیر کلبی» به اسارت گرفته شد و به شهادت رسید. بعد از شهادت وی ناگهان همسر باوفایش، اموهب خود را به بالین او رسانید و در کنار او نشست. خون از صورت او برگرفت و این گونه می گفت: «هینئا لك الجنة، اسأل الله الذی رزقك الجنة ان یصحبنی معك؛ [۴۳۲] بهشت بر تو گوارا باد، از خداوندی که بهشت را روزی تو گردانید طلب می کنم مرا همنشین با تو قرار دهد.»

#### شهادت اموهب

شمر «رستم» غلام خود را صدا زد تا با عمود به فرق زن بزند. آن غلام با عمود آهنین حمله ور شد و اموهب در دم جان داد. او اولین بانوی شهید از یاران حسین است که در روز عاشورا در میدان جهاد، جسم پاکش به خون نشست. [۴۳۳]. درسی که می توان گرفت: اگر وهب تازه مسلمان باشد و اسلام نمایان مدعی در جبهه مخالف، غرورهای زشت، آخر الامر ما را در کدام جبهه قرار می دهد؟ مبادا به هنگام ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تازه مسلمانان با صلابت تر از ما به میدان آیند! [ صفحه ۱۳۵ ]

#### طلب کمک و هدایت الهی

عده زیادی از یاران امام به شهادت رسیده بودند. راوی می گوید امام محاسن شریف را گرفت در حالی که از شدت خشم چهره اش برافروخته شده بود، فرمود: «بر یهود خشم الهی شدت یافت؛ چرا که برای خدا فرزند تراشیدند و خشم او بر نصاری نیز شدت یافت، چون سه گانه پرست شدند. بر زرتشتیان نیز خشم گرفت چرا که او را نپرستیدند و به پرستش خورشید و ماه روی آوردند. غضب خدا بر این قوم شدت یابد که بر قتل پسر دختر پیامبرشان متحد شده اند. آری! به خدا سوگند هرگز آنها را به آن چه از من طلب می کنند اجابت نخواهم کرد، تا این که خداوند را با محاسنی گلگون از خونم ملاقات کنم.» [۴۳۴]. تردیدی نیست که آنها بیعت با ظلم را از امام درخواست داشتند، ولی امام دست رد به سینه یزید و خلفای دروغین زد تا مسلمانان بدانند روش اهل بیت علیهم السلام ظلم ستیزی همراه با حفظ عزت نفس است. سپس امام فریاد برآورد: «آیا پناه دهنده ای هست که ما را پناه دهد؟ و آیا

حمایت کننده‌ای هست که دشمن را از حرم رسول الله دور سازد؟» [۴۳۵]. در پاسخ این ندای الهی ناگهان عده‌ای از لشکر کفر به سمت امام روی آوردند که به آنها اشاره‌ای خواهیم داشت. درسی که می‌توان گرفت: برای دعوت به حق نه تنها عقل و منطق، بلکه گاه تحریک احساسات و عواطف زنده دیگران، کارآمد است. ندای غربت امام در آخرین روز حیات، دل‌های بی‌رمق پاره‌ای را که هنوز از حیات برخوردار بودند چنان تحت تأثیر قرار داد که [صفحه ۱۳۶] این گروه به ریسمان محکم الهی چنگ زدند و در اردوگاه حسینی برای همیشه بار نهادند. تلاش برای بیداری از جهالت، رسالتی است که در لحظه لحظه عاشورا در رفتار امام حسین علیه‌السلام متبلور می‌شود؛ اما امام هرگز از ابزار نامناسب و مخالف شرع و عقل استفاده نکرد. شعار معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» غلط روشن و فاحشی است که امامان معصوم ما از آن بیزار و متنفر بوده‌اند، البته یکی از ابزارهای اهل دنیا همین شعار بوده و هست. [صفحه ۱۳۷]

### نبرد چند نفری

#### اشاره

در اردوگاه امام، جمعیت چندانی نبود. بنابراین، تعداد کشته‌ها بسیار زیاد به نظر می‌رسید. در لشکر «ابن سعد» به سبب جمعیت بسیار، کشته‌ها چشم‌گیر نبود. این بود که گاه چند نفر به میدان می‌آمدند و مبارزه می‌طلبیدند تا بتوانند با کمتر شهید بیشترین ضربه را به دشمن وارد کنند. البته یاران حضرت نه تاب ماندن داشتند و نه می‌توانستند مانع امام شوند. از این رو، در جانفشانی در برابر امام از هم سبقت می‌گرفتند. [۴۳۶].

#### مالک بن عبدالله بن سریع

#### اشاره

«مالک» پسر «عبدالله» فرزند «سریع» برادر مادری «سیف بن الحارث» است. در واقع مالک با سیف عمو نیز بوده است. [۴۳۷] و هر دو از تیره همدان بوده‌اند. [۴۳۸] هنگامی که این دو برادر به خدمت امام مشرف شدند، شیب که غلام آنها بود نیز همراه آنها به اردوگاه امام آمد [۴۳۹] و در روز عاشورا، این دو یار دلاور قدم پیش نهادند و در محضر امام سخت گریستند. حضرت علت گریه آنان را جویا شد و فرمود: «ای پسران برادرانم! چه چیز شما را به گریه آورده است؟ پس به خدا قسم، پس از ساعتی هر دوی شما چشمتان روشن خواهد شد». [۴۴۰] آن دو در پاسخ گفتند: «خداوند ما را فدای شما کند، نه به خدا قسم ما برای خود گریه نمی‌کنیم. گریه ما بدین سبب است که این گونه گرفتاری‌ها بر شما وارد می‌شود، در حالی که ما قادر به رساندن هیچ نفعی به شما نیستیم». امام علیه‌السلام فرمود: «ای دو [صفحه ۱۳۸] پسر عمو! خداوند به سبب مواسات و خیرخواهی شما بهترین پاداش اهل تقوی را به شما عنایت فرماید». [۴۴۱].

#### شهادت مالک بن عبدالله

امام حسین علیه‌السلام هر دو یار را دعا کرده بود. آنها در کنار امام به جهاد پرداختند، تا این که پس از مبارزه‌ای سخت به مقام شهادت نائل آمدند. [۴۴۲] این دو دلاور در زیارت ناحیه مقدسه مورد درود و سلام واقع شده‌اند. [۴۴۳].

## سیف بن حارث بن سریع جابری

### اشاره

«سیف» فرزند «حارث» فرزند «سریع» از قبیله همدان است. [۴۴۴] او به همراه برادر مادری خود «مالک بن عبد بن سریع» که پسر عمومی او نیز بود در کربلا حضور یافت و در حمایت از امام و اهداف زنده او به شهادت رسید. [۴۴۵].

### شهادت سیف بن حارث

پیش از ورود به میدان نبرد، او و پسر عمویش «مالک» متوجه امام حسین علیه‌السلام شدند و عرض کردند: «السلام علیک یا بن رسول الله؛ ای پسر پیامبر! سلام بر تو باد» امام در پاسخ فرمود: «و علیکما السلام و رحمه الله؛ بر هر دوی شما سلام و رحمت الهی باد» [۴۴۶] این یاور فداکار در «زیارت رجبیه» و در زیارت ناحیه مقدسه مورد سلام امام واقع [صفحه ۱۳۹] شده‌اند. [۴۴۷] ابو مخنف حادثه‌ای را نقل فرموده که خواندنی است: این دو برادر (سیف و مالک) در خدمت امام بودند. به ناگاه «حنظله بن سعد» پیشی گرفت و به موعظه قوم پرداخت و جنگید تا به شهادت رسید. [۴۴۸] در این هنگام بود که این دو مرد از دیگران پیشی گرفتند و به خدمت امام آمدند و اذن نبرد گرفتند. پس از آن، هر کدام از دیگری حمایت می‌کرد و هوادار او می‌بود تا این که هر دو به شهادت رسیدند. [۴۴۹]. درسی که می‌توان گرفت: مؤمنان دو گونه‌اند: برخی امام را برای منافع خود می‌خواهند و برخی خود و تمام هستی خویش را برای امام می‌خواهند. گروه اول، خودپرستانی‌اند که از امام و دینشان برای خود و دنیای خویش سرمایه می‌اندوزند، ولی گروه دوم، بحق مسلمان‌اند و امام را پیشوا و رهبر واقعی خود دانسته‌اند. و از این راه، اهل ولایت و معرفت‌اند.

### عبدالله بن عروه بن حراق غفاری

### اشاره

«عبدالله» فرزند «عروه» بوده که او فرزند «حراق» و از قبیله «بنی غفار» است. «عبدالله» از شیعیان امام علی علیه‌السلام و از بزرگان قوم خود به شمار می‌آمده است. جد ایشان حراق از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده که در سه جنگ (صفین، جمل و نهروان) شرکت داشته است. [۴۵۰].

### شهادت عبدالله

ماجرای شهادت «عبدالله» بدین گونه است که عبدالله و برادرش در روز عاشورا نزد امام آمدند و گفتند: «ای اباعبدالله! سلام ما بر شما باد، دشمن به شما نزدیک شده در حالی [صفحه ۱۴۰] که دوست داریم در کنار شما بجنگیم، دشمن را از شما دور کنیم و مانع آنها بشویم» امام فرمود: «آفرین بر شما، نزدیک شوید». [۴۵۱] آن دو نزدیک شدند و با دشمن جنگ سختی کردند و به شهادت رسیدند. [۴۵۲] سروی شهادت عبدالله را در حمله نخستین دانسته است. [۴۵۳]. در زیارت ناحیه آمده «السلام علی عبدالله و... ابنی عروه بن حراق الغفاریین؛ سلام بر عبدالله و... دو پسران عروه پسر حراق غفاری».



## عبدالرحمن بن عروه بن حراق غفاری

### اشاره

«عبدالرحمن» برادر «عبدالله» و دیگر فرزند عروه است. «عبدالرحمن» چون برادرش «عبدالله» از شیعیان و ارادتمندان امام علی علیه‌السلام و از بزرگان قبیله «بنی غفار» بوده است.

### شهادت عبدالرحمن

این دو برادر، به خدمت امام آمدند و از نزدیک شدن سپاه «عمر سعد» به اردوگاه امام، حضرت را مطلع ساخته و خود در برابر امام در حالی که یکی می‌جنگید و دیگری او را حمایت می‌کرد و کار را تمام می‌کرد به مقابله با دشمن پرداختند تا سرانجام به فوز شهادت نائل آمدند. [۴۵۵] او چون برادر شجاعش در زیارت رجبیه و نیز ناحیه مقدسه مورد سلام واقع شده است: «السلام علی عبدالله و عبدالرحمن ابنی عروه بن حراق الغفاریین». [۴۵۶].

### شعار حماسی عبدالله و عبدالرحمن

در حین مبارزه، این دو برادر این گونه دشمن را مورد خطاب قرار می‌داده‌اند: [صفحه ۱۴۱] «قد علمت حقا بنو غفار و خندف بعد بنی نزار لنضربن معشر الفجار بکل عصب صارم بتاریا قوم ذودوا عن بنی الاطهار بالمشر فی و العنا الخطار» [۴۵۷]. درسی که می‌توان گرفت: تا پای جان باید، در حفظ شخص و شخصیت امام کوشا بود.

### عمرو بن خالد اسدی صیداوی

### اشاره

«عمرو» فرزند «خالد» است که چون «حبيب بن مظاهر» و نیز «قیس بن مسهر» از قبیله «بنی اسد» بوده است. عمرو از مردان شریف اهل کوفه بوده است. او مردی دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام بود که پیش از آن در کوفه همراه «مسلم» قیام کرد تا این که اهل کوفه به سفیر امام خیانت کردند. «عمرو» چاره‌ای جز رفتن به پناهگاهی امن نداشت؛ هنگامی که خبر شهادت «قیس بن مسهر» به گوش او رسید و مطلع شد که اباعبدالله علیه‌السلام به «حاجر» رسیده است، به آن سمت حرکت کرد. [۴۵۸] در این سفر عده‌ای چون «سعد» غلام او و «مجمع العائذی» و نیز پسرش، و «جابر بن حارث سلمانی» [۴۵۹] و غلام «نافع بجلی» را به همراه داشت. راهنمای اینان «طرمح بن عدی طائی» [۴۶۰] بود. چون راه‌ها همگی بسته بود، [صفحه ۱۴۲] آنها از بیراهه به سختی و با ترس و خوف گذشتند، تا در «عذیب الهجانات» به خدمت امام رسیدند. پس از سلام و احوال‌پرسی اشعاری را خدمت آن حضرت خواندند. امام فرمود: «ام والله انی لارجوا ان یکون خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا او ظفرنا؛ آگاه باشید، به خدا سوگند، امید دارم هر چه خدا برای ما بخواهد خیر در آن باشد، خواه کشته شویم یا پیروز شویم». ابومخنف می‌گوید: هنگامی که چشم «حر» به این مردان تازه‌وارد افتاد، به امام حسین علیه‌السلام گفت: این گروهی را که از اهل کوفه هستند از همراهان شما به شمار نمی‌آورم. من اینها را دستگیر می‌کنم یا باز می‌گردانم. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «لا تمنعهم مما منع منه نفسی انما هولاء انصاری و اعوانی و قد کنت اعطیتنی الا تعرض

لی بشیء حتی یأتیک کتاب ابن زیاد؛ البته هر چه از خود دور می‌کنم از ایشان نیز منع می‌دارم. اینها همگی یاران و انصار من هستند، تو عهد کردی که به هیچ وجه متعرض ما نشوی تا نامه ابن زیاد به دستت برسد». حر گفت: آری، اما اینها با شما نبوده‌اند. امام فرمود: «هم اصحابی، و هم بمنزلۀ من جاء معی، فان تمت علی ما کان بینی و بینک، و الا ناجز تک؛ [۴۶۱] آنها یاران من‌اند، و به منزله کسانی هستند که همراه من آمده‌اند، پس اگر به عهد خود وفا کردی با تو کاری ندارم، و گر نه تو را به جزای رفتار می‌رسانم» در نهایت، حر از آنها دست برداشت. [۴۶۲]. [صفحه ۱۴۳]

### عمرو بن خالد در کربلا

«عمرو» قدم پیش نهاد و به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: «ای اباعبدالله! فدایت شوم. همتم بر این است که به دوستانم ملحق شوم، نفرت از تخلف دارم در حالی که شما را تنها می‌بینم که همه اهل شما کشته شده‌اند»، آن حضرت فرمود: «پیش برو، که ما هم به شما تا ساعتی دیگر ملحق خواهیم شد». او حرکت کرد. [۴۶۳]. «عمرو» با گروهی چون غلام خود «سعد»، «جابر بن حارث سلمانی»، و «مجمع بن عبدالله العائذی»، که از اهالی کوفه بودند، به میدان آمدند و عرصه را بر اهل کوفه تنگ کردند. در این درگیری دشمن، یاران حسین علیه‌السلام را از یکدیگر جدا کرد. پس از این غافل‌گیری، آنها امام را خواندند و طلب کمک کردند. امام برادرش - قمر بنی هاشم - را برای کمک به آنها فرستاد. با ورود حضرت ابوالفضل علیه‌السلام یاران حسین علیه‌السلام نجات یافتند. [۴۶۴].

### شهادت عمرو بن خالد

پس از بازگشت از میدان در حالی که همه مجروح شده بودند، بار دیگر مورد حمله سهمگین دشمن قرار گرفتند. در این محاصره، دیگر تاب مقاومت نداشتند و همگی به مقام شهادت نائل آمدند. [۴۶۵] پس از شهادت عمرو، حضرت عباس علیه‌السلام به سوی امام حسین علیه‌السلام بازگشت تا شهادت یاران را خبر دهد. [۴۶۶] وقتی امام مطلع شدند بارها برای آنها از خداوند طلب رحمت نمود. [۴۶۷] «عمرو بن خالد الصیداوی» در زیارت ناحیه مقدسه نیز [صفحه ۱۴۴] مورد سلام امام علیه‌السلام است. [۴۶۸]. درسی که می‌توان گرفت: «عباس بن علی» همان گونه که حامی امام است، پاسدار یاران حسین علیه‌السلام نیز هست. البته این نکته منطقی است که محبت به چیزی محبت به لوازم آن نیز خواهد بود.

### جناده بن حرث مدحجی مرادی کوفی

#### اشاره

«جناده» پسر «حرث» است که او از مشاهیر شیعه و از اهالی کوفه است. [۴۶۹] او از صحابه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در کوفه به همراهی مسلم دست به قیام زد. او دریافت امام حسین علیه‌السلام تنها شده است. از کوفه به همراهی عده‌ای چون «عمرو بن خالد صیداوی» به سوی امام علیه‌السلام حرکت کرد تا این که در «عذیب الهجانان» به امام ملحق شد. حر مانع الحاق آنها به امام شد، اما امام علیه‌السلام آنها را از خود دانستند و با حر برخورد کردند. [۴۷۰].

### شهادت جناده

جنادۀ در روز عاشورا بر سایر شهدا پیشی گرفت و در حمله‌ای با عده‌ای از یاران، صفوف اهل کوفه را از هم گسست. حضرت عباس بن علی علیه‌السلام به یاری آنها شتافت و آنها از دست دشمن خلاصی یافتند؛ اما آنها مایل نبودند که سالم برگردند و دشمن را نظاره کنند؛ این بود که همگی در یک محلی با دشمن درگیر شدند و به شهادت رسیدند. [۴۷۱] سلام خدا بر همه آنها باد. شیخ طوسی رحمه الله ایشان را از شهدای کربلا و صحابه امام حسین علیه‌السلام دانسته‌اند. [۴۷۲]. [ صفحه ۱۴۵ ]

## شهادت برخی دیگر

### سعد مولی عمرو بن خالد اسدی صیداوی

#### اشاره

«سعد» غلام «عمرو بن خالد صیداوی» بود. او مردی با شرافت و دارای همتی بلند بود که «عمرو» را با عده‌ای دیگر از یاران از کوفه تا رسیدن به امام حسین علیه‌السلام همراهی کرد. «سعد» نیز چون «عمر» از اهالی کوفه بود.

#### شهادت سعد

«سعد» همراه با «عمرو» و دیگران که همراه آمده بودند، وارد میدان شد و به شهادت رسید. [۴۷۳] پیش از این درباره نحوه شهادت مولای سعد - عمرو - سخن گفته‌ایم که تکرار آن پرهیز می‌کنیم. سعد در زیارت ناحیه مقدسه با عنوان سعید مورد سلام امام علیه‌السلام واقع شده است. [۴۷۴].

### جابر بن حارث سلمانی

#### اشاره

«جابر» پسر «حارث سلمانی» دیگر شهید کربلاست. پیش از این اشاره شد که «جابر» از همراهان «عمرو بن خالد صیداوی» و «مجمع» است که به امام حسین علیه‌السلام ملحق شده‌اند.

#### شهادت جابر

درباره نحوه شهادت جابر گذشت که عده‌ای از یاران با همدیگر به طرف دشمن حمله کردند و مورد حمایت عباس علی علیه‌السلام قرار گرفتند.

### مجمع بن عبدالله العائذی

#### اشاره

«مجمع» پسر «عبدالله بن مجمع بن مالک بن ایاس بن عبد مناة بن سعد» است. [۴۷۵] پدر مجمع، یعنی «عبدالله» از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. [۴۷۶] اما «مجمع» را از تابعین و [صفحه ۱۴۶] یاران امام علی علیه السلام دانسته‌اند. [۴۷۷] «مجمع» و پسرش «عائذ» از اهالی کوفه‌اند. او هنگامی که با خبر شد سفیر امام «قیس بن مسهر صیداوی» به شهادت رسیده و امام حسین علیه السلام در کربلا در محاصره است، به اتفاق گروهی چند تن از اهالی کوفه چون «عمرو بن خالد صیداوی»، «سعد» غلام او «جناده بن حرث»، و غلام «نافع بن هلال» از کوفه خارج و رهسپار کربلا شد تا این که در محلی به نام «عذیب الهجانات» به امام حسین علیه السلام ملحق شد. گزارش ابومخنف بدین گونه است: هنگامی که مجمع امام را ملاقات کرد، آن حضرت از وضع مردم آنجا پرسیدند، او در پاسخ گفت: «اشراف کوفه با رشوه‌های کلان خریداری شده‌اند و همیان‌های آنها پر شده، محبت آنها به آن رشوه‌ها تمایل یافته، و خیرخواهی آنها به آن سمت، خالص شده، پس دیگر مردم (غیر اشراف) دلشان به سوی شماست، ولی فردا شمشیرهایشان به سوی شما آخته است». امام فرمود: «از رسولی که به سوی شما فرستادم چه خبر؟» مجمع گفت: «منظورتان کیست؟» امام فرمود: «قیس بن مسهر»، مجمع گفت: «بله، او را حصین بن تمیم دستگیر کرد...». [۴۷۸].

### شهادت مجمع بن عبدالله

آری، بنابر نقل تاریخ‌نگاران و مقتل نویسان «مجمع» و هم‌پیمانانش در یاری امام هیچ تردید نکردند و در جمع انصار حسین تا روز شهادت (عاشورا) همگی به عهد خود پایدار ماندند. [۴۷۹]. «مجمع» در زیارت ناحیه مقدسه نیز مورد سلام واقع شده است. [۴۸۰]. [صفحه ۱۴۷]

### پیوستن برخی از لشکر دشمن به سپاه امام

#### اشاره

در این مرحله برخی از لشکریان «ابن سعد» به طرف لشکر امام حسین علیه السلام آمده و به امام ملحق شدند. آنها را بی‌دریغ یاری کردند و تا به مقام شهادت راه یافتند.

### سعد بن حارث (حرث) انصاری عجلانی

#### اشاره

«سعد» فرزند «حارث انصاری» است. سماوی او را فرزند «حرث» دانسته است. [۴۸۱] او به یقین یکی از سپاهیان لشکر «ابن سعد» و از اهالی کوفه بوده است

### شهادت سعد بن حارث

سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام از کوفه به همراه برادرش «ابوالحتوف» خارج شد. او پیش از آن که امام را یاری رساند از خوارج بود که به اشتباه راه کینه به امیرالمؤمنین علیه السلام را برگزیده بود، چنان که به معاویه هم ارادتی نداشت. او با شنیدن ندای غربت امام در برابر آن لشکر نابکار و کفرپیشه شمشیر کشید و در حمایت از امام به مقام شهادت فائز شد. [۴۸۲] آری، سعد همین

که صدای امام و پس از آن صدای گریه و ضجه زنان و اطفال خیمه گاه حسینی را شنید، غیرتش به جوش آمد و با لشکر ابن سعد به نبرد پرداخت. این جنگ و درگیری که عده‌ای کشته و زخمی به همراه داشت، با شهادت سعد پایان یافت. رضوان خداوند بر او و همه جوانمردان روزگار. [۴۸۳]. درسی که می‌توان گرفت: اگر انسان پاره‌ای از راه را به انحراف رفته باشد، با درک حق، باید شهامت و شجاعت تغییر مسیر را داشته باشد. [صفحه ۱۴۸]

## ابوالحتوف بن حارث انصاری عجلانی

### اشاره

«ابو الحتوف» فرزند «حارث انصاری» و برادر «سعد» منسوب به قبیله «بنی عجلان» است. او و برادرش از جمله خوارج بودند که با سپاه «ابن سعد» به کربلا آمده بودند.

### شهادت ابوالحتوف

او پیش از ظهر عاشورا، پس از این که امام جان‌های پاک را به یاری طلبیدند، به حضرت پیوست و در حمایت از امام به شهادت رسید. [۴۸۴] ناگفته نماند که سماوی در ابصار العین شهادت سعد و برادرش ابوالحتوف را تحت فائده ششم پس از شهادت امام دانسته است که بعید نیست در ثبت آن سهوی رخ داده باشد. [۴۸۵]. درسی که می‌توان گرفت: انحراف خوارج چنان بالا بود که امام علی علیه‌السلام را گنهکار و گناه کافر تلقی می‌کردند. شگفت این که دعوت بیدارکننده حسینی منحرفان را به راه راست بازآورد تا افراد در ارشاد و هدایت بندگان خدا هرگز مأیوس نشوند. [صفحه ۱۴۹]

## ترس دشمن از رویاری

### اشاره

یاران امام حسین علیه‌السلام کم شده بودند و تن به تن می‌جنگیدند. اما در این گرمای کارزار، دشمن کشته‌های فراوانی داده بودند «عمرو بن حجاج» فرمانده طرف راست سپاه ابن سعد به ستوه آمد و به یاران خویش نهیب زد: «اتدرون من تقاتلون؟ آیا شما می‌دانید با چه کسانی در نبردید؟» خود پاسخ خویش را داد: «تقاتلون فرسان المصر و اهل البصائر و قوما مستمیتین لا یبرزن منکم احد فانهم قلیل و قل ما یبقون، و الله لولا ترموهم الا بالحجارة لقتلتموهم» [۴۸۶]؛ شما با شجاعان شهر، آنها که اهل بصیرت‌اند در نبردید. آنها گروهی‌اند که مرگ را طلب کرده‌اند، کسی از شما به جنگ آنها نرفته مگر این که در درگیری و جنگ با آنها او را کشته‌اند. به خدا قسم، اگر آنها را سنگ باران نکنید حتما شما را خواهند کشت». عمر سعد فریاد زد: «سخن درستی است. من کسی را به سوی آنها نفرستادم که آنها به مبارزه‌اش نشتابند، اگر کسی از شما به تنهایی به سوی آنها رود چند نفر پاسخگو خواهد داشت».

## مسلم ابن عوسجه اسدی

### اشاره

«مسلم» فرزند «عوسجه»، فرزند «سعد» پسر «ثعلبه بن دوران» است. [۴۸۷] او از اهالی کوفه [۴۸۸] او از اصحاب حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بوده است. [۴۸۹] مسلم چون «حبيب بن مظاهر» از قبیله بنی‌اسد بود. او مردی شریف، عابد و اهل مروت و سخاوت بود. [۴۹۰]. [صفحه ۱۵۰] تاریخ‌نویسان و سیره‌نویسان گفته‌اند مسلم بن عوسجه از کسانی بود که از کوفه به امام نامه نگاشت و سپس به امام وفادار ماند. او از زمره مردانی بود که وقتی مسلم بن عقیل به کوفه وارد شد، از مردم برای او بیعت گرفت. [۴۹۱] اگر چه در تاریخ از دوران پر برکت عمر ایشان به تفصیل سخنی وجود ندارد، ولی بنابر زیارت ناحیه مقدسه، او اول شهیدی است که پیمان خویش با حسین علیه‌السلام را به انجام رسانید و در این زیارت‌نامه امام معصوم علیه‌السلام به پروردگار کعبه سوگند یاد کرده که او از رستگاران است. [۴۹۲].

### مسلم بن عوسجه در کوفه

مسلم بن عقیل در کوفه خروج کرده بود. او با مسلم بن عوسجه درباره یک چهارم قبیله «مذحج» و «اسد» پیمان بسته بود که در جنگ با یزید وی را کمک رساند. «ابن قبا بل» بر «ابن زیاد» شورید تا این که او را در قصرش زندانی کنند، اما ابن‌زیاد از راه مکر همه را متفرق ساخت. مسلم از منزل «مختار» خارج شد و به منزل «هانی» رفت. عیدالله به دنبال کشف محل اختفای مسلم بن عقیل برآمد. بنابر این به «معقل» غلامش سه هزار درهم داد تا مسلم را بیابد. معقل به مسجد جامع وارد شد و به سوی مسلم بن عوسجه رفت. مسلم بن عوسجه در زاویه مسجد مشغول نماز بود. معقل به انتظار نشست تا نماز مسلم بن عوسجه پایان یافت. به او نزدیک شد و بر او سلام داد و گفت: «ای بنده خدا من مردی از اهالی شام غلام ذی‌کلاع هستم که خداوند به محبت این بیت و محبت دوستانشان بر من منت گذاشته است. اراده کرده‌ام که با این سه هزار درهم ملاقات کنم مردی از اهل بیت را که خبردار شده‌ام به کوفه قدم نهاده است تا این که با فرزند رسول خدا بیعت کنم. اما کسی را نمی‌شناسم که مرا به او رهنمون شود. چندی قبل، در مسجد نشسته بودم که کسانی می‌گفتند: این مردی است که به [صفحه ۱۵۱] اهل بیت علمی دارد. پس من خدمت شما آمدم تا این مال را از من بگیرید و مرا بر دوستان راهنمایی کنید تا با او بیعت کنم، و اگر می‌خواهید قبل از دیدارشان از من بیعت بگیرید.» مسلم بن عوسجه فرمود: «خدای را بر این ملاقات شما سپاس می‌گویم. آری، خوشحال می‌شوم که آن چه خواسته‌ای برآورده سازم تا که به برکت آن، خداوند اهل بیت رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را یاری کند. اما این که تو مرا نشناخته‌ای مرا ناراحت می‌کند. پیش از آن، که خوف این دارم که اقتدار این طاغوت رشد یابد». پس از آن قبل از او بیعت گرفت و او را قسم‌های بسیار داد که خیرخواهی کند و این سر را پوشیده بدارد. مسلم بن عوسجه به معقل گفت: «با من چند روز رفت و آمد کن تا برای تو اجازه ملاقات گیرم». معقل هم با مسلم رفت و آمد می‌کرد تا این که برای او اجازه ملاقات گرفت و نزد مسلم بن عقیل آمد. معقل به عیدالله بن زیاد مخفیگاه مسلم بن عوسجه را نشان داد. [۴۹۳] گفته‌اند: بعد از دستگیری و شهادت مسلم بن عقیل و هانی، مسلم بن عوسجه مدتی مخفی شد و پس از آن با اهل و عیالش به سوی امام حسین علیه‌السلام گریخت تا در کربلا به خمت امام رسید و جان پاکش را در راه امام فدا کرد. [۴۹۴]. درسی که می‌توان گرفت: اهل ایمان باید از فریب کاری شیاطین - چون ابن‌زیاد - همیشه آگاه باشند تا گروهی خودفروخته - چون معقل - به اسرار آنها پی نبرند و در راه ریشه‌کن کردن اهل ایمان و رهبران آن به کار نگیرند. ای کاش مسلم بن عوسجه مخفیگاه مسلم بن عقیل را به مزدور ابن‌زیاد نشان نمی‌داد تا مسلم بن عقیل و هانی شهید نمی‌شدند و خود از کار خویش شرم‌منده نمی‌بود. [صفحه ۱۵۲]

شب عاشورا امام حسین علیه السلام اصحاب خود را گرد آورد و پس از اتمام حجت، بیعت خود را از گردن همه برداشت. بر اساس آن چه در زیارت ناحیه مقدسه آمده مسلم این گونه امام را پاسخ داد: [۴۹۵] «ما شما را به کدامین عذر و بهانه‌ای رها کنیم؟ به خدا قسم، من از شما جدا نخواهم شد تا نیزه‌ام را به سینه دشمن فرو کنم و تا هنگامی که دسته شمشیرم به دستم است آنها را می‌کشم، و زمانی که سلاح با خود ندارم نیز با سنگ ستیزه می‌کنم تا با شما کشته شوم». [۴۹۶] سخنان مسلم بن عوسجه را ابومخنف به گزارش «ضحاک بن عبدالله همدانی» مشرقی نیز نقل کرد است. [۴۹۷]. درسی که می‌توان گرفت: وفاداران راه حق، نباید در اعلان وفاداری خود دریغ ورزند، بلکه هر گاه خطر، رهبر و امام را تهدید می‌کند، باید با او تجدید بیعت و میثاق نمایند تا موجب اطمینان خاطر او و دیگر یاران اسلام شود. همانند مسلم بن عوسجه که اولین مرد بیعت کننده با امام علیه السلام بود.

### در صبح عاشورا

مرحوم شیخ مفید گزارش فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام نی‌هایی را در خندق پشت خیمه گاه آتش زد، شمر از جلوی امام می‌گذشت. فریاد زد: «ای حسین! آیا به آتش [صفحه ۱۵۳] قبل از روز قیامت عجله کرده‌ای؟» امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر بزچران! تو برای ورود به آتش سزاوارتری» [۴۹۸] در این هنگام مسلم بن عوسجه تیری در کمان نهاد تا او را هدف گیرد. امام حسین علیه السلام او را از این کار منع فرمود. مسلم گفت: «این فاسق از دشمنان خداوند و بزرگ ستمگران است. اینک خداوند شما را بر او مسلط کرده است». امام فرمود: «به او تیراندازی مکن که خوش ندارم شروع کننده جنگ باشم». [۴۹۹]. درسی که می‌توان گرفت: سخن مسلم بن عوسجه درست بود فرصتی به دست آمده بود تا که شمر که خود از ائمه کفر است، کشته شود؛ اما امام نمی‌خواهد شروع کننده نبرد باشد. از اینجا روشن است که رفتار امام تنها از اصول الهی سرچشمه می‌گیرد. البته می‌توان گفت که این برخورد گویای آن است که عمل امام، جهاد ابتدایی نیست؛ بلکه نوعی دفاع، دعوت به خیر، یا گونه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر است.

### شهادت و سفارش مسلم به حبیب

در روز عاشورا، پس از این که یاران حسین علیه السلام یکی پس از دیگری وارد میدان جهاد شدند و عرصه را بر سپاه شام تنگ کردند، فرمانده تیراندازان «عمرو بن حجاج» به یارانش نهیب زد: «آیا شما می‌دانید با چه کسانی در جنگ هستید؟ اگر اینها را سنگباران نکنید همه شما را هلاک خواهند کرد» با شنیدن سخن او، عمر سعد آن را تصدیق کرد. [۵۰۰]. ابومخنف می‌گوید: درگیری سخت شده بود. جبهه راست سپاه ابن سعد به طرف چپ سپاه حسین علیه السلام حمله‌ور شد. [۵۰۱] حمله آنها به طرف فرات کشیده شد و ساعتی حالت [صفحه ۱۵۴] اضطراب و تزلزل ادامه یافت. مسلم بن عوسجه از جنگاوران طرف چپ سپاه امام بود. کشتار شدیدی که مثلش شنیده نشده رخ داده بود. مسلم با آن گروه به سختی در گیر شده بود. پیوسته در بین آن جمع، شمشیر می‌زد. آری «مسلم بن عبدالله ضبائی» و «عبدالرحمن بن ابی خشکاره بجلی» هر دو به «مسلم» حمله‌ور شده و هر دو در کشتن او شراکت داشتند. غبار عظیمی اطرافشان را فرا گرفته بود. همین که گرد و غبار فرونشست، مسلم به زمین افتاده مشاهده می‌شد. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی او آمدند. هنوز رمقی از حیات داشت که امام به او فرمود: «ای مسلم! خدای تو را رحمت کند، آری برخی از آنها شهید شدند و بعضی دیگر در انتظار شهادت به سر می‌برند. در حالی که (قضای الهی) تغییر پذیر نیست». [۵۰۲] پس از آن امام به او نزدیک شدند و سپس «حبیب بن مظاهر» به مسلم نزدیک شد و گفت: «ای مسلم! رحلت تو بر من ناگوار است. تو را به بهشت مژده می‌دهم». «مسلم» با صدایی بی‌رمق و ضعیف پاسخ داد: «تو را به خیر بشارت می‌دهم» حبیب



ادامه داد: «اگر نبود جز این که من خود در همین لحظه پای جای گام تو می‌نهم دوست داشتم که به آن چه بر تو مهم است مرا وصیت کنی تا آن را به انجام رسانم». [۵۰۳]. مسلم در حالی که به امام اشاره می‌کرد، گفت: «تو را به این مرد سفارش می‌کنم، تلاش کن تا در رکاب او جان بازی». آری، این بیان او اشاره‌ای به یکی از اسرار غیبی بود که مسلم از امام علی علیه‌السلام آموخته بود؛ [۵۰۴] یا بشارتی بود که در آخرین لحظات عمر به چشم تیزبین خود می‌دید. حبیب گفت: «به پروردگار کعبه همین گونه رفتار خواهم کرد». [۵۰۵]. [صفحه ۱۵۵] در زیارت ناحیه کسانی چون «عبدالله الضبایی» و «عبدالله بن خشکاره البجلی» که در قتل «مسلم» شرکت داشته‌اند، مورد لعن امام قرار گرفته‌اند. [۵۰۶]. درسی که می‌توان گرفت: یاران امام تنها خود راه مستقیم الهی را طی نمی‌کردند، بلکه دیگران را به سوی این مسیر سوق می‌دادند. دعوت مسلم از حبیب به سوی امام حسین علیه‌السلام و بیان ظریف حبیب در اعلان وفاداری، گویای این حقیقت است که اصحاب امام به تعارف یا دلخوش کردن این و آن چندان اعتنا نداشتند. رضوان خداوند بر همه آنها باد.

### پس از شهادت

ناگهان «عمرو بن حجاج» فرمانده جناح راست سپاه «ابن سعد» و سربازانش فریاد برآوردند: «مسلم بن عوسجه» را کشتیم. هنوز چیزی از شهادت «مسلم بن عوسجه» نگذشته بود که کنیز مسلم بن عوسجه از خیمه‌گاه حسینی علیه‌السلام بیرون دوید و فریاد زد: «ای آقای من ای پسر عوسجه» [۵۰۷] «شبث بن ربعی» که خود فرمانده پیاده‌نظام سپاه ابن سعد بود فریاد برآورد: «مادرانتان به عزایتان نشیند. شما خود را به کشتن چون مسلم بن عوسجه‌ای خوشحال می‌کنید؟ آگاه باشید به خدایی که به او اسلام آورده‌ام و تسلیم او هستم، او را در چه جایگاه‌های خوبی در بین مسلمین دیده‌ام. این خبر (کشتن مسلم بن عوسجه) چه فخر و مباهاتی دارد؟ در حالی که به خاطر دارم در روز سلق آذربایجان دیده‌ام که او شرکت کرده بود و پیش از این که آتش جنگ خاموش گردد، شش تن از مشرکان را از پای در آورده بود. آیا چون شمایی چون او را می‌کشید و خوشحالی می‌کنید؟!». [۵۰۸]. [صفحه ۱۵۶] درسی که می‌توان گرفت: از برخورد برخی از انسان‌ها، چون «شبث» درمی‌یابیم همه یاران یزید در یک مرحله و مرتبه ضلالت و گمراهی نیستند؛ گویا گاه طینت و فطرت خدادادی، آنها را به گفتاری حق‌گونه وادار می‌کرده است؛ اما این نیرو آن قدر توان نداشت که بتواند آنان را در صف اولیای خدا قرار دهد. وظیفه مسلمانان مجاهد در برخورد با افراد نادان و جاهل صد چندان است و برای ارشاد این گروه باید از هر راه ممکن - چنان که روش امام و یارانشان همین گونه بود - بهره برد. دیگر بار که فطرت «شبث» او را قدری تکان داده، شامگاه عاشورا بود. آن هنگام که «شمر» به آتش کشیدن خیمه‌ها را فرمان داد، «شبث» مخالفت کرد. ولی چگونه او هرگز نمی‌تواند خود را از این منجلاب ضلالت برهاند؟ آیا ریاست‌طلبی و این که مسئولیت پیاده‌نظام سپاه را داشت، او را از حق باز داشته است؟ یا عامل انحرافش را باید در جای دیگر جست و جو کرد؟ چرا وقتی امام نام افرادی که به او نامه نوشته‌اند را در اولین خطبه روز عاشورا در برابر جمع یزیدیان برخواند: «ای شبث بن ربعی، حجاز بن ابجر، قیس بن اشعث و زید بن حارث، مگر شما به من ننوشتید که ای حسین! به سوی ما بیا که در این سرزمین درختانمان سبز است و ثمر داده است، حال که آمده‌ام بر من این گونه لشکرکشی کرده‌اید؟» در پاسخ امام همه به دروغ گفتند ما نامه‌ای ننوشته‌ایم. [۵۰۹] اما چرا «شبث» شهادت راستگویی نداشت؟ آری، پس از آن دروغ شبث احساس راحتی نمی‌کند. بنابراین، او در تلاش برمی‌آید تا وجدان ناآرام خویش را آرام کند. او به سخن آمد و گفت: «آیا شما به حکم پسر عمویت کوتاه نمی‌آیی؟ آنها آن چه شما خوش داری برآورده می‌کنند و هیچ بدی از آنها به شما نخواهد رسید» امام می‌فرماید: «تو برادر برادرت هستی، آیا می‌خواهی که بنی‌هاشم از تو بیش از انتقام خون مسلم بن عقیل طلب کنند؟» برادر «شبث» پیش از آن، در کوفه دست خود را به خون مسلم آلوده ساخته بود. در قرآن مجید آمده است: «ثم کان عاقبة الذین أساءوا السوءی [صفحه ۱۵۷] أن کذبوا بآیات الله [۵۱۰]؛ آنها که بدی‌های مکرر انجام می‌دهند، سرانجام



آیات خداوند را تکذیب می‌کنند». او پیش از این به وعده‌های ابن زیاد دل خوش می‌داشت و عهد و پیمان با حسین را به فراموشی سپرده، و در قتل مسلم شریک شده، و راه بازگشت را بر خود مسدود کرده است.

### مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی

#### اشاره

«مجمع» پسر «زیاد» بود که در منزل «جهینه» در اطراف مدینه منوره می‌زیسته است. چون حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه معظمه حرکت فرمود مجمع به امام و یارانشان ملحق شد. آری، مردم وقتی از پیروز نشدن ظاهری امام باخبر شدند، تک‌تک و دسته‌دسته آن حضرت را رها کردند؛ اما او تا روز عاشورا ملازم رکاب آن حضرت بود و در راه خود ثابت قدم و پایدار ماند. [۵۱۱].

#### شهادت مجمع بن زیاد

مجمع در کربلا در برابر امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. [۵۱۲].

### عباد بن مهاجر بن ابی‌مهاجر جهنی

#### اشاره

«عباد» چون مجمع در منازل اطراف مدینه در کنار آب‌های «جهینه» می‌زیسته است و از مدینه به یاوران امام ملحق شده است. [۵۱۳].

#### شهادت عباد بن مهاجر

او اجمالا به ادعای صاحب حدائق الوردیه تا روز عاشورا در خدمت امام بود و در آن روز روح بلندش به آسمان شهادت عروج کرد. [۵۱۴]. [صفحه ۱۵۸]

### عقبه بن صلت جهنی

#### اشاره

«عقبه» فرزند «صلت» بود که در منازل «جهینه» می‌زیسته و از آنجا امام را همراهی کرده است. او در هنگامی که بسیاری از اطراف امام پراکنده شدند، سرفراز در خدمت امام علیه‌السلام باقی ماند. [۵۱۵].

#### شهادت عقبه بن صلت

او چون عباد و مجمع که از یک تیره‌اند تا روز عاشورا در رکاب آن حضرت باقی مانده تا به فوز شهادت نائل آمد. [۵۱۶]. [ صفحه ۱۵۹ ]

## شهادت وهب

### اشاره

شمر با گروهی از یارانش به طرف چپ سپاه امام حسین علیه‌السلام حمله کرد. لشکریان امام سخت مقاومت کردند و سپاه کوفه را درهم شکستند. در این هنگام بود که عبدالله بن عمیر کلبی درگیر شد:

### وهب بن عبدالله بن عمیر حباب الکلبی

«وهب» فرزند «عبدالله بن عمیر» از قبیله «بنی کلاب» است. او همراه مادر و همسرش در لشکر امام حضور داشت. از آنجایی که مادرش (ام‌وهب) او را به جهاد و حمایت از امام و اهداف آن حضرت تشویق کرده بود، رو به میدان اسب راند. او پس از مبارزه دلیرانه، تعدادی از دشمنان را به خاک و خون کشید و سپس به خیمه گاه، برای دیدار دوباره مادر و همسرش بازگشت. هنگام ملاقات به مادر گفت: «آیا شما از من راضی و خشنود شدید؟» مادر پاسخ داد: «از تو راضی نخواهم شد تا این که در پیش روی امام حسین علیه‌السلام شهید شوی» [۵۱۷] همسر او چون کلام مادر شوهر خود را بشنید به وهب گفت: «تو را به خدا سوگند مرا بی شوهر مکن و میسند که بر مصیبت تو گرفتار آیم» مادر گفت: «ای عزیزم! سخن همسرت را دور انداز و به میدان برو و در یاری امام حسین علیه‌السلام تا مرز شهادت بشتاب تا در روز رستاخیز به شفاعت جدش نائل شوی» [۵۱۸]. پس از این گفت و گوی کوتاه، وهب بار دیگر به سپاه دشمن رو آورد و این رجز را سر داد. «انی زعیم لک ام‌وهب بالظعن فبهم تارة و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب حتی یدیق القوم مر الحرب؛ [ صفحه ۱۶۰ ] ای مادر وهب! من خود ضامنم که با ته نیزه و شمشیر گاه ضربه بزنم؛ آن هم ضربت زدن نوجوان مؤمن در راه پروردگار تا به این گروه تلخی جنگ را بچشانند». وهب در ستیزی دوباره نوزده سواره و دوازده پیاده دشمن را از پای درآورد، تا این که دو دستش در راه احیای دین خدا قطع شد. [۵۱۹]. [ صفحه ۱۶۱ ]

### کمک‌خواهی فرمانده سواره نظام از پیاده نظام

### اشاره

درگیری و حملات یاران حسین علیه‌السلام شدت گرفته بود «عزرة بن قیس احمسی» از این به هم پاشیدگی سواره نظام به وحشت افتاده بود. او پیکی را به جانب ابن‌صعد فرستاد تا درماندگی خود گزارش نموده و از او بر علیه یاران امام حسین علیه‌السلام یاری بگیرد.

### ابوالشعنا کندی

### اشاره

«ابوالشعنا» نام او «یزید» فرزند «زیاد بن مهاصر» و از قبیله «کنده» و از «بنی بهدله» بوده است. [۵۲۰] او در بدو امر، از سپاه «ابن سعد» بود، ولی هنگامی که مشاهده کرد فرماندهان لشکر یزید شرایط امام را نپذیرفتند، حقیقت را درک کرد و به یاران امام حسین علیه السلام پیوست. [۵۲۱] او تیرانداز ماهری بود، چنان که گاه در کنار امام علیه السلام به زانو می نشست و در کنار امام صد تیر پی در پی را نشانه می رفت و تنها پنج تیر به هدف نمی نشست. حضرت در حق او این گونه دعا فرمود: «اللهم سدد رميته، و اجعل ثوابه الجنة [۵۲۲]؛ خدایا! پرتاب او را محکم و پابرجا و ثواب آن را بهشت قرار ده». هر تیری که او نشانه می رفت، این شعر را می خواند: «انا ابن بهدله فرسان العرجه؛ [۵۲۳]. منم پسر بهدله؛ شجاع پیاده نظام».

### شهادت ابوالشعنا

هنگامی که تیرهایش پایان یافت، از جای برخاست و گفت: می دانم که پنج نفر از آنها [صفحه ۱۶۲] را کشته ام. سپس به سوی دشمن حمله ور شد و نه نفر از آنها را کشت. او در حال رزم این اشعار را می خواند: «انا یزید و ابی مهاصر اشجع من لیث بغیل خادریارب انی للحسین ناصر لابن سعد تارک و هاجر؛ [۵۲۴]. من یزیدم و پدرم مهاصر است، از شیر غران و حیران شجاع ترم؛ ای پروردگرم، من یاور حسینم، ابن سعد را رها کرده ام». او این اشعار را می خواند تا این که به درجه رفیع شهادت نائل گشت. [۵۲۵]. [صفحه ۱۶۳]

### هنگامه ظهر

### اشاره

با فرارسیدن ظهر «ابو ثمامه» امام را به نماز توجه داد:

### حبیب ابن مظاهر مظهر اسدی

### اشاره

«حبیب» فرزند «مظهر بن رئاب بن اشتر بن جخوان» است. [۵۲۶] برخی به جای «مظاهر» او را «مظهر» خوانده اند. ایشان از اشراف و چهره های سرشناس، مورد احترام و اعتماد کوفه و از قبیله «بنی اسد» بوده است. [۵۲۷].

### پیامبر خدا و حبیب

به گزارش کلبی «حبیب» صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده است. [۵۲۸] همه تاریخ نگاران نگاشته اند که او در دوران امام علی علیه السلام مقیم کوفه شده است.

### امام علی و حبیب

تاریخ نگاران گفته اند که حبیب در دوران امام علی علیه السلام در کوفه سکونت کرد و او همیشه امام علی علیه السلام را همراهی

کرده است. [۵۲۹] او از یاران امام علی علیه‌السلام بود و در تمام جنگ‌ها در خدمت حضرت مولی شمشیر می‌زده است. «حبیب» چنان به امام خود نزدیک بود که از اصحاب سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از حاملان علوم آن بزرگوار به شمار آمده است. [۵۳۰]. [صفحه ۱۶۴]

### حبیب، حامل اسرار الهی

جناب کشی که بزرگ رجالی شیعه است از فضیل بن زبیر [۵۳۱] گزارش کرده است. «میثم تمار در حالی که بر اسب خود سوار بود، در حال عبور بود که حبیب بن مظاهر اسدی در حالی که در مجلس بنی‌اسد بود او را استقبال کرد؛ سپس حبیب گفت: گویا می‌بینم شیخی را که جلوی سرش مو ندارد و شکمی بزرگ دارد و نزدیک «دار الرزق» کدو می‌فروشد؛ او را به سبب محبت به اهل بیت پیامبرش به صلیب و دار آویخته‌اند. همان گونه که بر چوبه دار است، شکمش را پاره می‌کنند. پس میثم گفت: و البته من خود بهتر می‌دانم مردی سرخ و سفید را که دو لگام به دهان او زده می‌شود. او برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج می‌شود، پس کشته می‌شود، و سر او را در کوفه می‌گردانند. سپس هر دو از یکدیگر جدا شدند. اهل آن مجلس گفتند: تا به حال دروغ‌گوتر از این دو مرد ندیده‌ایم. فضیل گفت: هنوز جلسه به هم نریخته بود که «رشید هجری» سر رسید و سراغ میثم و حبیب را گرفت. مردم گفتند: آن دو از هم جدا شدند و ما شنیدیم که آنها چنین و چنان می‌گفتند. رشید گفت: خداوند میثم را رحمت کند. او (نکته‌ای را) فراموش کرده و خود افزود که برای کسی که سر او را بیاورد صد درهم پرداخت خواهد شد. سپس پشت کرد و رفت. آن گروه گفتند: به خدا قسم این از همه آنها دروغ‌گوتر است. گزارش گر گفت: دورانی بیش از گذر شب و روز نگذشت که خود دیدم میثم را در باب «عمرو بن حرث» به دار آویختند و سر حبیب که با حسین علیه‌السلام کشته شده بود آورده شد و خود دیدم که هر چه گفتند همان شد.» [۵۳۲].

### حبیب و کوفه

پس از مرگ معاویه به اهل کوفه خبر رسید که امام حسین علیه‌السلام از مدینه خارج شده و از [صفحه ۱۶۵] بیعت با یزید سر باز زده است. حرکت امام به سوی مکه بسیار معنادار بود. شیعیان حضرت در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند. بنا شد که نامه‌هایی به سوی امام نوشته شود و همگی حضرت را به کوفه دعوت کنند. خطبا هم در نماز جمعه‌ها مردم را به این مسئله سوق دهند. از جمله کسانی که به امام نامه نوشتند و حضرت را به کوفه دعوت کردند، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد... بودند. [۵۳۳] این گونه گفته‌اند: هنگامی که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد و به منزل مختار فرود آمد، شیعیان رفت و آمد را با ایشان شروع کردند. [۵۳۴] در برابر او برخی از سخنوران چون عابس بن ابی‌شیب شاکری به سخن برخاستند. پس از وی حبیب از جای برخاست و عباس را مدح بلیغی کرد و گفت: «خدای رحمت کند، البته آن چه در باطن داشتی در قالب جملاتی کوتاه بر زبان آوردی! در حالی که به خدایی که جز او معبودی نیست، ما همه بر همان راهی هستیم که تو بر آن استوار گشته‌ای.» [۵۳۵].

### ورود حبیب به کربلا

حبیب بن مظاهر و دوست بزرگوارش مسلم بن عوسجه پیش از ماجرای کربلا در کوفه، برای یاری امام حسین علیه‌السلام از مردم بیعت می‌گرفتند. هنگامی که ابن‌زیاد به کوفه آمد و بر مردم سخت گرفت، مردم هم مسلم را تنها نهادند و بیعت شکستند، قبیله بنی‌اسد حبیب و مسلم بن عوسجه را نزد خود پنهان کردند تا به آنها آسیبی نرسد، و هنگامی که امام به کربلا آمد، این دو دوست

صمیمی به سوی حضرت رهسپار شدند. در آن اختناق، روزها از چشم جاسوسان و مأموران ابن زیاد پنهان می‌شدند و شب‌ها طی طریق می‌کردند تا به اردوی امام ملحق شدند. [۵۳۶]. [صفحه ۱۶۶]

### حبیب در روز ناسوعا

پس از آن که حبیب، یاران کم امام و زیادی دشمنان را مشاهده کرد، از ایشان اجازه خواست تا قبیله «بنی‌اسد» را که در نزدیکی کربلا سکونت داشتند به یاری امام دعوت کند و امام به او اجازه داد. او به میان قبیله خود آمد و از آنها درخواست کرد که پسر دختر پیامبر خدا را یاری کنند تا شرف دنیا و آخرت برای آنها باشد. او را نود مرد اجابت کردند. شخصی از قبیله «حی» بود به عمر بن سعد خبر داد که گروهی به سوی امام رهسپار شده‌اند. ابن سعد چهارصد مرد جنگی را به سپاه «ازرق» ملحق ساخت. این گروه با آن مردان حق در بین راه درگیر شدند و در این نزاع و جدال، جماعتی از «بنی‌اسد» کشته شدند. هر کس که زنده مانده بود، شبانه گریخت و خود را به قبیله «حی» رسانید. آری حبیب به سوی حسین علیه‌السلام بازگشت و آن حضرت را از آن چه اتفاق افتاده بود، باخبر کرد. امام فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [۵۳۷]؛ نخواستید مگر آنچه خداوند خواست، در حالی که هیچ قدرت و قوه‌ای جز خدای بزرگ نیست».

### دعوت حبیب در روز ناسوعا

طبری گزارش کرده: ابن سعد «کثیر بن عبدالله شعبی» را به سوی امام حسین علیه‌السلام فرستاد، هنگامی که آمد ابو ثمامه او را شناخت و بازگرداند. پس از آن ابن سعد «قره بن قیس حنظلی» را به سوی امام فرستاد. وقتی امام حسین علیه‌السلام او را دید که به سوی می‌آید، فرمود: «آیا او را می‌شناسی؟» حبیب در پاسخ گفت: «آری، این مردی از قبیله تمیم از حنظله است و او پسر خواهر ماست. آری، من او را به خوش‌رأیی می‌شناسم. آن گونه که باور دارم این است که در این مقام، شهادت خود را قرار خواهد داد.» طبری گوید: پس قره آمد تا به امام حسین علیه‌السلام سلام کرد. و نامه عمر بن سعد را به دست آن حضرت رسانید. امام حسین علیه‌السلام او را پاسخ داد. سپس حبیب به او روی کرد و فرمود: [صفحه ۱۶۷] «وای بر تو ای قره! آیا به سوی قوم ستمگر بازمی‌گردی؟ این مرد را یاری کن تا به توسط پدران‌ش خداوند تو را به کرامت یاری فرماید و ما نیز با تو هستیم». قره گفت: «من به سوی همراه خودم بازمی‌گردم تا جواب نامه‌اش را برسانم و بیندیشم خود چه باید بکنم». [۵۳۸]. درسی که می‌توان گرفت: از این ماجرا چند نکته به دست می‌آید: ۱. حبیب از محرمان درگاه امام بود و امام درباره دیگران با او مشورت می‌کرده‌اند؛ ۲. حبیب در خیرخواهی برای بندگان خدا و مقام امامت همیشه تلاش می‌کرد و قره را در آخرین روز هم به سوی امام دعوت کرد؛ ۳. شرح صدر مبلغان الهی نیز درسی آموزنده است که از لحن حبیب با قره و سپس پاسخ منفی او را درک و می‌پذیرد.

### عباس و حبیب

روز نهم محرم به لشکر عمر سعد دستور دادند تا به لشکر امام حسین علیه‌السلام حمله کنند. عباس علیه‌السلام به امام خبر داد: «یا اخی! اتاک القوم؛ ای برادر قوم به سوی شما می‌آیند» امام فرمود: «یا عباس! ارکب بنفسی أنت یا اخی! متی تلقاهم فتقول ما لکم؛ عباس! جانم فدایت بر اسب سوار شو و نزد آنها برو و به آنها بگو شما را چه شده؟ و چه چیز باعث شده به این سمت حرکت کنید» حضرت عباس علیه‌السلام با بیست نفر از یاران، چون حبیب و زهیر رهسپار میدان شدند تا خبر بیاورند. دشمن گفت: امیر امر کرده که تحت فرمانش درآیید یا آماده جنگ شوید. عباس علیه‌السلام فرمود: «عجله نکنید تا به اباعبدالله خبر دهم، سپس شما را

ملاقات کنم». [۵۳۹] عباس به سوی برادر بازگشت و از یاران خواست این قوم را موعظه کنند. حبیب به زهیر گفت: «اگر می‌خواهی با این قوم سخن بگو» زهیر گفت: «تو پیش از این شروع کرده‌ای، پس با آنها سخن بگو» حبیب فرمود: [صفحه ۱۶۸] «ای مردم! به خدا قسم نزد خدای تعالی در روز قیامت بدگروهی‌اند کسانی که به استقبال فرزند پیامبر و خاندان اهل بیت او بندگانی از اهالی این شهر آمده‌اند تا آنها را به قتل رسانند، در حالی که آنها بندگانی عبادت‌پیشه، شب‌زنده‌دار، سحرخیز و بسیار به یاد خدایند.» «عززه بن قیس» در پاسخ گفت: «هر چه می‌توانی خودستایی کن!» [۵۴۰]. درسی که می‌توان گرفت: حبیب، ویژگی یاران امام را شب‌زنده‌داری، سحرخیزی و فراوانی یاد خداوند و بندگی آنها دانسته است. آیا افتخار دیگری برای انسان‌های کامل می‌توان سراغ داشت؟

### حبیب در شب عاشورا

در شب عاشورا، حبیب چون «بریر» شادمان و خرسند بود. به گونه‌ای که «یزید بن حصین» به او خرده گرفت: «ای برادر! این ساعت زمان شوخی نیست» «حبیب» در پاسخ گفت: «کجا از این جا سزاوارتر برای سرور خواهد بود؟ در حالی که تنها فاصله ما با حور العین، حمله این قوم بر ماست تا که شمشیرها را از نیام برکشند». [۵۴۱]. قدری از شب عاشورا گذشت، «نافع» می‌گوید: امام وارد خیمه خواهرشان زینب علیها السلام شدند. من در برابر خیمه به انتظار امام بودم که شنیدم زینب علیها السلام به امام عرض کرد: «آیا شما نیات یارانتان را امتحان کرده‌اید؟ من نگران آنم که آنان نیز به ما پشت کنند و در هنگامه درگیری شما را تسلیم دشمن کنند» امام در پاسخ فرمودند: «به خدا سوگند اینها را امتحان کرده‌ام؛ پس آنها را مردانی یافتم که سینه سپر کرده‌اند، به گونه‌ای که به مرگ [صفحه ۱۶۹] زیرچشمی می‌نگرند و به مرگ در راه من چنان شیرخواره به سینه مادرش انس دارند». [۵۴۲]. نافع می‌گوید: چون این گفتار امام را شنیدم، گریه‌ام گرفت و نزد حبیب بن مظاهر رفتم و داستان گفت و گوی امام و خواهرش را بازگو کردم. [۵۴۳] حبیب گفت: «به خدا سوگند، اگر انتظار امر امام نبود در همین شب با این شمشیرم به آنها حمله‌ور می‌شدم» نافع می‌گوید: به حبیب گفتم: من نزد خواهرشان بوده‌ام؛ گمان می‌کنم باید زنها را تسکین خاطری داد. آیا می‌توانی یارانت را جمع کنی تا نزد آنها رفته خاطرشان را آسوده کنیم؟ «حبیب» از جای برخاست و فرمود: «ای یاران مردانگی! ای شیران! چون شیران وحشی از آشیانه‌های خود به در آید». [۵۴۴] سپس به بنی‌هاشم گفت: «به خیمه‌های خویش بازگردید (امیدوارم که) چشمانتان بیدار مباد» بعد از آن به اصحاب خود نظر کرد و آن چه خود دیده بود یا از نافع شنیده بود بازگو کرد و همگی گفتند: «به آن خدایی که بر ما منت نهاد که در این جایگاه قرار بگیریم، اگر انتظار فرمان حسین نبود، اکنون با شتاب بر آنان حمله می‌کردیم تا که نفس خویش را پاک و چشم را روشن سازیم» [۵۴۵] حبیب از خداوند بر آنان طلب خیر کرد و گفت همراه من بیایید تا که نزد زن‌های حرم رویم و خاطرشان را آسوده سازیم. او خود به راه افتاد و یاران، او را همراهی کردند. حبیب به نزدیک حرم اهل بیت رسیده و فریاد زد: «ای حریم رسول خدا! این شمشیرهای جوانان و جوانمردان شماست که به غلاف نخواهد رفت تا این که گردن بدخواه شما را بزند. این نیزه‌های پسران شماست، سوگند یاد کرده‌اند که تنها بر سینه جدا شده از دعوتتان فروروند»، در این هنگام زن‌های حرم از خیمه‌ها به گریه خارج شدند و گفتند: «ای پاکان! از دختران رسول الله و ناموس [صفحه ۱۷۰] امیرمؤمنان حمایت کنید» در آن حال همه منقلب و گریان شده بودند، گویا زمین هم با آنها زار می‌گریست. [۵۴۶].

### حبیب در روز عاشورا

پیش از این گفته شد که حبیب، فرماندهی طرف چپ سپاه امام حسین علیه السلام را داشت چنان که زهیر فرمانده طرف راست بود.

اگر کسی حبیب را به مبارزه دعوت می‌کرد او با شتاب پاسخ می‌داد. «سالم» غلام زیاد و «یسار» غلام عبیدالله بن زیاد وارد میدان شدند و مبارز طلبیدند. این در حالی بود که یسار جلوتر آمده و در پیشاپیش سالم قرار داشت. حبیب و بریر به سرعت به سمت آنان شتافتند؛ ولی حسین علیه‌السلام آن دو را به جای خود نشانید. عبدالله بن عمیر از جای برخاست و امام به او اجازه جهاد فرمود. [۵۴۷]. درسی که می‌توان گرفت: طبری و دیگران درباره وضعیت حبیب چنین بیان داشته‌اند: «انه كان حنيف الاجابة له عدة المبارز؛ [۵۴۸] هرگاه حبیب را مبارزی به جنگ دعوت می‌کرد، او به سادگی اجابت می‌کرد». این روحیه بیانگر شجاعت و نیز از خودگذشتگی آن مجاهد بزرگ در راه احیای دین خداست. هنگامی که «ابو ثمامه» وقت نماز را به امام یادآوری کرد، حضرت در حق او دعای خیر کرد و فرمود: «به آنها بگویید از جنگ دست بردارند تا نماز بگذاریم». در این حال، یکی از افراد سپاه ابن سعد به نام «حصین بن تمیم» فریاد برآورد که نماز او (حسین علیه‌السلام) پذیرفته نخواهد بود. حبیب از این گفتار برآشفت و گفت: «پنداشته‌ای که نماز از آل رسول قبول نمی‌شود، ولی از تو - ای الاغ - پذیرفته می‌شود؟» [۵۴۹] حصین که تاب شنیدن این [صفحه ۱۷۱] حقیقت را از حبیب نداشت، بر او حمله‌ور شد و حبیب نیز دست به شمشیر برد و با ضربه‌ای به صورت اسب او کوبید، که اسب با شتاب به زمین خورد و بر روی او افتاد. خویشان و اطرافیان حصین برای نجات او به سویش شتافتند و با حبیب درگیر شدند تا او را نجات دهند. [۵۵۰] در این درگیری که حبیب با شمشیر در بین دشمن می‌جنگید، این اشعار را ترنم می‌کرد: «اقسم لو كنا لکم اعداا او شطركم ولیتم آل اکتادایا شر قمر حسبنا و آدا» [۵۵۱]. رجز حبیب در میدان رزم، هنگام حمله، این بود: «انا حبیب و ابی مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعرو انتم عند العدید اکثر و نحن اعلی حجة و اظهو و انتم عند الوفاء اغدر و نحن اوفی منکم و اصبر [۵۵۲]. من حبیبم و پدرم مظاهر (مظهر) پهلوان میدان نبرد و کارزار شعله‌ور؛ گر چه گروه شما از ما فزون‌تر است، ولی ما حاجتی والاتر و آشکارتر داریم؛ و اگر چه شما خائن به عهد خود هستید، ولی ما وفادارتر از شما و شکیباتریم.» «حبیب» آن شیرمرد دلاور، به رغم کهولت سن در آن درگیری شصت و دو نفر از آنها را به خاک انداخت. او این سرود حماسی را پیوسته به زبان داشت تا این که «بدیل» به او حمله‌ور شد.

### شهادت حبیب

فردی از «بنی تمیم» [۵۵۳] به نام «بدیل بن صریم» با شمشیر خود ضربه‌ای به حبیب زد و دیگری از همان قبیله (تمیم) با نیزه‌اش به او ضربه زد. پس از این بود که حبیب از اسب به [صفحه ۱۷۲] زمین افتاد، اما همین که خواست از جای برخیزد «حصین بن تمیم» با شمشیر بر فرق او زد. مرد «تمیمی» از اسب پایین پرید و سر حبیب را از بدن او جدا کرد. حصین به او گفت: «من در کشتن او شریک تو هستم» پس دیگری گفت: «به خدا قسم، او را کسی جز من نکشت» حصین گفت: «سر را به من بده تا که به گردن اسبم بیندازم تا مردم ببینند و بدانند من در قتل او شریک تو هستم، سپس سر را تو بگیر و به عبیدالله بن زیاد بده، من نیازی به هدیه‌ای که برای کشتن او به تو عطا می‌کند ندارم» او زیر بار نرفت و قوم آن دو سرانجام بین آن دو نفر داوری کردند. او سر حبیب را به حصین داد و حصین در بین لشکر به جولان پرداخت، در حالی که سر را به گردن اسب آویخته بود. سپس سر را بازگردانید و تمیمی آن را گرفت و به اسب خود آویزان کرد تا آن که نزد ابن زیاد برسد. [۵۵۴] در این هنگام بود که امام حسین علیه‌السلام خود را بر بالین حبیب رسانید و فرمود: «عندالله احتسب نفسی و حماة اصحابی؛ [۵۵۵] خودم و اصحاب وفادارم را نزد خدا احتساب می‌کنم». پس از آن، امام مکرر این آیه را تلاوت فرمود: (انا لله و انا الیه راجعون)؛ [۵۵۶] ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم» [۵۵۷] در برخی از مقاتل آمده که امام فرمود: «لله درک یا حبیب، لقد كنت فاضلا تختم القرآن فی لیله واحده؛ [۵۵۸] آفرین بر تو ای حبیب تو مردی فاضل بودی که در یک شب قرآن را ختم می‌کردی». [صفحه ۱۷۳] در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی؛ [۵۵۹] درود بر تو ای حبیب بن مظاهر اسدی» درسی که می‌توان گرفت: امتیازات حبیب: ۱.



امام حیب را فاضل می‌دانند؛ ۲. او هر شب، کل قرآن را تلاوت می‌کرد: ۳. معرفت او به امام بر دیگران امتیاز داشت. اما آیا انحراف دشمن حسین علیه‌السلام توجیه‌پذیر است؟ آیا ریاکاری و مقام‌طلبی حصین و شمشیر به مزد بودن آن تمیمی شایان عبرت نیست؟

## حر بن ریاحی تمیمی

### اشاره

«حر» پسر «یزید» فرزند «ناجیه» فرزند «قعب» فرزند «عتاب بن هرمی» [۵۶۰] پسر «ریاح بن ربوع» است [۵۶۱].

### خروج حر از کوفه

«شیخ ابن‌نما» گزارش کرد: هنگامی که حر از قصر ابن‌زیاد در کوفه خارج شد تا به استقبال امام بیاید، ندایی را شنید که از پشت سر می‌گوید: «ای حر! تو را به بهشت بشارت باد» او به پشت سر نگرست و کسی را ندید با خود گفت: «به خدا قسم، این بشارت نیست در حالی که من اسیر به جنگ حسین هستم». او پیوسته این خاطره را در ذهن داشت تا هنگامی که خدمت امام رسید و آن داستان را بازگو کرد. امام به او فرمودند: «تو به واقع به پاداش و نیکی راه یافته‌ای». [۵۶۲]. [صفحه ۱۷۴] امام در یکی از خطابه‌های کوتاه خود این گونه حر را آگاه کرد: «الا- حر یدع هذه الماظة من دنیاکم...؛ آیا آزادمردی نیست که واگذارد این ریزه‌ی غذای داخل دهان را (ته‌مانده منافع دنیا را که شبیه به ریزه‌ی غذای دهان است) برای ما؟» [۵۶۳] شاید این سخن حسین علیه‌السلام بود که انقلاب و طوفان ظلمت براندازی را در افکار و اندیشه حر به پا ساخت.

### رودرویی حر با امام حسین

ابومخنف از «عبدالله بن سلیم» و «مرزی بن مشعل» نقل کرده که گفتند: ما همراه حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام راه (حجاز تا عراق) را طی می‌کردیم که امام در منزل اشراف فرود آمد و جوانان خود را امر فرمود که آب بردارند و هر چه می‌توانند آب بردارند. صبحگاهان (کاروان) حرکت کرد، حدود نیمروز شده بود که مردی از آن گروه تکبیر گفت. حضرت حسین علیه‌السلام فرمود: «الله اکبر؛ ولی چرا تکبیر گفتی؟» گفت: «نخلی را دیدم». آن دو نفر گفتند: ما در این مکان هرگز درخت خرمایی ندیده‌ایم.» امام فرمود: «من از آن چه شما نظر می‌دهید، این گونه نظر ندارم» گفتیم: «ما گرد و غبار اسبان را می‌بینیم» پس آن حضرت فرمودند: «به خدا قسم من نیز آن را می‌بینم» سپس امام حسین علیه‌السلام فرمود: «آیا پناهگاهی نیست که آن را پشت سر خود قرار دهیم و با این قوم از یک جهت روبه‌رو شویم؟» گفتیم: «چرا، آن ذوحسم است که به طرف چپ شما متمایل است. پس اگر این گروه (بر ما) سبقت گیرند هر اتفاقی ممکن است بیفتد» پس امام به طرف چپ، مسیر را تغییر داد. اسبان با شتاب به ما نزدیک شدند. آنها هم به سوی چپ متمایل شدند. ما زودتر [صفحه ۱۷۵] از آنها به ذوحسم رسیده بودیم و خیمه‌گاه امام برافراشته شده بود. آن گروه سررسیدند؛ او حر بود، با هزار سپاه که در گرمای آن روز رو به روی حسین علیه‌السلام قرار می‌گرفت. حسین علیه‌السلام و یارانش همگی شمشیرهای آویخته داشتند حسین علیه‌السلام به جوانان خود فرمودند: «قوم را سیراب کنید و اسب‌ها را آب دهید». مردان سیراب و اسب‌ها خنک شدند. [۵۶۴]. وقت نماز فرارسید، حسین علیه‌السلام به «حجاج بن مسروق جعفری» که او را همراهی می‌کرد فرمود: «اذان بگو» او اذان گفت و نماز پیا شد. حسین علیه‌السلام در حالی که پیراهن و ردائی به تن و نعلینی به پا داشتند از خیمه خارج شدند. پس از آن حمد و ثنای الهی گفتند و فرمودند: «ایها الناس! انها معذرة الی الله الیکم انی لم آتکم حتی



اتنی کتبکم؛ ای مردم، این گفتار عذری در برابر خدای تعالی نسبت به شماست. من به سوی شما نیامده‌ام تا این که نامه‌هایتان را دریافت کردم». سپس حضرت خطبه را به پایان رسانید، در حالی که مردم سکوت کرده بودند، سپس به مودن فرمود: «اقامه بگو». و او اقامه گفت. امام حسین علیه‌السلام به حر فرمود: «آیا می‌خواهی که با اصحابت نماز بخوانی؟» گفت: «نه، بلکه به نماز شما (اقتدا خواهم کرد)». پس همه به حسین علیه‌السلام اقتدا کردند. بعد از نماز، آن حضرت وارد خیمه خود شد و یاران در اطراف امام جمع شدند. حر نیز وارد خیمه‌ای که برایش نصب کرده بودند شد و یاران گرداگرد او را گرفتند. سپس به میدان بازگشتند و هر کس دهنه اسبش را گرفت و در زیر سایه آن به زمین نشست. هنگام عصر شده بود که امام حسین علیه‌السلام فرمان آماده‌باش برای کوچ از این محل را صادر فرمود و نماز عصر را با آن قوم بپا داشت. این بار پس از نماز به مردم روی گردانیده پس از حمد خداوند و مدح او فرمود: «ایها الناس! انکم ان تقوا...» حر گفت: «به خدا قسم، ما نمی‌دانیم این نامه‌هایی که از آن یاد کردید کدام است». امام فرمودند: «ای عقبه بن سمعان! آن خورجین، نامه‌هایی را که به من نوشته‌اند بیرون آور» [۵۶۵] عقبه آن دو خورجین را که پر از نامه بود بیرون آورد و در برابر [صفحه ۱۷۶] آنها پخش کرد. حر گفت: «البته ما از این کسانی که نامه به سوی شما نوشته‌اند نیستیم و به ما امر شده که وقتی شما را ملاقات کردیم از شما جدا نشویم تا این که شما را نزد عیدالله ببریم» امام حسین علیه‌السلام فرمود: «مرگ به تو، از آن نزدیک‌تر است» [۵۶۶] سپس به یارانش فرمود: «ارکبوا؛ سوار شوید» پس همه سوار شدند و منتظر ماندند تا زن‌ها سوار شوند. پس فرمود: «انصرفوا؛ بگذرید». وقتی راه افتادند که از آنجا بگذرند، آن گروه جلوی (یاران امام) را گرفتند. امام حسین علیه‌السلام به حر فرمود: «تکلکتک امک! ما ترید؟؛ مادرت به عزایت بنشیند چه قصدی داری؟» حر گفت: «آگاه باشید که به خدا قسم اگر غیر شما از عرب به من آن عبارات را می‌گفت - در حالی که وضعیت او چون شما باشد همین عبارت را به او باز می‌گفتم [۵۶۷] - اما به خدا قسم برای من این (حق) نیست که یاد مادر شما کنم مگر به نیکوترین وجهی که می‌توانم». [۵۶۸].

### توبه حر

هنگامی که حر فریاد غریبانه امام حسین علیه‌السلام را که طلب یاری می‌کرد شنید، نزد عمر سعد رفت و پرسید: «آیا تو با این مرد خواهی جنگید؟» عمر گفت: آری به خدا قسم، با او جنگی خواهیم داشت که دست کم، سرها قطع گردد و دست‌ها جدا گردد». [۵۶۹]. حر گفت: «شما چه خواهید کرد؟ آیا پیشنهاد او مورد پسند شما نیست؟» ابن سعد گفت: «اگر کار دست من بود (هر آینه از جنگ با او) دست می‌کشیدم، اما امیر تو (ابن زیاد) از این کار سر باز می‌زند» [۵۷۰] حر او را ترک کرد و با دیگران در انتظار ایستاد، در حالی که [صفحه ۱۷۷] در کنار او قره پسر قیس قرار داشت. حر به قره گفت: «آیا اسب خود را امروز آب داده‌ای؟» قره گفت: «نه» [۵۷۱] حر گفت: «آیا می‌خواهی آن را سیراب کنی؟» قره گمان کرد حر قصد کناره‌گیری از سپاه ابن سعد را دارد، در حالی که حر چندان تمایلی نداشت که قره جدا شدن او را مشاهده کند. پس او را ترک کرد و رفت. اینجا بود که حر به امام حسین علیه‌السلام قدری نزدیک شد. [۵۷۲] مهاجر پسر اوس به حر گفت: «آیا تو می‌خواهی که حمله کنی؟» در پاسخ این سؤال حر ساکت شد و بر خود می‌لرزید، پس در حالی که مهاجر از این حال حر به شک افتاده بود، او را مورد خطاب قرار داد و گفت: «اگر از من درباره شجاع‌ترین مرد کوفه سؤال می‌شد، تو را معرفی می‌کردم، این چه حالتی است که در تو می‌بینم؟» حر گفت: «همانا خود را بین بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، به خدا سوگند اگر مرا با آتش بسوزانند من جز بهشت چیزی را انتخاب نخواهم کرد». پس از آن با شلاق به اسب خود نواخت و به سوی امام حسین رهسپار شد. [۵۷۳].

او به سبب آن چه پیش از آن به آل رسول روا داشته بود و آنها را در مکانی بی آب و گیاه وانهاده بود، سر از خجالت به پایین انداخته بود و به سوی آنها پیش می‌رفت. [ صفحه ۱۷۸ ] «پروردگارا! من به سوی تو باز می‌گردم، پس توبه‌ام را پذیرا باش. من دل اولیا و فرزندان پیامبرت را به وحشت انداخته‌ام. ای اباعبدالله! من باز گشته‌ام و تائب هستم، آیا برای من راهی به توبه هست؟» [۵۷۴] «امام در پاسخ حر فرمود: «آری، خداوند به تو روی خواهد کرد.» [۵۷۵]. این گفتار امام حسین علیه‌السلام حر را شادمان کرده بود. او به یقین دریافت که به زندگانی بی‌پایان و نعمت‌های همیشگی راه یافته است. حر داستان ندای هاتفی را هنگامی که او از کوفه خارج می‌شد به امام حسین علیه‌السلام این گونه بازگو می‌کرد: «من با گوش جان شنیدم، کسی این گونه هشدارم می‌داد که حر! تو را بشارت به بهشت. گفتم وای بر حر، آیا تو او را به بهشت مژده می‌دهی، در حالی که او برای جنگ با پسر دخت پیامبر به حرکت در آمده است؟» [۵۷۶]. «امام فرمود: «تو به خیر و پاداش (نیکو) دست یافته‌ای.» [۵۷۷].

### شهادت حر

پس از حبیب بن مظاهر، حر در حالی که زهیر بن قین از پشت سر او را حمایت می‌کرد به میدان آمد. هرگاه که دشمن بر یکی از آن دو یار حسین علیه‌السلام سخت می‌گرفت، دیگری برای نجات دوست خود می‌شتافت. ساعتی درگیری «حر» با سپاه «ابن سعد» به طول انجامد، [۵۷۸] تا این که اسب حر مضروب شد و از گوشه‌هایش خون می‌چکید. «حصین» به [ صفحه ۱۷۹ ] «یزید بن سفیان» گفت: «این حری است که تو آرزوی قتل او را داشتی» یزید در پاسخ گفت: «آری» و از سپاه «ابن سعد» برای مبارزه بیرون آمد. همین که به میدان رسید، توسط «ایوب بن مشرح الخیوانی» تیری به سوی اسب حر پرتاب کرد که به پای اسب خورد و اسب به زمین خورد. حر قبل از آن که به زمین بخورد با چالاکی تمام از اسب پایین پرید. [۵۷۹] او در حالی که شمشیر در دست داشت، در برابر دشمن ایستاد و دلاورانه مبارزه کرد تا این که حدود چهل نفر را به قتل رسانید. [۵۸۰] در همین هنگام بود که پیاده‌نظام بر او حمله‌ور شد و جسم بی‌هوش او به زمین افتاد. [۵۸۱] یاران امام او را در برابر خیمه شهدایی که در راه حسین علیه‌السلام شهید می‌شدند قرار دادند. امام فرمود: «قتله مثل قتله النبیین و آل النبیین؛ [۵۸۲] شهادت او چون شهادت انبیا و خاندان انبیاست» سپس امام نظری به جانب حر افکند، او هنوز جان در بدن داشت. امام خون از صورت او برگرفت و فرمود: «أنت الحر کما سمتک امک و انت الحر فی الدنیا و الاخرة؛ د [۵۸۳] تو آزاده‌ای! همان طور که مادرت تو را نامیده است و تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای» پس از آن مردی از یاران حسین در رثا و غم حر اشعاری را سرود که گفته شد او «علی بن الحسین علیه‌السلام» بود [۵۸۴] و برخی گفته‌اند که خود اباعبدالله الحسین علیه‌السلام برای او اشعاری را سروده که این گونه است: «لنعم الحر بنی ریح صبور عند مشبک الریاح و نعم الحر اذ نادى حسینا و جاد بنفسه عند الصبح؛ [۵۸۵]. [ صفحه ۱۸۰ ] چه آزاده‌ای است حر پسر ریح؛ او در هنگام فرورفتگی تیرها بسیار شکیباست. آری آزاده خوبی است هنگامی که حسین فریاد و ندایش بلند شد، او از جانش در صبحگاهان گذشت». در زیارت ناحیه مقدسه به حر سلام داده شده است. [۵۸۶]. درسی که می‌توان گرفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ان الحر حر علی جمیع احواله ان نابتة نائبة صبر لها و ان تداکت علیه المصائب لم تکسر و ان اسر و قهر؛ [۵۸۷] آزاده آزاده است در همه حالاتش، حتی اگر مصیبتی سخت بر او وارد شود. حتی اگر مصیبت‌ها بر او محکم کوبیده شود او شکیبایی می‌کند. آری او شکسته نمی‌شود، هر چند اسیر و مقهور شود.» از امام علی علیه‌السلام نقل شده: «و لا تکن عبد غیرک لقد جعلک الله حرا؛» [۵۸۸] بنده غیر خود مباش؛ چرا که خدای تعالی تو را آزاد آفریده است.» در کربلا هم حضرت امام حسین علیه‌السلام لشکر ابن سعد را این گونه مورد خطاب قرار دادند: «یا شیعة آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین و لا- تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم؛ [۵۸۹] ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی‌ترسید، پس لااقل در دنیای خود آزادمرد باشید.» [ صفحه ۱۸۱ ]

## اقامه نماز

### اشاره

در ظهر روز عاشورا، سپاه کوفه اجازه نماز نمی داد. امام نیز به دنبال اجرای این حکم خداوند و فریضه الهی بود. اذان گفته شد و دو جوانمرد در برابر امام قرار گرفتند تا سپر بلای ولی خدا شوند و او نماز را به جای آورد. آن دو یار گرانقدر جز «زهیر» و «سعید» نبودند:

### سعید بن عبدالله حنفی

### اشاره

«سعید» فرزند «عبدالله حنفی» است. او از محترمان و مردی شناخته شده از اهالی کوفه است که به شجاعت و عبادت نیز شهرت داشت. سیره نویسان و تاریخ نگاران، نوشته اند هنگامی که خبر مرگ معاویه به مردم کوفه رسید، شیعیان گرد هم آمدند و نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشتند که در وهله اول نامه توسط «عبدالله بن وال» و «عبدالله بن سبع» و مرتبه دوم توسط «قیس بن مسهر» و «عبدالرحمن بن عبدالله» و بار سوم توسط «سعید بن عبدالله حنفی» و «هانی بن هانی» ارسال شد. نویسندگان نامه ای که توسط سعید ارسال شد، عبارت بودند از: «شبت بن ربیع، حجار بن أبجر، یزید بن حارث، یزید بن رویم، غزرة بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر». نوشته بزرگان کوفه به امام علیه السلام چنین بود: «به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد؛ البته مرغزار، سبز و میوه ها رسیده است، هرگاه خواستید به سوی سپاهی آراسته و آماده (که در خدمت شما است) گام پیش نهد». [۵۹۰]. امام به محض دریافت نامه ای آنها، نامه ای را توسط سعید و هانی از مکه به کوفه ارسال فرمودند. نوشته امام چنین بود: [صفحه ۱۸۲] «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد؛ سعید و هانی نامه شما را به من رسانیدند، در حالی که آخرین کسی هستند که بر من نامه آورده اند. من همه ی آن داستانی را که بیان و یادآوری کرده اید فهمیدم اکثر شما گفته بودید که ما امامی نداریم پس تو (به سوی ما) رو کن، امید است خدای تعالی بین شما و ما بر هدایت و حق جمع کند. بنابراین، برادر و پسر عمو و مورد اعتماد از اهل بیتم، - مسلم بن عقیل - را به سوی شما می فرستم. از او خواسته ام که برای من از حال شما، امر شما و دیدگاه هایتان بنویسد. اگر او بر من نوشت که همه شما همراه و نیز صاحبان فضل و اندیشه بر آن چه نوشته و فرستاده اید اتفاق نظر دارند، به زودی به سوی شما - انشاء الله - خواهیم آمد. پس به جانم قسم، امام نیست مگر کسی که خود عامل به کتاب باشد و به قسط عمل نماید، و حق را بپردازد و خویشندار برای خداوند متعال باشد. والسلام. [۵۹۱]. امام نامه را توسط «سعید» و «هانی» به سوی اهل کوفه فرستاد و سپس مسلم را همراه قیس و عبدالرحمن به سوی آنها گسیل داشت. [۵۹۲]. درسی که می توان گرفت: چند نکته: ۱. امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را برادر خود خطاب فرموده اند؛ ۲. امام حسین علیه السلام مقام امام را در چند ویژگی بیان فرموده اند: [صفحه ۱۸۳] الف. امام خود اهل عمل و عامل به قرآن و قسط و عدل است؛ ب. امام حق را می پردازد؛ ج. امام در راه خدا خویشندار است. این همه، گویای تقوای عملی اوست. پس باید در عمل بکوشیم تا به امام نزدیک شویم.

### سعید در کوفه

هنگامی که سعید نامه امام را به اهل کوفه رسانید. خود به انتقام قدوم مسلم لحظه شماری می کرد تا این که مسلم وارد کوفه شد و

به منزل مختار فرود آمد. «عابس» و سپس «حیب» خطبه خواندند و پس از آن دو نفر «سعید» از جای برخاست و سوگند یاد کرد که بر یاری حسین پافشاری خواهد کرد و خود را فدای او خواهد کرد. [۵۹۳] مسلم نامه‌ای را توسط «سعید» به امام حسین علیه‌السلام ارسال داشت. سعید دست‌نوشته مسلم را به امام تحویل داد و با آن حضرت پیوسته باقی ماند تا این که همراه او در کربلا به فوز شهادت نائل آمد. [۵۹۴].

### حمایت سعید از امام

از آنجا که امام حسین علیه‌السلام از عاقبت جنگ آگاه بود و می‌دانست که همه یاران به شهادت خواهند رسید، شب‌هنگام همه یاران را فراخواند و پس از اتمام حجت، بیعت را از گردن آنها برداشت تا آن که آمادگی ماندن ندارد یا دلبستگی و تعقل خاطری به دنیا دارد، بدون احساس شرم از آن سرزمین رخت بریندد. در پاسخ امام، بسیاری از یاران چون مسلم بن عوسجه، زهیر و سعید سخن‌ها گفتند. آن چه به نقل از ابومخنف و نیز زیارت ناحیه مقدسه به دست می‌آید این است که سعید بن [صفحه ۱۸۴] عبدالله از جای برخاست و این گونه امام خود را پاسخ گفت: «به خدا سوگند، شما را رها نخواهیم کرد، تا که خداوند بداند که در دوران غیبت رسول او صلوات الله علیه در حفظ و حراست شما کوشا بوده‌ایم، آگاه باش ای عزیز! به خدا سوگند اگر بدانم که در رکاب شما کشته می‌شوم، سپس زنده شده بار دگر می‌سوزم و زنده می‌شوم و تا هفتاد بار دیگر کشته و زنده می‌شوم، از تو جدا نخواهم شد، تا این خونم را نثار کنم، و چرا این گونه نکنم در حالی که کشته شدن را یک بار بیش نیست و پس از آن کرامت و بزرگواری به گونه‌ای است که نهایت ندارد.» [۵۹۵]. درسی که می‌توان گرفت: سعید نه تنها خود مرد بود، بلکه حمایت مردانه‌اش از امام نیز به گونه‌ای است که دیگران چون زهیر در رتبه بعد از او قرار دارند. پیش گام بودن در مسیر الهی و دیگران را چراغ راه شدن نیز کم بها ندارد. سعید مردی راهنما بود. ناگفته نماند که سعید دو بار (تا اینجا) از جای برخاست و شجاعانه راه امام را هموار ساخته است. بار اول راه را بر مسلم هموار کرد و دیگر بار راه را بر یاران امام هموار کرد تا که امام را تا سرحد جان یاری رسانند.

### شهادت سعید

هنگام ظهر روز عاشورا، امام حسین علیه‌السلام با یاران باقی مانده خود به اقامه نماز ظهر ایستادند. اما چگونه می‌توانستند نماز را به پایان برند در حالی که دشمن، تیرها را به سوی آن حضرت و یارانش نشانه گرفته بودند. در این میان دو تن از یاران وفادار امام به نام‌های «زهیر» و «سعید» سپر بالای آن حضرت شدند و تیرها را به جان خریدند. آن قدر تیر بر جسم آن دو عزیز نشسته بود که با سلام امام بر زمین افتادند و جام شهادت را نوشیدند. [۵۹۶]. [صفحه ۱۸۵] سعید هنگامی که بر بدن جای نیزه و شمشیر و سیزده تیر داشت این چنین گفت: «خدایا! اینها را چون قوم عاد و ثمود از خود دور ساز و مورد لعن قرار ده. پروردگارا! سلام مرا به پیامبرت برسان، و به او از درد جراحاتم بگو، من ثواب تو را خواسته‌ام تا ذریه پیامبرت صلی الله علیه و آله و سلم را یاری رسانم.» [۵۹۷] سپس رو به امام حسین علیه‌السلام کرد و گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟! ای فرزند رسول خدا! آیا من به عهد خود وفا کرده‌ام؟» امام فرمود: «نعم، انت امامی فی الجنة؛ آری، تو در بهشت پیش منی» [۵۹۸] سپس به شهادت رسید. درسی که می‌توان گرفت: الف. ایمان راسخ سعید به پیامبر اسلام و امام ستودنی است؛ ب. وفای به عهد، وظیفه هر رادمرد است و سعید از خیل وفاداران بود؛ ج. هر کس در این دنیا خود را سپر بالای امام خود سازد، در قیامت نیز پیش او خواهد بود؛ مانند سعید که به اعتراف حضرت امام حسین علیه‌السلام در جوار او خواهد بود؛ د. باید خود را چون سعید در راه احیای دین و نام اهل بیت علیهم‌السلام فدا کرد.

### مقام معنوی سعید

در زیارت ناحیه دربارہ سعید آمده است: «فقد لقيت حمامك و واسيت امامك، و لقيت من الله الكرامة في دارالمقامة، حشرنا الله معكم في المستشهدين، و رزقنا مرافقتكم في اعلى عليين؛ [۵۹۹] تو مرگت را دیدار و امامت را یاری کردی و با کرامت و گرامیداشت خداوند، سرای جاویدان را دیدار خواهی کرد؛ خداوند ما را با شما خواستاران شهادت محشور سازد؛ و دوستی و همراهی شما را در والاترین مقامات روزی ما گرداند». درسی که می‌توان گرفت: امام معصوم امثال سعید را حتی سرمشق رفتاری خود [صفحه ۱۸۶] معرفی می‌کند. این، گویای رفعت و منزلت این مرد مجاهد است. ما نیز باید از خدا بخواهیم که اینان را سرمشق رفتار و کردار ما قرار دهد.

### گفتار امام پس از نماز ظهر

نماز پایان یافت امام رو به یاران کرد و فرمود: «یا کرام! هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها، و اينعت ثمارها، و هذا رسول الله و الشهداء للذين قتلوا في سبيل الله يتوقعون قدومكم، يتباشرون بكم، فحاموا عن دين الله و دين نبيه و ذبوا عن حرم الرسول. فقالوا نفوسنا لنفسك الفداء و دماننا لدمك الوقاء فوالله لا يصل اليك و الي حرمك سوء و فينا عرق يضرب؛ [۶۰۰] ای محترمان! این بهشت است که درهایش گشوده شده، و نهرهایش امتداد یافته، و میوه‌هایش...، و این رسول خدا و شهیدانند که در راه خدا کشته شده‌اند و آنها چشم به راه قدم‌های شما هستند. آنها شما را هم به بهشت بشارت می‌دهند. پس از دین خدا و دین پیامبرش حمایت کنید و از حرم رسول او دشمن را دور نمایید. پس همه گفتند: جانهای ما فدای جان شما و خون‌های ما نگهدار خون شماست. پس به خدا سوگند هرگز به شما و حرم شما تا رگ (خون) در بدن داریم بدی نخواهد رسید». درسی که می‌توان گرفت: اگر وفای به این عهد و پیمان نمی‌بود چه می‌شد؟! وفاداری یاران، چگونه دشمن را به خاک ذلت نشاند و سره را از ناسره جدا ساخت؟ امام از یاران خود به عنوان «یا کرام» یاد کرد. کرامت نفس، صفت نیکان است و همگان را به این وصف نستوده‌اند. این صفت در قرآن دربارہ خدا در «اقرأ و ربك الأكرم» [۶۰۱]، دربارہ رسول اکرم صلی الله علیه و آله در «انه لقول رسول كريم» [۶۰۲]، دربارہ فرشتگان در «کرام بررة» [۶۰۳]، دربارہ دو فرشته نامه عمل [صفحه ۱۸۷] در «کراما ماتيين» [۶۰۴]، دربارہ قرآن در «فی صحف مكرمة» [۶۰۵]، دربارہ اهل تقوی در «ان أكرامكم عند الله أتقاكم» [۶۰۶] دربارہ بنی آدم در «و لقد كرمنا بنی آدم» [۶۰۷]، دربارہ رزق در «فالذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و رزق كريم» [۶۰۸]، و در دعاها دربارہ حکومت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الله الشريف عبارت «دولة كريمه» [۶۰۹] آمده است. [صفحه ۱۸۸]

### پی کردن اسبان

#### اشاره

نماز ظهر امام رو به پایان بود که ابن سعد به فرمانده تیراندازان خود «عمرو بن سعید» اشاره کرد تا اصحاب امام را تیرباران کنند و همه اسب‌های آنها را پی کنند. [۶۱۰] در این درگیری، سواری جز «ضحاک ابن عبدالله مشرقی» در یاران امام باقی نمانده بود. او می‌گوید: «چون دیدم همه یاران حسین مرکب‌های خود را از دست داده‌اند. اسب خود را داخل خیمه اصحاب نهادم و جنگ سختی کردم» [۶۱۱] در این هنگام، هر یک از اصحاب که برای نبرد خارج می‌شد با امام این گونه وداع می‌کرد: «السلام عليك یا بن رسول الله» و آن حضرت چنین پاسخ می‌فرمود: «و عليك السلام و نحن خلفك (فهم من قضی نجه و منهم من يتنظر و ما بدلوا تبدیلا)؛ [۶۱۲] سلام بر تو، ما هم به شما ملحق خواهیم شد، برخی از آنها از دنیا رفتند و برخی هم در انتظارند و هیچ تغییری در

قضای الهی نخواهد بود»

## ابو ثمامه، عمر و الصائدی

### اشاره

«عمر» پسر «عبدالله بن کعب صائد» پسر «شرجیل» و کنیه او «ابو ثمامه» بوده است. [۶۱۳] او از اهالی کوفه و شخصی با نفوذ و محترم در آن شهر بوده است. «ابو ثمامه» از تابعین (یاران امام امیرالمؤمنین علیه السلام) بوده و در جنگ‌های بسیاری امام علی علیه السلام را یاری [صفحه ۱۸۹] کرده بود. او پس از آن در یاری امام حسن مجتبی علیه السلام کوشید و از اصحاب آن حضرت نیز بود. «ابو ثمامه» در کوفه با سفیر امام حسین علیه السلام بیعت کرد. [۶۱۴] او از شیعیان سلحشور و از یاران شجاع و بیدار «مسلم بن عقیل» در مبارزات کوفه بود، چنان که «مسلم بن عقیل» او را مسئول امور مالی خود کرده بود تا که سلاح برای رویارویی با ابن زیاد فراهم کند. [۶۱۵] ابن زیاد پس از ورود به کوفه، بر شیعیان سخت گرفت و در نهایت کار به شهادت «مسلم» انجامید. پس از آن بود که «ابو ثمامه» از دیده‌ها پنهان شد؛ اما عییدالله بن زیاد سخت به دنبال او بود تا این که او از مکه متواری شد و به سمت امام حسین علیه السلام حرکت کرد، «نافع بن هلال جملی» نیز او را همراهی می کرد. نافع در بین راه با او برخورد کرده بود. [۶۱۶] سرانجام، هر دو به سلامت خود را به کاروان امام حسین علیه السلام رساندند و با خون سرخ خود، به حمایت از امام خویش پرداختند. [۶۱۷].

### مراقبت ابو ثمامه از امام

عمر بن سعد هنگامی که همراه چهار هزار نفر وارد کربلا شد، می پنداشت که خواهد توانست امام را به صلح وادارد و در ضمن به ملک ری که شدیداً به آن اشتیاق داشت - بدون درگیری با امام - دست یابد. از این رهگذر هم دنیای خود را آباد و هم آخرت خود را تأمین کند. وی باور نداشت که امام زیر بار ظلم نخواهد رفت و او یا باید از ریاست بگذرد یا این که با امام پیکار کند. او از «غزرة بن قیس» خواست که برود و با امام مذاکره کند. «غزرة» از قبول این کار سر باز زد، زیرا خود از کسانی بود که حضرت را به کوفه دعوت کرده بود. دیگران هم اصرار کردند، اما او حیا می کرد. «کثیر بن عبدالله شعبی» که شخصی گستاخ بود [صفحه ۱۹۰] از جای برخاست و گفت: «من این کار را خواهم کرد و اگر شما بخواهید حاضر می گردم که او را ترور کنم» ابن سعد گفت: «نه، اما از او بپرس که چه چیز باعث شده به اینجا بیاید» کثیر به سمن حسین علیه السلام آمد. همین که قدری نزدیک شد، ابو ثمامه به خدمت امام آمد و گفت: «اصلحک الله ابا عبدالله، قد جاءک شر اهل الارض و اجرثهم علی دم وافتکهم؛ ای ابا عبدالله! خداوند امور شما را اصلاح فرماید، بدترین و گستاخ‌ترین شخص اهل زمین به سمت شما می آید. او اهل ترور است!» سپس ابو ثمامه خود در برابر کثیر ایستاد و گفت: «شمشیرت را به زمین بگذار» کثیر گفت: «نه به خدا، که این بزرگواری نیست. من فقط پیام آورم، پس اگر به من گوش بدهید، من آن پیامی را که آورده‌ام به شما خواهم رسانید، و اگر سر باز زنید من برمی گردم». ابو ثمامه گفت: «البتة من دسته شمشیرت را خواهم گرفت، پس بگو آن چه می خواهی» کثیر گفت: «نه به خدا قسم، نباید دست به شمشیرم بگذاری»، ابو ثمامه گفت: «بگو بدانم برای چه آمده‌ای؟ تا من به جای تو به او (امام حسین علیه السلام) برسانم. من نمی گذارم که تو به (آن حضرت) نزدیک شوی، تو فاجر هستی» پس از مشاجره لفظی، کثیر به سوی عمر بن سعد بازگشت و او را از آن چه گذشته بود باخبر کرد، عمر سعد «قره بن قیس تمیمی حنظلی» را فرستاد و او با امام حسین علیه السلام گفت و گو کرد. حضرت در پاسخ او فرمودند: «مردم شهرتان به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، پس اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می گردم». [۶۱۸]. درسی که می توان گرفت: در



روایت آمده است: «المومن کیس؛ مومن زیرک است». چگونگی برخورد ابو ثمامه شایسته قدردانی است؛ او با هوش سرشارش، جان امام علیه السلام را از خطر نجات داد. اهل ایمان نباید با تسامح و تساهل با مسائل رو به رو شوند. چنان که در قرآن آمده است: (ودوا لو تدهن فیدهنون) [۶۱۹]؛ کفار دوست دارند که روغن مالی [صفحه ۱۹۱] (مسامحه) کنید و آنها نیز چنین کنند. غفلت، زینده مؤمن نیست.

### توجه ابو ثمامه به نماز جماعت در اول وقت

از ابو مخنف نقل شده: روز عاشورا و نزدیک زوال ظهر بود، «ابو ثمامه» متوجه خورشید شد که از وسط آسمان در حال گذر است، ولی آتش جنگ برافروخته است، به امام حسین علیه السلام گفت: «ای اباعبدالله! جانم فدای شما، من این گروه را می بینم که به شما نزدیک شده اند. به خدا قسم، شما شهید نخواهید شد، تا این که من پیش از شما شهید شوم - ان شاء الله - من علاقه مندم در حالی که این نماز را که وقت آن فرارسیده است با شما به جای آورم و خدای را ملاقات کنم» آنگاه امام سر به آسمان بلند کرد و فرمود: «ذکرت الصلاة، جعلک الله من المصلین الذاکرین، نعم، هذا اول وقتها؛ شما نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نماز گزاران و اهل ذکر قرار دهد. آری اکنون اول وقت برای نماز است» پس از آن امام فرمود: «سئلوه ان یکفوا عنا حتی نصلی [۶۲۰]؛ از آنها بخواهید که از (جنگ) با ما دست بردارند تا نماز را به جای آوریم» در پاسخ «حصین بن تمیم» گفت: «البتة آن نماز از شما قبول نخواهد شد». [۶۲۱]. درسی که می توان گرفت: وقت شناسی در انجام دادن نماز آثار و برکات بسیاری را به دنبال دارد؛ از جمله: ۱. انسان مورد دعای امام خود قرار می گیرد تا خدا او را از نماز گزاران قرار دهد؛ ۲. از ذاکرین که خدا را همواره یاد می کنند به شمار آید.

### شهادت ابو ثمامه الصاعدی

ابو مخنف گزارش کرده: نماز تمام شده بود و ابو ثمامه با امام نماز گزارده بود. او که به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «ای اباعبدالله! من عجله دارم تا که به دوستانم ملحق شوم. برایم ناخوشایند است که بمانم و شما را تنها بینم در حالی که یاران شما کشته شده [صفحه ۱۹۲] باشند» امام حسین علیه السلام به او فرمود: «تقدم، فانا لاحقون بک عن ساعة؛ پیش رو که ما به زودی به شما ملحق خواهیم شد» ابو ثمامه وارد میدان شد و نبرد سختی کرد تا آن که مجروح شد، پسر عموی او «قیس بن عبدالله صاعدی» در سپاه ابن سعد حضور داشت. او با ابو ثمامه دشمنی دیرینه داشت. و «قیس» با ابو ثمامه درگیر شد و او را به شهادت رساند. [۶۲۲] ابو ثمامه صاعدی در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه مورد سلام قرار گرفته است. او در ظهر روز عاشورا نیز مورد دعای امام حسین علیه السلام قرار گرفته بود که پیش از این اشاره کردیم. درسی که می توان گرفت: عاقبت دو پسر عمو به گونه ای بود که یکی در اعلی علین و دیگری در اسفل السافلین جای گرفت و این شایان تأمل است.

### سلمان بن مضارب بن قیس انماری بجلی

#### اشاره

پس از «ابو ثمامه»، «سلمان» فرزند «مضارب» پسر عموی «زهیر بن قین» برای جهاد خارج شد. «قین» با «مضارب» برادر بود. و پدر آنان «قیس» بود. «سلمان» همراه پسر عمویش «زهیر» در سال شصت هجری به حج مشرف شد. و «سلمان» به همراهی و دعوت «زهیر

بن قین» به سپاه امام پیوسته بود. [۶۲۳] سلمان در روز عاشورا به شهادت رسید. [۶۲۴].

## زهیر بن قین بن قیس انماری بجلی

### اشاره

«زهیر» مرد شریفی در بین قوم خود بود و در کوفه زیست می کرد. او مردی شجاع بود و در جنگ‌ها، همواره به نام آوری شهرت داشت. [۶۲۵]. «زهیر» فرزند «قین بجلی» از یاران [صفحه ۱۹۳] رسول خدا بود؛ اما پس از رحلت پیامبر و بر اثر تبلیغات وسیع «معاویه»، می پنداشت که امام علی علیه السلام در ریختن خون «عثمان» سهیم بوده است. از این رو نسبت به امام علی علیه السلام و فرزندانش علاقه‌ای نشان نمی داد. گفته‌اند او نیز به «عثمان بن عفان» ابراز مودت می کرد؛ اما بر ما روشن نیست که او تا کجا و چه مقدار از اهل بیت روی گردان بوده است. هر چه بود، او به دست سالار شهیدان حسین علیه السلام در راه کربلا گام نهاد. [۶۲۶] او در این راه جان خود را نثار کرد و در نبرد، سخت مورد اعتماد امام علیه السلام بود، به گونه‌ای که امام او را به فرماندهی جانب راست سپاه خود منصوب فرمود. او در وقت نماز ظهر - به امر امام - سپر جان آن حضرت شد. امام گاه او را برای احتیاج، به سمت لشکر دشمن می فرستاد. امام به او مأموریت سخن گفتن داد. مردانگی او در درگیری با آن قوم همراه بیش از این گذشت. از اینجا به بعد قدری بیشتر از آن بزرگمرد حامی حسین علیه السلام خواهیم گفت.

### راهیابی به بارگاه دوست

کاروان امام به «زرود» رسیده بود، کاروانیان همه بارها را گشوده بودند تا قدری بیاسایند. [۶۲۷] «زهیر» از سفر حج به سمت کوفه بازمی گشت. مقصد او با امام حسین علیه السلام یکسان بود و وجود آب و آبادی او را آرام آرام به «زرود» کشانیده بود. از قضا امام حسین علیه السلام هم در همان منطقه، نزدیک خیمه «زهیر» بار نهاده بود. زهیر در طول سفر، خود را از حسین علیه السلام و یارانش پنهان می کرد تا مبادا او را به جهاد تکلیف کنند؛ اما روز موعود فرارسیده بود. او با گروهی از بستگان و یاران بر سر سفره غذا نشسته بود که ناگاه سفیر امام سر رسید و زهیر را فراخواند. زهیر غافلگیر و درمانده شده بود. همسر او زهیر را از تحیر به درآورد و گفت: «منزه است خدا، آیا پسر پیامبر کسی به سوی تو می فرستد ولی تو او را بی پاسخ می گذاری؟ برخیز تا دریابی ذریه پیامبر چه درخواستی دارد و [صفحه ۱۹۴] سپس برگرد». زهیر از جای برخاست و به خدمت امام شرفیاب شد. ابی مخنف نوشته: «دلهم» همسر زهیر دختر «عمرو» برای من حکایت کرد، مدت زمانی نگذشته بود که زهیر با سرعت و با صورتی برافروخته و شادمان به سوی یارانش بازگشت و دستور داد خیمه‌اش را جمع کنند و آن را به طرف خیمه امام حسین علیه السلام و یارانش منتقل و در آنجا برپا کنند. سپس رو به من کرد و گفت: «تو را طلاق دادم، به خویشان خود ملحق شو. دوست ندارم که به سبب من به تو مصیبتی رسد، تنها خیر شما را خواهانم». [۶۲۸]. درسی که می توان گرفت: جای آن دارد که همسران باوفا، خیرخواهی بر شوهران خود را از همسر باوفا‌ی زهیر بیاموزند. او همسرش را به حق دعوت و در واقع، امر به معروف کرد. پس از کلام همسر «زهیر» بود که زهیر از حیرت به درآمد و راه هدایت بر او هموار شد. بر دوستان و یاران نیز باید این گونه باشند. به حتم کسی که دیگری را در خیری یاری رساند، در عمل نیک او شریک خواهد بود همان گونه که اگر دیگری را در پی کاری نامطلوب و ناپسند تحریک سازد، به همان مقدار از آن گناه و معصیت را نصیب خود ساخته است.



## دعوت زهیر از خویشان

طبری می گوید: پس از آن که زهیر به خدمت امام حسین علیه السلام رسید و عزم یاری او را داشت، به خیمه خود بازگشت و به یاران خود گفت هر که از شما دوست دارد در یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آید رخت بربندد و گرنه این آخرین دیدار ماست. سپس او خاطره‌ای چنین بیان کرد: در غزوه «بحر» [و بنا بر گفته طبری بلنجر [۱]] چون فاتح آن جنگ شدیم و غنایم فراوانی نصیب ما گشت، همه ما خوشحال و مسرور بودیم. هنگامی که «سلمان فارسی» خشنودی ما را دید گفت: «آیا شما به فتح و غنایمی که خداوند نصیب [صفحه ۱۹۵] شما کرده این گونه خوشحالی می کنید؟ [۲]

## زهیر و نخستین اعلان وفاداری

زهیر به سپاه امام پیوسته بود. ابومخنف می گوید: حر می خواست هر کجا صلاح دید امام و سپاهش را فرود آورد. او بین راه با امام برخورد کرده بود و امام سخن او را وقعی نمی نهاد و به حرکت ادامه می داد. تا این که به «ذوحسم» رسیدند. امام در جمع خطبه‌ای ایراد فرمود: «می بینید که بر ما چه پیش آورده اند...» خطبه پایان یافت و زهیر از جای برخاست و به یارانش گفت: «آیا شما سخن می گوئید یا این که من تکلم کنم؟» گفتند: «تو بگو». پس حمد الهی گفت و درود بر او فرستاد و گفت: «قد سمعنا هداك الله یابن رسول الله مقاتلك، و الله لو كانت الدنيا لنا باقیه، و كنا فیها مخلصین، الا ان فراقها فی نصرک و مواساتك، لا ثرنا الخروج معك علی الاقامه فیها؛ [۶۲۹] ای پسر رسول خدا، سخنان شما را شنیدیم، خدایت هدایت کند؛ به خدا سوگند، اگر دنیا برای ما باقی باشد و ما در آن همیشگی باشیم و تنها جدایی از آن در یاری و همراهی شما باشد، قیام در رکاب شما را بر همیشه زیستن در آن ترجیح می دهیم». پس از آن، امام در حق او دعا فرمود و از خداوند [صفحه ۱۹۶] برایش طلب خیر کرد. درسی که می توان گرفت: این اولین خطبه‌ای است که زهیر در برابر امام خواند و هدف خود - پایمردی و ثبات قدمش - را بیان داشت. آری او حیات همیشگی داشتن را با حمایت از امام برابر نمی داند؛ بلکه حمایت از امام را مقامی بلندتر و رفیع تر می داند.

## آمادگی زهیر برای جهاد

امام حسین با بیعت شکنی مردم کوفه روبه رو شده بود. عزم بازگشت کرد تا از درگیری با سپاه بی شمار یزید بپرهیزد. رو به حر بن یزید ریاحی که از فرماندهان سپاه ابن سعد بود کرد و فرمود: «دعنا نزل فی هذه القرية؛ بگذار به این دهکده فرود آییم». مرادشان «نینوا»، «غاضریات» یا «شفیه» بود. اما حر پیشنهاد امام را نپذیرفت. [۶۳۰]. زهیر به امام عرض کرد: «یابن رسول الله، ان قتال هولاء اهون علينا من قتال من یاتینا من بعدهم فلعمری لیاتینا ما لا قبل لنا به؛ ای پسر پیامبر خدا، جنگیدن با این گروه، بر ما آسان تر از آن سپاه بیکرانی است که بعد از این بر ما فرود خواهد آمد. به جانم قسم سپاهی در برابر ما فرود خواهد آمد که بی کران است». امام فرمود: «ما كنت لابدأهم بقتال؛ من هرگز شروع کننده نبرد با اینها نخواهم بود». زهیر راه دیگری را پیش نهاد و گفت: «سربنا الی هذه القرية حتی تنزلها فانها حصینة و هی علی شاطیء الفرات؛ با ما حرکت کن تا به سوی این قریه حرکت کنیم و در آن جا فرود آییم که این منزلگاه در نزدیکی فرات و محل امنی است» [آنجا جای مناسبی برای کارزار بود، بدین سبب که درگیری دشمن با اصحاب حسین علیه السلام تنها از یک طرف امکان می داشت] امام فرمود: «نام آن چیست؟» زهیر پاسخ داد: «عقر» امام فرمود: «نعوذ بالله من العقر؛ از عقر به خدا پناه می برم» سپس امام علیه السلام در همان منزل فرود آمدند. [۶۳۱]. [صفحه ۱۹۷] درسی که می توان گرفت: روشن است که زهیر تلاش داشته در مشکلات امام را یاری رساند و به بهترین گونه به اهداف عالی خود دست یابد.

## تجدید بیعت با امام در روز دوم محرم

روز دوم محرم سال ۶۲ امام با یاران خود به کربلا رسید. [۶۳۲] پس از این که خطبه‌ای خواندند و از بی‌وفایی مردم و بی‌دینی آنها خبر دادند، آمادگی خود را برای مرگ و زیر سلطه ستمگران نرفتن بیان فرمود. بعضی از یاران از جای برخاستند و آمادگی خود را اعلام کردند. از جمله آنها زهیر بود که پیش از همه تجدید بیعت کرد: «سمعنا یابن رسول الله مقاتلک، و لو کانت الدنيا لنا باقیة و کنا فیها مخلصین لاثرنا النهوض معک علی الاقامة فیها؛ [۶۳۳] ای فرزند رسول الله گفتارتان را شنیدیم، اگر دنیا برای ما ماندنی و همیشگی باشد، قیام همراه با شما را بر همیشگی زیستن ترجیح دادیم».

## خطبه و احتجاج زهیر در روز نهم

روز پنج شنبه نهم محرم، پس از عصر بود. ابومخنف گزارش کرده: در این هنگام امام حسین علیه‌السلام جلوی خیمه خود نشسته بود، تکیه به شمشیر خود داشت و سر را بر زانو نهاده، و در حالت بین خواب و بیداری بود. پس زینب علیها‌السلام به او نزدیک شد و گفت: «یا اخی! اما تسمع الاصوات قد اقتربت؛ ای برادر آیا صداها را نمی‌شنوی که به ما نزدیک شده است» پس از آن شمر فریاد برآورد: «یا خیل الله! اربکی و ابشری بالجنة؛ ای لشکر خدا! سوار شوید، شما را به بهشت بشارت باد» ابوالفضل علیه‌السلام به امر امام علیه‌السلام با بیست نفر از یاران چون حبیب و زهیر، رهسپار میانه میدان شدند تا از اوضاع اطلاع یابند. دشمن گفت: «امر امیر است که یا به فرمانش در آید یا آماده جنگ شوید» عباس به سوی برادر بازگشت و از یاران همراه خود خواست که شتاب نکنند و آن قوم را موعظه کنند، تا او به سوی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بازگردد و از امام کسب تکلیف نماید. [صفحه ۱۹۸] زهیر پس از حبیب، در پاسخ «عزرة بن قیس» هنگامی که به حبیب گفت: «هر چه می‌توانی از خود تعریف کن» این گونه گفت: «ان الله قد زکاه و هداها فاتق الله یا عزرة، فانی لک من الناصحین اشدک الله یا عزرة ان تکون ممن یعین الضلال علی قتل النفوس الزکیة؛ خداوند حبیب را پاک قرار داده و هدایت کرده است. ای عزرة! از خدا بترس، من خیرخواه تو هستم. تو را به خدا سوگند می‌دهم تو از کسانی نباشی که با کشتن جان‌های پاک، گمراهی و ضلالت را حمایت کنی». عزرة در پاسخ گفت: «ای زهیر! تو نزد ما از شیعیان اهل بیت نبودی، تو تنها بر اعتقاد و رأی عثمانی‌ها مشی می‌کردی» زهیر گفت: «آیا این که اکنون در این جایگاه قرار گرفته‌ام، خود دلیل این نیست که از آنها هستم؟ آگاه باش! به خدا قسم، هرگز نه نامه‌ای به سوی حسین نوشته‌ام، و نه هرگز کسی را به عنوان پیام‌رسان به خدمتش گسیل داشته‌ام، و هرگز او را وعده یاری نداده‌ام. آری، تنها در راه با او برخورد کرده‌ام. وقتی او را دیدم یاد رسول الله صلی الله علیه و آله و مقام و منزلتی که حسین نزد او داشت افتادم و دانستم که دشمنش و حزب شما چگونه به استقبال او می‌آید. از این رو بر خود لازم دیدم که او را یاری کنم و از حزب او باشم و جانم را برای حفظ جانش فدا سازم؛ چون دیدم که شما چگونه حق رسول و فرستاده او (مسلم بن عقیل) را ضایع و تباه ساختید [۶۳۴] و به استقبال فرزند پیامبر و خاندان و اهل بیت او و بندگانی از اهالی این شهر آمده‌اید تا آنها را به قتل رسانید، در حالی که آنها بندگانی عبادت‌پیشه و شب‌زنده‌دار، سحرخیز، و فراوان به یاد خدایند» عزرة بن قیس در پاسخ گفت: «هر چه می‌توانی از خود تعریف کن». [۶۳۵]. عباس بن علی علیه‌السلام سررسید و آن شب مهلت خواست. آنها پس از مشورت مهلت دادند و یاران حسین علیه‌السلام بازگشتند. [۶۳۶]. [صفحه ۱۹۹] درسی که می‌توان گرفت: نکته اینجاست که دیگران نیز می‌دانستند، زهیر از شیعیان نبوده، اما تأمل در سخنان او، روشن می‌سازد که او به خوبی امام و سپس یاران شب‌زنده‌دارش را شناخته، به دیگران می‌شناساند.

## زهیر و حمایت از امام حسین در شب عاشورا

پس از سخنان امام حسین علیه السلام در شب عاشورا و برداشتن بیعت خود از گردن همگان، عباس بن علی علیه السلام و دیگران از اهل بیت علیهم السلام و نیز یاران بزرگ آن حضرت چون «مسلم بن عوسجه»، «سعید بن عبدالله» و «زهیر» به حمایت از امام از جای برخاستند و با او تجدید میثاق کردند. زهیر در پاسخ به امام خود این گونه گفت: «و الله لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتی اقتل علی هذه الف مره و ان الله عزوجل يدفع بذلك القتل عن نفسک و عن انفس هولاء الفتيان من اهل بیتک؛ [۶۳۷] به خدا قسم، دوست دارم که کشته شوم، سپس برانگیخته شوم و تا هزار بار دیگر کشته و زنده شوم تا بدین سبب از جان شما و جوانان اهل بیت شما بلا به دور ماند». درسی که می توان گرفت: شناخت حقیقی مقام بلند امامت و ولایت چنان شهامت و رشادت را برمی انگیزاند که فرد، پذیرای هزاران شهادت برای ماندگاری ولی خود خواهد شد.

### احتجاج زهیر با سپاه کوفه در صبح عاشورا

صبح عاشورا فرارسید. امام خود بارها با مردم کوفه سخن گفت تا دل‌های آماده را به سوی حق متمایل سازد. از این گذشته، امام علیه السلام به اصحاب بزرگ خود نیز دستور می فرمود تا مردم را به حق دعوت کنند و کلام درست را عریان و بی پیرایه بگویند. از آن جمله، زهیر بود که غرق در سلاح آماده نبرد بود. و در برابر کوفیان قرار گرفت. زهیر خطبه‌ای ایراد کرد و مردم را به یاری پسر دختر پیامبر فراخواند. سپاه ابن سعد به او اهانت [صفحه ۲۰۰] کردند و عبیدالله بن زیاد را مدح و برای او دعا کردند. زهیر گفت: «البتة فرزند فاطمه علیها السلام بر محبت، مودت و یاری سزاوارتر است». شمر - پسر ذی الجوشن - تیری به جانب زهیر پرتاب کرد و فریاد برآورد: «ساکت شو!» زهیر در پاسخ او گفت: «ای پسر آنکه به پاشنه‌ی پای خود ادرار می کرد، هرگز چون منی با تو سخن نخواهد گفت؛ چرا که تو حیوانی بیش نیستی. به خدا سوگند، گمان ندارم که تو به دو آیه از قرآن بتوانی حکم کنی. پس تو را به ذلت و خواری روز قیامت و عذاب دردناک آن مژده می دهم». شمر گفت: «البتة همین ساعت خدا تو و مولایت را خواهد کشت» زهیر گفت: «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ با او (حسین) برای من محبوب تر از همیشه زیستن با شماهاست». پس از آن به سپاه کوفه روی کرد و با فریادی بلند گفت: «این شخص سبک و خوارکننده و امثال او، شما را در دینتان فریب ندهد. پس به خدا سوگند قومی که خون ذریه او و اهل بیتش را بریزد، و بجنگد با یاران آنها و کسانی که از او و اهل بیتش دفاع نمی کنند به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نمی رسد». ناگهان مردی از یاران حسین علیه السلام او را ندا داد و گفت: امام فرموده: «اقبل، فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و ابلغ فی الدعاء، لقد نصحت لهؤلاء و ابلغت، لو نفع النصح و الابلاغ؛ بازگرد، به جانم قسم، همان گونه که مؤمن آل فرعون قومش را نصیحت کرد و در دعوت آنها بسیار تلاش کرد، تو هم دعوت کردی و خیرخواهی نمودی، اگر نصیحت و ابلاغ نفعی داشته باشد!» [۶۳۸].

### خطبه زهیر پیش از پیکار

زهیر به میدان آمد و خطبه شگفتی ایراد کرد. او مردم را به یاری پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فراخواند و گفت: «ای اهل کوفه! من شما را از عذاب خداوند سخت بیم می دهم. البتة حق مسلمان بر برادر مسلمان این است که او را خیرخواهی و نصیحت کند. ما اکنون با هم برادریم و بر یک دین استواریم؛ تا هنگامی که بین ما و شما شمشیری قرار [صفحه ۲۰۱] نگرفته است، شایستگی نصیحت دارید؛ اما هنگامی که شمشیر بین ما واقع شد، دیگر حریمی نگه داشته نمی شود و شما امتی هستید و ما امتی دیگر. آری، خداوند ما و شما را به ذریه پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم امتحان کرد تا ببیند چه می کنیم. ما شما را به یاری آنها فرامی خوانیم و به دلیل کردن ستمگری‌های عبیدالله ابن زیاد دعوت می کنیم. به تحقیق، شما در دوران حکومت آن دو

(زیاد و ابن زیاد) جز بدی از آن دو ندیده‌اید. آن دو، چشمان شما را در آورده، دست و پای شما را قطع کرده، شما را مثله کرده و بر شاخه‌های خرما آویخته‌اند. بزرگان شما چون حجر بن عدی و یارانش را و هانی بن عروه را کشته‌اند». ابومخنف گفت: یزیدیان در پاسخ، او را دشنام دادند و با مدح و ثنای عبیدالله ابن زیاد و پدرش (زیاد بن ابیه) سرسپردگی خویش را به او ابراز داشتند. مردم گفتند: «پیوسته با مولای تو و تمام کسانی که او با او هستند می‌جنگیم تا این که او و اصحابش را تسلیم عبیدالله ابن زیاد کنیم» زهیر گفت: «عباد الله! ان ولد فاطمه علیها السلام احق بالود والنصر من ابن سمیه؛ بندگان خدا، به حقیقت فرزند فاطمه علیها السلام برای عشق ورزیدن و محبت و یاری کردن سزاوارتر از پسر سمیه است». [۶۳۹]. درسی که می‌توان گرفت: این مناظره، به روشنی رویارویی حق و باطل را آشکار می‌سازد و در آن چند نکته نهفته است: ۱. با گفت و گو باید از مخاصمه و کشتار جلوگیری کرد؛ چرا که بسیاری از جنگ‌ها و جنگ‌افروزی‌ها زاینده جهالت و نادانی است؛ ۲. تا آتش جنگ به پا نشده و کسی کشته نشده، در ابلاغ و نصیحت باید به کمال، کوشید؛ ۳. اگر سخنان انسان بر منطق استوار باشد، ماندگار و زیننده اهل تقوا و سداد است؛ ۴. دقت در سخنان زهیر اهمیت بسیار دارد؛ زیرا که امام آن را ابلاغ (رسا) و نصیح (خیرخواهی) دانسته‌اند؛ [صفحه ۲۰۲] ۵. دشمن اسلام همواره بی‌منطق است و تنها تهدید می‌کند و نکاتی که پیش از این بر او خوانده شده، دیکتاتورمآبانه درخواست می‌کند. شیوه مسلمان در دعوتش باید چنان باشد که قرآن می‌گوید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» [۶۴۰]؛ مردم را با بیان حکیمانه و پندی نیکو و بهترین جدال به سوی پروردگارت دعوت کن» البته اگر گروهی به استکبار و سرکشی برخاست، مسلمانان باید با او بجنگند تا این که آن گروه را به جای خود بنشانند: «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلا، فاصلحوا بینهما و ان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله»؛ [۶۴۱] اگر دو دسته از مؤمنان با یکدیگر درگیر شدند بکوشید، که بین آنها صلح برقرار سازید، و اگر یکی از آن دو ستمکاری را پیش گرفت با او بجنگید تا به حکم خدا گردن نهد» امام حسین علیه السلام و یاران عزیزش از هر مسلمان دیگری خود را به پیروی از قرآن سزاوارتر می‌دیدند. از این رو در بیداری آن جنگ‌افروزان تلاش می‌کردند تا شاید آنها متوجه اشتباه خود و تسلیم خداوند شوند، البته چنین نشد و مسلمانان هم امام را یاری نکردند. زهیر پسر قین رضی الله عنه از آن معدود بزرگانی بود که در این امر کوتاهی نکرد و پیشاپیش سپاه کوفه به ارشاد و بیداری آنها پرداخت.

### باخبر شدن زهیر از شهادت حسین

امام باقر علیه السلام فرمود: «ابراهیم بن سعید و کان مع زهیر بن القین حین صحب الحسین علیه السلام كما اخبر قال: قال الحسین علیه السلام له: یا زهیر، اعلم ان هاهنا مشهدی و یحمل هذا - و اشار الی رأسه من جسده - زحر بن قیس، فیدخل به علی یزید یرجوا نواله فلا یعطیه شیئا [۶۴۲]؛ ابراهیم بن سعید همراه زهیر بن قین بود، این دو امام را همراه شدند. او نقل کرد امام حسین علیه السلام به زهیر فرمود: بدان که این جا محل شهادت من است و زحر بن قیس [صفحه ۲۰۳] سرم را - و اشاره به سر مبارکش فرمود - از اینجا حمل می‌کند و به نزد یزید می‌رود، به امید آن که به او گرده نانی عنایت کند، ولی یزید به او هیچ عطا نمی‌کند».

### زهیر و دفاع از خیمه‌گاه امام

بنا به گزارش ابومخنف از قول حمید بن مسلم: در روز عاشورا شمر با نیزه به خیمه‌های امام حمله‌ور شد و آتش خواست تا خیمه‌ها و اهل آن را به آتش کشد. در این هنگام اهل حرم از خیمه‌ها بیرون دویدند و صدای گریه و شیون اطفال بلند شد. ناگهان امام فریاد برآورد: «یا بن ذی الجوشن! انت تدعوا بالنار لتحرق بیتی علی اهلی؟ حرقک الله بالنار»؛ [۶۴۳] ای پسر ذی الجوشن! تو آتش

طلب می‌کنی که خانه (خیمه) مرا در حالی که اهل من در آن هستند بسوزانی؟ خداوند تو را به آتش بسوزاند» شبث ابن ربیع (فرمانده پیاده نظام سپاه عمر سعد) شمر را به سبب نیت پلیدش ملامت کرد. [۶۴۴]. پس از آن زهیر با ده نفر از یاران خود بر آنها تاخت و آنها را از خیمه‌ها دور کرد. [۶۴۵] در این درگیری زهیر «اباعزه ضبائی» و عده‌ای از یاران و خویشان شمر را به هلاکت رسانید. چون درگیری جدی شد، عده‌ای از مردم نیز به اینها ملحق شدند [۶۴۶] تا یاری رسانند؛ اما او با همه به مبارزه پرداخت تا بیشتر آنها کشته شدند و زهیر با لطف خداوند به سلامت بازگشت. [۶۴۷]. درسی که می‌توان گرفت: خلقت ملائک به گونه‌ای است که که تنها حاکم آنها، عقل است و از شهوت، غضب و نفسانیت بهره ندارند؛ در برابر ملائک، حیوانات قرار گرفته‌اند که تنها غضب، نفسانیت و غزائر بر آنها حاکم است. در هر حال نه ملک از سیر و برنامه [صفحه ۲۰۴] طبیعی خود خارج خواهد شد و نه حیوان کاری برخلاف غریزه یا بر مبنای خرد انجام خواهد داد. تنها انسان است که نیروی عقل و شهوت در او جمع است. او با انتخاب و اختیاری که خدای تعالی به او ارزانی کرده می‌تواند از «اسفل السافلین» تا «اعلی علیین» را در پرتو تلاش و لطف خداوندی طی کند. کوتاه‌نظری بر راه‌یافتگان به مقام انسانی در کربلا و نیز به آن انسان‌نماها که از حیوانی پست‌ترند، حقیقت را بر انسان آشکار می‌سازد. اصحاب امام حسین علیه‌السلام که به گفته امم تاریخ چنین یارانی به خود نخواهد دید، پندآموز سالکان راه حق است.

### زهیر و نماز امام

زهیر به همراه «سعید بن عبدالله حنفی» به فرمان امام که فرمود: «پیش روی من بایستید تا نماز ظهر را به جای آورم». سپر جان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام شد. او تا پایان نماز از امام محافظت کرد.

### شعار حماسی زهیر

به روایت ابی مخنف، شهادت زهیر پس از حبیب بن مظاهر بود. در این هنگام، آثار شکستگی بر چهره امام علیه‌السلام هویدا شد. زهیر که پس از سلیمان (پسر عمویش) عازم میدان جهاد و نبرد شده بود، دست‌هایش را بر دوش حسین علیه‌السلام نهاد و در قالب اشعاری اذن جهاد خواست. امام فرمود: «من هم به دنبال تو، رسول الله و امیر المؤمنین را ملاقات خواهم کرد». [۶۴۸]. او در حین مبارزه این ابیات را ترنم می‌کرد: «انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسيف عن حسین ان حسینا احد السبطين من عتره البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین اضربکم و لا اری من شین [۶۴۹]. [صفحه ۲۰۵] من زهیر پسر قین هستم، با شمشیر خود از حریم حسین دفاع می‌کنم؛ حسین یکی از دو نواده رسول است، از خاندانی که نیکی و تقوا زینت آنهاست؛ و اکنون او فرستاده پاک خدا از دو نسل نبوی است، و من شما را می‌کشم و عیب نمی‌دانم». درباره رزم او گفته‌اند: «و قاتل قتالا- شدیداً؛ [۶۵۰] او مبارزه‌ای سنگین را آغاز کرد» بنابر نقل راویان از جمله «محمد بن ابی طالب» او صد و بیست نفر از شجاعان کوفه را از دم تیغ گذراند. [۶۵۱] درباره شهادت او گفته‌اند: «فشد علیه کثیر بن عبدالله الشعبی و مهاجر بن اوس التمیمی، فقتلاه؛ [۶۵۲] دو نفر از سپاهیان ابن سعد به نام‌های کثیر و مهاجر، پس از نبرد سختی او را به شهادت رساندند».

### شهادت و دعای امام به زهیر

امام حسین علیه‌السلام با مشاهده نعش یاور خود، در حالی که ایستاده بود فرمود: «لا یبعدنک الله یا زهیر، و لعن الله قاتلیک، لعن الذین مسخوا قرده و خنازیر؛ [۶۵۳] ای زهیر خداوند تو را از رحمت خود دور نسازد، خداوند کشندگان تو را لعنت کند، (چون

بنی اسرائیل) که به شکل بوزینه گان و خوکان درآمدند. در زیارت ناحیه مقدسه این گونه آمده است: «السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین علیه السلام و قد اذن له الانصراف له: لا والله لا يكون ذلك ابدا اترك ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، آله اسیرا فی ید الاعداء و انجدنا؟ لا ارانی الله ذلك الیوم؛ سلام بر زهیر فرزند قین بجلی، آن که چون امام به او اجازه بازگشت دادند در پاسخ گفت: نه به خدا سوگند، هرگز فرزند رسول الله را که درود خدا بر او و آل است، ترک نخواهم کرد. آیا فرزند [صفحه ۲۰۶] رسول را در حالی که اسیر در دست دشمنان است رها کنم و خود را رهایی بخشم؟ خداوند آن روز را بر من نیاورد». [۶۵۴] درسی که می‌توان گرفت: رفتار آدمی نخست به شکل «حال» [۶۵۵] است. بدین گونه که برای انجام دادن آن باید تلاش کرد تا با دقت کامل، به مرحله عمل برسد؛ ولی بر اثر تکرار و ممارست آرام آرام انجام دادن آن عمل در شخص به شکل «ملکه» [۶۵۶] درمی‌آید. در این صورت آن رفتار به سادگی و به محض تصمیم از شخص سر می‌زند؛ مثلا کسی که روزهای اول رانندگی خود را می‌گذراند، رفتار رانندگی او «حال» خواهد بود، ولی راننده کهنه کار «ملکه» رانندگی را داراست. رفتار آدمی هنگامی که بر جان و روح او نشست، شکل باطنی متناسب با خود را می‌سازد. شکل واقعی در رفتار و نیات او تجلی می‌یابد و او را از انسانیت می‌اندازد و به اشکال متناسب با رفتارش درمی‌آورد. این نکته بارها در قرآن و روایت و نیز در کشف و شهود اهل عرفان آمده است. [۶۵۷] آن که دیگران را بازی می‌دهد، در واقع چون میمونی است که خود نمی‌داند و آنکه شهوترانی حرام‌خوار است چون خوکی است که با کنار رفتن پرده‌ها حقیقت او بر همگان آشکار می‌شود، چنان که انسان متکبر در واقع مورچه‌ای است که به زیر دست و پا می‌رود؛ او در واقع کوچکی است که احساس بزرگی می‌کند. امام که هر چیز ناپیدا بر او عیان و آشکار است و او به واقع «عین الله الناظره» (چشم بینای الهی) و «اذنه الواعیه» (گوش شنوای خداوند) است، آن قوم را چون بوزینگان و خوکانی می‌دید که از رحمت خداوند دور افتاده‌اند. [صفحه ۲۰۷]

## عمر بن قریظ خزرجی انصاری کوفی

### اشاره

«عمر بن قریظ» [۶۵۸] پسر «کعب بن عمرو بن عائذ بن مناة» بود [۶۵۹] و پدر او «قریظ» از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، راویان حدیث [۶۶۰] بوده است. او همراه علی علیه السلام به کوفه آمد و در جنگ‌هایی که آن حضرت شرکت فرموده، حضوری فعال داشته است. از همه گذشته از طرف آن امام همام، به ولایت فارس منصوب شد. او در سال ۵۱ هجری قمری دار فانی را وداع گفت. [۶۶۱].

### عمر و نماینده امام

از روز هفتم محرم همزمان با بستن شریعه فرات، تشنگی خیام امام را آزار می‌داد. امام «عمر بن قریظ انصاری» را به سوی ابن سعد فرستاد تا جلسه‌ای را بین دو سپاه ترتیب بدهد، او در این امر موفق شد و قرار بر این شد که از هر طرف بیست سوار از سپاه به در آیند و در نزدیکی خیمه محل مشورت، بیست سوار به هم نزدیک شوند و سپس به امر امام بایستند. امام خود به همراهی عباس و علی اکبر علیهما السلام وارد خیمه شدند و «ابن سعد» و فرزندش «خفص» و غلامش نیز به آنجا آمدند. [۶۶۲] امام به ابن سعد فرمود: «ای ابن سعد آیا با من می‌جنگی؟ آیا از خدا - آن کس که بازگشت تو به سوی اوست - نمی‌ترسی؟... پس من پسر آن کسی هستم که تو خود می‌دانی. آیا نمی‌خواهی با من باشی و اینها را رها کنی؟ [صفحه ۲۰۸] این کار به خدای تعالی نزدیک‌تر است»



عمر سعد گفت: «می ترسم که خانه‌ام را خراب کنند» امام فرمود: «من آن را برای تو از نو بنا می کنم» عمر گفت: «می ترسم دارایی‌ام را ببرند» امام فرمود: «من بهتر از آن را از مالی که در حجاز دارم می پردازم» [۶۶۳] در نقل دیگری آمده است که امام به او فرمود: «من بغيغه را به تو می دهم» بغيغه قناتی سرشار بود که نخلستانی بزرگ و مزرعه‌ای سرسبز در اطراف داشت. معاویه یک میلیون دینار قصد خرید آن را داشت و امام نپذیرفت [۶۶۴] و امیرمؤمنان علیه‌السلام خود آن را حفر فرموده و وقف کرده بود، به گونه‌ای که تنها اجازه فروش آن را در این زمان امام حسین علیه‌السلام داشته باشد. ابن سعد گفت: من در کوفه زن و فرزند دارم می ترسم ابن زیاد آنها را بکشد» هنگامی که امام حسین علیه‌السلام از او مأیوس شد، از جای برخاست و فرمود: «تو را چه می شود؟ به زودی خداوند تو را در بستر ذبح خواهد کرد، و روزی که محشور شوی خداوند تو را نبخشد. به خدا قسم، امیدوارم از گندم عراق جز اندکی نخوری». ابن سعد که بیانات امام را به مسخره گرفته بود، گفت: «به جوی آن بسنده خواهم کرد». [۶۶۵]. درسی که می توان گرفت: گاه انسان‌های نابخرد حقایق عالم را به مسخره می گیرند؛ اما به واقع، انسان اختیار همه چیز را به دست ندارد. برخی چیزها تنها لحظاتی از عمر در اختیار انسان است. شگفت این که تمام وعده‌های امام حسین علیه‌السلام درباره ابن سعد تحقق یافت؛ او در بستر خود، در زمانی نه چندان دور، به امر مختار ذبح شد. از گندم عراق نخورده بود که به سزای کردارش رسید و عقوبت آن جهانی به همراه دوری از رحمت الهی شامل حالش شد؛ اما نکته دیگر، اتمام حجت سیدالشهداء علیه‌السلام است. او پیش از درگیری به مذاکره اقدام فرمود. ناگفته نماند که وقتی درگیری بین دو سپاه به راه افتاد، دیگر جای [صفحه ۲۰۹] مذاکره باقی نمی ماند. این روزها که برخی ندای مذاکره با آمریکا سر می دهند، باید بدانند که این شیطان بزرگ، دست خود را تا مرفق به خون جوانان این مرزوبوم آلوده کرده است؛ جوانانی که خود را به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم کرده‌اند. آمریکا هرگز نمی تواند از عهده پاسخگویی آنان بر آید. بنابراین، زمان مذاکره گذشته است.

### شهادت عمرو بن قرظله خزر جی

پس از «زهیر»، «عمرو بن قرظله» پیش روی امام ایستاد و از امام حمایت کرد. دشمن از هر طرف به سوی امام تیر پرتاب می کرد، ولی «عمرو» با سینه و پیشانی به استقبال تیرها می رفت. زخم‌های فراوانی بر بدن او پیدا شده بود. در این حال به سمت امام نظر کرد و گفت: «ای پسر پیامبر! آیا به عهد خود وفا کرده‌ام؟» امام فرمود: «آری، شما در بهشت پیش روی من هستی، از من به رسول خدا سلام برسان و به ایشان خبر ده که من هم خواهم آمد» [۶۶۶]. برخی گفته‌اند: او ساعتی با دشمن جنگید. سپس به خدمت امام بازگشت و در برابر امام ایستاد تا که از امام محافظت کند. [۶۶۷] ابن نما به این نکته اشاره دارد که رجز او در میدان جنگ پاسخی به ادعای خرافه ابن سعد بود که می گفت: «اگر از جنگ با حسین امتناع ورزم ابن زیاد خانه‌ام را خراب می کند». [۶۶۸] عمرو بن قرظله این اشعار را در حال رزم می خواند: «قد علمت کتیبۃ الانصار أنى سأحمرى حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مهجتی و داری» [۶۶۹]. [صفحه ۲۱۰] او که در راه حسین جان و خانه‌اش را تقدیم کرد، در زیارت ناحیه مقدسه، مورد سلام قرار گرفته است: «السلام علی عمرو (عمر) بن قرظله الانصاری؛ [۶۷۰] سلام بر عمرو بن قرظله که او از انصار بوده است». درسی که می توان گرفت: مقایسه کسی که ادعای فرماندهی اهل کوفه را دارد چون ابن سعد با این بزرگ مرد که از همه چیز خود، برای یاری امام گذشته بر اهل خرد درسی عبرت آموز است.

### برادر عمر در سپاه یزید

پس از شهادت عمرو اتفاق شگفتی افتاد: «علی» برادر عمرو از سربازان سپاه ابن سعد بود. او با دیدن جسم بی جان برادرش بر روی

خاک، از سپاه ابن سعد به در آمد و فریاد بر آورد: «ای حسین! ای دروغگو! برادرم را فریب دادی تا این که او را کشتی» امام حسین علیه السلام فرمود: «من برادرت را فریب ندادم، بلکه خدای تعالی او را هدایت فرمود، و تو را گمراه ساخت» او گفت: «خدای مرا بکشد، اگر تو را نکشم» به امام حمله ور شد تا با نیزه، ضربه‌ای به آن حضرت وارد آورد. «نافع بن هلال» که از جمله یاران باوفای امام بود پیش دستی کرد و نیزه‌ای به سوی او پرتاب کرد، او بی‌هوش بر روی زمین افتاد. اطرافیانش او را از معرکه خارج ساختند و سپس معالجه کردند. [۶۷۱]. درسی که می‌توان گرفت: دو برادر با ویژگی‌های حق و باطل رو در روی هم قرار گرفتند؛ یکی در بهشت پیش روی امام قرار می‌گیرد؛ زیرا در این دنیا از همه چیز برای حفظ امام گذشت، ولی دیگری تنها عصیت - یعنی خون و برادری - تکیه کرد و به حق و باطل بودن توجه نمی‌کرد. بعید نیست همین ضعف در ادراک و شناخت او را به بی‌معرفتی [صفحه ۲۱۱] به امام سوق داده و در صف دشمن خدا قرار داده است. سرانجام او را رهسپار دوزخ شد. این بخش در واقعه‌ی کربلا جای تدبیر بسیار دارد: دو برادر که یکی در صف اول حق و دیگری در صف ضلالت قرار گرفته است. امام به علی فرمود: خداوند او (برادرت) را هدایت و تو را گمراه کرد. عوامل هدایت خداوند یا گمراهی او چیست؟ تردیدی نیست که هدایت خدا شامل اهل تقوا و پرهیزگاران است؛ همان گونه که خود فرمود: «هدی للمتقین [۶۷۲]؛ (این کتاب) اهل تقوی را هدایت می‌کند» گمراهی او از آن بی‌بند و باران، و کسانی است که در رفتار و کردار و نیت خویش تنها به برآوردن خواسته‌های نفسانی بسنده می‌کنند. دیگر این که کسانی که در این دنیا خود را سپر بلائی امام می‌کنند، با کسانی که تنها دنباله‌روی امام می‌کنند یکسان نیستند. کسانی که جلودار حق‌اند و از وجود امام علیه السلام دفاعی بی‌نظیر می‌کنند، در بهشت نیز در پیش آن حضرت‌اند؛ حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام این گونه بود. عمرو بن قرظ و ابوثمامه نیز در کربلا چنین نقشی را ایفا کردند.

## نافع بن هلال الجملی

### اشاره

«نافع» پسر «هلال» پسر «جمیل» از تیره «مذحج جملی» است. [۶۷۳] او از قاریان قرآن، مردی جنگجو، شجاع و از نویسندگان حدیث به شمار می‌آمده است. گفته‌اند او از بزرگان «قوم بنی مراد» (شاخه‌ای از قبیله مذحج) و یمنی تبار بوده است. به سبب علاقه بسیار به امام علی علیه السلام، افتخار شرکت در سه جنگ صفین، جمل و نهروان را نیز داشته است. او همچنین توفیق یافت در بین راه در «عذیب الهجانان» به امام حسین علیه السلام و یاران او ملحق شود. [۶۷۴]. [صفحه ۲۱۲]

### تجدید بیعت با امام

روز دوم محرم، امام وارد کربلا شد و خطبه‌ای ایراد فرمود؛ یاران امام در حمایت از آن حضرت، یکی پس از دیگری پیمان بستند، از جمله آنها که مفصل‌تر از همه سخن گفت نافع بود. نافع در حالی که بر پای ایستاده بود این گونه اباعبدالله الحسین علیه السلام را مورد خطاب قرار داد: «شما می‌دانید جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله نتوانست محبتش را به مردم بنوشاند، یا آنها را آن گونه که خود دوست داشت تحت فرمان خود درآورد. در حالی که بعضی از آنان از منافقین بودند، به آن حضرت وعده یاری می‌دادند، و در نهان او را فریب می‌دادند، او را هنگام برخورد از غسل شریفین تر ملاقات می‌کردند، ولی پشت سر از حنظل (میوه‌ای تلخ مزه چون هندوانه است که در بیابانهای حجاز می‌روید) تلخ تر بودند، تا این که جان مبارکش را خدای تعالی به شوی خود برد؛ وضعیت پدرتان علی علیه السلام نیز همین گونه بود. قومی برای یاری رسانیدن، گرد او فراهم آمدند، و گروهی عهدشکنان (عایشه، طلحه،



زیبر) بودند که به جنگ علیه او برخاستند و عده‌ای ظالمان (معاویه و عمرو عاص) و جمعی مارقین و بیرون‌شدگان (خوارج نهروان) بودند تا این که اجلش فرا رسید و به سوی رحمت و رضوان خدا پرکشید. امروز شما نزد ما همان گونه‌اید. کسانی عهد خود شکسته‌اند و از تحت بیعت بیرون شده‌اند. این به خود آنها زیان می‌رساند، در حالی که خداوند بی‌نیاز از آن است. پس ما را در حالی که خود رشد یافته و به سلامت هستید حرکت ده، به سوی غرب یا شرق، هر کدام که بخواهید. به خدا سوگند، ما از تقدیر خداوندی باکی نداریم و از ملاقات پروردگاران هیچ کراهتی نداریم. ما بر مبنای نیات و بینش‌های خود رفتار می‌کنیم. ما هر که شما را دوست دارد دوست می‌داریم و به او مهر می‌ورزیم و هر که با شما دشمنی کند، دشمن می‌داریم». [۶۷۵]. [ صفحه ۲۱۳ ]  
درسی که می‌توان گرفت: تمام سخنان این مرد خردمندانه است؛ او با استفاده از تاریخ آینده را از پیش می‌بیند و به صراحت می‌گوید: بر مبنای بصیرت، به عشق شما گرفتار آمده‌ایم.

### پرچمداری نافع در روز هفتم

محاصره امام و یارانش در روز هفتم به اوج شدت خود رسیده بود. آب ذخیره نیز به اتمام رسیده و راه ورود به آب هم بسته شده بود. هر کس به فکر این تشنگی بود. به طور طبیعی عطش در بین اطفال و زن‌ها بیشتر جلوه می‌کرد. این وضعیت بیش از همه عباس علیه‌السلام را می‌آزرده. [۶۷۶]. طبری گوید: امام حسین علیه‌السلام چاره‌ای اندیشید و برادرش عباس را صدا زد و به او فرمود که شبانه به پرچمداری نافع بن هلال با سی سوار و بیست پیاده که هر کدام مشک آبی را حمل می‌کنند، رو به فرات روند. نافع در جلو آنها در حرکت بود «عمر بن حجاج زبیدی» که مأمور حراست از فرات بود، فریاد زد: «کیستی؟» نافع گفت: «از پسر عموهای تو» پس گفت: «تو که هستی؟» نافع گفت: «نافع بن هلال»، گفت: «برای چه آمده‌ای؟» گفت: «آمده‌ایم از این آب که ما را منع کرده‌اید بنوشیم». عمرو گفت: «گوارایت باد، بنوش! ولی برای حسین از این مبر» نافع گفت: «لا والله، لا اشربی منه قطره و الحسین و من معه من آل و صحبه عطاشی؛ [۶۷۷] نه به خدا سوگند، قطره‌ای از آن آب [ صفحه ۲۱۴ ] نمی‌نوشم در حالی که حسین و خاندان و یاران همراهش، همه تشنه‌اند». دیگر یاران و دوستان سررسیده بودند، نافع فریاد زد ظرف‌های خود را پر کنید. پس از آن «عمر و بن حجاج» با یاران حسین علیه‌السلام درگیر شدند. در این هنگام برخی، مشک‌های آب را پر کردند و برخی چون قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام و نافع مشغول جنگ شدند تا از دیگر دوستان حمایت کنند و آنها بتوانند آب را سلامت به خیمه‌ها برسانند. [۶۷۸]  
مردانی از دشمن در این درگیری کشته شدند. آن شب به لطف خدا و رشادت‌های عباس بن علی علیه‌السلام مردانگی نافع و یاران، آب به سلامت به خیمه‌های حسینی راه یافت.

### نافع در شب عاشورا

نیمه شب عاشورا، امام از خیمه خارج شد تا تپه‌ها و گردنه‌های اطراف را بنگرد. در این هنگام نافع امام را دنبال می‌کرد. امام از او پرسید: «به چه سبب شما از خیمه بیرون آمدی؟» گفت: «ای فرزند رسول خدا! خروج شما از خیمه گاه به طرف سپاه طغیان‌گر، مرا به وحشت انداخت» امام فرمود: «من از خیمه بیرون آمدم تا این که از این تپه‌ها و بلندی‌ها و کوتاهی‌ها برای زمان حمله اینها مطلع شوم». سپس آن حضرت روی برگرداند، دست نافع را گرفت و فرمود: «این (حمله و درگیری) - به خدا سوگند - وعده‌ای تخلف‌ناپذیر است». سپس فرمود: «آیا نمی‌خواهی در این شب تار از بین این دو کوه بگذری و جان خودت را نجات دهی؟» نافع خود را به روی قدمهای امام خود انداخت، بوسه می‌زد و می‌گفت: «ان سیفی بالف و فرسی مثله، فوالله الذی من بک علی لا فارقتک حتی یکلا - عن فری و جری؛ [۶۷۹] شمشیرم به هزار و نیز اسبم به همین گونه می‌ارزد، پس به آن خدایی که بر من به

حضور در رکاب شما منت نهاد سوگند، هرگز تا هنگامی که شمشیرم به کار آید از شما جدا نمی‌شوم». [صفحه ۲۱۵]

## نافع و کشف راز

بعد از آن گفت و گو در شب عاشورا بود که «نافع» می‌گوید: در شب عاشورا هنگامی که امام وارد خیمه خواهرش زینب شد، من خود شنیدم زینب علیها السلام به امام عرض کرد: «آیا شما نیات یارانتان را آزموده‌اید؟ می‌ترسم در هنگام درگیری اینها شما را تسلیم دشمن کنند» امام در پاسخ فرمود: «والله لقد بلوئتهم فما وجدت فيهم الا الاشوس الالفعس، يستأنسون بالمنية دوني، استيناس الطفل الى محالب امه؛ [۶۸۰] به خدا سوگند، اینها را امتحان کرده‌ام پس آنها را چنان یافتم که مردانی سینه سپر کرده‌اند، به گونه‌ای که به مرگ زیر چشمی می‌نگرند و به مرگ در راه من چنان شیرخواره به سینه مادرش مأنوس‌اند». نافع می‌گوید: چون این گفتار امام را شنیدم به گریه افتادم و نزد حبیب بن مظاهر رفتم و داستان گفت و گوی امام و خواهرش را بازگو کردم. [۶۸۱] برخورد حبیب با این سخنان را در ذیل گفتاری درباره‌ی او بیان خواهیم کرد. درسی که می‌توان گرفت: نکته اینجاست که امام در پاسخ خواهر فرمود: من آنها را امتحان کرده‌ام. همه مدیران باید این درس را فراگیرند که کارگزار خویش را به بوته امتحان کشیده تا که در درگیری‌ها خود به خسران مبتلا نگردند، که این شیوه الهی را از حسین علیه السلام آموخته‌ایم

## مبارزه نافع

طبری گزارش کرده: چون عمرو بن قرظه انصاری به شهادت رسید، برادرش علی که در لشکر ابن سعد بود، خونس به جوش آمد. به طرف امام حسین علیه السلام حمله‌ور شد. نافع بن هلال بر او پیش دستی کرد و با شمشیر چنان ضربه‌ای بر او زد که از روی اسب به زمین سقوط کرد. دوستانش او را گرفتند و از معرکه خارج کردند، او سپس معالجه شد و حالش [صفحه ۲۱۶] خوب شد. [۶۸۲] «طبری از ابومخنف» گزارش کرده که نافع در روز عاشورا این رجز را بر زبان داشت: «انا الجملی انا علی دین علی؛ من پسر جملی هستم، دینم دین علی است». [۶۸۳]. در پاسخ او «مزاحم بن حریث» گفت: ما بر دین فلاینی هستیم»، نافع گفت: «تو بر دین شیطانی» و با شمشیر به او حمله کرد. مزاحم به نافع پشت کرد تا که خود را از دست او برهاند، اما شمشیر نافع بر او پیشی گرفته بود و او را به زمین زد. عمرو بن حجاج فریاد زد: «آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ احدی از شما تاب مبارزه با آنها را ندارد». [۶۸۴]. درسی که می‌توان گرفت: به راستی یاران حسین علیه السلام مردانی جوانمرد بودند که دشمن، خود به قوت ایمان و روح متعال آنها بارها اعتراف کرده بود. نافع بن هلال تیرهای مسموی را که نامش را بر سرنیزه‌اش نوشته بود، به طرف دشمن پرتاب کرد. [۶۸۵] در حین پرتاب این گونه رجز می‌خواند: «ارمی بها معلمة افواقها و النفس لا ینفعها اشفاقها؛ [۶۸۶]. مسمومۀ تجری بها اخفاقها لیملان ارضها رشاقها تیرهایی پرتاب می‌کنم که بر فاق آن نوشته شده است، و نفس را ترس او سودی نبخشد؛ در حالی که مسموم و مستانه جلو می‌رود، تا این که زمین رزمگاه را پر از تیرهای لطیف کند». [صفحه ۲۱۷] او با پرتاب تیرهایش، بسیاری را زخمی کرد و توانست دوازده نفر را به خاک اندازد هنگامی که تیرهای او تمام شد شمشیر را برکشید و به میان لشکر دشمن رفت. او در حال حمله این رجز را می‌خواند: «انا الغلام الیمنی الجملی دینی علی حسین و علی ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک رای و الاقی عملی؛ [۶۸۷]. من جوان یمنی جملی هستم، که دینم همان دین حسین و علی است؛ آرزوی من است که امروز کشته شوم. پس آن رأی من است و عملم را خود ملاقات می‌کنم». برای کشتن او گروهی از سپاه کوفه او را محاصره و عده زیادی او را سنگباران کردند، دسته‌ای دیگر با نیزه به او حمله‌ور شدند تا این که بازوان آن بزرگ مرد را شکستند و او را به اسارت گرفتند. [۶۸۸].

## شهادت نافع

شمر نافع را دستگیر کرد و همراه یارانش به نزد ابن سعد برد. وقتی به ابن سعد رسیدند، پرسید چه باعث شد که چنین به روز خود آوری؟ نافع گفت: «به خدا قسم، از شما دوازده مرد کشته‌ام - جز کسانی که مجروح ساخته‌ام رحمه الله علیه - و البته هرگز خود را بر این تلاش ملامت نمی‌کنم، و اگر برایم بازویی باقی مانده بود نمی‌توانستید مرا اسیر سازید» [۶۸۹] شمر شمشیر خود را برکشید، نافع به او گفت: «به خدا قسم ای شمر! اگر تو از مسلمین باشی بر تو سخت خواهد بود که خدا را ملاقات کنی در حالی که خون‌های ما را بر گردن داشته باشی. خدا را قسم و شکر، که مرگ ما را به دست بدترین خلقش قرار داد». پس از آن، شمر قدمی پیش [صفحه ۲۱۸] نهاد و نافع را گردن زد. [۶۹۰]. «نافع» در زیارت ناحیه این گونه مورد سلام واقع شده است: «السلام علی نافع بن هلال البجلی المرادی؛ [۶۹۱] سلام بر نافع پسر هلال بجلی مردادی». درسی که می‌توان گرفت: آخرین گفتار نافع نشان می‌دهد که با عاقبت به خیری و ثابت قدمی به جنت الهی پرکشید.

### واضح ترکی

### اشاره

«واضح» غلام «حرث سلمانی مدحجی» و از نژاد ترک بوده است. او از مردان پاک دامن و شیعیان علاقمند به اهل بیت علیهم السلام بوده است. او به شجاعت نیز موسوم بوده است. [۶۹۲]. «واضح» به همراهی «جناده بن حرث» به امام حسین علیه السلام و یاران او پیوست. [۶۹۳].

### شهادت واضح

سماوی می‌گوید: آن چه به گمانم درست تر آمده همان است که اهل مقاتل یادآور شده‌اند که واضح در روز عاشورا با دشمن به مبارزه برآمد و پیاده با شمشیری آخته به سوی آنها شتافت، در حالی که این گونه رجز می‌خواند: «البحر من ضربی و طعنی یصطلی و الجو من عثیر نقعی یمتلی اذا حسامی فی عینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجلی؛ [۶۹۴]. از ضربت شمشیر و نیزه‌ام دریا به موج می‌افتد، و فضا از درگیری کشتارم پر می‌شود؛ هنگامی که شمشیرم در دست راستم به حرکت می‌آید، قلب حسدورز را می‌شکافد». [صفحه ۲۱۹] گفته‌اند: هنگامی که «واضح» به زمین افتاد، امام را خواند و از او کمک خواست. امام با شتاب خود را بر بالینش رساند، او را در بغل گرفت و بوسید. «واضح» که در حال جان دادن بود گفت: «کجا چون منی با فرزند رسول الله، این گونه باشد که او گونه بر گونه‌ام نهد» و سپس جان پاکش از تن به در آمد و به فوز شهادت رسید. [۶۹۵]. درسی که می‌توان گرفت: تردیدی نیست که امام بر بالین پاره‌ای از یاران خود حضور یافته است. همه یاران و اصحاب امام دارای کمالات معنوی بوده‌اند؛ اما امام برخی را مورد مهر و محبتی ویژه قرار داده که در خور دقت است. از جمله کسان، غلامی است که شاید در دیدگاه این و آن چندان به او اعتنا نمی‌شده است. برخوردار محبت‌آمیز امام با فردی که به ظاهر از وجه‌های چندان در میان مردم برخوردار نیست، خود درسی اخلاقی است. این برخوردار محبت‌آمیز، خود او را نیز به حیرت و اعجاب واداشته است.

### اسلم (مسلم) بن عمرو

### اشاره

«اسلم» فرزند «عمرو» و از نژاد ترک بود. او افتخار خدمتگزاری و کاتب بودن سیدالشهداء علیه‌السلام را نیز داشت [۶۹۶] و همچنین از جمله قاریان قرآن کریم بود و با زبان عربی آشنایی داشت. [۶۹۷]. درسی که می‌توان گرفت: شگفت این که اقوام و تیره‌های مختلف، در صف حق و باطل حضور داشته‌اند و صفوف حق و باطل منحصر به گروه‌های خاص نبوده است.

### شهادت اسلم

سیره‌ها و مقاتل درباره نحوه شهادت اسلم گفته‌اند: او برای جنگ خارج شد در حالی که این اشعار را می‌خواند: «امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر؛ [صفحه ۲۲۰] امیرم حسین است و او بهترین امیر است، او موجب سرور و شادی دل، و بشارت دهنده و ترساننده از خطر هاست». اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به سوی غلام خود «اسلم» که در حال احتضار بود، حرکت فرمود. [۶۹۸] زمانی که او را دید، هنوز رمقی از حیات در تن داشت. به امام حسین علیه‌السلام اشاره‌ای کرد که امام او را در بر گرفت و صورت به صورت او نهاد. او تبسمی کرد و گفت: «چه کسی مثل من است که پسر رسول خدا علیه‌السلام گونه‌اش را بر گونه او نهد». سپس روح پاکش به عالم اعلیٰ پر کشید. [۶۹۹]. درسی که می‌توان گرفت: او دیگر غلامی است که امام بر بالینش حضور یافته است. او عمری را در خدمت فرزند پیامبر بود و به خوبی از رفتار اهل بیت علیهم‌السلام باخبر بود؛ با این همه، برخورد امام چنان او را به هیجان آورد که به زبان آمد و حالت فخر و شیفتگی در چهره‌اش نقش بست.

### بریر بن خضیر همدانی کوفی

### اشاره

«بریر عبدالرحمن انصاری» از نیکان و تابعین امام همام، علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. او از بزرگان و قاریان مسجد کوفه و تفسیرنگاری پرهیزگار و از بزرگان و شرافتمندان قبیله همدان و ساکن کوفه بود. [۷۰۰] «بریر» دایی «ابواسحاق عمرو همدانی سبعی» است. ابواسحاق نیز از جمله تابعین (کسانی که پیامبر را با یک واسطه درک کرده‌اند) و از اهل کوفه بوده است. او چهل سال نماز صبح خود را به وضوی نماز عشاء به جای می‌آورد، و هر شب یک ختم قرآن می‌کرد. در زمان او کسی عابدتر از او نبوده، و [صفحه ۲۲۱] مورد اعتماد امام سجاد علیه‌السلام و اهل حدیث نیز بوده است. [۷۰۱]. وقتی خبر حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه منوره به مکه معظمه در کوفه پیچید، بریر از کوفه به سوی مکه حرکت کرد تا به جمع یاران امام بیوندد، و تا آخر امام را همراهی نمود. [۷۰۲].

### بریر و تجدید عهد با امام حسین

دومین روز محرم الحرام بود، امام و یاران وارد کربلا شدند. آن حضرت خطبه‌ای خواند. پس از آن، یاران یکی پس از دیگری با امام تجدید میثاق کردند. اما «بریر» پس از «زهیر» از جای برخاست و گفت: «یا بن رسول الله! لقد من الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک، تقطع فیک اعضائنا، ثم یكون جدک شفیعاً یوم القیامه؟» [۷۰۳] ای پسر رسول خدا! خدای تعالی وجود مبارکت را بر ما منت نهاده. در رکاب شما نبرد می‌کنیم، در راه شما اعضای بدنمان تکه تکه می‌شود. سپس در روز قیامت جد شما شفیع ما می‌شود».

## شب عاشورای بربر

سخت‌ترین شبی که بر اهل بیت علیهم‌السلام گذشت شب عاشورا بود؛ اما حالت «بربر» در آن شب دیدنی بود. او در آن شب با «عبدالرحمن» مزاح و شوخی می‌کرد. «عبدالرحمن» به او اشکال گرفت که این ساعت، زمان شوخی و بذله‌گویی نیست. «بربر» در پاسخ گفت: «ای برادر! قوم و تبار من می‌دانند که زمانی که جوان بوده‌ام اهل بذله‌گویی نبوده‌ام، چه رسد به زمان پیری و کهولت سن. اما من واقفم به آن چه به زودی ملاقاتش خواهیم کرد. به خدا سوگند، تنها فاصله ما و حورالعین حمله این قوم با آن شمشیرهایشان است، چقدر مایلم آن زمان هم اکنون باشد». [۷۰۴]. [صفحه ۲۲۲]

## خطبه بربر در روز عاشورا

صبح عاشورا پس از خطبه زهیر، امام حسین علیه‌السلام به بربر اجازه خطابه دادند. [۷۰۵] او در حالی که به سپاه «ابن سعد» نزدیک می‌شد، سخن را این گونه آغاز کرد: «ای مردم! خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدای تعالی و چراغی روشنگر در میان ما قرار داد. این آب فرات که نوشیدن آن بر حیوانات مباح است، چرا بر فرزند دخت پیامبر منع شده؟ آیا مزد رسالت محمد، این است؟» [۷۰۶] این گفتار او اشاره به آیه‌ای از قرآن است که مودت به اهل بیت مزد رسالت دانسته شده است. در پاسخ او گفتند: «ای بربر! زیاد حرف می‌زنی! به خدا سوگند که حسین باید تشنه باشد، همان گونه که کسانی قبل از او تشنه‌کام بودند». بربر اضافه کرد: «اینک بار گران محمد صلی الله علیه و آله بر دوش شما قرار گرفته، [۷۰۷] در حالی که اینها فرزندان، خاندان، حرم و دختران او هستند، پس بگوئید قصد دارید با آنها چه کنید؟» گفتند: «می‌خواهیم امیر، عبیدالله ابن زیاد، بر حسین و خاندانش تسلط یابد و هر چه او خواست انجام شود». بربر گفت: «آیا نمی‌پذیرید که حسین و خاندانش به محلی که از آنجا آمده‌اند بازگردند؟ ای وای بر شما اهل کوفه! آیا نامه‌هایی را که روانه کردید و عهد و پیمان‌هایی که بستید و خدا را شاهد گرفتید، فراموش کرده‌اید؟ وای بر شما، آیا اهل بیت پیامبرتان را دعوت کرده‌اید، در حالی که می‌پنداشتید جانتان را بهر آنها خواهید داد، ولی هنگامی که آنها رو به شما آمدند آنها را تسلیم ابن زیاد ساختید و از آب فرات منعشان کردید؟ با فرزندان پیامبرتان پس از او چه بد برخورد کردید. شما را چه شده است؟» خدا در قیامت [صفحه ۲۲۳] شما را سیراب نگرداند، شما بد امتی هستید». از میان لشکر دشمن کسانی گفتند: «ای فلان! ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی». بربر در پاسخ گفت: «سپاس خدای را که بینش مرا بیش از شما قرار داد. پروردگارا! من از رفتار این قوم بیزارم، تو خود تیرهایی در بین آنها بیفکن که تو را در حالی که تو از آنها غضبناک باشی ملاقات کنند». سرانجام آن گروه بربر را تیرباران کردند و او مجبور به عقب‌نشینی شد. [۷۰۸]

درسی که می‌توان گرفت: در سخنان بربر خطاب به دشمن به نکاتی می‌توان اشاره کرد: ۱. امام و یاران آن حضرت، هرگز از خیرخواهی مسلمان‌نماها قدمی عقب‌نشینی نکرده‌اند؛ ۲. بربر خداپرست است؛ ۳. او به رسول خدا ایمان دارد؛ ۴. مزد رسالت محمد صلی الله علیه و آله را که محبت و مودت به اهل بیت رسول الله است، ادا کرده است؛ ۵. وصیت پیامبر که فرمود: من در میان شما دو چیز گرانمایه و پرارزش (قرآن و عترت) را می‌گذارم، مورد توجه قرار داده است؛ سخن پیامبر درباره اهل بیت علیهم‌السلام مورد اتفاق همه علمای شیعه و سنی است. گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این است: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدًا لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ من می‌روم و در میان شما دو چیز گرانمایه می‌گذارم، که قرآن و عترت من است. زمانی که به این دو چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا که در حوض کوثر به من ملحق شوند». ۶. به مردم راه حل مناسب داده که اگر از عهد خود پشیمانید، بگذارید امام برگردد؛ [صفحه ۲۲۴] ۷. آنها را به عنوان انسان متوجه عهد و وفای پیشین خود کرده است. و اما برخورد دشمن با بربر چگونه بود: ۱. تو زیاد سخن می‌گویی! ۲.

حسین باید تشنه بماند، چون قبل از او کسانی تشنه بودند! ۳. خواست ما خواست ابن زیاد است! ۴. نمی فهمیم که تو چه می گویی! ۵. دست آخر انسانهای بی منطق او را تیرباران می کنند؛ یعنی از زور در برابر منطق بهره می گیرند.

### مباهله و شهادت بریر

در روز عاشورا «یزید بن معقل» فریاد زد: «ای بریر! رفتار خداوند با خودت را چگونه دیدی؟» بریر پاسخ گفت: «جز خوبی از خداوند بر خودم و جز بدی بر توحیزی ندیدم» یزید گفت: «پیش از این دروغگو نبودی، امروز دروغ می گویی. آیا به یاد داری روزی را که در بنی لوذان با هم قدم می زدیم و تو می گفتی معاویه گمراه است و امام هدایت، علی بن ابی طالب است» بریر گفت: «آری، و به درستی این مطلب شهادت می دهم» یزید گفت: «و من شهادت می دهم تو از گمراهان هستی». بریر او را به مباهله فراخواند. هر دو، دست به آسمان برداشتند و از خدای سبحان خواستند که خود، دروغگو را رسوا سازد و او را بکشد و سپس به نبرد پرداختند. بریر ضربتی به کلاهخود او زد که مغزش متلاشی شد و از شدت ضربت بریر، شمشیر در فرق او گیر کرده بود و «بریر» تلاش می کرد که آن را از فرق او بیرون کشد، در آن گیرودار «رضی بن منقذ عبدی» به بریر حمله کرد. هر دو دست به گریبان یکدیگر داشتند که بریر او را بر زمین افکند و بر سینه او نشست. رضی یاران خود را فراخواند و از آنان کمک طلبید. «کعب بن جابر عمرو اسدی» از پشت سر به بریر حمله کرد. در این هنگام «عقیف بن زهیر» (که خود از سپاهیان ابن سعد بود) فریاد زد: «این بریر بن خضیر قاری بزرگی است [صفحه ۲۲۵] که بر ما در مسجد کوفه قرآن تلاوت می کرد» کعب به گفتار منادی اعتنایی نکرد و نیزه خود را به کمر بریر کوبید. در این حال بود که بریر بر روی سینه رضی افتاد و در حالی که صورت رضی را به دندان گرفته بود از روی او به زمین افتاد و کعب با شمشیر، ضربه‌ای به یار وفادار حسین علیه السلام زد، و او را به شهادت رساند. پس از آن که کعب به سوی اهل و اعیال خود بازگشت، «نوار» - همسر او - برخورد تندی با شوهرش کرد و گفت: «آیا تو بر فرزند فاطمه حمله ور شدی و سید قراء را کشتی؟ عجب کار بزرگی را به انجام رساندی! سوگند به خدا دیگر با تو کلامی سخن نخواهم گفت». [۷۰۹]. درسی که می توان گرفت: داستان مسیحیان «نجران» در قرآن شریف این گونه آمده: پیامبر اسلام به احتجاج برخاست و آخر الامر حاضر به مباهله شدند تا این که هر کدام از خدای تعالی بخواهند، حق روشن شود. هنگامی که پنج تن آل عبا برای مباهله حضور یافتند، علمای مسیح از مباهله با پنج تن آل عبا علیهم السلام سر باز زدند و خود را در مخاطره قرار ندادند. در هر حال، یکی از راه‌های مجادله با اهل باطل، مباهله است که مورد تأیید قرآن است. [۷۱۰].

### حفظه بن سعد اسعد شامی

### اشاره

[۷۱۱]. «حفظه» فرزند «اسعد» که او فرزند شام بن عبدالله» از قراء و بزرگان شیعه است. او [صفحه ۲۲۶] از قبیله همدان بود. حفظه مردی فصیح، بلیغ و شجاع بود. او پسری به نام علی داشت که در تاریخ از او یاد شده است. [۷۱۲] ابن شهر آشوب از او با نام «حفظه بن عمرو الشیبانی» یاد کرده است. [۷۱۳] او پس از شهادت «بریر» روانه میدان شد، در حالی که فریادش بلند بود: «ای قوم! من بر شما از روزی سخت، مثل روز احزاب و مانند حال و روز قوم نوح، عاد، ثمود و کسانی که پس از آنها بودند بیمناکم؛ آری، خداوند قصد ظلم و تعدی به بندگانش را ندارد؛ [۷۱۴] و ای قوم! من بر شما از روز تناد و فریادخواهی می ترسم. روزی که همه روی برگردانید، برای شما در برابر خداوند پناهی نیست، و هر کس را که خداوند در بیراهه وانهد، برای او راهنمایی نیست. [۷۱۵]



ای قوم! حسین را نکشید که شما را خداوند به عذابی ریشه کن می‌سازد، و البته هر که افترا پیشه کند نومید گردد». [۷۱۶]. امام حسین علیه‌السلام در حالی که او را مخاطب قرار داد، از خدای تعالی بر او پاداش نیک درخواست کرد و فرمود: «ای پسر سعد! خداوند تو را مورد مهربانی قرار دهد. هر آینه، اینها همان زمانی که به حق دعوت کردی و دعوتت را اجابت نکردند و به سوی تو حمله‌ور شدند تا خون تو و یارانت را بریزند سزاوار عذاب گشتند. (دیگر دیر شده) چه اینها برادران نیکوکار تو را کشته [و دستشان به خون آنها آلوده شده است]. [۷۱۷] حنظله گفت: «ای [صفحه ۲۲۷] فرزند رسول خدا! شما درست فرمودی. فدایت شوم، [۷۱۸] شما از من داناتر و به درک حق سزاوارترید». [۷۱۹]. درسی که می‌توان گرفت: نکته اینجاست که حنظله، در برابر قومی که مدعی مسلمانی است، ولی از قرآن بی‌خبر است، با تکیه به سه آیه (سوره مبارکه غافر، آیات ۳۳، ۳۱، ۳۰ و طه ۶۱) دیدگاه خود را بیان می‌کند. شگفت این که امام سخن او را اصلاح می‌کند و بیان می‌دارد که اکنون جای استفاده از این آیات نیست؛ چرا که اینها با شروع به خونریزی، دیگر خود را مستحق و سزاوار عذاب خداوند کرده‌اند. این انذار پیش از این درگیری نتیجه‌بخش و کارآمد بود؛ ولی الآن برای بازگشت قدری دیر شده است. توجه به این نکته، شعار «ما با همه، در هر حال با لبخند برخورد می‌کنیم» را رد می‌کند، آری لبخند و موعظه و پند برای بیداری جاهلان است؛ ولی اگر کسی به حد عناد و لجاجت رسید و دست به جنایت و ریختن خون این و آن زد، دیگر روش امام مقابله مناسب است: «(و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه)»؛ [۷۲۰] آنها را بکشید تا فتنه‌ای باقی نماند».

### شهادت حنظله

پس از آن «حنظله» از امام پرسید: «آیا به سوی آخرت شتاب نکنم؟ و به برادرانم ملحق نشوم؟» [۷۲۱] امام فرمود: «حرکت کن به خیر دنیا و آن چه در آن است، و (بشتاب) به سوی حکومتی که کهنه نگردد» به او اذن جهاد داده است. او این گونه با امام خداحافظی کرد: «سلام بر تو ای اباعبدالله! درود خداوند بر شما و بر اهل بیت شما، (خداوند) بین ما و شما [صفحه ۲۲۸] در بهشتش آشنایی برقرار کند» سپس امام فرمود: «آمین، آمین» [۷۲۲] و به کارزار پرداخت تا به فوز شهادت دست یافت. [۷۲۳]. در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی حنظله بن اسعد الشبامی؛ [۷۲۴] درود بر حنظله پسر اسعد شبامی».

### عبدالرحمن بن عبدالله ارجبی

#### اشاره

«عبدالرحمن» فرزند «عبدالله بن کدن بن ارحب» است. [۷۲۵] ایشان یکی از فرزندان «ارحب» که نژادشان همدانی است، بوده است. جناب «عبدالرحمن» مردی شناخته شده، شجاع، تابعی (از یاران امام علی علیه‌السلام) و صاحب نفوذ بوده است. [۷۲۶].

#### حرکت به سوی امام

تاریخ‌نویسان و سیره‌نگاران نقل کرده‌اند که «عبدالرحمن» را مردم کوفه به همراه «قیس بن مسهر» به مکه فرستادند؛ ایشان حدود پنجاه و سه نامه را به سوی امام آوردند. [۷۲۷] آن نامه‌ها، همگی امام را به سوی کوفه از طرف جماعتی دعوت می‌کردند. پیش از این، «عبدالله بن سبغ» و «عبدالله بن وال» تعدادی نامه به خدمت امام برده بودند. بنابراین، عبدالرحمن و قیس دومین فرستاده به سوی امام بودند. پس از این دو، سعید بن عبدالله حنفی و هانی بن هانی سبعی سومین نامه‌رسان بودند که نامه‌هایی را از اهل عراق به

سوی امام منتقل می کردند. [۷۲۸]. [ صفحه ۲۲۹ ] عبدالرحمن و قیس روز دوازدهم ماه مبارک رمضان وارد مکه شدند و دیگر سفرای اهل عراق در مکه یکدیگر را ملاقات کرده اند. [۷۲۹]. ابومخنف گفت: هنگامی که امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را فراخواند و ایشان را به کوفه فرستاد، چند نفر را به نام های قیس، عبدالرحمن، عماره بن عبید سلولی [۷۳۰] را همراه او به کوفه ارسال داشتند. بنابراین، عبدالرحمن از کسانی بود که بار دیگر خود به سوی امام بازگشت و جزء اصحاب امام شده تا این که روز عاشورا به فوز شهادت نائل آمد. [۷۳۱].

### شهادت عبدالرحمن

بعد از نماز ظهر بود که درگیری از سر گرفته شد. عبدالرحمن از امام اجازه گرفت و در حالی که این رجز را می خواند وارد میدان رزم شد: «صبرا علی الایساف و الایسنه صبرا علیها لدخول الجنة؛ [۷۳۲]. شکیبایی بر شمشیرها و نیزه ها، آری شکیبایی تا که به بهشت وارد شوی». او پس از این که عده ای را از پا در آورد، به شهادت رسید. بلاذری نقل کرده که «عبدالرحمن بن عبدالله بن کدن» این گونه می گفت: «انی لمن ینکر فی ابن الکدن انی علی دین حسین و حسن؛ [۷۳۳]. به کسی که من را نشناسد می گویم: من پسر کدن هستم، آری من بر دین حسین و حسن می باشم». [ صفحه ۲۳۰ ]

### شوذب بن عبدالله

### اشاره

«شوذب بن عبدالله» زمانی غلام «شاکر» پدر «عباس» بوده است. [۷۳۴] او از دوستان اران مخلص اهل بیت علیهم السلام بود. خانه و منزل او پناه و محل تدریس شیعیان بود. در خانه او از فضل اهل بیت علیهم السلام سخن گفته می شد. [۷۳۵] او خود از قراء و حافظان حدیث و دلاوریاران امام علیه السلام بود. «شوذب» همچنین سفیر جناب «مسلم بن عقیل» از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام بود. او نامه «مسلم» را به مکه برد تا به امام برساند. هنگامی که او به مکه رسید، خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام در مکه اقامت کرد و سپس همراه ایشان به کربلا آمد. (پیش از این اشاره شد که امام پاسخ مسلم را به «قیس بن مسهر صیداوی» داد که به کوفه رساند.) [۷۳۶].

### شهادت شوذب

عصر روز عاشورا «عباس» که از دیگر یاران وفادار امام است، شوذب را صدا زد و گفت: «ای شوذب! چه در خاطر داری تا آن را به انجام رسانی؟» شوذب پاسخ داد: «چه می کنم؟! من همراه تو در راه پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه می کنم تا کشته شوم». عباس گفت: «همین گونه درباره تو گمان می بردم؛ اما اکنون، در برابر ابی عبدالله علیه السلام قرار بگیر تا امام تو را به شمار آورد، همان گونه که غیر تو از یارانش را به شمار آورد؛ و تا این که من تو را به حساب آورم [و در اجر شهادت و فرستادن به سوی میدان جنگ شریک باشم]. پس به درستی، اگر در این لحظه با من کسی غیر تو بود که عزیز نزد من بود، او را پیش می فرستادم تا که او را به حساب آورم، چرا که امروز روزی است که سزاوار است در آن، با تمام توان خود طلب اجر و پاداش کنیم. چون بعد از این روز دیگر [ صفحه ۲۳۱ ] جای عمل نیست و تنها جای حساب است». [۷۳۷]. شوذب به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت: «السلام علیک یا اباعبدالله و رحمه الله و برکاته؛ سلام بر شما ای اباعبدالله و رحمت و برکاتش بر شما نازل



باد» و سپس از امام خداحافظی کرد، [۷۳۸] و در برابر آن حضرت به دشمن حمله ور شد و به فیض شهادت نائل آمد. [۷۳۹] شوذب چون دیگر یاران امام در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه مورد سلام قرار گرفته است: «السلام علی شوذب مولی شاکر؛ درود بر شوذب، غلام شاکر». [۷۴۰]. درسی که می‌توان گرفت: بیان عباس شایان توجه است؛ او با خیرخواهی بسیار شوذب را راهنمایی می‌کند تا او کاری کند که لحظاتی وجودش در یاد و ذهن امام نقش بندد، و لحظاتی امام را به شمار آورد. این درخواست ناشی از بینش عمیق عرفانی و امام‌شناسی اوست؛ چرا که امام «عین الله» است. در واقع او چشم بینای خداوند متعال است. اگر او به کسی از مهر و صفا نظر انداخت، بی‌تردید مشمول لطف رحمانی است. ای کاش! چنان بود که همیشه شاهد عنایت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) بودیم تا که مصداق «(و ألقى عليك محبة مني و لتصنع علي عيني)»؛ [۷۴۱] و من محبت خود را در دل تو انداخته و تو را در برابر چشمانم ساخته‌ام» باشیم. این جمله خطاب به موسای کلیم است.

## عباس بن ابی شیب شاکری

### اشاره

«عباس» فرزند «ابی شیب» است. [۷۴۲] او از اصحاب حدیث و از رؤسای قبیله «بنی شاکر» بود از تیره همدان بود. [۷۴۳] قبیله «بنو شاکر» در روزگار صفین شدیداً مورد مدح [صفحه ۲۳۲] امیرمؤمنان علیه‌السلام قرار گرفتند. آن حضرت درباره آنها فرمود: «لو تمت عدتهم الف لعبد الله حق عبادته؛ [۷۴۴] اگر تعداد آنها به هزار می‌رسید، خداوند آن گونه که سزاوار بود پرستش می‌شد». او از شیعیان ائمه اطهار علیهم‌السلام، مردی اهل کمال، زهد و ورع بود. بسیار زنده‌دل و شب‌زنده‌دار بود. پاره‌ای از ویژگی‌های او را «ابومخنف» در باب کوفه و مسلم، مورد توجه قرار داده و نگاشته است. [۷۴۵].

## حمایت عباس از امام

مسلم بن عقیل بعد از ورود به کوفه، وارد منزل مختار بن ابی‌عبید گردیدند، و برای مردم نامه‌ی امام حسین علیه‌السلام را خواندند. در این هنگام عباس بن ابی‌شیب شاکری از جای برخاستند و بعد از حمد و ثنای الهی گفتند: من از دیگران سخن نمی‌گویم و نمی‌دانم در دل‌های آنها چه می‌گذرد و از جانب آنها وعده فریبده نمی‌دهم، به خدا سوگند از چیزی که تصمیم گرفته‌ام سخن می‌گویم، به خدا سوگند اگر دعوتم کنید اجابت می‌کنم و با دشمنانتان خواهم جنگید، و در راه خدا با شمشیرم می‌جنگم تا به شهادت برسم». [۷۴۶]. او پس از شهادت شوذب وارد میدان رزم شد و در برابر امام ایستاد. به آن حضرت سلام کرد و این گونه گفت: «ای اباعبدالله! آگاه باش، به خدا سوگند، بر روی زمین خواه نزدیک یا دور، کسی نزد من عزیزتر از شما نیست، و کسی را چون شما دوست ندارم. اگر قدرت داشته باشم که ظلم را از شما به چیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد دور کنم، چنین خواهم کرد. سلام بر شما اباعبدالله! شهادت می‌دهم که بر هدایت شما و هدایت پدرتان استوار هستم». [۷۴۷]. [صفحه ۲۳۳] درسی که می‌توان گرفت: او با زبان و عمل در خدمت امام خود بود و تلاش می‌کرد تا ادعای خود را به زینت عمل بیاراید. گونه شهادتش شاهد این بیان است.

## شهادت عباس

«عباس بن شیب شاکری» پس از بیان اراداتش به مقام ولایت در حالی که شمشیرش آخته بود و زخمی بزرگ بر پیشانی داشت

وارد میدان رزم شد و با فریادی بلند مبارز طلبید. [۷۴۸]. «ربیع بن تمیم همدانی» می‌گوید: «همین که دیدم کسی به میدان رومی آورد، او را شناختم. من عابس را در غزوات و جنگ‌ها دیده بودم. او شجاع‌ترین مردم بود. فریاد زد: ای مردم! «هذا اسد الاسود هذا ابن شیب» او شیر شیران رزم، پسر شیب است». سپس گفتم: «مبادا کسی به تنهایی با او درآویزد». پس عابس فریاد می‌زد: «الا-رجل، الا رجل؟؛ آیا مردم رزم نیست، مرد رزم نیست؟» هیچ کس به سوی او پای پیش نمی‌نهاد. در این میان فریاد عمر بن سعد بلند شد که او را سنگباران کنند. از هر طرف سنگ به سوی او پرتاب می‌شد. «عباس» وقتی هجوم ناجوانمردانه دشمن را دید، زره از تن به در کرد و پشت‌بند را گشود و به دور انداخت. گوشت و پوست آن مرد دلاور با برخورد سنگ‌ها آسیب دید، ولی او از مرگ هراسی نداشت. این بود که حمله سختی را آغاز کرد و با نبرد قهرمانانه‌اش بیش از بیست نفر از آن ذلیلان را به خاک انداخت. سرانجام، طاقی برای او نمانده بود که به محاصره دشمن درآمد. [۷۴۹] پس او را به شهادت رسانیدند و سر مبارکش را از بدن جدا ساختند. پس از شهادتش دیدم که بزرگ هر گروه می‌گفت: «من او را کشته‌ام» و دیگری می‌گفت: «من او را به قتل رسانیده‌ام» هر یک از آن سپاه سنگدل برای [صفحه ۲۳۴] فخر و شرف خویش تلاش می‌کرد تا کشتن او را به خود منسوب کند و سر بریده‌اش را به خود اختصاص دهد. ابن سعد به این نزاع پایان داد و گفت: او را یک نفر نکشته است. [۷۵۰] آری، این سر پس از «عبدالله بن عمیر کلبی» و «عمر بن جناده» سومین سری بود که به سوی امام حسین علیه‌السلام پرتاب می‌شد. [۷۵۱]. «عباس» در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه این گونه مورد خطاب امام قرار گرفته است: «السلام علی عابس بن شیب الشاکری؛ [۷۵۲] سلام بر عابس پسر شاکری». درسی که می‌توان گرفت: برهنه شدن عابس در برابر سنگ‌اندازان سزاوار تأمل است. برخورد او گویای اوج ایمان، معرفت، و یقینش به ساحت مقدس امام و راه مستقیم آن ولی الله الاعظم است. آری هرگاه عشق به اوج کمال رسد، چنان انسان از خود بی‌خود می‌شود که همه چیز را خالصانه و بی‌پیرایه بر در دوست می‌نهد.

### جون بن حوی مولی ابی‌ذر الغفاری

#### اشاره

شیخ طوسی رحمه الله جون را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام شمرده است. [۷۵۳] «جون» [۷۵۴] اهل «نوبه» و غلام سیاه‌پوستی بود که «ابی‌ذر غفاری» آن صحابی باوفای پیامبر او را از قید بندگی و بردگی آزاد کرده بود. «جون» از شیعیان امام علی علیه‌السلام شناخته می‌شد. او پیوسته پس از ابوذر همراه اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. زمانی در خدمت امام حسن علیه‌السلام و هنگامی با امام حسین علیه‌السلام بود. او امام حسین علیه‌السلام را از مدینه تا مکه و سپس از مکه تا عراق همراهی کرده بود. [۷۵۵] گویند جون در ساخت و تعمیر سلاح مهارت داشت. نقل شده جون، در [صفحه ۲۳۵] شب عاشورا خیمه ویژه‌ای برای خود برپا ساخته بود تا سلاح یاران حسین علیه‌السلام را تعمیر و اصلاح کند. در تاریخ آمده است، در روز عاشورا، امام درخواست او را برای جهاد این گونه رد فرمود: «تو از جانب من اذن (کناره‌گیری از جنگ) داری، فقط و فقط تو ما را برای دست‌یابی به عافیت همراهی کرده‌ای. بنابراین، خود را به راه و شیوه ما مبتلا مساز». [۷۵۶] گفته شده بعد از این بود که به خدمت دختر امیرمؤمنان، زینب علیها‌السلام و اطرافیان امام رسید تا آنها را شفیع خود سازد. پس از آن از امام اجازه جهاد گرفت و وارد میدان رزم شد. درسی که می‌توان گرفت: در راه احیای حق، هر کس باید از ابزار ممکن که مورد قبول نیز می‌باشد، بهره‌مند شود.

#### شهادت جون

جون در روز عاشورا در مقابل امام حسین علیه‌السلام ایستاده و از آن حضرت اجازه رزم خواست. اما امام به او اذن جهاد ندادند و حضرت فرمودند: ما تو را برای ایام عافیت و آسودگی خریداری کردیم ولی الآن خود را گرفتار نکن» جون خود را بر قدم‌های امام انداخت و بر آن بوسه می‌زد و می‌گفت: «ای فرزند رسول خدا! من برای آسودگی خاطر خویش در گرفتاری از شما کمک می‌گرفتم، [۷۵۷] من خود می‌دانم که بوی خوشی ندارم، خویشانم افرادی فرومایه‌اند و رنگم سیاه است. اما شما از من از آن نفس بهشت گونه‌تان بدمید تا که خوش بو شوم، شرافت خویشاوندی یابم، و سیمابم سفید شود. به خدا قسم از شما جدا نخواهم شد تا این خون تیره‌ام با خون پاکتان مخلوط گردد» پس از آن گاه امام او را اجازه رزم دادند. [۷۵۸]. او وارد معرکه جنگ شد در حالی که این رجز را می‌سرود: «کیف یری الکفار ضرب الاسود بالسيف ضربا عن بنی محمد اذنب عنهم باللسان و الید ارجوا به الجنة یوم الورد؛ [۷۵۹]. [صفحه ۲۳۶] ای کفار، ضرب شمشیر سیاه را چگونه می‌بینید؟ به شمشیر ضربه‌ای از فرزند محمد، از آنها با زبان و دست حمایت می‌کنم، در حالی که به بهشت در روز قیامت امیدوارم» بعد از آن، بیست و پنج نفر از سپاه دشمن را به خاک انداخت. محمد بن ابی‌طالب می‌گوید: «زمانی که جون به زمین خورد، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بر بالینش آمد و بر حق او این گونه دعا فرمود: «اللهم بیض وجهه، و طیب ریحہ و احشره مع الابرار، و عرف بینہ و بین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله؛ [۷۶۰] پروردگارا! سیمای او را سفید کن، و او را خوش بوی گردان، و با محمد صلی الله علیه و آله محشورش نما، و بین او و محمد، آشنایی برقرار ساز.» علمای ما از امام باقر علیه‌السلام و از پدرشان امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل کرده‌اند: هنگامی که بنی‌اسد برای دفن شهدا، به معرکه جنگ آمدند، بعد از چند روز دیدند که بوی خوشی - چون مشک - از اندام جون متصاعد است. [۷۶۱]. سلام بر جون در زیارت ناحیه این گونه آمده است: «السلام علی جون بن حوی ابن حرمی مولی ابی‌ذر الغفاری؛ [۷۶۲] سلام بر جون غلام ابی‌ذر غفاری.» درسی که می‌توان گرفت: شناخت حق و رهروی آن به ظاهر افراد نیست. استجاب دعای ولی خدا آن قدر با شتاب انجام می‌پذیرد، به گونه‌ای که خواندن او در واقع اجابت خداوند است.

## انس بن حرث کاهلی اسدی

### اشاره

«انس» فرزند «حارث (حرث) بن نبیه» است. پدر انس منسوب به «کاهلی» از تیره و شاخه قبیله «بنی‌اسد» بوده است. «انس» خود پیرمردی بزرگ از صحابه بنی‌مکرم اسلام [صفحه ۲۳۷] بود. او از پیامبر نقل حدیث می‌کرد و افتخار شرکت در غزوه بدر و حنین در رکاب پیامبر را داشته است. پدرش - حرث - از صحابه پیامبر بوده است. [۷۶۳].

## انس در خدمت پیامبر اکرم

پیش از این اشاره شد که انس از صحابه پیامبر اکرم بوده است، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایات فراوان نقل کرده که شیعه و سنی آن را گزارش کرده‌اند. [۷۶۴] از جمله آنها این روایت است: «ان ابنی هذا الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذالک فلینصره؛ [۷۶۵] ان پسر من حسین در محلی به نام کربلا شهید خواهد شد، آگاه باشید هر که معاصر او بود، باید او را یاری کند.» به همین سبب هنگامی که انس بن حرث امام را به سوی عراق رهسپار دید، به خدمت آن حضرت شرفیاب شد و ایشان را یاری کرد و همراه ایشان به شهادت رسید. [۷۶۶] او از صالحان و رزم‌آورانی است که در یاری امام بسیار کوشش کرد. «جزری»، انس را از اهالی کوفه به شمار آورده است. [۷۶۷].

## انس در کربلا

وقتی امام حسین علیه‌السلام به کربلا فرود آمد، انس شبانه به امام و یارانش ملحق شد. [۷۶۸] او از جانب امام در کربلا مأموریت یافت که به لشکر عمر بن سعد وارد شود و جویا شود که این سپاه با این عظمت را برای چه به کربلا آورده است. گویند هنگام ورود، بر عمر بن سعد سلام نکرد. عمر بن سعد پرسید: «مگر تو ما را مسلمان نمی‌دانی که سلام نکردی؟» پاسخ داد: «مگر به کسی که در برابر فرزند رسول خدا قرار گرفته باید سلام کنم؟». [صفحه ۲۳۸]

## شهادت انس

عصر روز عاشورا «انس بن کاهل» به خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شد و اجازه رزم خواست. او کمر خود را با عمامه‌ای محکم پیچیده بود، و ابروان بلندش را با دستمالی بر پیشانی بسته بود، تا در حال رزم و جهاد جلوی چشمانش را نگیرد. چون نگاه امام حسین به چهره او افتاد، گریان شد و فرمود: «ای پیر مرد! خداوند سپاسگزار تو باشد».

## شعار حماسی انس

رجز شجاعانه‌ی این مرد بزرگ در برابر دشمن این بود: «قد علمت کاهلها و دودان و الخندفیون، قیس عیلان بن قومی أنه الاقران لدی الوغا و سادة الفرسان مباشر الموت بطعن آن لسنا نری العجز عن الطعان آل علی شیعة الرحمن و آل زیاد شیعة الشیطان؛ (قبائل) کاهل و دودان و خندف و بنوقیس خوب می‌دانند، که قوم من در وقت جنگ و رودررویی نزدیک‌ترین افراد به حریفان و سران جنگ هستند، با ضربه‌ای کاری دشمن را از پای می‌اندازیم و از هیچ ضربتی اظهار عجز و حقارت نمی‌کنیم، خاندان علی، پیروان دین خداوند بخشنده‌اند و خاندان زیاد پیروان شیطان‌اند». انس با آنکه پیر بود، هجده نفر از لشکر ابن زیاد را از پای در آورد و خود به آسمان شهادت پر گشود. [۷۶۹]. او در زیارت ناحیه مقدسه مورد سلام امام واقع شده است: «السلام علی انس بن الکاهل الالاسدی» و قاتل او «یقط بن ناشر الجهنی» مورد لعنت قرار گرفته است. [۷۷۰]. [صفحه ۲۳۹] درسی که می‌توان گرفت: در اصل حمایت فرزند رسول خدا و امام زمان، سالخورده، جوان، نوجوان و خردسال برابرند. وجود اشخاص پیر، در سپاه امام حسین علیه‌السلام، غزوات دوران پیامبر را تداعی می‌کند. هرگز از سالخورده‌گان توقع جهاد نیست؛ ولی دل بیدار آنها مانع از سکوت آنها می‌شد. امام چون رسول «مصعب بن عمیر» را در غزوه احد دید، به ناگاه گریان شد. اما آیا وجود این پیرمردان، بر نامردان سپاه ابن سعد، عبرتی روشن نبود؟

## حجاج بن مسروق

### اشاره

[۷۷۱] جعفری مدحجی رضی الله عنه «حجاج» پسر «مسروق جعفری» از قبیله «مدحج»، از شیعیان مشهور امیرمؤمنان علیه‌السلام است. او از صحابه امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که در کوفه زندگی می‌کرد. چون از حرکت امام به سوی کربلا باخبر شد، خود به استقبال امام از کوفه خارج شد و رو به جانب مکه، حرکت کرد و در بین راه به امام ملحق شد. [۷۷۲] وقتی امام حسین علیه‌السلام با لشکر حر برخورد نمودند و وقت نماز ظهر شد، امام علیه‌السلام به وی امر نمودند تا اذان بگوید [۷۷۳] و تا کربلا لحظه‌ای از امام جدا نشد تا

این که روز عاشورا، به شهادت نائل آمد.

### نماینده‌گی از طرف امام

در «قصر بنی مقاتل» که بیستمین منزل در راه کربلاست، امام، خیمه‌ای برافراشته دید. فرمودند: «این از آن کیست؟» پاسخ داده شد که آن «از عیب‌الله بن حر جعفری» است. امام به «حجاج بن مسروق» امر فرمود که عیب‌الله بن حر جعفری را دعوت کند تا با او و یارانش همراه شود. حجاج وارد خیمه ابن حر شد، پس از تعارفات معمولی، ابن حر پرسید: «چه خبر؟» حجاج پاسخ گفت: «برای تو یک هدیه و گرامی‌دستی دارم، اگر پذیرای آن باشی! این حسین است که تو را برای یاری فراخوانده، اگر در پیش او (دشمنانش) را بکشی، اجر [صفحه ۲۴۰] و پاداش نصیب تو می‌شود و اگر خود کشته شوی به مقام شهادت نائل آمده‌ای» ابن حر گفت: «به خدا قسم از کوفه خارج نشده‌ام مگر بدین سبب که فراوان دیدم افرادی را که برای جنگ با او خارج شده‌اند و شیعیان او به ذلت کشیده شده‌اند، پس از آن دانستم که او کشته خواهد شد و من قادر به یاری او نخواهم بود البته مایل نیستم که او مرا ببیند و من او را بینم». [۷۷۴]. درسی که می‌توان گرفت: این نکته اهمیت بسیاری دارد که واژه شهادت نزد حجاج بن مسروق عبارتی شناخته شده است. او کشته شدن در رکاب امام را شهادت می‌داند. از اشعار حماسی او در برابر امام - که به آن اشاره‌ای خواهیم کرد - او را با شهادت آشنا می‌بینم. دیگر این که یاران امام خود را «بین احدی الحسنین» می‌دیدند، یعنی بر این باور بودند که اگر کشته شوند در هر حال به مقامی رفیع دست یافته‌اند، و اگر بکشند و پیروز شوند باز هم اجر و ثواب احیای دین را کسب خواهند کرد. پس هرگز احساس ضرری و خسارتی نداشتند تا عقب‌نشینی کنند. در حالی که طرف مقابل نه به خیر دنیا دست یافت و نه به رضای الهی.

### شهادت حجاج

ابن شهر آشوب و دیگران گفته‌اند: وقتی که روز دهم محرم شد و جنگ آغاز شد، حجاج بن مسروق جعفری به نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و برای ورود به میدان اجازه خواست. امام به او اجازه داد. [۷۷۵] پس از شهادت انس، حجاج وارد میدان جهاد شد، و پس از نبردی خونین در حالی که محاسن شریفش به خون چهره‌اش رنگین شده بود، به نزد امام بازگشت و گفت: [صفحه ۲۴۱] «أقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم تلقی جدک النبی اباک ذالندی علیا ذاک الذی نعرفه وصیا [۷۷۶]. ای حسین! ای امامی که هم هدایت یافته‌ای و هم دیگران را هدایت می‌کنی و امروز جدت پیامبر را ملاقات خواهی کرد، سپس پدرت علی را که صاحب فضل و جود و احسان است، آن عزیزی که ما او را وصی رسول و جانشین بر حق او می‌دانیم». سپس امام علیه‌السلام به او فرمودند: «نعم، و انا القاهما علی اثرک؛ آری، من هم آن دو (بزرگوار) را پس از شما ملاقات خواهم کرد» او بار دگر رهسپار میدان رزم شد و پس از نبردی افتخارآفرین به شهادت رسید. [۷۷۷] در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده: «السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفری» [۷۷۸]. درسی که می‌توان گرفت: در این که برخی از یاران قدری می‌جنگیده‌اند و سپس باز به سوی امام بازمی‌گشته‌اند، سری نهفته است؛ از جمله: ۱. علاقه وافر نسبت به امام، آنها را به مرکز و قطب عشق فرامی‌خواند؛ ۲. این بازگشت را برای تجدید عهد و میثاق انجام می‌دادند؛ ۳. و خود تجدید قوا با رؤیت امام را آرزو می‌کردند که برآورده می‌شد؛ ۴. غرض برخی چون «عباس» این بود که امام او را به شمار آورد، و جهاد و شهادت او را بپذیرد.

### ضرب‌نامه بن مالک تغلبی

[۷۷۹]. جناب «ضرغامه» فرزند «مالک» است. او به واقع - چون اسم خویش - شیری در [صفحه ۲۴۲] میدان نبرد بود. شیعه‌ای شناخته شده و از بزرگانی بود که با مسلم بن عقیل علیه‌السلام در کوفه بیعت کرد. هنگامی که مسلم را مردم کوفه تنها گذاشتند و عهد شکستند، به همراه سپاه ابن سعد از کوفه خارج شد و به حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در کربلا پیوست. [۷۸۰].

### شهادت ضرغامه

بعد از نماز ظهر بود که ضرغامه از امام اجازه رزم خواست و در نبردی خونین در برابر امام شربت شهادت نوشید. [۷۸۱].

### عمر بن عبدالله الجندی

ابن شهر آشوب بر این باور است که «عمرو» فرزند «عبدالله جندی» در حمله نخستین شهید شده است. [۷۸۲] ولی فضیل بن زبیر گزارش نموده است که عمر در روز عاشورا زخمی گردیدند و بعد از یک سال به شهادت رسیدند [۷۸۳]. در زیارت ناحیه مقدسه نیز این داستان تأیید شده است: «سلام بر زخمی همراه سوار، عمر بن عبدالله الجندی». [۷۸۴].

### ابوعمر و نهشلی

مهران که از غلامان بنی کاهل است گفته: من در کربلا در کنار حسین علیه‌السلام خود شاهد بودم که مردی وارد میدان شد و درگیری بسیار سختی داشت. او چون صاعقه‌ای شرربار به هر طرف می‌تاخت، به گونه‌ای که هیچ کس را تاب برابری با او نبود؛ چرا که او به هر گروه که حمله‌ور می‌شد، آن بخش از سپاه را پاره می‌کرد. سپس به خدمت امام علیه‌السلام بازگشت و عرض کرد: [صفحه ۲۴۳] «بشر هدین الرشید یابن احمد فی جنه الفردوس تعلوا صعدا؛ [۷۸۵]. تو را بشارت، ای پسر احمد که به هدایت رشد یافته‌ای، به باغ فردوس پر می‌کشی و در آن بالا می‌روی». پس از آن پرسیدم: «این کیست؟» گفتند: «ابوعمره نهشلی است» پس «عامر بن نهشل» با او درگیر شد و او را کشت و سرش را از بدن جدا ساخت. [۷۸۶].

### سوید بن عمرو

آخرین یاور امام حسین علیه‌السلام «سوید بن عمرو بن ابی مطاع» بود. او به میدان آمد و به مبارزه پرداخت؛ اما در حین کارزار با صورت به زمین خورد و همگان پنداشتند او کشته شده، در حالی که زنده ولی بی‌هوش روی زمین افتاده بود. [۷۸۷] بعد از این، (در ضمن ذکر شهدای پس از امام) از او بیشتر سخن خواهیم گفت. [صفحه ۲۴۴]

### شهادت اهل بیت

### اشاره

از یاران امام حسین علیه‌السلام کسی جز اهل بیت علیهم‌السلام نمانده بود. در این هنگام، یاران امام که از اهل بیت علیهم‌السلام بودند با یکدیگر وداع کردند و برای دفاع از جان امام حسین علیه‌السلام روانه میدان شدند؛ [۷۸۸] اما اولین شهید از خاندان امام علی اکبر - بزرگترین فرزند امام - بود.

## علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

### اشاره

کنیه «علی اکبر» را «ابوالحسن» دانسته‌اند؛ [۷۸۹] ابوالحسن علی اکبر، در یازدهم ماه شعبان سال سی و سه هجری ولادت یافت. در حادثه کربلا- حدود بیست و هفت سال داشت. [۷۹۰] این نقل با سخن «ابن ادریس» و نقل دانشمندان تاریخ‌نگار و نسب‌شناس همخوانی دارد. آنان گفته‌اند «علی بن الحسین علیه‌السلام در اوائل خلافت عثمان بن عفان به دنیا آمده و از جد بزرگوارش حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام نقل حدیث فرموده است». [۷۹۱]. مشهور علمای اهل نسب و تاریخ از وی با لقب اکبر و بزرگترین فرزند امام حسین علیه‌السلام گزارش نموده‌اند. [۷۹۲] ولی برخی علمای شیعه وی را کوچک‌تر از امام سجاد علیه‌السلام دانسته‌اند [۷۹۳] که این نظر توسط مرحوم تستری مورد نقد واقع شده است. [۷۹۴]. [صفحه ۲۴۵] مادر آن بزرگوار را «لیلی» دانسته‌اند. پدر لیلی، «ابی مره» بوده که او خود پسر «عروه بن مسعود ثقفی» است. [۷۹۵] «عروه بن مسعود» یکی از بزرگان قومش بوده [۷۹۶] و او را شبیه‌ترین مردم به حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته‌اند. [۷۹۷] مادر لیلی «میمونه» دختر «ابی سفیان» پسر «حرب» پسر «امیه» می‌باشد. [۷۹۸] از امام رضا علیه‌السلام نقل شده که علی اکبر کنیزی را به همسری برگزیده بود. [۷۹۹].

### ویژگی‌های علی اکبر

به شهادت و اقرار امام حسین علیه‌السلام، علی اکبر علیه‌السلام آینه تمام‌نمای ظاهر و باطن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. [۸۰۰] بنابراین، او بسیار خوش چهره و خوش خلق بوده است. [۸۰۱]. درباره دوران کودکی علی اکبر، روایتی نقل شده که گویای اعجاز و کرامت و تربیت او در دامان حسین بن علی علیه‌السلام است. در کتاب «ضیاء العالمین» از «زفر بن یحیی» و او از «کثیر بن شاذان» گزارش کرده که گفت: «خودم شاهد بودم که علی اکبر در غیر فصل مناسب، از پدر بزرگوارش انگور طلب کرد. ناگاه امام حسین علیه‌السلام با دست به کنار دیوار مسجد زد که انگور و موزی از آن خارج شد. پس فرزند خود را از آن خوراند و فرمود: «ما عند الله لاولیائه اکثر؛ از آن چه نزد خدای تعالی است به اولیانش بیشتر می‌رسد». [۸۰۲] «ابوالفرج اصفهانی» از مغیره نقل کرده که روزی معاویه از اطرافیان خود پرسید: «به [صفحه ۲۴۶] نظر شما چه کسی سزاوار خلافت است؟» اطرافیان در پاسخ گفتند: «خود شما» او گفت: «نه، به اعتقاد من سزاوارترین کس بر خلافت علی بن الحسین است؛ هم او که آینه جدش رسول خدا و دارای صفات ممتازی چون شجاعت بنی‌هاشم و سخاوت بنی‌امیه، زیبایی چهره و فخر و فخامت ثقیف است» آری، دشمنی چون معاویه، علی اکبر را این گونه وصف می‌کند! [۸۰۳].

### حق از دیدگاه علی اکبر

ابی‌مخنف از عقبه بن سمرعان گزارش کرده، کاروان حسینی به «قصر بنی‌مقاتل» رسیده بود، در آخر شب ناگاه امام جوانانش را فراخواند و فرمان حرکت داد. کاروان در شب آرام آرام سیر می‌کرد. زمزمه آرام امام در حالی که کلمات «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین» را تکرار می‌فرمود، به گوش می‌رسید. این عبارات بیانگر واپسین روزهای عمر امام بود. علی اکبر از آن حضرت علت انتخاب آن گفتار را سؤال کرد. گفت و گوی امام با او و پرسش‌های دیگر او چنین است: «یا بنی انی خفت برأسی خفقه فعن لی فارس علی فرس فقال: القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم، فعلمت انها انفسنا نعت الینا، قال له: یا ابت لا اراک الله



سوء، السنا علی الحق؟ قال بلی، والذی الیه مرجع العباد. فقال: یا ابت اذا لانبالی نموت محقین. فقال علیه السلام جزاک الله من ولد خیر ما جزى ولدا عن والده؛ [۸۰۴] پسر من! مرا خواب ربود و چشمم گرم شد، ناگاه شنیدم سواری می گوید: این قوم حرکت می نمایند و مرگ آنها را تعقیب می کند، از این گفتار فهمیدم که مرگ ما فرا خواهد رسید. علی اکبر گفت: پدر جان! خداوند بر شما بدی نبیند، مگر ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود: آری، به حق آن کسی که همه بندگان به سوی او باز می گردند. با شنیدن این کلام امام، علی اکبر گفت: ای پدر! در هنگامی که بر حق استوار باشیم از مرگ ابائی ندارم. امام [صفحه ۲۴۷] در حق علی دعای خیری فرمود: خداوند بهترین اجر و پاداش فرزندی را از جانب پدر به فرزند خویش به تو عنایت فرماید. درسی که می توان گرفت: خواب اولیای الهی به سبب فراغت نفس از تمنیات و تمایلات دنیوی به حقیقت تعبیر می شود و راه گشای آینده آنهاست. یا این که به واقع این حالت امام، نوم و خواب نبوده است. بلکه حالت منامیه سالکان الی الله تعالی است که در حالت بیداری پرده از چشمان آنها زدوده می شود و حقایق را آشکارا می بینند. حق گرایی حضرت علی اکبر علیه السلام، پاسخگوی این اشتباه فاحش دوران نومدرن (New Modern) است که امروزه گاه حق بر نمی تابند و می گویند: دوست نداریم! آری بیان علی اکبر، جست و جویی جدی برای یافتن حقیقت است. امام فرمود: آری ما بر حقیق و علی اکبر بیان داشت: پس، از مرگ باکی نداریم، چون بر حق استواریم.

### حرکت علی اکبر عنه به سوی میدان

از زیارات ناحیه مقدسه این گونه برمی آید که «علی اکبر» علیه السلام نخستین یاور امام از اهل بیت رسالت است که عازم میدان رزم شده است. چنانچه در آن زیارت این گونه آمده است: «السلام علیک یا اول قتیل، من نسل خیر سلیل من سلاله ابراهیم؛ [۸۰۵] سلام بر تو، ای اول کشته از نسل بهترین دودمان ابراهیم خلیل». علاوه بر زیارت ناحیه مقدسه، ابوالفرج اصفهانی نیز پس از یاران امام حسین علیه السلام اولین شهید را علی اکبر علیه السلام دانسته است. [۸۰۶]. پس از ظهر بود که با شهادت یاران حسین علیه السلام علی اکبر با همگان وداع کرد. در این هنگام اهل حرم و همه بستگان، دور تا دور او را گرفته می گفتند: «ارحم غربتنا لا طاقه لنا علی فراقک؛ به غربت ما رحم کنید، ما تحمل و فراق و دوری تو را نداریم» علی اکبر [صفحه ۲۴۸] می دید چگونه امام زمان او از هر طرف تحت فشار قرار گرفته است و دشمنان برای ریختن خون پاک او اجتماع کرده اند؛ بدین سبب به زن ها و گفته هایشان چندان توجهی نداشت. آخر الامر به خدمت پدر بزرگوار رسید و اجازه میدان خواست و بر اسبی که «لاحق» نامیده می شد و متعلق به امام بود سوار شد. [۸۰۷] آن اسب را برخی «ذوالجنح» نیز نامیده اند. [۸۰۸]. درسی که می توان گرفت: زنان منبع احساسات و عواطف مادری، خواهری یا غیر آن هستند؛ اما در انجام دادن وظیفه شرعی و عقلی هرگز احساسات - هر چند مقدس باشد - ملاک نیست و انسان باید به سوی انجام دادن وظیفه و تکلیف الهی خود با استقامت و بردباری گام بردارد. علی اکبر، در شرایطی که امام را تنها و بی یاور می دید، در برابر احساسات اطرافیانش زانو نزد، و از حمایت بی دریغ از پدر و امام زمانش دست برنداشت.

### حمایت علی اکبر از امام

در روز عاشوراء هنگامی که علی اکبر وارد میدان کربلا شد. مردی فریاد برآورد: «ای علی! تو با امیر المؤمنین (یزید) نسبت خویشاوندی داری و ما قصد ملاحظه و مراعات حال خویشان او را داریم، اگر بخواهید شما را امان می دهیم» آن حضرت پاسخ فرمودند: «ان قرابه رسول الله احق ان ترعی؛ [۸۰۹] مراعات خویشاوندی رسول خدا به حقیقت نزدیک تر است». درسی که می توان گرفت: در تاریخ ثبت است که پیش از اسلام فرزندان «عبد شمس» (بنی امیه) کینه دیرینه ای نسبت به «بنی هاشم» داشته اند. هنگام



ظهور اسلام، [ صفحه ۲۴۹ ] قرآن کریم عصیت را با صراحت خطا دانسته، دوستی و دشمنی مسلمانان را بر هر جهتی صحیح و میزانی قویم استوار ساخت: «(قل ان كان ابائکم و ابنائکم و اخواتکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله)؛ [ ۸۱۰ ] ای پیامبر! بگو آیا پدرانتان و فرزندانان و برادران و همسران و خویشان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کسادش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن خشنود هستید، نزد شما محبوب‌تر از خدا و رسول اوست؟ اگر این گونه است صبر کنید تا عذاب بر شما نازل شود». قرآن به صراحت آنها را که بی‌چون و چرا از بزرگان قوم خود تبعیت کرده و توجهی به رضای خداوند نداشته‌اند، مورد مؤاخذه قرار داده است. [ ۸۱۱ ]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین مسلمین عقد اخوت و برادری برقرار ساخت و قرآن، مؤمنان را از هر قوم و طائفه‌ای برادر شمرد: «(انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم)؛ [ ۸۱۲ ] اهل ایمان همگی برادرند پس در حین اختلاف بین آنها صلح برقرار سازید» مع‌الأسف بعد از نبی اکرم، بیماری‌های جاهلیت دیگر بار عود کرد و عصیت و قومیت، جایگزین خدا و رسول، حق و باطل، دیانت و وفا شد، بر مبنای این انحراف است افرادی که دارای صفات بنی‌امیه هستند، به علی اکبر از خدا و دین نمی‌گویند، تنها او را به سبب قرابت به خلیفه ارج می‌نهند و امان می‌دهند؛ ولی آن بزرگ‌مرد که روحیه رسول الهی دارد دست رد به سینه جاهلان زد و مراعات رسول و مقررات اسلامی را، میزان حق دانست و به گفته آنها که بر مبنای سنت قبیله‌ای جاهلی و پیوندهای قومی می‌نگرند اعتنا نکرد. امروزه باید به بی‌ثباتی و سستی افکار متحجر مآبانه «ناسیونالیستی» و [ صفحه ۲۵۰ ] «تخریب‌گرایی» که چون بت به آن می‌نگرند اعتراف کرد، و آنها را چون خرافه جاهلیت نگر نیست که صدها سال پیش متحجر گرایان به آن سمت و سو نظر داشته‌اند. شکی نیست که احزاب و گروه‌های آنها معیار حق و باطل نیستند؛ بلکه هر حزب و گروه را باید بر مبنای میزان حق (قرآن و سنت) سنجید و به آن ارج نهاد. فاطمه زهرا علیها السلام آن گروهی را که ادعای شورا به سر داشتند و خلافت وصی رسول را انکار کردند، حزب شیطان دانست: «افب‌حزب الشیطان تخوفنی یا عمر! [ ۸۱۳ ] ای عمر! آیا مرا به حزب شیطان می‌ترسانی». اگر کسی به حقیقت مسلمان باشد، اقوال و رفتار خود را بر مبنای اسلام استوار می‌کند، خواه مخالف حزب او یا موافق باشد؛ اگر کسی به استوار ساختن اسلام در جامعه می‌اندیشد، باید به او به دیده برادری نگریست و اگر جز این باشد و در جبهه کفر قرار گیرد، باید حساب خود را از او جدا ساخت و حمایت و حراست را تنها بر مبنای حق استوار ساخت.

### شعار حماسی علی اکبر

پس از آن که علی اکبر علیه السلام امان‌نامه سپاه ابن سعد را با بی‌اعتنایی رد کرد، حملات پی در پی خود به آن قوم را با این شعار آغاز کرد: «انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن‌الدعی اضرب بالسیف احامی عن ابی‌ضرب غلام هاشمی قرشی؛ [ ۸۱۴ ]. من علی فرزند حسین، فرزند علی هستم، به خانه خدا (کعبه) قسم، ما به پیامبر سزاوارتریم؛ سوگند به خداوند این زنازاده نمی‌تواند بر ما حکم راند، با شمشیر شما را می‌کشم و از [ صفحه ۲۵۱ ] پدرم حمایت می‌کنم؛ آن هم شمشیر زدن نوجوانی از تبار هاشم و قریش». درسی که می‌توان گرفت: در شعارهای حماسی علی اکبر، نکاتی چند نهفته است: ۱. او نخست خود را معرفی فرموده است؛ ۲. پیوند با پیامبر را بر خود اولی دیده تا پاسخی به امان‌آوردگان باشد؛ ۳. آن حرامزاده (ابن‌زیاد) را زشت شمرده است؛ ۴. اعلام می‌کند که هرگز تحت فرمان ابن‌زیاد نخواهد رفت؛ ۵. اعلام می‌کند که با ابن‌زیاد جنگ و جهاد خواهد کرد؛ ۶. اعلام می‌کند که از پدرش حمایت خواهد کرد؛ ۷. فخر خود را انتساب به پیامبر، قبیله بنی‌هاشم و قریش دانسته تا حساب خود را از بنی‌امیه جدا سازد. علی اکبر علیه السلام پس از دیدار با امام، برای حمله دوم وارد رزمگاه شده و این گونه شعار حماسی خود را فراخواند: «الحرب قد بانت لها الحقائق و ظهرت من بعدها مصادق و الله رب العرش لانفارق جموعکم او تغمد البوارق؛ [ ۸۱۵ ]. در این جنگ، حقایق و تعصبات جاهلی آشکار شد، و پس از آن افراد صادق شناخته شدند؛ به خدا - پروردگار

عرش - سوگند، شما را رها نکنیم تا شمشیرها در نیام شوند».

### سخن امام درباره علی اکبر

امام حسین علیه‌السلام نظاره‌گر حماسه‌سازی علی اکبر بود که ناگاه منقلب شد و اشک از چشمان مبارکش سرازیر شد. [۸۱۶] امام فریاد برآورد: «یابن سعد، قطع الله رحمک کما [صفحه ۲۵۲] قطعت رحمی و لم تحفظنی فی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ [۸۱۷] ای ابن سعد! خداوند نسل تو را قطع کند، همان گونه که تو نسل مرا قطع کردی و خویشاوندی مرا با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراعات نکردی، خداوند کسی را بر تو مسلط کند تا سرت را در بسترت جدا سازد». [۸۱۸] سپس امام محاسن شریفش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «اللهم اشهد علی هولاء فقد برز الیهم اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطلقا؛ [۸۱۹] پروردگارا! تو را بر این قوم شاهد می‌گیرم، در برابر اینها شخصی به رزم آمده که او شبیه‌ترین مردم در خلقت ظاهری و اخلاق باطنی و گفتار به رسول تو - محمد صلی الله علیه و آله و سلم - است». دیگر این که فرمود: «و کنا اذا اشتقتنا الی رؤیة نیک نظرنا الیه؛ [۸۲۰] آری (پروردگارا) هر گاه ما شیفته دیدار (جمال) پیامبر تو بودیم، به او (علی اکبر) نظر می‌انداختیم». همچنین فرمود: «خداوند! برکات زمین را از آنها منع کن و بین آنها تفرقه بینداز، و آنها را سخت از هم جدا کن و در فرقه‌های مختلف قرارشان ده، [۸۲۱] هرگز والیان و سردمداران را از آنان خوشنود مساز، در واقع آنها ما را دعوت کردند تا یاری کنند، سپس با ما دشمنی کردند و به جنگ ما درآمدند» سپس امام این آیه را تلاوت کرد: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین - ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم»؛ [۸۲۲] خداوند، آدم، نوح، آل ابراهیم، و آل عمران را بر جهانیان برگزید، نژادی را از دیگر نژاد، البته خداوند شنوا و عالم است». [۸۲۳]. [صفحه ۲۵۳] درسی که می‌توان گرفت: در سخن امام حسین علیه‌السلام تنها سیمای زیبای علی اکبر مورد توجه نیست؛ بلکه اخلاق و گفتار او که از همه شبیه‌تر به رسول گرامی بود، مد نظر است. سخن امام، نوعی شهادت به عصمت علی اکبر نیز هست. امتیاز هر انسانی بسته به کمالات ظاهری و باطنی اوست. درجه پیشرفت انسان در رفتار، گفتار، منطق و اخلاق او معرف نزدیک بودن او به خدای تعالی است. امام فرزند خود را شبیه‌ترین خلق خدا به رسول خدا که والاترین مخلوق خداوند است، معرفی کرد.

### نخستین جهاد علی اکبر

فرزند حسین در حمله نخستین به سپاه دشمن گاه به جناح راست و گاه چپ و گاه به قلب سپاه کوفه حمله می‌برد. هیچ گروهی تاب مقاومتش را نداشت. گفته‌اند در این درگیری صد و بیست سوار را به خاک انداخت. دیگر تشنگی توان او را برده بود. برای تجدید قوا به سوی پدر بازگشت تا از دیدار آن حضرت بهره‌ای گیرد و از تشنگی خود، پدر را باخبر سازد. امام به محض اطلاع از وضعیت علی، حضرت به گریه افتاد و فرمود: «زبان را بیاور و سپس زبان علی را مکید [ممکن است امام می‌خواست به فرزندش بفهماند که؛ علی جان لبهای بابایت نیز خشکیده است و تشنه است] و سپس نگیان انگشترش را به علی داد و فرمود: «این نگیان را بگیر و در دهانت بگذار، امیدوارم به زودی جدت را ملاقات کنی و آن حضرت شما را به کاسه‌ای سیراب خواهد فرمود که بعد از آن هرگز تشنگی نباشد». [۸۲۴]. درسی که می‌توان گرفت: شکی نیست که رفتار امام در برابر طلب آب علی، پاسخی تمام عیار به فرزند است. امام به سه شکل به فرزند خود پاسخ داد: [صفحه ۲۵۴] ۱. زبان در دهان علی نهاد؛ ۲. انگشتر خود را به علی داد تا در دهانش گذارد؛ ۳. به او وعده داد که به زودی از دست جدش آب خواهد نوشید؛ هر سه رفتار امام در آن موقعیت در استحکام و مقاومت بخشیدن به علی، اثر روانی داشته است. وعده دیدار جدش بهترین برخورد در تثبیت موقعیت ایمانی علی بوده است؛ علاوه

بر آن گویای این است که نائل آمدن به آن مقام که انسان از دست رسول خدا جام بنوشد، بدون رسیدن به فوز شهادت میسر نیست. امام جان نثاری و گذشت علی در راه ولایت را بی پاداش نهاد و زبان در دهان او نهاد. این بدان سبب بود که علی از شیره جان مقام ولایت بنوشد تا از علم الهی آن ولی خدا بهره مند شود؛ در گذشته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زبان در دهان امام علی علیه السلام نهاد و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هزار باب علم بر من گشوده شد که از هر بابی، هزار باب دیگر را یکجا دریافت کردم» [۸۲۵] تردیدی نیست که علم الهی (لدنی) با علوم رسمی فرق دارد و راه دستیابی به آن بسته به خواست اولیای الهی است.

### دومین جهاد علی اکبر

علی بن الحسین علیه السلام امام را زیارت کرد و با خوشحالی و خرسندی فراوان از بشارت امام به ملاقات با پیامبر، به میدان بازگشت. در این مرتبه نیز، علی با همان قوت اولین حمله با اهل کوفه پیکار کرد. گرد و غبار همه جا را فراگرفته بود؛ مردم درمانده شده بودند. آیا این علی مرتضی علیه السلام نیست که بار دیگر به میدان رزم آمده است؟ تعداد کشتگان اهل کوفه لحظه به لحظه بیشتر می شد. گویند در این حمله «علی» حدود دویست نفر از اهل کوفه را به خاک انداخت. [۸۲۶] با این همه، اهل کوفه چندان رغبتی در قتل علی اکبر از خود نشان نمی دادند. [۸۲۷]. [صفحه ۲۵۵]

### شهادت علی اکبر

هنگامی که علی اکبر با آن حملات شجاعانه بر دشمن می تاخت، ناگاه چشم «مره بن منقذ عبدی» به جناب علی افتاد؛ او گفت: «گناهان عرب به گردن من باشد اگر پدرش را به عزای او نشانم» [۸۲۸] ناگهان «مره بن منقذ بن نعمان عبدی» شمشیری بر فرق علی زد. علی از آن ضربه بی تاب شد. دیگران نیز بر او حمله ور شدند و با شمشیر او را قطعه قطعه کردند. [۸۲۹]. «علی» دست به یال اسب خویش انداخت تا از آن معرکه او را بیرون کشد. [۸۳۰] آن قوم از هر طرف آن سلاله زهرا علیها السلام را زخمی می زدند. هنوز رمقی در تن داشت که فریاد برداشت: «یا اَبَتاه! علیک منی السلام هذہ جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقرئک السلام و یقول: عجل القدوم الینا و شهق شهقه فارق الدنیا؛ [۸۳۱] ای پدر! سلام بر تو باد، این جدم رسول خداست، او به جامی لبریز مرا سیراب کرد، او همی گوید: به سوی ما شتاب کن، و سپس نفسی کشید و به دیار باقی شتافت».

### پس از شهادت علی اکبر

پس از سلام علی بود که امام به بالین فرزند خود آمد. گفته اند: «و انکب علیه و اصفا خده علی خده؛ و خود را روی علی انداخت و گونه به گونه فرزند نهاد» [۸۳۲] بدن قطعه قطعه شده علی، چنان امام را متأثر ساخت که آن قوم را نفرین کرد: «قتل الله قوما قتلوک؛ [۸۳۳] خداوند بکشد قومی که تو را کشت» سپس فرمود: «یا بنی ما اجراهم علی الرحمن و علی [صفحه ۲۵۶] انتهاک حرمه الرسول؛ ای پسر! اینها نسبت به خدا چه گستاخ و بی شرم اند و هتک حریم رسول خدا می کنند» در آن حال اشک از چشمان مبارک امام سرازیر شد و فرمود: «علی الدنیا بعدک العفا؛ پس از تو پسر! اف بر این دنیا باد» [۸۳۴] و نیز فرمود: «یعز علی جدک و اییک ان تدعوهم فلا یجیبوک، تستغیث بهم فلا یغیثوک؛ بر جد و پدرت گران است که تو آنها را بخوانی، ولی آنها تو را پاسخ نگویند، و به آنها پناه بری ولی پناهی ندهند». [۸۳۵].

### باشیدن خون علی به آسمان

سپس امام مشتی از خون پاک علی را برگرفت و به طرف آسمان پاشید. قطره‌ای از آن روی زمین نریخت؛ [۸۳۶] در زیارت صحیح السنندی که امام صادق علیه‌السلام به ابو حمزه ثمالی آموخته‌اند، این گونه آمده است: بایبی انت و امی من مذبوح و مقتول من غیر جرم، و بایبی انت و امی دمک المرتقی به الی حبیب الله: بایبی انت و امی من مقدم بین یدی ابیک یحتسبک و بیکی علیک، محرقا علیک قلبه، یرفع دمک بکفه الی عنان السماء لا ترجع منه قطره، و لا تسکن علیک من ابیک زفره [۸۳۷]. پدر و مادرم فدای آن سر بریده که بدون هیچ جرم و گناه کشته شد. پدر و مادرم فدای خون بالارونده‌ی تو، به سوی حبیب خدا، پدر و مادرم به فدای تو، ای کسی که از پدرت پیشی گرفتی در حالی که او تو را به شمار آورد و بر تو بگریست. دل او به سبب مصیبت تو آتش گرفت و خونت را به آسمان پاشید، به گونه‌ای که قطره‌ای از آن بازنگشت، و آه پدرت بر مصیبت تو هرگز آرام نگرفت. [صفحه ۲۵۷]

### انتقال شهید به خیمه شهدا

برای انتقال بدن مطهر علی، امام جوانان اهل بیت را این گونه امر فرمود: «احملوا اخاکم؛ برادران را حمل کنید» آنها همه رفتند تا بدن مبارک علی را آورده، در برابر خیمه‌هایی که محل رزم آنها بود بگذارند. [۸۳۸]. پس از آن بانوان خانه وحی از خیمه‌ها بیرون دویدند و نظاره کردند که چگونه علی بر روی دست جوانان، در حالی که به خون آغشته بود، و بر اثر شمشیر و نیزه قطعه‌قطعه شده بود، به سوی خیمه‌گاه حمل می‌شود. همه با دل‌های سوخته و گیسوان افشان و ناله‌هایی که تا ملکوت می‌رفت به استقبال او آمده بودند. پیشاپیش همه عقیده بنی‌هاشم زینب کبری علیها‌السلام قرار داشت. او فریاد زنان و ناله‌کنان جلو آمده [۸۳۹] فریاد می‌زد: «یا اخاه! یا اخاه! وای برادرم! وای برادرم!» او آمد و خود را بر نعش علی انداخت. امام به سوی خواهر آمد، دست او را گرفت و به سوی خیمه‌گاه روانه کرد و بعد از آن از خیمه‌گاه بیرون شده به جوانان اهل بیت فرمود: «احملوا اخاکم؛ برادران را حمل کنید» جوانان علی را از قتلگاهش برداشتند و در برابر خیمه‌گاه بر زمین نهادند. [۸۴۰]. در زیارت ناحیه مقدسه قاتل حضرت علی اکبر، «مره بن منقذ بن نعمان عبدی لثی» مورد لعن امام قرار گرفته است. عبارت ناحیه این است: «... حکم الله علی قاتلک مره بن منقذ بن نعمان العبدی، لعنه الله و أخزاه و من شرک فی قتلک و کان علیک ظهیرا؛ [۸۴۱] خدا خود حکم کند بر قاتل تو، مره بن منقذ بن نعمان عبدی لثی، او را خداوند لعنت کند و ذلیلش سازد و هر که در کشتن شما شریک شد و یاور آنها بود، خداوند جهنم را به آنها بچشاند که چه بد جایگاهی است». [صفحه ۲۵۸] درسی که می‌توان گرفت: وای بر قومی که مورد لعن امام قرار گرفته‌اند! زبان امام «لسان الله»، دست او «ید الله»، چشم او «عین الله»، گوش او «اذن الله»، و چهره‌اش «وجه الله» است؛ در یک کلام، او آینه تمام‌نمای الهی و خواسته او همان خواسته خداوند، و نفرت او نفرت خداوند است؛ چرا که اراده و مشیت او عین اراده پروردگار است. اگر امام دوری قومی را از رحمت خداوند طلب کرد، به حقیقت آنها از رحمت او برای همیشه دور خواهند بود.

### عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب

#### اشاره

«عبدالله» فرزند مسلم بن عقیل بود. مادر او «رقیه کبری» دختر امام علی علیه‌السلام بوده است. [۸۴۲] مادر رقیه «صهباء»، از همسران علی علیه‌السلام بوده است. گفته شده صهباء از اسیران «یمامه» یا «عین التمر» بود. آن حضرت او را خریداری فرمود و از او دارای دو فرزند به نام‌های «عمر الاطرف» و «رقیه» بود. مسلم بن عقیل، رقیه را خواستگاری کرد و عبدالله یکی از ثمرات این ازدواج مبارک بود. [۸۴۳].

## شعار حماسی عبدالله

ابن شهر آشوب می گوید: عبدالله فرزند مسلم بن عقیل وارد میدان جنگ شد و به آن گروه حمله ور شد. سرود حماسی اش این بود: «الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی امروز مسلم را ملاقات خواهم کرد، هم او که پدرم است و همراه او شجاعانی را که به دین پیامبر ایمان آورده اند». [۸۴۴]. [صفحه ۲۵۹]

## شهادت عبدالله

شهادت عبدالله به نقل ابومخنف، ابوالفرج، مفید و دیگران پس از علی اکبر علیه السلام اتفاق افتاده است. [۸۴۵] او شجاعانه سه بار، پی در پی به آن گروه حمله کرد. گفته اند او هشتاد و نه مرد را در این حمله ها از پای در آورد. [۸۴۶]. شخصی به نام «عمرو بن صبیح صیداوی» که از اصحاب عمر سعد بود، تیری به سمت او پرتاب کرد. عبدالله که روبه روی او بود، متوجه شد. تلاش کرد که دست را برابر پیشانی خود نهد تا خود را از اصابت تیر حفظ کند، اما تیر کف دست و پیشانی او را به هم دوخته بود. او هر چه تلاش کرد نتوانست دست را از پیشانی خود جدا سازد. [۸۴۷] دست دیگر را به آسمان برداشت و گفت: «خدایا! اینان ما را کوچک شمردند و خوار ساختند، پس آنها را که ما را کشته اند، بکش» دیگری با نیزه اش به قلب او زد و او در دم جان داد. پس از آن، یزید بن رقاد، به او نزدیک شد و چوبه تیر را از پیشانی او بیرون کشید، در حالی که کلاهک نیزه هنوز در پیشانی او باقی مانده و جان داده بود. [۸۴۸]. عبدالله در زیارت ناحیه مورد سلام و تکریم است: «السلام علی عبدالله بن مسلم بن عقیل... سلام بر عبدالله فرزند مسلم بن عقیل». [۸۴۹]. [صفحه ۲۶۰]

## حمله فرزندان ابوطالب

### اشاره

پس از شهادت عبدالله بن مسلم، آل ابوطالب جملگی به لشکر یزید حمله کردند. امام فریاد زد: «ای پسر عموهایم! بر مرگ شکیبایی کنید: به خدا سوگند، پس از این روز بر شما هرگز خواری نمی بینم». [۸۵۰] این بیان امام بدین معنا بود که بستگانش صبر پیشه سازند.

## محمد بن مسلم بن عقیل

### اشاره

محمد، فرزند مسلم بن عقیل بود. مادر گرامیش نیز «ام ولد» بود.

## شهادت محمد

پس از کشته شدن عبدالله بود که یورش همگانی آل ابوطالب علیه السلام شروع شد [۸۵۱] محمد به دست دو نفر از سپاه ابن سعد به نام های «ابومرهم ازدی» و «لقیط بن ایاس جهنی» به شهادت رسید. [۸۵۲].

## عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

### اشاره

«عون» پسر «عبدالله جعفر بن طیار» و مادرش زینب کبری علیها السلام، دختر امیر مؤمنان علیه السلام است. سیره نویسان نوشته‌اند: وقتی امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد، عبدالله بن جعفر نامه‌ای را برای امام ارسال داشت که در آن از امام درخواست کرده بود که از عزم خود باز گردد. عبدالله بن جعفر نامه خود را توسط فرزندش عون و محمد به سوی امام فرستاد، بعد از آن، عبدالله به سوی «عمرو بن سعد بن عاص» والی مدینه رفت و از او برای امام حسین علیه السلام امان درخواست کرد. او هم به امام نامه‌ای نوشت و آن را توسط برادرش یحیی به سوی امام فرستاد. عبدالله هم او را همراهی کرد تا این که در ذات عرق آنها امام حسین علیه السلام را ملاقات کردند. حضرت نامه را مطالعه فرمود و از درخواست آنها سر باز زد و [صفحه ۲۶۱] فرمود: «انی رایت رسول الله فی منامی، فامرنی بما أنا ماض له؛ من در خواب رسول خدا را دیده‌ام، پس ایشان مرا به ادامه راه امر کرده‌اند. بنابراین من به همان چیزی که مرا امر فرموده است، عمل می‌کنم» پس از آن، امام پاسخ نامه را به عمرو بن سعید نوشتند و از آن دو نفر جدا شدند. آنها نیز بازگشتند. آخر الامر، عبدالله بن جعفر به دو فرزندش عبدالله و محمد سفارش کرد که همراه امام حسین علیه السلام باشند. [۸۵۳].

### شعار حماسی عون

سروی گوید: عبدالله بن جعفر برای مبارزه با آن قوم به میدان آمد، در حالی که می‌گفت: «ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان از هر طیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفا فی المحشر؛ اگر مرا نمی‌شناسید، پس من پسر جعفر، شهیدی راستین در بهشت تابان هستم؛ او در آن به بالی سبز فام پرواز می‌کند، در محشر همین شرافت او را بس است». او با شمشیر به جنگ دشمن می‌رفت تا این که سی نفر سوار و هجده نفر پیاده را به قتل رسانید. [۸۵۴].

### شهادت عون

پس از آن رشادتهای چشم گیر عبدالله، شخصی به نام «عبدالله قطب‌الطائی» با شمشیر به او حمله کرد. با ضربه او، عبدالله به شهادت رسید. [۸۵۵] در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی عون بن عبدالله بن جعفر الطیار» در زیارت ناحیه، از او با عنوان هم‌پیمان ایمان، نصیحت کننده به سوی پروردگار و همتای مثالی و قرآن یاد شده و قاتل او مورد لعن [صفحه ۲۶۲] خداوند قرار گرفته است. [۸۵۶]. بدن مطهر او با دیگر شهدا، در پایین پای امام حسین علیه السلام دفن شده است. «عون بن عبدالله جعفر» که گنبد و بارگاهی در چند فرسخی کربلا دارد غیر اوست. او از نوادگان حسن مثنی بوده که به بحث درباره او نیز خواهیم پرداخت. درسی که می‌توان گرفت: او هم‌پیمان ایمان و همتای قرآن دانسته شده است. این ادعای بزرگی است. اگر سند زیارت ناحیه از قوت برخوردار باشد و گفتار امام معصوم باشد، بی تردید عون بن عبدالله، در مقامی نزدیک به عصمت است.

### محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

### اشاره

در همین مرحله، محمد فرزند دیگر عبدالله بن جعفر وارد میدان شد. مادر او را برخی از مورخان، «خوصاء» دانسته‌اند؛ [۸۵۷] اما ابن جوزی، مادر او را «حوط» دختر «حفصه تمیمی» دانسته است. [۸۵۸] سروری، ورود محمد به میدان رزم را پیش از برادرش عون دانسته است. [۸۵۹].

### شعار حماسی محمد

در این نبرد نابرابر، رجزهای محمد این گونه است: «اشکوا الى الله من العدوان فعال قوم فی الردی عیمان قد بدلوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان؛ [۸۶۰]. از این دشمنان به خداوند شکوه می‌برم؛ این قوم و مردمی که در گمراهی و کوردلی به سر می‌برند. [صفحه ۲۶۳] اینها که روشنگری‌های قرآن را تغییر دادند، و به ترک محکمت قرآن و بیاناتش پرداخته‌اند».

### شهادت محمد

محمد بن عبدالله، در روز عاشورا ده نفر از دشمن را از پای درآورد. [۸۶۱] او که همراه دیگر برادران خود به میدان آمده بود، دیری نگذشت که در آن حمله گروهی [، به دست «عامر بن نهشل تمیمی» به فوز شهادت نائل آمد. [۸۶۲]. در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی محمد بن جعفر». [۸۶۳] او به جای پدرش عبدالله ابن جعفر طیار که همسر حضرت زینب علیها السلام بود، در کربلا حضور یافت. او برادرش عون را هنگام جهاد همراهی کرد، تا او را با بدن مقدس خود حراست کند. قاتل او «عامر بن نهشلی تمیمی» مورد لعنت امام قرار گرفته است. [۸۶۴]. عبدالله بن جعفر، از علاقمندان به اهل بیت علیهم السلام بود که توفیق حضور در کربلا- را نیافت؛ ولی تلاش‌هایی برای اصلاح امور و ابراز خیرخواهی در حادثه کربلا به انجام رساند که پیش از این به موردی از آن اشاره کردیم. [۸۶۵] او بعد از جریان کربلا در مدینه النبوی صلی الله علیه و آله برای شهادت کربلا - بویژه امام حسین علیه السلام - برنامه عزاداری راه انداخت. در آن جلسه غلام او «ابوالسلاسل» گفت: این آن چیزی است که از حسین علیه السلام بر ما وارد شده است. عبدالله از این نکته برآشفست و کفش بر او پرتاب کرد و پس از توهینی به او گفت: «اللحسین تقول هذا؟ والله لو شهدته لأحببت ألا افارقه حتی اقتل معه و الله انه لمما یسخری بنفسی عنهما [صفحه ۲۶۴] و یعزینی عن المصاب بهما، انهما اصیبا مع اخی و ابن عمی مواسیین له صابرین معه؛ آیا به حسین این گونه می‌گویی؟! به خدا قسم، اگر با او می‌بودم، هرگز از او جدا نمی‌شدم تا این که کشته شوم؛ سوگند به خدا، آن دو نفر (عون و محمد) از کسانی بودند که در جان خود، سخاوت کردند و بر من مصیبت آن دو سهل و آسان است؛ چون آنها با از خود گذشتگی و شکیبایی با برادرم و پسر عموم رفتار کردند». سپس به کسانی که در جلسه حضور داشتند رو کرده و گفت: «الحمد لله عز علی مصرع الحسین ان لا اکن اسیت حسینا بیدی، فقد آساه ولدی؛ [۸۶۶] خدا را سپاس که شهادت حسین را نزد من عزیز داشت؛ به این که اگر من خودم او را یاری نرسانیده‌ام، به واسطه دو فرزند او را یاری کرده‌ام». درسی که می‌توان گرفت: بی‌شک شهادت عون و محمد افتخاری برای عبدالله بن جعفر و مادر دلاورشان علیها السلام خواهد بود و همگان به این افتخار غبطه خواهند خورد.

### عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب



دیگر شهید صحنه خونین کربلا «عبدالرحمن» پسر عقیل بن ابی طالب و برادر مسلم بن عقیل است. مادر او ام‌ولید [۸۶۷] بوده است. [۸۶۸] او با «خدیجه» [۸۶۹] دختر امام علی علیه‌السلام ازدواج کرده بود [۸۷۰].

### شعار حماسی عبدالرحمن

ابن شهر آشوب می‌گوید: بعد از یاران حسین علیه‌السلام عبدالرحمن در حمله آل ابی‌بوطالب قدم پیش نهاد، در حالی که این گونه رجز می‌خواند: [صفحه ۲۶۵] «ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی کهول صدق سادۀ الاقران هذا حسین شامخ البنیان و سید الشیب مع الشبان [۸۷۱]. جایگاه مرا بشناسید، پدرم عقیل است، او از هاشم است و بنی‌هاشم برادران من‌اند، [آنان] پیران راست کردار و برابر بزرگانند، این حسین در اصل و نسب شامخی برخوردار است. این حسین بلندمرتبه و سرور کهنسالان و جوانان می‌باشد».

### شهادت عبدالرحمن

او در این نبرد نابرابر هفده نفر سوار از دشمنان را کشت. [۸۷۲] بنا بر نقلی وی به دست «عثمان بن خالد بن جهنی [۸۷۳]» او بنا بر نقل دیگر به دست «عثمان بن خالد همدانی» [۸۷۴] به شهادت رسید؛ و ابوالفرج اصفهانی قاتل وی را عثمان بن خالد بن اسید جهنی و بشیر بن حوط قایضی دانسته است. [۸۷۵] در زیارت ناحیه آمده است: «السلام علی عبدالرحمن بن عقیل؛ سلام بر عبدالرحمن بن عقیل»، امام قاتل او را در این زیارت‌نامه «عمر بن خالد بن اسد الجهنی» دانسته و او را نفرین کرده است. [۸۷۶].

### جعفر بن عقیل بن ابی طالب

#### اشاره

«جعفر» برادر مسلم بن عقیل و فرزند دیگر عقیل است، مادر او «ام‌الثغر» دختر «عامر» از بنی کلاب همان عامری است. [۸۷۷]. [صفحه ۲۶۶]

### شعار حماسی جعفر

ابن شهر آشوب می‌گوید: جعفر قدم پیش نهاد و شمشیر به دست در برابر دشمن حماسه آفرید. او در همان حال این ابیات را ترنم می‌کرد: «انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم من غالب و نحن حقا سادۀ الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب [۸۷۸]. من آن جوان ابطحی از نسل ابوطالبم و از تبار هاشم و غالب هستیم. ما سروران و برترین روزگاریم، و این حسین، پاک‌ترین پاکان از عترت پیامبر».

### شهادت جعفر

گفته‌اند جعفر بن عقیل پانزده مرد را به خاک انداخت. سپس «بشر بن حوط» او را به شهادت رسانید. [۸۷۹] در زیارت ناحیه مقدسه «جعفر بن عقیل» مورد سلام امام و قاتل او «بشر بن حوط همدانی» مورد لعن و نفرین امام است. [۸۸۰].



## حسن مثنی بن الحسین

### اشاره

«حسن» فرزند امام مجتبی و برادرزاده امام حسین علیه السلام است. او پس از محمد بن مسلم بن عقیل وارد میدان شد؛ اما چون در کربلا شهید نشد، بحث درباره او را در بین شهدای بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آورده ایم.

### ابوبکر بن امیر المؤمنین

### اشاره

نام او «محمد» [۸۸۱] یا «عبدالله» [۸۸۲] بوده است. «محمد» از دیگر فرزندان امام علی علیه السلام است. کنیه اش «ابوبکر» و نام مادرش «لیلی» دختر «مسعود بن خالد بن مالک» است. [۸۸۳]. [صفحه ۲۶۷]

### شعار حماسی ابوبکر

ابوبکر به سوی میدان روی آورد و دلاورانه جنگید، در حالی که این اشعار حماسی را می خواند: «شیخی علی ذوالفخار الاطول من هاشم الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل تفدیه نفسی من اخی مبجل؛ [۸۸۴]. پیشوای من علی، صاحب فخر آن و الامردی است که از تبار هاشم، راستگو، بزرگووار و دارای فضیلت است؛ این حسین، پسر پیامبر فرستاده خداست که از او با شمشیر صیقل داده شده ای حمایت می کنم؛ جانم را فدای برادری می کنم که عظمتش موجب وقار من شده است.»

### شهادت ابوبکر

«ابوبکر» در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. [۸۸۵] قاتل او «زجر بن بدر جحفی» بوده است. [۸۸۶] در مقتل ابوالفرج اصفهانی آمده است: بدن او در نهری کوچک یافت شده، در حالی که مشخص نبود قاتل او چه کسی است. [۸۸۷] و نیز گفته شده که قاتل او مردی از همدان بوده است. [۸۸۸]. فرزندان بلافضل علی علیه السلام را که در کربلا حضور داشته اند، شش نفر دانسته اند که همه به شهادت رسیده اند. سلیمان بن قته در رثای آن عزیزان گفت: [صفحه ۲۶۸] «سته کلهم لصلب علی قد اصیبوا و سبعة لعقیل؛ [۸۸۹]. از صلب حضرت مولی علی علیه السلام شش نفر به شهادت رسیدند و هفت نفر از نسل عقیل به شهادت رسیده اند.» آنان عبارت اند از: ۱. اباعبدالله الحسین علیه السلام، ۲. ابوالفضل العباس علیه السلام، ۳. عبدالله، ۴. عثمان، ۵. جعفر، ۶. ابوبکر.»

### عبدالله بن عقیل

### اشاره

بنابر گزارش طبری و فضیل بن زبیر مادر وی کنیز بوده است؛ عبدالله در روز عاشورا با نیزه عمرو بن صبیح صدائی به شهادت رسید. [۸۹۰].

### ابوبکر بن الحسن بن امیرالمؤمنین

#### اشاره

«ابوبکر» فرزند امام حسین علیه‌السلام و نام مادرش «ام‌ولد» بود [۸۹۱] و نامش «نفیله» گفته شده است. که مادر «قاسم» و «عبدالله» نیز بوده است. [۸۹۲]. «ابوبکر» را «عبدالله» نیز نامیده‌اند. [۸۹۳] و بنابر برخی از گزارشات امام حسین علیه‌السلام دخترش سکینه را به ازدواج وی درآورد. [۸۹۴] بعید نیست که ایشان از قاسم بزرگ‌تر باشد؛ ولی به حتم از «عبدالله»، دیگر فرزند شهید امام حسن علیه‌السلام که در لحظات آخر عمر امام حسین علیه‌السلام در دامن آن حضرت جان داد، بزرگ‌تر است. [۸۹۵]. [صفحه ۲۶۹]

#### شهادت ابوبکر

ابوالفرج اصفهانی شهادت ابوبکر را قبل از حضرت قاسم دانسته است. [۸۹۶] ولی برخی دیگر از منابع شهادت وی را بعد از حضرت قاسم گزارش نموده‌اند. [۸۹۷] در زیارت رجبیه این فرزند امام مجتبی علیه‌السلام مورد سلام امام واقع شده است. در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی ابی بکر بن الحسن؛ سلام بر ابوبکر پسر حسن» سپس از تیر سه شعبه که بر بدن او وارد شده بود، یاد شده و قاتلش «عبدالله بن عقبه غنوی» نفرین شده است. [۸۹۸].

### قاسم بن الحسن بن علی بن ابیطالب

#### اشاره

پس از شهادت «ابوبکر» برادرش قاسم (دیگر فرزند امام حسن علیه‌السلام) از خیمه خارج شد. مادر «قاسم» همان «نفیله» است که درباره او سخن به میان آمد. [۸۹۹] قاسم نوجوانی نابالغ، اما دلیر بود. همین که چشمان مبارک امام حسین علیه‌السلام به او افتاد، او را در برگرفت و گریان شد. [۹۰۰]. «قاسم» وقتی تنهایی عموی خود را مشاهده کرد، اذن به میدان رفتن خواست. امام او را به سبب کوچکی‌اش، اجازه نمی‌فرمود. او پیوسته اصرار می‌کرد تا این که اذن جهاد گرفت. [۹۰۱] حمید بن مسلم گوید: «خرج الینا غلام کان وجهه شقة قمر و فی یده السیف و علیه قمیص و ازار؛ نوجوانی چون پاره ماه به ناگاه در وسط میدان کربلا برای مبارزه طلوع کرد. او لباس رزم به تن و شمشیر به دست داشت» او پیش می‌رفت و شمشیر می‌زد که ناگاه بند کفش چپ او پاره شد. [۹۰۲] پس قاسم ایستاد تا که بند کفشش را محکم کند. [۹۰۳]. [صفحه ۲۷۰] یعنی جمعیت فراوان سپاه دشمن، جرأت پیش آمدن مبارزه را نداشت و قاسم آن هزار جنگنده را به حقیقت بی‌اعتنا می‌نگریست. [۹۰۴].

#### رجز حماسی قاسم

در هنگام رزم، رجزهای او چنین بود: «ان تنکرونی فانا فرع الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین

اناس لاسقطوا صوب المزن؛ اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند امام حسن، نواده پیامبر گرامی مصطفی و امین خداوند هستم؛ اینک این حسین چون اسیران به گروگان گرفته شده و در محاصره، میان مردمی است که هرگز باران رحمت بر آن‌ها نبارد».

### حماسه رزم قاسم

«حمید بن مسلم» که یکی از روایان جنگ است می‌گوید: هنگامی که «قاسم» در میدان حاضر شد «عمرو بن سعد بن نفیل الازدی» به من گفت: «به خدا سوگند بر او سخت خواهیم گرفت» او را گفتم: «شگفتا! از این کار چه می‌طلبی؟ در حالی که این جمعیت بسیار احدی از یاران حسین را باقی نخواهد گذاشت» او قسم خورد که خود را با قاسم بن الحسن علیه‌السلام درگیر خواهد کرد. او شتابان به سوی قاسم حمله‌ور شد و ضربه‌ای به فرق مبارکش زد، «قاسم» از این ضربه با صورت به زمین خورد و فریاد برآورد: «یا عمه! عمو جان!»، ناگاه حسین علیه‌السلام همان گونه که باز شکاری به ناگاه آشکار می‌شود، به سمت او آمد. او چون شیری خشمگین که بسیار سختی نشان می‌داد، با شمشیر چنان به «عمرو» حمله‌ور شد که او را غافلگیر کرد. او دستان خود را پیش آورد تا از ضربه کاری امام، خود را بازدارد، اما دست او از آرنج چنان شکسته شد که صدای آن شنیده شد. از این ضربه بی‌تاب شد و نعره‌ای برکشید سپاه عمر برای نجات او به امام حمله‌ور شدند. سینه عمرو بن [صفحه ۲۷۱] سعد در این درگیری در زیر سم اسبان پایمال شد و او در دم جان داد. [۹۰۵]. زمان اندکی گذشت و گرد و غبار فرونشست. (دیدم) حسین علیه‌السلام بر بالین نوجوان ایستاده است. قاسم پاهایش را به زمین می‌سایید و در حال پر کشیدن به ملکوت اعلی بود. حسین فرمود: «بعدا لقوم قتلوک، خصمهم فیک یوم القیمه جدک؛ (از رحمت خدا) دور باشند قومی که تو را کشتند، در حالی که دشمن آنها در قیامت جد تو باشد» سپس فرمود: «عز علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک ثم لا تنفعک، کثر واتره و قل ناصره؛ [۹۰۶] بر عمویت سخت است که تو او را بخوانی و او تو را پاسخ نگوید، یا او تو را پاسخ دهد، اما آن پاسخ او، تو را نفعی نرساند. آری، صدایی که به خدا قسم تنهایی‌اش زیاد و یورش کم است».

### پس از شهادت قاسم

«قاسم» در برابر چشم امام و عموی خود جان داد. پس از آن، امام، قاسم را به سینه خود چسبانید و به خیمه شهدا برد. گویا می‌بینم که پاهای آن نوجوان بر زمین خط می‌اندازد، آمد و آمد تا آن که آن نوجوان را در کنار فرزندش علی بن الحسین (علی اکبر) و شهدای اهل بیت که در کنار او بودند نهاد. [۹۰۷] در نقل دیگری آمده: من آن نوجوان را نمی‌شناختم از کسی نامش را پرسیدم. گفتند: این «قاسم بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب» است. [۹۰۸]. آخر الامر، دیدم که امام گوشه چشمی به سوی آسمان دوخت و گفت: «اللهم احصهم عددا، و لا تغادر منهم احدا و لا تغفر لهم ابداء، صبرا یا بنی‌عمومتی، صبرا یا اهل بیتی [صفحه ۲۷۲] لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم ابداء؛ [۹۰۹] خدایا! تعداد اینها را بر شمار، و احدی از اینها را وامگذار، و هرگز بر آنها مبخش، ای پسر عموهایم! (فرزندان عقیل و جعفر طیار) و ای اهل بیت! [همگی] شکبیا باشید، بعد از این روز، هرگز روی خفت و خواری نخواهید دید». در زیارت ناحیه مقدسه آمده: درود بر قاسم، فرزند حسن پسر علی، آن عزیزی که فرق مبارکش شکست و ابزار جنگ او به تاراج رفت. هنگامی که عمو را به کمک طلبید، حسین سراسیمه خود را به او رسانید و مردم را از کنار او راند، لیکن قاسم از شدت درد، پای خود را به زمین می‌کشید. در این حالت بود که امام فرمود: «قومی که تو را کشتند (از رحمت پروردگار) دور باشند، در روز رستاخیز نیای تو و پدرت با اینها دشمنی خواهند کرد» سپس فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران است که او را بخوانی، ولی او تو را پاسخ نگوید، یا هنگامی جوابت دهد که تو کشته شده‌ای و استخوان‌های دست و پایت (شکسته شده باشد). پس این (شتاب

عمویت) به خدا سوگند در هنگامی است که او سخت تنها شده است و یاورانش کم شده‌اند. در زیارت ناحیه مقدسه، امام در حق او دعا کرده و از خداوند متعال درخواستی تا او را در قیامت در کنار امام حسین و قاسم، که خداوند آنها را گرد هم آورده، قرار دهد. در همین زیارت‌نامه، امام قاتل قاسم «عمرو (عمر) بن سعد بن (عروه بن) نفیل الازدی» را نفرین کرده است تا این که خداوند او را به دوزخ اندازد و به عذابی دردناک مبتلا سازد. [۹۱۰]. درسی که می‌توان گرفت: در شرافت قاسم همین بس که امام معصوم علیه‌السلام از خداوند درخواست فرموده که در کنار ایشان باشد، در حالی که او در کنار حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است. این که انسان در نوجوانی چنین به اوج رفعت و شرافت بار یابد، جای غبطه و آرزو دارد. آیا این ولایت‌مداری قاسم برای نوجوانان ما درس نخواهد بود؟ [ صفحه ۲۷۳ ]

## فرمان عباس به برادران

### اشاره

«عباس» چون کثرت کشتار اهل بیت را مشاهده کرد، برادران پدری و مادری خویش را فراخواند: «ای «عبدالله»! «عثمان» و ای «جعفر»! ای فرزندان مادرم! پیش آید تا خیرخواهی شما برای خدا و رسولش را ببینم». [۹۱۱].

## عبدالله بن امیر المؤمنین

### اشاره

نام «عبدالله بن علی بن ابی‌طالب»، «محمد کوچک» یا «عبدالله» بوده است. مادرشان فاطمه «ام‌البنین» بوده است. [۹۱۲] او در حدود هشت سال پس از برادرش عباس به دنیا آمد. با پدرش شش سال، با برادرش امام مجتبی علیه‌السلام شانزده سال، و با برادرش حسین علیه‌السلام بیست و پنج سال زندگی کرد؛ البته عمر شریفش هم بیست و پنج سال بود. تاریخ‌نگاران گفته‌اند: اصحاب امام حسین علیه‌السلام و عده‌ای از اهل بیت امام را به شهادت رسیده بودند. ابوالفضل علیه‌السلام برادران خویش را از بزرگ به کوچک مورد خطاب قرار داد و فرمود: «تقدموا؛ پیشی بگیرید». او نخست نظری به سوی «عبدالله» انداخت؛ عبدالله علیه‌السلام از دو برادرش «عثمان» و «جعفر» بزرگ‌تر بود [۹۱۳]؛ گفت: «تقدم بین یدی حتی اراک و احتسبک، فانه لا ولد لک؛ ای برادر! گام پیش نه، تا تو را (در راه خداوند) شهید ببینم و بردباری و صبر بر این پیشامد را به حساب خداوند بگذارم؛ [۹۱۴] زیرا تو فرزندی نداری». [۹۱۵] درسی که می‌توان گرفت: عباس علیه‌السلام برادران را از بزرگ به کوچک، امر جهاد فرمود؛ گویا شیوه‌ی اولیای خداوند این است که بزرگ‌ترها باید سرمشق و همیشه [ صفحه ۲۷۴ ] در کار خیر پیشگام باشند. دیگر این که عباس علیه‌السلام فرزند نداشتن عبدالله را علت تقدم در پیشتازی می‌داند؛ بی‌شک، باید از جان کسانی که در جامعه نقش موثرتری دارند، بیش از کسانی که تعلقات خانوادگی ندارند، حفظ و حراست شود.

## شعار حماسی عبدالله

«عبدالله» پس از درخواست برادر ارشد خود - قمر بنی‌هاشم - به میدان گام نهاد و در برابر دیدگان او همراه دیگر برادران با دشمن پیکار کرد تا به شهادت رسید. [۹۱۶] او با شمشیری آخته قدم پیش نهاده بود و این گونه رجز می‌خواند: «انا ابن ذی النجدة و

الافضال ذاک علی الخیر فی الافعال سیف رسول الله ذوالنکال فی کل یوم ظاهر الاهیال؛ [۹۱۷]. من پسر صاحب افتخار و شرافتم، آن علی است که در رفتار از همه بهتر است؛ او شمشیر رسول خدا و هنگام بروز گرفتاری، محافظ اوست.

### شهادت عبدالله

عبدالله علیه السلام در آن روز و در معرکه جنگ، بر دشمن بسیار سخت گرفته بود. عاقبت به دست هانی بن ثبیت حضرمی به شهادت رسید. [۹۱۸]. در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی عبدالله بن امیرالمؤمنین مبلی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصه کربلا المضروب مقبلا و مدبرا؛ سلام و درود بر عبدالله فرزند امیرالمؤمنین. آن گرفتار به بلا و آزمایش، او که فریادگر ولایت (اهل البیت) در کربلا بود، همان که از هر طرف دشمن او را محاصره کرد» سپس قاتل او «هانی بن ثبیت حضرمی» نفرین شده است. [۹۱۹] او با ضربه‌ای به فرق عبدالله نواخت و عبدالله به شهادت رسید. [۹۲۰]. [صفحه ۲۷۵]

### عثمان بن امیرالمؤمنین

### اشاره

«عثمان» فرزند دیگر امام علی علیه السلام است. مادرش فاطمه ملقب به «ام البنین» است. عثمان دو سال پس از برادرش عبدالله متولد شده است. او در حدود چهار سال امام علی علیه السلام را درک کرده و در حدود چهارده سال در خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است. در حدود بیست و سه سال نیز با برادرشان امام حسین علیه السلام می‌زیسته است. عمر شریفش بیست و سه سال بوده است. [۹۲۱] اما چرا امام علی علیه السلام او را عثمان نامیده است؟ گویند به سبب علاقه امام علی علیه السلام به «عثمان مضعون»، [۹۲۲]، آن حضرت فرزند خود عثمان نام نهاد. [۹۲۳]. [صفحه ۲۷۶]

### شعار حماسی عثمان

عبدالله بن علی علیه السلام به شهادت رسیده بود. عباس علیه السلام به عثمان رو کرد و فرمود: «تقدم یا اخی؛ ای برادر! قدم پیش نه». عثمان با شمشیری عریان، پای پیش نهاد. [۹۲۴] عثمان هنگام ورود به میدان این رجز را می‌خواند: «انی انا عثمان ذوالمفاخر شیخی علی ذوالفعال الطاهر و ابن عم للنبی الطاهر اخی حسین خیره الاخای و سید الکبار و الاصاغر بعد الرسول و الوصی الناصر؛ [۹۲۵]. منم عثمان، صاحب افتخارات و پدر من علی، صاحب رفتار و اعمال پاک است؛ او پسر عم پیامبر پاک، و برادرم حسین برترین برگزیدگان است؛ او سرور بزرگان و خردان، پس از پیامبر و وصی (علی) یاری‌دهنده دین است».

### شهادت عثمان

در زیارت ناحیه مقدسه آمده: «السلام علی عثمان بن امیرالمؤمنین؛ سلام بر عثمان پسر امیرالمؤمنین» در زیارت ناحیه مقدسه آمده «خولی بن یزید الاصبیحی الایادی» و «الابانی الدرामी» را خدای لعنت کند. [۹۲۶] گفته شده وقتی تیر «خولی» به عثمان اصابت کرد، او به پهلو بر زمین خورد. سپس شخصی از «بنی ابان بن دارم» پیش آمد و سر او را از بدن جدا ساخت. [۹۲۷]. [صفحه ۲۷۷]

### جعفر بن امیرالمؤمنین

## اشاره

«جعفر» در حدود دو سال بعد از برادرش عثمان به دنیا آمده است. پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش فاطمه «ام‌البنین» بود. «جعفر» دو سال با پدر و در حدود دوازده سال با برادرش امام مجتبی علیه السلام و حدود بیست و یک سال، یعنی در همه عمر با امام حسین علیه السلام می‌زیست. [۹۲۸].

## شعارهای حماسی جعفر

سیره‌نویسان گفته‌اند: هنگامی که برادران پدری و مادری عباس علیه السلام - عبدالله و عثمان - به شهادت رسیدند، جعفر را فراخواند و به او فرمود: «تقدم الی الحرب حتی اراک قتیلا کاخویک، فاحتسبک کما احتسبتهما، فانه لا ولد لکم؛ [۹۲۹] به سوی جنگ پیش رو تا این که تو را مثل دو برادرت شهید بینم، پس آن را به حساب خداوند بگذارم، همان گونه که آن دو را به حساب (خداوند) گذارده‌ام، چرا که شما فرزند ندارید» جعفر راهی کارزار شد و بر دشمنان سخت گرفت. او در حالی که با شمشیر می‌زد این گونه رجز می‌خواند: «انی انا جعفر دوالمعالی ابن علی الخیر ذو النوال ذاک الوصی ذوالسنا و الوالی حسبی بعمی جعفر و الخال احمی حسینا ذی الندی المفضل؛ [۹۳۰]. من البته جعفر صاحب مراتب هستم، پسر علی نیکوکار و بخشنده هستم؛ او که وحی پیامبر و دارای مراتب بلند و دارای ولایت است؛ مرا کافی است که عمویم جعفر طیار و دایی من باشد؛ حسین را حمایت می‌کنم که او صاحب فضائل و کرم است». [صفحه ۲۷۸]

## شهادت جعفر

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «خولی بن یزید اصبحی» بر او سخت گرفت و او را به شهادت رسانید. [۹۳۱] ابومخنف گفت: بلکه «هانی بن ثبیت» که برادرش را کشته بود او را نیز به شهادت رسانید. [۹۳۲]. در زیارت ناحیه آمده: «السلام علی جعفر بن امیرالمؤمنین، الصابر (بنفسه) نفسه محتسبا و النائی عن الاوطان مغتربا، المستسلم للقتال، المستقدم للنزال، المکتور بالرجال؛ سلام بر جعفر فرزند امیرالمؤمنین شکیبای بر نفس خویش و حسابگری که به حساب خدای تعالی تلاش کرد و کسی که تنها سرزمین خود را ترک کرده و به غربتی روی آورده بود. او خود را تسلیم جنگ کرد و پشتاز ستیز شد. او با گروهی انبوه درگیر شد (تا به شهادت رسید)». سپس آمده: «خدا قاتل او «هانی بن ثبیت» را لعنت کند و از رحمتش دور بدارد». [۹۳۳]. [صفحه ۲۷۹]

## شهادت عباس و دیگران

### عباس بن امیرالمؤمنین

## اشاره

پس از شهادت یاران و اهل بیت امام حسین علیه السلام، کاسه صبر حضرت عباس علیه السلام لبریز شد. او دیگر نمی‌توانست بی‌یاوری امام خود را تحمل کند؛ سینه او از آن وضع دلخراش به تنگ آمده بود. او قدم پیش نهاد تا از امام خود اذن جهاد بگیرد.

با توجه به شخصیت والای عباس علیه‌السلام مناسب است قدری به معرفی این سرباز بزرگ کربلا بپردازیم. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در سال بیست و شش هجری به دنیا آمد. [۹۳۴] پدر بزرگوارش حضرت امام علی علیه‌السلام و مادرش فاطمه دختر «حزام بن خالد بن کلاب بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب» مشهور به «ام‌النین» است. [۹۳۵].

### نام‌ها، کینه‌ها و القاب حضرت عباس

نام‌ها، القاب و کینه‌های عباس علیه‌السلام گویای اوصاف و ویژگی‌های آن رادمرد کربلاست کینه‌های او عبارت‌اند از: ۱. «ابوقربه» صاحب مشک آب؛ [۹۳۶]. ۲. «ابوالقاسم» پدر قاسم؛ «جابر بن عبدالله انصاری» در زیارت‌نامه خود او را این گونه خواند: «السلام علیک یا ابالقاسم، السلام علیک یا عباس بن علی؛ [۹۳۷] سلام بر شما ای پدر قاسم! سلام بر شما ای عباس پسر علی علیه‌السلام»؛ ۳. «ابوالفضل»، پدر فضل [۹۳۸]. [صفحه ۲۸۰] القاب او عبارت‌اند از: ۱. «باب الحوائج» در نیازها (گشاینده گره مشکلات)؛ این لقب را شیعه و سنی به سبب فراوانی برآورده شدن حاجات خود از جانب او به آن حضرت داده‌اند [۹۳۹]. ۲. «قمر بنی‌هاشم» چون سیمای آن بزرگوار چون ماه تابانی می‌درخشید و در هنگام شب تاریک نیازی به چراغ نبود. [۹۴۰]. ۳. «الشهید» [۹۴۱] نسب‌شناسان به این لقب ایشان را می‌شناخته‌اند. این لقب پس از شهادت، به او داده شده است. ۴. «عبد الصالح» بنده شایسته؛ این لقب را امام صادق علیه‌السلام به عموی خویش داده‌اند: «السلام علیک ایها العبد الصالح؛ [۹۴۲] سلام بر شما ای بنده صالح و شایسته» این لقب گویای رفعت و عظمت مقام اوست؛ به گونه‌ای که آن حضرت خود را در مرحله عالی کمال انسانی قرار داده و توانسته چون حلقه اتصال بین امام و بندگان باشد. ۵. «سقاء» [۹۴۳] ویژگی آب‌رسانی (سقا) و صاحب مشک آب بودن (ابوقربه) از آنجا به آن حضرت اختصاص یافت که قبل از درگیری، دشمن آب را بر حسین علیه‌السلام و یاران او بست. عطش، امام و یارانش را آزار داد. امام برادر خود عباس علیه‌السلام را صدا زد و او را همراه با سی سوار و بیست پیاده، شبانه به سوی آب فرستاد. آنها از دشمن گذشتند و تا نزدیکی آب رسیدند. نافع، پرچم به دست و پیشاپیش حرکت می‌کرد. ناگهان «عمرو بن حجاج زبیدی» جلوی آنها را گرفت. یاران امام مشغول آب برداشتن شدند، در حالی که عباس بن علی و نافع از آنها دفاع می‌کردند و به دشمن حمله می‌کردند. تا این که از نهر آب را [صفحه ۲۸۱] برداشتند و به حضرت امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند. [۹۴۴] بنابراین، عباس علیه‌السلام سقا و ابوالقربه لقب گرفت. [۹۴۵].

### پاره‌ای از ویژگیهای عباس

«عباس» - فرزند علی علیه‌السلام - کمالات ظاهری و باطنی بسیاری داشت. او مردی شجاع و مخصوصا زیبا بود و هنگامی که سوار بر اسب می‌شد، پاهایش بر زمین کشیده می‌شد و به او قمر بنی‌هاشم گفته می‌شد و در روزی که به شهادت رسید، پرچم حسین بن علی علیه‌السلام به دست مبارک ایشان بود [۹۴۶] در این بخش به پاره‌ای از ویژگی‌های آن حضرت اشاره خواهیم داشت: الف. بندگی و عبودیت: امام صادق علیه‌السلام به زیارت عموی خود عباس بن علی علیه‌السلام رفت. در زیارت‌نامه‌ای که در برابر ایشان انشا فرمود این گونه آمده: «السلام علیک ایها العبد الصالح؛ [۹۴۷] سلام بر شما ای بنده شایسته» همچنین آمده: «ای عزیزی که مطیع خدا و رسول و امیرالمؤمنین، حسن و حسین علیهم‌السلام بودی». [۹۴۸]. همیشه مقام بندگی، مقدمه دیگر کمالات اولیا بوده است. در روایت آمده است که «بانہ کان بین عینہ اثر السجود؛ بر پیشانی او، اثر سجود پیدا بود» [۹۴۹] برای نمونه به بندگانی که خداوند در کلام و حیاتی خود معرفی کرده، با تأمل بنگرید: ۱. حضرت نوح علیه‌السلام «کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عبدنا» [۹۵۰]؛ قبل از آنها نوح بنده ما را تکذیب کردند». [صفحه ۲۸۲] ۲. حضرت لوط علیه‌السلام «کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین»



[۹۵۱]؛ آن دو زن که تحت فرمان دو بنده از بندگان ما که هر دو صالح بودند (نوح و لوط)».۳. حضرت داوود علیه السلام «اذکر عبدنا داود» [۹۵۲]؛ (ای محمد) بنده ما داوود را یاد کن».۴. حضرت خضر علیه السلام «(فوجدا عبدا من عبادنا) [۹۵۳]؛ موسی و یوشع بنده از بندگان ما (حضرت خضر) را یافتند».۵. حضرت سلیمان علیه السلام «(و وهبنا له داود سلیمان نعم العبد) [۹۵۴]؛ ما به داوود سلیمان را بخشیدیم، او چه بنده خوبی بود».۶. حضرت ایوب علیه السلام «(و اذکر عبدنا ایوب) [۹۵۵]؛ (ای محمد در قرآن) بنده ما ایوب را یاد کن».۷. حضرت مسیح علیه السلام «(لن یستکف المسیح ان یکون عبدالله) [۹۵۶] عیسی را ناخوش نمی آید که خود را بنده‌ی خدا بداند».۸. حضرت محمد صلی الله علیه و آله «(سبحان الذی اسری بعبده) [۹۵۷] منزّه است خدایی که بنده‌اش (محمد) را شبانه سیر داد»، «(و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا) [۹۵۸]؛ اگر شما درباره آن چه بر بنده خودمان نازل کرده‌ایم در شک هستید»، «(و ما انزلنا علی عبدنا) [۹۵۹]؛ و آن چه ما بر بنده خود فرو فرستادیم». [صفحه ۲۸۳] به اعتراف حضرت امام صادق علیه السلام عباس بن علی علیه السلام یکی از این بندگان صالح خدای تعالی است. ب. عصمت: بی شک عصمت دارای مراتبی است که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اوج آن قرار دارند تا آنجا که انبیای عظام - به جز خاتم آنها - به آن مرتبه غبطه می خوردند. رسولان الهی همگی معصوم‌اند؛ اما تعیین مرتبه کمال آنها و سطح بندی آنان نه در توان ما و نه در حد این مقال است. به نظر می‌رسد عباس بن علی علیه السلام یکی از آن بزرگ پاسداران معصوم الهی است که در کربلا حضور یافته است. کوتاه سخن این که در کربلای حسینی سه معصوم از امامان حضور یافته‌اند: حضرت امام حسین علیه السلام، امام علی بن الحسین علیه السلام و حضرت امام محمد باقر علیه السلام. غیر از آنان، چهار معصوم دیگر در آن مصاف حاضر بوده‌اند: حضرت علی اکبر، حضرت علی اصغر، حضرت زینب کبری و حضرت عباس بن علی علیهم السلام. اما چرا عباس؟ پاسخ این پرسش را از سخن طبری به نقل از ابی مخنف بر گرفته‌ایم: بعد از ظهر تاسوعا بود که سپاه عمر سعد همه بر جنگ آماده بودند. ناگهان عمر بن سعد فریاد زد: «یا خیل الله ارکبی، و ابشری بالجنه»؛ [۹۶۰] ای لشکر خدا! سوار شوید که شما را به بهشت بشارت باد» همه بر اسب سوار و به سوی امام حسین علیه السلام حمله‌ور شدند. عباس علیه السلام به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «یا اخی! اتاک القوم؛ ای برادر! دشمن به شما رو آورده است» امام از جا برخاست و فرمود: «یا عباس ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم فتقول لهم مالکم؟ و ما بدالکم؟» [۹۶۱] ای عباس! سوار شو، جانم فدایت ای برادر! تا این که آنها را ملاقات کنی، پس به آنها بگو چه می‌کنید و چه می‌خواهید» بی شک، از عبارت بنفسی انت (جانم فدایت) عصمت حضرت عباس ثابت می‌شود. چرا که هرگز در کلام امام، غلو راه ندارد. پس واقع را بیان می‌کند و عباس علیه السلام آن قدر کمال دارد و از خطا و عیب [صفحه ۲۸۴] مبری است که این گونه مورد خطاب ولی الله علیه السلام قرار می‌گیرد. ج. مواسات: از ویژگی‌های ستوده اخلاقی «مواسات» یعنی اعانت و یاری و برابری با مقام امامت و ولایت است. در روایات فراوانی، اهل بیت علیهم السلام یاران خود را به این شیوه فراخوانده‌اند. در حدیث قدسی از امام صادق علیه السلام نقل است که خداوند به آدم علیه السلام آموخت که همه چیز را در چهار کلمه از تو خواسته‌ام. آن کلمات عبارت‌اند از: ۱. درباره من، این که تنها مرا عبادت کن و شریکی برای من نیاور؛ ۲. درباره خودت، بدان که تو محتاج به پاداش عمل خود هستی و من تنها تو را به عملت پاداش می‌دهم؛ ۳. درباره رابطه من با تو، این که تو دعا کن، اجابت با من است؛ ۴. درباره رابطه خودت با مردم، این که بر آنها خشنود باش، به آن چه بر خود می‌پسندی. [۹۶۲]. حضرت امام صادق علیه السلام رابطه عباس علیه السلام با امام حسین علیه السلام را این گونه وصف کرده و مورد سلام قرار داده است: «السلام علی ابی الفضل العباس المواسی اخاه بنفسه؛ سلام بر ابوالفضل العباس، آن عزیزی که برادرش را با ایثار جان خویش یاری کرد» او در راه حیات و بقای حسین علیه السلام و اهداف او جان داد تا برادرش و اهداف او زنده بماند. در بخش دیگر امام صادق علیه السلام قمر بنی هاشم را این گونه وصف کرده‌اند: «... فنعم الاخ المواسی...؛ چه خوب برادر یکرنگ و یگانه‌ای بودید» او در تمام مشکلات و مصائب امام، خود را شریک می‌دانست و تلاش می‌کرد تا فدایی و جان‌نثار حسین علیه السلام باشد. به حقیقت او، خود را برای امام



می‌خواست نه امامش را برای خویش. او سپر بلای امام خود بود نه این که امام را سپر بلای خود سازد. در زیارت ناحیه مقدسه نیز این ویژگی جناب ابوالفضل بسیار بارز معرفی شده است. «السلام علی العباس بن امیرالمؤمنین المواسی اخاه [صفحه ۲۸۵] بنفسه» [۹۶۳] سلام و درود بر عباس، فرزند امیرالمؤمنین، او که با تقدیم جان خود، برادر را یاری رسانید. د. ایمان استوار با گفتن شهادتین انسان به مرز «اسلام» وارد می‌شود؛ ولی ایمان عقد قلبی است که دل آن چه بر زبان آورده، باور کند و سپس به عمل و رفتار آراسته گرداند. در تفکیک این دو واژه به قرآن بنگریم که چگونه عده‌ای از مسلمانان را که به خطا خود را مؤمن می‌پنداشتند، از جرگه مؤمنین خارج کرده، آنها را تنها مسلمان می‌نامد: «قالت الاعراب انما قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم» [۹۶۴]؛ عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، به آنها بگو، شما هنوز ایمان نیاورده‌اید؛ بلکه بگویید که اسلام آورده‌ایم، چرا که هنوز ایمان در دل‌هایمان راه نیافته است». آری، هنگامی که مسلمان به مرز ایمان پای نهاد، ایمان نیز مراحل و مراتبی دارد که تنها اشاره‌ای اهل خرد را کافی است: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله»؛ [۹۶۵] ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایمان آورید» روشن است که اینها در مرحله‌ای از ایمان هستند، ولی خداوند آنها را به مراحل فراتر از آن بازخوانده است. درباره ایمان حضرت عباس علیه‌السلام به بیانی از امام صادق علیه‌السلام برمی‌خوریم که آن حضرت عمومی خویش را این گونه ستوده‌اند: «کان العباس... صلب الایمان»؛ [۹۶۶] عباس علیه‌السلام پیوسته مردی سخت ایمان بود. ایمان او نرم و انعطاف‌پذیر نبود. [۹۶۷] ایمان او به مقام صلابت و [صفحه ۲۸۶] پایداری رسیده بود. در این نوع ایمان، ثبات رأی و رفتار خود را بیشتر نشان می‌دهد و اصلا تزلزل و کژی دیده نمی‌شود. این ایمان سخت و محکم چون کوهی برافراشته است که با هر تندبادی نلرزد. درسی که می‌توان گرفت: در روایات برای شخص مؤمن ویژگی‌هایی را برشمرده‌اند که از جمله آنها است «المؤمن کالجبل الراسخ لا یدحرکة العواصف»؛ [۹۶۸] مؤمن چون کوهی برافراشته است که تندبادها آن را از جای نمی‌تواند برکند» این ویژگی عالم ربانی است. امام علی علیه‌السلام مردم را سه گروه وصف فرمود که تنها گروه اول آنان ایمان راسخ دارند. [۹۶۹] و عباس علیه‌السلام او از زمره گروه اول است. ه. تزیینی و دوراندیشی: امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی عباس علیه‌السلام فرموده است: «کان العباس نافذ البصیره»؛ [۹۷۰] عباس پیوسته (بیداری) تزیین و دوراندیش بود» او به ظاهر امر چندان نظر نمی‌کرد؛ بلکه بیشتر به عمق و باطن کار چشم دوخته بود. شاهد صحت سند و دلالت این حدیث، رفتار قمر بنی‌هاشم است که او را تا سر حد عصمت رفعت بخشیده است. صادق آل محمد علیه‌السلام در سخن دیگری فرمود: «کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره» [۹۷۱]؛ پیوسته عمومی ما عباس پسر امام علی علیه‌السلام تزیین و روشن ضمیر بود». و. محافظت از جان امام علیه‌السلام: در زیارت ناحیه مقدسه عباس علیه‌السلام این گونه معرفی شده است: «الفادی له الواقی»؛ [۹۷۲] آن عزیزی که خود را فدا کرد و همه تلاش خود را برای [صفحه ۲۸۷] حفظ و نگهداری امامش به کار بست». این حالت زاییده معرفتی است که فرد در آن، امام را همه چیز خود می‌بیند. آری، در بینش قرآنی ما «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»؛ [۹۷۳] پیامبر بر مؤمنین از جان‌شان مقدم است» جایگاه ویژه‌ای دارد. در کلام شیعی اثبات شده است که امام و رسول در جمیع کمالات برابرند. پس مؤمنین باید با امام علیه‌السلام آن گونه رفتار کنند که با رسول الله صلی الله علیه و آله رفتار می‌کنند. ز. تلاش برای کسب رضایت امام علیه‌السلام: حضرت عباس علیه‌السلام از امامش جهاد و مبارزه با قوم گمراه را درخواست کرده بود؛ اما امام به او پاسخ منفی داده بود. او بار دیگر، آوردن آب و سیرابی اطفال را تقاضا کرده و پاسخ مثبت دریافت کرده بود. پس در طلب آب رهسپار میدان شده بود. امام جواد علیه‌السلام این نکته را در زیارت ناحیه مقدسه مورد اشاره قرار داده، می‌فرماید: «الساعی الیه بمائه»؛ [۹۷۴] عباس برای آوردن خواسته امامش که آوردن آب بود، تلاش کرد». ح. جان‌باختگی در راه امام علیه‌السلام: در زیارت ناحیه آمده «المقطوعه یداه» [۹۷۵] حضرت عباس علیه‌السلام دو دست مبارکش در راه امامش قطع شد. در قرآن آمده: «یا ایها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون»؛ [۹۷۶] ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی که از عذاب دردناک نجاتتان

دهد راهنمایی کنم؟ آن، ایمان آوردن به خدا و رسول او و جهاد کردن در راه خدا با اموال و جانتان است» عباس علیه‌السلام اعضا و جوارح خویش را به راه احیای اسلام نهاد. زائران کربلا به «کف العباس؛ محل افتادن دستان عباس» می‌روند و محل قطع شدن و دفن دستان آن حضرت را زیارت می‌کنند. آری، او از [صفحه ۲۸۸] همه چیزش در این راه گذشت. ط. خیرخواهی برای خدا و رسول و امام: در زیارت ناحیه آمده «اشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لاخیک؛ [۹۷۷] شهادت می‌دهم که تو خیرخواه خداوند، رسول او و برادرت بودی» جدا شدن دست، جان دادن و ایثار عباس علیه‌السلام تنها به سبب خیرخواهی امام، پیامبر و خدا بود. در این زیارت‌نامه امام مهدی یا امام هادی علیهما‌السلام به این خیرخواهی عموی خود شهادت می‌دهند. [۹۷۸]. ی. دیانت در رفتار: تمام حرکات و سکنتان انسان زنده و عاقل، بر بینش او استوار است. جهان‌بینی انسان، دنباله‌روی و پای‌بندی به سلسله‌ای از بایدها و نبایدها را به همراه می‌آورد. نمونه‌ی عالی تربیت مکتب اسلام را می‌توان در رفتار مشخص و گفتار ویژه‌ای به روشنی دید. عباس علیه‌السلام عصر عاشورا هنگام ورود به شریعه فرات از فرط عطش آب را به دهان نزدیک کرد؛ ناگاه به خود آمد، با شدت آب را بر آب ریخت و گفت: «تا الله ما هذا فعال دینی [۹۷۹]؛ به خدا قسم، این رفتار خوشایند دین من نیست» البته دین و دیانت، خود دارای مراتب گوناگون از کمالات است. این گونه وفاداری و درک دینی ابوالفضل العباس علیه‌السلام گویای سیر و سلوک و مقام عالی او در عرفان دینی است. ک. وفا به عهد و پیمان: علامه «عبدالحسین حلی رحمه‌الله» در کتاب النقد التنزیه از «فخر الذاکرین» به قول عده‌ای از شاهدان عینی نقل کرده: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام عباس را صدا زد و او را به خود چسبانید و بین دو چشم او را بوسید و از ابوالفضل چنین عهد و [صفحه ۲۸۹] پیمان گرفتند: «در روز عاشورا، هنگامی که به آب رسیدی، مبادا از آن قطره‌ای بنوشی، در حالی که برادرت حسین تشنه لب است». [۹۸۰] البته عباس علیه‌السلام بر سر پیمان با پدر، لب خشک از شریعه خارج شد و تا نهایت ایثار گام وفا برداشت. در قرآن، وفای به عهد از نشانه‌های اهل ایمان دانسته شده است: «و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون»؛ [۹۸۱] مؤمنان کسانی‌اند که به امانت‌ها و عهد و پیمان خویش پایبندند» بدین سبب در مبانی فقهی شیعه، اصلی از عقل و شرع اتخاذ شده که بسیاری از احکام را با آن استخراج می‌کنند و آن «المؤمنون عند شروطهم» [۹۸۲] است؛ یعنی مؤمنین باید به شرائط و تعهدات خویش پایبند باشند. عباس این گونه بود؛ تا آنجا که در زیارت ناحیه مقدسه، امام معصوم فرموده است: «الآخذ لغده من امسه؛ [۹۸۳] ابوالفضل از شب خود برای فردایش عهد گرفت». شاید این همان پیمان و عهدی بود که خود با برادرانش در وفا و ایثار به فرزند فاطمه علیها‌السلام بست: شاید آن عهد و پیمان ایثاری بود که با پدر بست؛ یا آن عهدی که شب عاشورا با خواهرش زینب بست و فردای آن وفا کرد؛ یا پاسخ صریحی بود که به امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا داد؛ هنگامی که امام بیعت از یاران خود برداشت. عباس عرض کرد: «لا نفع لذلک، لا ابقانا الله بعدک؛ [۹۸۴] برادر! نمی‌رویم، بعد از تو خداوند ما را زنده نگه ندارد». درسی که می‌توان گرفت: اهل ایمان بر سر بیعت، عهد و پیمان خویش بمانند. آری، آنان باید در عهد بستن دقت کنند که به چه کسی عهد و پیمان می‌بندند و سپس به عهد خود وفا کنند. [صفحه ۲۹۰]. ل. صبر و شکیبایی: در صبح عاشورا، عباس علیه‌السلام برادران خود (عبدالله، جعفر، عثمان) را که همه از یک مادر (ام‌البین) بودند فراخواند و گفت: «تقدموا حتی اراکم قد نصحتم لله و لرسوله فانه لا ولد لکم؛ (ای برادران) پیش افتید تا خیرخواهی شما را به خدا و رسول ببینم، زیرا شما فرزندی ندارید». [۹۸۵]. شاید هدف او از این درخواست، برخی از امور زیر باشد: ۱. این که در راه احیای دین نوجوانان بر جوانانی که دارای زن و فرزند می‌باشند، تقدم دارند؛ ۲. کسب اطمینان برای حفظ اعتقادات و باورهای دینی برادران خود؛ ۳. درک حزن و صبر و شکیبایی کردن بیشتر بر مصائب که اجر صابرين یابد؛ ۴. ترغیب آنها برای درک شهادت؛ ۵. آموزش به دیگران که در راه امام و اهداف بلندش باید از خود و هر دلبستگی گذشت. «ابوحنیفه دینوری» می‌گوید: عباس فرمود: «جانم فدای همگی شما، از جای برخیزید و از آقای خود حمایت کنید تا در این راه جان بازید، پس برادران همگی بر جهاد پیشی گرفتند تا که به مقام شهادت نائل آمدند»؛ [۹۸۶]. ۶. راه‌یابی به مقام انقطاع کامل، یکی از درخواست‌های بلند و مهمی که در مناجات شعبانیه آمده است: «الهی

هب لی کمال الانقطاع الیک؛ [۹۸۷] خدایا! کامل‌ترین بریدگی از غیر خودت را به من عنایت کن». بنابراین، بهترین و برترین محبت‌ها را باید به پای دوست ریخت که حضرت قمر بنی‌هاشم چنین کرد. م. علم و یقین: بی‌شک کسی که در دامن علی مرتضی علیه‌السلام - باب مدینه‌ی علم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - تربیت شود و پس از او تحت تعلیم امام حسن علیه‌السلام و سپس امام حسین علیه‌السلام باشد، در علو [صفحه ۲۹۱] کمال علمی خواهد بود. [۹۸۸] روایت آمده است: «ان العباس بن علی زق العلم زقا؛ [۹۸۹] عباس بن علی قبل از آن که توان تحصیل علم یابد، آن را تغذیه کرده است». از این عبارت فهمیده می‌شود که علم او، برگرفته از تعلیمات مدرسه‌ای نبوده، بلکه علمی الهی بوده است که با علم رسمی تفاوت دارد. در کتاب کبریت احمر آمده: «ان العباس من اکابر و افاضل فقهاء اهل البیت بل انه عالم غیر متعلم؛ [۹۹۰] عباس بزرگ‌ترین و فاضل‌ترین فقیهان (عمیق‌اندیشان) اهل بیت است، بلکه او دانشمندی تعلیم نادیده است) در این سخن، اشاره‌ای است به او از علم الهی لدنی برخوردار بودن. عروج به والاترین مراتب کمال: چون ابوالفضل عباس در این دنیا از والاترین مراتب برخوردار بود و نیز به ظاهر دو دست و بازوی خود را در این راه نثار کرد، در عالم معنا هم خدای تعالی ایشان را دو بال عنایت فرموده که همگان به علو مرتبه‌ی او غبطه می‌خورند. عبارت امام زین العابدین علیه‌السلام گویای این واقعیت است: «... وفدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه، فابدله الله بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی طالب؛ [۹۹۱] او جانش را فدای برادرش کرد تا این که دستانش قطع شد، پس به جای آن خدای تعالی دو بال به او عنایت فرموده تا با فرشتگان در بهشت پرواز کند، همان طوری که برای جعفر بن ابی‌طالب قرار داد». ص. جان‌نثاری حسین علیه‌السلام: این، نکته‌ای نیست که کسی از آن بی‌خبر باشد. اما سخن امام سجاد علیه‌السلام در این باره شایان توجه است: «روی عن علی بن الحسین علیه‌السلام، انه نظر یوما رائی عبیدالله بن العباس بن علی علیه‌السلام فاستعبر، ثم قال: ما من یوم اشد علی [صفحه ۲۹۲] رسول الله صلی الله علیه و آله من یوم احد، قتل فیہ عمه حمزة بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله، و بعده یوم موته قتل فیہ ابن عمه جعفر ابن ابی طالب، و لا یوم کیوم الحسین، اذ دلف الیه ثلاثون الف رجل، یزعمون انهم من هذه الامة، کل یتقرب الی الله عزوجل بدمه، و هو یدکرهم بالله فلا یتعظون، حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا، ثم قال: رحم الله العباس، فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه، فابدله الله عزوجل منها جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة، کما جعل لجعفر بن ابیطالب و ان العباس عندالله تبارک و تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامة؛ [۹۹۲]. روزی نگاه امام سجاد علیه‌السلام به عبیدالله پسر عباس بن علی علیهماالسلام افتاد، پس امام گریان شد و سپس فرمود: روزی چون روز احد بر رسول خدا سخت نیامد، در آن روز عمویش حمزه - فرزند عبدالمطلب - شیر خدا و شیر پیامبر کشته شد و بعد از آن روز موته بود که در آن پسر عمویش جعفر بن ابی‌طالب کشته شد؛ و روزی چون روز حسین نبود، سی هزار مرد اطراف او ازدحام کردند، در حالی که آنها می‌پنداشتند که از این امت هستند. هر کدام به ریختن خون او طلب قرب به خدای تعالی داشتند. او خدا را به آنها یادآوری می‌کرد، ولی آنها موعظه‌پذیر نبودند تا این که او را بر مبنای ستم و تعدی و دشمنی کشتند. سپس فرمود: خدا عباس را رحمت کند. پس البته او از خود گذشتگی کرد و به مصیبت افتاد. خود را فدای برادرش کرد تا این که دستانش قطع شد. پس به جای آن دو، خداوند متعال دو بال به ایشان داد که با آن دو، با ملائک در بهشت به پرواز آید. همان گونه‌ای که به جعفر بن ابی‌طالب عنایت کرد. و البته برای عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقام و منزلتی است که همه شهدا تا قیامت به آن غبطه می‌خورند و آرزوی آن را دارند». در سخن امام سجاد علیه‌السلام آمده: «لا- یوم کیوم الحسین» چنان که از امام مجتبی علیه‌السلام نقل شده است: «لا یوم کیومک یا اباعبدالله؛ [۹۹۳] ای اباعبدالله! روزی چون روز تو نیست؛» و به [صفحه ۲۹۳] راستی روزی چون روز حسین علیه‌السلام نیست.ع. والاترین شهید: امام صادق علیه‌السلام عباس علیه‌السلام را شهید دانست و فرمود: «و مزی شهیدا؛ [۹۹۴]، او به شهادت رسید» دیگر ویژگی‌های عباس علیه‌السلام این است که همه شهیدان به حال او غبطه می‌خورند. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «و ان العباس عندالله تبارک و تعالی منزلة یغبطه علیها جمیع الشهداء یوم القیامة؛ [۹۹۵] نزد خداوند تبارک و تعالی برای عباس مقام و مرتبه‌ای است که

همه شهدا در قیامت به آن غبطه می‌خورند».

### خواستگاری امام علی از ام‌البنین

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گزارش شده که فرمود: «ایاکم و خضراء الدمن!؛ شما را از روئین دمن بر حذر می‌دارم!» از پیامبر سؤال شد خضراء الدمن چیست؟ آن حضرت فرمودند: زن زیبایی که در محل نامناسب رشد کند. [۹۹۶] با توجه به این واقعیت که وراثت در تربیت تأثیر جدی دارد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از برادر خود عقیل که نسابه عرب بود و آشنائی به نسل و تبار قبائل داشت این گونه درخواست فرمود: «انظر لی امرأة قد ولدتها الفحولة من العرب لا تروجا فتلد لی غلاما فارسا...» بنگر برای من زنی را که شجاعی از عرب به دنیا آورد تا که با آن ازدواج کنم پس از آن پسر جنگاور برایم بدنی آورد.» در پاسخ جناب عقیل به حضرت مولی عرض کرد: «تزوج بام‌البنین العامریة (الکلابیة) فانه لیس فی العرب اشجع من آبائها» [۹۹۷] (ای برادر) با ام‌البنین عامری کلابیة ازدواج کنید چرا که در عرب از پدران او کسی شجاع‌تر نیست. پس از این امام علیه‌السلام فاطمه ام‌البنین را خواستگاری کرد تا که نسل شجاع و شریفی از ایشان داشته باشند که عباس علی علیه‌السلام ثمره این وصلت مبارک است. [صفحه ۲۹۴] درباره ازدواج امام علی علیه‌السلام و ام‌البنین برخی مورخان چون طبری، ابن‌اثیر و ابی‌الفداء گفته‌اند: امام علی علیه‌السلام پس از شهادت صدیقه کبری فاطمة الزهراء علیهاالسلام با ام‌البنین ازدواج کرد. [۹۹۸] در حالی که برخی از تاریخ‌نگاران ازدواج ام‌البنین را پس از «امامه» دختر زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند. البته این، با وصیت حضرت زهرا علیهاالسلام به امیرمؤمنان سازگاری دارد. فاطمه علیهاالسلام در وصیت خود به امام این گونه گفته‌اند: و أنا اوصیک بأن تتزوج بأمامة مثلی... [۹۹۹] پس از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کنید، چرا که او برای فرزندانم حسن و حسین چون خود من است... و روز و شبی را برای او و روز و شبی را برای حسن و حسین قرار دهید بی‌شک، این ازدواج در هر حال پس از شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام رخ داده است؛ زیرا تا آن حضرت زنده بودند، ازدواج با دیگری برای امام علیه‌السلام حرام بوده است. [۱۰۰۰].

### معرفت و ادب ام‌البنین

ام‌البنین از نور علم علی علیه‌السلام و ادب آن ولی الله الاعظم بهره‌ها داشت؛ تا آنجا که نزد امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و نیز زینب علیهاالسلام مورد احترام و تکریم بود. [۱۰۰۱] ام‌البنین علیهاالسلام به ازدواج حضرت علی علیه‌السلام درآمد. او وقتی به سوی منزل امیرالمؤمنین علیه‌السلام رهسپار شد، از برادران و خواهران خویش خواست که در کنار در خانه همه توقف کنند تا او به داخل خانه رود و بازگردد. همه در انتظار بودند. پس از دقایقی از منزل بیرون آمد. اشک از چشمانش سرازیر بود. سپس فرمود: «به برکت الهی بفرمایید! چرا که حسن و حسین علیهماالسلام با ماندن من در این خانه موافقت فرمودند» از او اصل ماجرا را پرسیدند. فرمود: «من از حسن و حسین پرسیدم که آیا آنها مرا به خدمتگزاری می‌پذیرند تا در این خانه برای همه [صفحه ۲۹۵] خدمت کار باشم» او گفته بود: «سادتی انا هنا خادمه عندکم جئت لخدمتکم، فهل تقبلونی بهذا الشرط... و الافانی راجعة الی داری؛ ای آقایانم! من اینجا نزد شما خدمت کاری هستم که آمده‌ام تا خدمتگزاری کنم. پس آیا مرا به این شرط می‌پذیرید؟ و گرنه من به خانه خود بازمی‌گردم» پس امام حسن و امام حسین و زینب علیهم‌السلام به ایشان خوش آمد گفتند و فرمودند: «انت و عزیزة کریمه و هذا بیتک؛ شما عزیز و بزرگوار هستید و این خانه هم متعلق به شماست». [۱۰۰۲]. بر خردمندان، همین برخورد مؤدبانه ام‌البنین علیهاالسلام گویای معرفت او به ساحت مقدس فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام است؟ البته به اقرار دو امام معصوم علیه‌السلام و خواهرشان زینب علیهاالسلام حضرت ام‌البنین از خوبان و انسانی کریم و بزرگوار است.

## ام‌البین پس از حادثه عاشورا

روزها از حادثه عاشورا گذشته بود. «بشر بن حذلم» ناگهان وارد مدینه منوره شد. مردم از ورودش به شهر باخبر شدند و حضرت ام‌البین جزء اولین استقبال‌کنندگان از او بود که فریاد بشر بلند شد: «یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرارالجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس منه علی القنأه یدار! ای اهل یثرب! دیگر در این شهر اقامت نکنید، که حسین کشته شد، پس اشک از چشمانم ریزان است. جسم و بدن پاکش در کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نی در گردش است». چشم ام‌البین به بشر افتاد که از مرگ و شهادت خبر می‌داد. درباره عباس و دیگر پسرانش و سایر یاران امام از او نپرسید... آری، او تنها از حسین علیه‌السلام پرسید و این که آیا او زنده است یا نه. بشر بن حذلم، فاطمه دختر «حزام عامریه» را که همان ام‌البین بود، شناخت و آثار وحشت و ترس بر رخسارش هویدا شد. بشر برای این که به همسر [صفحه ۲۹۶] امام علی علیه‌السلام صدمه‌ای وارد نشود، شهادت هر یک از فرزندان ایشان را به تنهایی تعزیت گفت: «خداوند اجر شما را به واسطه فرزندان جعفر بزرگ بدارد...» ام‌البین گفت: مگر من از شما درباره جعفر سؤال کردم؟ مرا از فرزندم حسین خبر ده...» بشر توجهی به خواسته ایشان نکرد و از فرزندان دیگر خبر می‌داد تا که به عباس رسید و گفت: «ای ام‌البین؛ خدای تعالی پاداش شما را بزرگ دارد در شهادت فرزندان ابوالفضل العباس» با خبر شهادت عباس علیه‌السلام، اضطراب شدیدی بر همسر امام علی علیه‌السلام حاکم شده و لرزه بر اندامش افتاده بود. ام‌البین در همان حال طفل کوچکی را که در بغل داشت، رها کرد. کودک بر زمین افتاد. او دیگر طاقت حمل نوزاد را در نداشت. آری، او به سختی خود را نگه می‌داشت و چنین اصرار می‌داشت: «ای بشر! از فرزندم حسین مرا خبر ده که آیا زنده است یا نه؟» بشر می‌گوید: هنگامی که او را از شهادت حسین علیه‌السلام آگاه کردم، فریاد زد و چنین ناله سر داد: «وا حسینه، وا حیب قلوبنا،... یا ولدی یا حسین... نور عینی یا حسین...؟ ای حسینم! و ای محبوب دلم!... ای فرزندم حسین!... نور چشمم ای حسین!...». در این هنگام همه با او هم‌ناله شدند و برای حسین علیه‌السلام شیون کردند. او از فرزندانش یادی نمی‌کرد، جز این که پیوسته از حسین علیه‌السلام یاد می‌کرد و بر آن حضرت می‌گریست. [۱۰۰۳]. درسی که می‌توان گرفت: اهل معرفت می‌دانند: (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم)؛ [۱۰۰۴] پیامبر از جان مؤمنان نیز بر آنها پیش‌تر است» راستی که ما جانمان را دوست داریم؛ اما خشنودی خدا در این است که این هستی خویش را فدای او کنیم، مقام والای امامت همین گونه است. پیامبر فرمود: «من کنت مولا فهذا علی مولا»؛ [۱۰۰۵] هر که را من [صفحه ۲۹۷] مولای اویم علی مولای اوست»؛ یعنی او نیز از جان مؤمنان بر آنها پیش‌تر است. امامان معصوم علیهم‌السلام پس از امام علی علیه‌السلام هم این گونه‌اند؛ که باید از همه چیز خود در راه احیای دین و نام آن معصومان علیهم‌السلام گذشت.

## فرزندان امام علی از ام‌البین

نخستین ثمره ازدواج امام علی علیه‌السلام با ام‌البین علیها‌السلام حضرت عباس علیه‌السلام بود که در دوران امام علی علیه‌السلام او را قمر بنی‌هاشم نامیدند. کنیه‌اش «ابوالفضل» بود. بعد از آن، عبدالله و جعفر و عثمان به دنیا آمدند. عباس علیه‌السلام چهارده سال همراه پدرش بود. او در برخی از جنگ‌ها نیز شرکت جسته بود. امام علی علیه‌السلام به ایشان اجازه جنگیدن نمی‌داد. او در حدود بیست و چهار سال با امام حسن علیه‌السلام و سی و چهار سال با امام حسین علیه‌السلام (که در واقع عمر مبارکش بود) زندگی کرد. او مردی شجاع، تک‌سوار بود. از جسمی قوی برخوردار بود و وقتی بر اسب می‌نشست پاهایش بر زمین خط می‌انداخت. [۱۰۰۶].

## فرزندان عباس



عباس علیه‌السلام پنج فرزند به نام‌های عبیدالله، فضل، حسن، قاسم، و یک دختر داشت؛ اما ابن شهر آشوب گفته در کربلا یکی از فرزندان آن حضرت به نام محمد به مقام شهادت نائل آمد. [۱۰۰۷]. درباره «فضل» که او را «به ابن‌هاشمیه» (پسر هاشمی) می‌شناختند، گفته‌اند که او مردی شیواگوی بود؛ به گونه‌ای که بسیار بلیغ و فصیح سخن می‌گفت و گفتاری مناسب داشت. او واقف به علم کلام، مردی دیندار و شجاع بود. او نزد خلفا، حشمت و منزلت بسیاری داشت. او دارای چهار فرزند به نام‌های جعفر، عباس، اکبر و محمد بود که هر کدام [صفحه ۲۹۸] فرزندان ادیب داشتند. [۱۰۰۸]. علمای نسب‌شناس گفته‌اند: تنها فرزند بازمانده از قمر بنی‌هاشم «عبیدالله» بوده است؛ ولی شیخ فتونی گفته از «حسن» - دیگر فرزند او - نسلی باقی مانده است. عبیدالله را مردی خوش‌سیم، اهل کمال و مروت دانسته‌اند. او در سال ۱۵۵ هجری دار فانی را وداع گفته است. [۱۰۰۹].

### توجه امام علی به آینده عباس

«زهیر بن قین» در کشاکش نبرد نابرابر کربلا، این سخن را به عباس بن علی علیهما السلام بازگفت: «ای عباس! هنگامی که پدرت اراده ازدواج کرد، برادرش عقیل را که شناخت خوبی به تیره‌های عرب داشت، طلب کرد و از او خواست زنی برایش برگزیند که شیر بچه‌ای از عرب به بار آورد تا که او را به ازدواج خویش در آورد و از او پسری شجاع زاید تا حسین را در کربلا یاری کند. آری، پدرت تو را برای این روز ذخیره کرد، مبادا در یاری برادر و حمایت خواهرانت کوتاهی کنی!» در پاسخ عباس علیه‌السلام فرمود: «تشجعی فی مثل هذا الیوم؟ والله لارینک شیئا ما رأیته؛ [۱۰۱۰] ای زهیر! تو در چنین روزی مرا به شجاعت می‌اندازی؟ به خدا سوگند به تو چیزی نشان می‌دهم که تا به حال ندیده باشی» این عبارت کنایه از رشادت و از خود گذشتگی بی‌حد و حصر او بود که به وقوع پیوست. درسی که می‌توان گرفت: عباس بن علی علیه‌السلام در کمالات معنوی به بزرگی شناخته شده بود. اما اولیای الهی باید به هم تذکر بدهند تا که این ذکر آنها را نفع بخشد: «و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین؛ [۱۰۱۱] پس ای پیامبر! تذکر ده که این یادآوری کردن اهل ایمان را سود می‌بخشد». [صفحه ۲۹۹]

### عباس در صفین

نویسنده کتاب کبریت احمر که مردی محقق است، این گونه آورده: هنگامی که سپاه معاویه (در جنگ صفین) آب فرات را در اختیار آورد و آن را بر سپاه امام علی علیه‌السلام بست، امام علی علیه‌السلام سپاهی تحت فرمان امام حسین علیه‌السلام و یاری عباس علیه‌السلام بر آنها که بر آب تسلط داشتند، گسیل داشت و آن را از دشمن بازپس گرفتند. [۱۰۱۲].

### عباس و امام حسن

هنگام شهادت امام مجتبی علیه‌السلام، عباس علیه‌السلام بیست و چهار سال داشت. [۱۰۱۳]. او در تشییع جنازه برادرش شرکت کرد. وقتی به دستور عایشه بدن مبارک امام تیرباران شد، عباس علیه‌السلام شمشیر از نیام برکشید؛ امام حسین علیه‌السلام چون متوجه شد، برادر را از جنگ و درگیری به سبب وصیت امام مجتبی علیه‌السلام بازداشت. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «برادرم این گونه وصیت فرمود: لا تهرق من امری محجئه من دم؛ [۱۰۱۴] در تشییع جنازه‌ام قطره خونی ریخته نشود» ابوالفضل علیه‌السلام خشم خود را فرو نشانند و بر آن توهین شکیبایی ورزید. کظم غیظ و خویشتن‌داری ویژگی مردان خداست؛ هم آنان که خود را تربیت کرده‌اند. دیگر این که از فضایل آن سرور معظم آن است که اهل بیت علیهم‌السلام او را در کارهای مهم دخالت می‌داده‌اند؛ از جمله او برادر خود امام حسین علیه‌السلام را در غسل دادن امام مجتبی علیه‌السلام یاری رسانیده است، [۱۰۱۵] با آن که مراسم

غسل امام تنها توسط امام انجام پذیرفتنی است. و نامحرمان از این گردونه بیرون‌اند؛ ولی عباس علی علیه‌السلام خود محرم آستان ولایت و امامت است. [ صفحه ۳۰۰ ]

### عباس در مسیر کربلا

در اوج بزرگی، در کنار کودکان بودن و به آنها توجه ویژه داشتن حکایت از روح بلند و جامع شخصیت والای فرزند علی علیه‌السلام دارد. عباس علیه‌السلام با آن شخصیت الهی، به یادآورنده عطوفت پدر بود؛ همان گونه که شجاعت او تداعی کننده شجاعت علی علیه‌السلام بود. در مسیر کربلا نیز قامت بلند عباس علیه‌السلام او را در سیراب کردن کودکان یاری می‌رسانید. او از روی مرکب، اطفال را سیراب می‌ساخت. این ویژگی (سقا بودن) افتخاری است که او از اجدادش چون عبدالمطلب برگرفته بود. آن مرد بزرگ «سقایه الحاج» را پذیرفته بود. و حجاج بیت الله الحرام را سیراب می‌کرد تا دیگران به راحتی به انجام مناسک مبادرت ورزند.

### عباس در کربلا

روز نهم - تاسوعا - بود که عمر بن سعد فریاد زد: «یا خیل الله ارکبی، و ابشری بالجنة؛ ای لشکر خدا! سوار شوید که شما را به بهشت بشارت باد» پس از آن دشمنان سوار شدند و (به سوی خیمه گاه حسینی) حمله کردند که این اتفاق بعد از نماز عصر بود. امام حسین علیه‌السلام در آن هنگام در برابر خیمه خود نشسته بود و در حالی که شمشیر خود را تیز می‌کرد کم کم به خواب رفت. زینب علیهاالسلام صدای فریاد را شنید و به حضرت حسین علیه‌السلام نزدیک شد و عرض کرد: «اما تسمع الاصوات یا اخی و قد اقتربت؟ ای برادر! آیا این سر و صدا را نمی‌شنوید که نزدیک می‌شوند؟» حضرت سر از زانو برداشت و برای خواهر ماجرای این که در خواب سول خدا را دیده بود و این که او را دعوت کرده است نقل نمود. پس از آن بود که خواهر به صورت خود زد و گفت: «یا ویلتاه؛ وای بر ما» امام فرمود: «لیس لک الویل یا اخیه، اسکتی رحمک الرحمن؛ ای خواهرم! وای و ویل بر تو نیست، سکوت کن. خدای بخشنده شما را مورد لطف خویش قرار دهد» عباس علیه‌السلام به برادر خبر داد که دشمن در حال پیش‌روی است. امام از جای برخاست و فرمود: «یا عباس ارکب بنفسی انت، حتی تلقاهم، فتقول لهم: مالکم؟ و ما بدالکم؟ و تسألهم عما جاء بهم [۱۰۱۶]؛ ای [ صفحه ۳۰۱ ] عباس! جانم فدایت، سوار شو تا به آنها برسی، پس از آنها بپرس: چه شده؟ و چه اتفاقی افتاده است؟» آنها در پاسخ گفتند: «عبدالله فرمان داده که به شما بگوییم در برابر حکم او کوتاه بیایید یا این که شما را به این امر وادار خواهیم ساخت» آن حضرت فرمود: «عجله نکنید تا به سوی اباعبدالله بازگردم و سخن شما را به خدمتشان عرضه بدارم» آنها توقف کردند و گفتند: «خبر را به او برسان و پاسخ را به ما بگو» عباس علیه‌السلام بر اسب سوار شده و خود را به حسین علیه‌السلام رسانید تا به امام پیام را برساند. یاران عباس خود در برابر آن جمع ایستادند تا او باز گردد. او بازگشت و گفت: «ای همگان! البته اباعبدالله از شما خواسته که این شب را (از جنگ) منصرف شوید تا در این کار قدری تأمل کنم. چرا که این امری است که بین شما و آن، حکم منطقی جریان نیافته است. هنگامی که صبح کردیم، همدیگر را ملاقات خواهیم کرد. پس در آن هنگام یا رضایت به آن چه ابن‌زیاد خواسته خواهیم داد؛ در این صورت آن چه خواسته به انجام خواهیم رسانید یا این که آن را خوش نداشتی، پس رد خواهیم کرد.» راوی گفت: حضرت قمر بنی‌هاشم این گونه فرمود تا این که آنها را در آن شب از اطراف امام پراکنده سازد تا این که امام به کارهای مهمش برسد و بتواند به اهل خویش و صایای خود را بیان فرماید. اما سخن حسین بن علی علیه‌السلام به عباس بن علی علیه‌السلام این بود: «یا اخی، ان استطعت ان توخرهم الی غدوة، و تدفعهم عند العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلۃ و ندعوه و نستغفره فهو

یعلم انی قد كنت احب الصلاة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار؛ [۱۰۱۷] ای برادر اگر بتوانی از شب تا صبح آنها را به تأخیر اندازی آن کن و آنها را از ما دور ساز. امید است که در این شب پروردگاران را نماز گزاریم و او را بخوانیم و استغفارش کنیم. او خود می‌داند که من همیشه نماز او و تلاوت کتابش و زیاد دعا کردن و استغفار را دوست می‌داشتم». [صفحه ۳۰۲] پس از پیامبر حضرت عباس علیه‌السلام بود که عمر بن سعد به شمر گفت: «تو چه نظر داری و رأی تو چیست؟» شمر از ابن سعد پرسید: «تو چگونه می‌بینی؟ تو امیری و رأی، رأی توست» عمر گفت: «من اراده کرده‌ام که صاحب رأی نباشم» سپس به مردم روی کرد و گفت: «شما چه می‌گویید؟» «عمر و بن حجاج» (از روی تعجب) گفت: خدا منزله است، به خدا قسم اگر اینها از اهل دیلم می‌بودند، و از تو چنین چیزی درخواست می‌کردند سزاوار بود که تو درخواستشان را اجابت کنی» سپس کسی را فرستاد که چنین خبر رساند: «ما تا فردا صبح به شما مهلت می‌دهیم که اگر تسلیم شدید شما را به امیر تحویل می‌دهیم و گرنه شما را ترک نخواهیم کرد». [۱۰۱۸]. تاریخ‌نویسان نگاه‌شده‌اند که «ضحاک بن قیس شرقی» گفت: در آن شب (عاشورا) حسین علیه‌السلام اهل بیت خود و اصحابش را جمع کرد. سپس خطبه‌ای ایراد فرمود و بیعت خود را از گردن همه آنها برداشت که هر که می‌خواهد برود. عباس علیه‌السلام عرض کرد: «لم تفعل ذلك؟ لنبقی بعدك؟ لا ارانا الله ذلك ابدأ» [۱۰۱۹] چرا چنین کنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم؟ خداوند این روز را بر ما هرگز نیند» بعد از این بود که اهل بیت و یاران امام هر کدام صحبتی همگون با عباس ایراد کردند. [۱۰۲۰].

### پرچمدار حسین

پیش از این نیز گفته‌ایم [۱۰۲۱] در صبح عاشورا امام پرچم خود را به دست برادر بزرگوارش عباس علیه‌السلام عطا کرد. [۱۰۲۲]. [صفحه ۳۰۳]

### سفیر امام

حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام صبح عاشورا در برابر اهل کوفه خطبه‌ای با فریاد بلند ایراد فرمود: «ایها الناس، اسمعوا قولی و لا تعجلونی...» [۱۰۲۳] ای مردم! به گفتارم گوش دهید و بر من شتاب نکنید» زنان حرم این کلام را شنیدند و صدای گریه آنها بلند شد. امام برادرش عباس علیه‌السلام و علی اکبر علیه‌السلام را به سوی آنها فرستاد و فرمود: «اسکتاهن»، فلعمری لیکنن بکاءهن؛ آنها را شما ساکت کنید که به جانم قسم، گریه آنها (در آینده) زیاد خواهد شد» آن دو جوانمرد رهسپار خیمه‌ها شدند و اهل حرم را ساکت کردند. سپس امام خطبه بلندی را ایراد فرمود. [۱۰۲۴].

### حمایت از حامیان حسین

ابوجعفر و ابن‌اثیر هر دو نقل کرده‌اند: دامنه جنگ در حال گسترش بود. عمرو بن خالد و غلامش سعد، مجمع بن عبدالله، جناده بن حرث پیشاهنگان سپاه ابن سعد را با شمشیر خود به عقب‌نشینی سخت وادار کرده بودند. وقتی به صفوف اولیه دشمن فرورفتند دشمن بین اینها و اصحاب حسین علیه‌السلام جدایی انداخت. قمر بنی‌هاشم به تنهایی وارد معرکه شد. و یک تنه دشمن را از اطراف یاران حسین علیه‌السلام متفرق ساخت. عباس بن علی علیه‌السلام نزدیک شد. در حالی که آنان مجروح شده بودند، بنابراین نتوانستند خود را از آن معرکه خلاص سازند. در هر حال، جنگ بار دیگر شروع شد؛ عباس علیه‌السلام دشمن را از آنها دفع می‌کرد. اما همگی آنان در همان جا به فوز شهادت نائل گشتند. [۱۰۲۵] او به خدمت برادر بازگشت و ماجرای آنها را برای امام



بازگفت. [۱۰۲۶]. [ صفحه ۳۰۴ ]

## دو امان‌نامه به عباس

ابومخنف گوید: نامه ابن‌سعد که گویای وضع اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بود، به ابن‌زیاد رسید. او هم در پاسخ به او نوشت: «حسین را فرود آور و... اگر نمی‌توانی تولیت (فرماندهی سپاه) را شمر به دست گرفته، خود عمل خواهد کرد» در این میان «عبدالله بن ابی‌محل بن حزام» که حضرت ام‌البنین علیها‌السلام، عمه او بود از جای برخاست و از عبیدالله امان‌نامه‌ای برای عباس علیه‌السلام و برادرانش طلب کرد. شمر نیز از جای برخاست و او را در این خواسته همراهی کرد. عبیدالله بن زیاد هم امانی (بر عباس و برادران او) نوشت و آن را به عبدالله داد و او هم این نامه را به غلامش «کرمان» داد تا به حضرت عباس علیه‌السلام و برادران او تحویل دهد. او هم این نامه را به عباس علیه‌السلام و برادرانش رسانید. هنگامی که آنها نامه را مطالعه کردند به او گفتند: «به دایی ما سلام برسان و به او بگو ما نیازی به امان شما نداریم. امان خدا بهتر از امان پسر سمیه است» و او بازگشت. [۱۰۲۷]. شب نهم محرم بود [۱۰۲۸] که شمر نامه‌ای را از طرف ابن‌زیاد آورد و فریاد زد: «این بنو اختنا؟ پسران خواهر ما کجایند؟ عباس علیه‌السلام و برادرانش عمداً او را پاسخ ندادند. امام فرمود: «اجیبوه، و ان کان فاسقاً؛ گرچه او فاسق است ولی پاسخش دهید» برادران همگی از او پرسیدند چه می‌خواهی؟ [۱۰۲۹] او گفت: «شما در امن و امان هستید، خودتان را با حسین به کشتن ندهید و اطاعت امیرالمؤمنین یزید را گردن نهدید» در پاسخ او قمر بنی‌هاشم فرمود: «لعنک الله و لعن امانک، اتومننا و ابن رسول الله لا- امان له. [۱۰۳۰] خداوند تو و امان‌نامه‌ات را لعنت کند (از رحمتش دور بدارد) آیا تو ما را امنیت می‌دهی ولی فرزند رسول خدا در امن و امان نباشد؟ چون همه می‌دانستند هند جگرخوار و فرزندان همگی مورد [ صفحه ۳۰۵ ] لعن پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام بودند. شمر غضبناک از خدمت عباس علیه‌السلام بازگشت. [۱۰۳۱]. پس از آن «زهیر بن قین» داستان خواستگاری امام علی علیه‌السلام را از فاطمه ام‌البنین را بر عباس بازگو کرد. [۱۰۳۲]. درسی که می‌توان گرفت: به حق، عباس علیه‌السلام به وعده خود با امام وفادار ماند و به همگان راه و رسم مردانگی و گذشت، وفا و صفا را آموخت.

## تلاش امام در حفظ جان عباس

هنگامی که علی اکبر اجازه جهاد خواست، امام بی‌هیچ تأملی اجازه فرمود. اما وقتی برادرش اجازه خواست، در پاسخ فرمود: «اذا مضیت تفرق عسکری؛ [۱۰۳۳] برادر! هنگامی که از دنیا بروی، سپاه من نیز از هم گسسته خواهد شد.» این سخن گویای این است که بقای سپاه امام وابستگی ویژه‌ای به عباس علیه‌السلام داشته است. درسی که می‌توان گرفت: نوع برخورد عباس علیه‌السلام با امام درسی آموختنی برای همه عاشقان حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - است.

## عباس و امام سجاد

بنی‌اسد امام سجاد علیه‌السلام را هنگام دفن شهدای کربلا یاری رساندند؛ اما امام، در دفن حضرت سید الشهداء و عمویشان عباس با کسی شریک نشد، و در پاسخ آنها که قصد یاری او را داشتند فرمود: «ان معی من یعیننی؛ [۱۰۳۴] همراه من کسی است که او مرا یاری می‌رساند.» [ صفحه ۳۰۶ ]

## دلآوری‌های عباس

عصر عاشورا فرارسیده بود. همه یاران، مردان، برادران، و فرزندان عباس در راه بقای اسلام و قطب دایره آن جان فدا کرده بودند. تنها «عباس» و «حسین» در برابر سپاه دشمن با دلی پر از غم و مقاوم ایستاده بودند. از طرفی فریاد کودکان، ناله‌ی زنان و صدای شادی سپاه شام به گوش می‌رسید. عباس علیه‌السلام که تنها بازمانده در گام امام بود و دشمن از حملات او عاجز شده بود نزد امام رفت تا اجازه جهاد دریافت کند. امام فرمود: «یا اخی انت صاحب لوائی؛ ای برادر! تو پرچمدار منی» عباس عرض کرد: «قد ضاق صدری و سئمت من الحیاء و ارید ان أطلب ثاری من هولاء المنافقین سینهام از این منافقین به تنگ آمده و می‌خواهم از اینها انتقام خونم را بگیرم» پس از آن امام حسین علیه‌السلام فرمود: «برای اطفال آب بیاورید». [۱۰۳۵] عباس رهسپار شد. و آن مردمان را موعظه کرد و از خشم الهی بر حذر داشت. گفتار آن جوانمرد چندان تأثیری بر آن قوم نداشت؛ ناگاه بر ابن سعد نهیب زد: «این حسین پسر دختر رسول خدا است که شما یاران و اهل بیت او را کشته‌اید و اینها فرزندان و عیال اویند که تشنه‌اند. آنها را سیراب کنید که جگر آنها را تشنگی و گرما آتش زده است. از اینها گذشته، او (حسین) فرمود: مرا رها کنید تا به هند یا روم بروم و حجاز و عراق را بر شما بگذارم» کلام عباس علیه‌السلام در جان مردم نشست تا آنجا که برخی گریان شدند. اما شمر گفت: ای پسر ابوتراب! اگر تمامی روی زمین را آب گرفته باشد و آن در اختیار ما باشد، قطره‌ای از آن را نخواهید نوشید مگر این که در بیعت با یزید درآید» [۱۰۳۶] عباس علیه‌السلام رو به جانب حسین علیه‌السلام بازگشت تا نتیجه گفتارش را برگوید. و صدای اطفال به گوشش می‌خورد که از عطش می‌نالیدند. [۱۰۳۷] او بی‌تاب شد. و غیرت علی‌گونه‌اش به جوش آمد. [صفحه ۳۰۷] بار دیگر با اندکی تأمل سوار بر اسب شد و مشک آب را در دست گرفت. در اندک زمانی چهار هزار نفر او را محاصره و تیرباران کردند. فراوانی و بی‌شمار بودن آنها در عزم او تأثیری نداشت. او به تهایی در حالی که پرچم «حمد» بر روی سرش در احتراز بود، آن جمعیت را از خود دور می‌ساخت و کسی باور نداشت که او در رزم است. حملات او به خوبی یادآور شجاعت و صلابت امیرالمومنین علیه‌السلام بود. حقیقت این بود که دشمن تاب پایداری در برابر آن شجاع را نداشت و با زبونی و خواری عقب‌نشینی کرده بود. عباس علیه‌السلام با آرامش تمام وارد شریعه فرات شد. روشن بود که کثرت این جمعیت چشم او را ننگرفته است. [۱۰۳۸] او در آن آب خنک وارد شده بود. «فلما أَرَادَ ان یَشْرَبَ غَرَفَهُ مِنَ الْمَاءِ ذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، فَضَرَبَ الْمَاءَ وَ مَلَأَ الْقِرْبَةَ» همین که مشتی آب برگرفت و تا نزدیک دهان آورد، به یاد تشنگی حسین و همراهانش افتاد. پس آن آب را فرو ریخت و مشک را پر از آب نمود. [۱۰۳۹]. با خود چنین می‌گفت: [۱۰۴۰] «ای نفس! پس از حسین، تو نزد من خواری، نباشد که تو پس از او باقی باشی». سپس مشک را پر از آب کرد و بر اسب نشست و تمام توجه او به خیمه‌ها مصروف بود. کوتاه‌ترین راه به خیمه‌ها را انتخاب کرده بود و با ازدحام جمعیت خود را درگیر ساخته بود، سپاه را می‌درید و لحظه به لحظه به قطب و مرکز عالم نزدیک‌تر می‌شد. کشتار زیادی پیش آمده و دشمن خود را باخته بود. اشعار حماسی عباس جان او ا دلداری می‌داد: «لا اربھ الموت...؛ مرا از مرگ باکی نیست». [صفحه ۳۰۸] اما پایداری آن رادمرد الهی با خیانت دشمن شکسته شد. «یزید بن ورقاء جهنی» [۱۰۴۱] در پشت درخت خرمايي کمین کرده بود. «حکیم بن طفیل سنبسی» هم او را یاری کرد تا این که ضربتی به دست راست آن یار حسین وارد ساخت که دست حضرت قطع گردید. پرچم را به دست چپ خود داده [۱۰۴۲] و اینجا شعار حماسی عباس علیه‌السلام تغییر کرد: «اگر دست راستم را قطع کردید، جهادکنان از دین حمایت می‌کنم». قطع شدن دست، او را تحت تأثیر قرار نداده بود؛ چه این که او در تلاش بود تا آب را به کودکان برساند. این بار «حکیم بن طفیل» پشت نخلی کمین کرده بود و ضربه‌ای به دست چپ او زد که آن هم قطع شد. [۱۰۴۳]. عباس علیه‌السلام پرچم را به سینه خود نگهداشته بود. این شیوه چون رفتار عمویش جعفر طیار بود: وقتی در جنگ موته دست راست و چپش را قطع کردند، چنین کرد. عباس علیه‌السلام شعارهای دیگری را سر داد: «الا ترون معشر الفجار قد قطعوا ببغیهم یساری؛ آیا نمی‌بینید که چگونه به ستم خود دست چپم را زده‌اند؟» [۱۰۴۴] دشمنان نیرو یافته، از هر طرف او را تیرباران کردند. باران تیر بر او می‌بارید تا این که تیر بر مشک آب نشست و آب سرازیر شد. تیری هم بر سینه عباس علیه‌السلام

نشست. [۱۰۴۵] دیگری با عمودی بر فرق مبارکش زد. از آن ضربت، عباس از روی اسب بر زمین افتاد. فریاد دل‌آور کربلا بلند شد: «علیک منی السلام یا ابا عبدالله؛ ای ابا عبدالله خدا حافظ». [۱۰۴۶]. [صفحه ۳۰۹]

### شعارهای حماسی عباس

پس از آن که عباس علیه‌السلام با ده سوار رو به شریعه نهاد او و یاران با آن جمع درآویختند، در آن کشش و کوشش این رجز را می‌خواند: «قاتل القوم بقلب مهتد اذب عن سبط النبی احمد اضربکم بالصارم المهند حتی تحیدوا عن قتال سیدی انی انا العباس ذوالتودد نجل علی المرتضی المویذ؛ من اینک با قوم کافر با قلبی هدایت یافته در ستیزم، و از حریم فرزند پیامبر اکرم (مرسل) دفاع می‌کنم؛ با شمشیر بران بر سرهایتان می‌کوبم تا از نبرد با سرور من (حسین) کنار روید؛ من عباس مهربان فرزند علی مرتضی هستم که همواره مورد تأیید (الهی) او بود» آری او از راست و چپ، دشمنان را پراکنده می‌ساخت و این رجز را می‌خواند: «لا- اربھ الموت اذ الموت زقا حتی اواری میتا عند اللقائسی لنفس الطاهر الطهر وقانی صبور شاکر للملتقی بل اضرب الهام و افری المفرقا انی انا العباس صعب باللقا؛ [۱۰۴۷]. مرا از مرگ، آن گاه که بانگ برآورد، باکی نیست، تا آن هنگام که در نبرد، خود در خاک شوم؛ جانم برای آن پاک پاکیزه نگهدار است، و من در جنگ شکیب و شاکرم؛ بلکه سر را می‌زنم و سر را می‌شکافم؛ من عباس دلاورم که پایداری در نبرد، با من دشوار است». آنگاه که از شریعه بیرون شد و مشک بر دوش افکند و بر زین، استوار نشست و این رجز را می‌خواند: [صفحه ۳۱۰] «یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا حسین شارب المنون و تشرین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین؛ [۱۰۴۸]. ای نفس! پس از حسین، خوار باش و پس از او مباد که زنده باشی؛ حسین شربت مرگ را چشید و حال آن که تو از آب سرد و گوارا می‌نوشی؟! از من این کردار بعید است. نه از آیین من است و نه کردار مرد راست‌باور». قاتلان عباس علیه‌السلام «یزید بن وقاد» و «حکیم بن طفیل» بودند. این دو نفر در زیارت مقدسه مورد لعن امام قرار گرفته‌اند. [۱۰۴۹]. هنگامی که دست راست عباس علیه‌السلام قطع شد، رجز او این بود: «و الله لو قطعتم یمینی انی احامی ابداء عن دینی و عن امام صادق الیقین سبط النبی الطاهر الامین نبی صدق جاءنا بالمدین مصدقا للواحد الامین؛ به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید تا ابد از دینم حمایت می‌کنم؛ و از امام درستکار و باتقوایی که فرزند پیامبر پاک و راستگوست و تصدیق کننده‌ی خداوند یکتاست، حمایت می‌کنم». هنگام قطع شدن دست چپش نیز چنین رجز می‌خواند: «یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار مع نبی سید الابرار فاصلهم یا رب حر النار؛ [۱۰۵۰]. قد قطعوا ببغیهم یساری ای نفس! از کفار نترس، تو را مژده بر رحمت خداوند بسیار جبران کننده است؛ [صفحه ۳۱۱] تو به زودی با پیامبر سرور نیکوکاران محشور خواهی شد؛ دست چپم را به ستم بریدند، خدایا، شراره دوزخ را نصیبشان کن».

### شهادت عباس

حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام هنگام شهادت، حدود سی و چهار سال سن داشت. پیش از این گفته شد که دست راست و سپس دست چپ عباس علیه‌السلام قطع شد. پس از آن بود که شخصی که از قبیله تمیم که از فرزندان «ابان بن دارم» بود به جانب او حمله‌ور شد و با عمودی که در دست داشت بر فرق آن یزرگوار نواخت. از شدت این ضربت، عباس بن علی علیه‌السلام از فراز اسب بر زمین افتاد. و با فریاد بلند برادر را خواند: «ادرکنی یا اخی؛ ای برادر مرا دریاب. ناگهان حسین علیه‌السلام چون عقاب، سپاه را از هم گسست و در کنار برادر نشست. چشم مبارک امام به او افتاد که دست راست و چپش قطع شده و پیشانی‌اش شکسته و چشم با تیری دریده شده، در حالی که سخت مجروح گشته بود. امام در کنار بدن برادر خم شد و نزد سر او گریان نشست. تا این

که جان عباس علیه السلام عروج کرد. [۱۰۵۱]. واقعیت این بود که عباس آخرین کسی بود که به دست دشمنان حسین علیه السلام به شهادت می‌رسید. بعد از او کسی جز اطفال کوچک از آل ابوطالب که توان حمل سلاح نداشتند، کشته نشد. [۱۰۵۲].

### پس از شهادت عباس

در تاریخ آمده بعد از آن مصیبت بزرگ، گویا حسین علیه السلام از لوازم حیات به طور کلی بریده شده بود. امام سخت تحت تأثیر این واقعه قرار گرفته بود، به گونه‌ای که سر او را در دامن خود نهاد و خاک و خون را از آن زدود و بلند گریست و فرمود: «اخی ابالفضل!... [ صفحه ۳۱۲ ] الان انکسر ظهري... و قلت حيلتي [۱۰۵۳] برادرم ابالفضل، حالا کمرم شکست و تدبیرم گسست سپس امام خم شد و برادر را بوسید، در حالی که اشک بر گونه مبارک و محاسن شریفش جاری شده بود. در آن حال زبان امام به سرودن اشعاری چنین مترنم بود: «هونت یا ابن ابی مصارع فتیتی و الداء یسکنه الذی هو أَلْمُ أخی یهینک النعیم و لم اخل ترضی بان ارزی و انت منعم قد رام یلثمه فلم یر موضعا لم یدمه حر السلام فیلم لسواک یلطم بالا-کف و هذه بیض الظبی لک فی جبین تلطم أخی من یحیی بنات محمد ان صرن یستر حمن من لا یرحم». [۱۰۵۴]. پس از آن بود که امام به سوی دشمن حمله کرد و گاه به طرف راست و گاه به طرف چپ حمله‌ور می‌شد. آن سپاه همگی از امام می‌گریختند. در آن هنگام امام می‌فرمود: «این تفرون و قد قتلتم اخی؟ این تفرون و قد فتمت [۱۰۵۵] عضدی؟! کجا فرار می‌کنید در حالی که برادرم را کشتید؟! کجا فرار می‌کنید در حالی که بازویم را شکستید؟!» سپس به تنهایی به جایگاه خویش بازگشت. [۱۰۵۶]. امام حسین علیه السلام برادر را در جای خود رها کرد تا شاید بعد از شهادتش از همگان ممتاز باشد و قبر او محل رسیدگی به حوائج امت اسلامی شود. حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام همان گونه که روز عاشورا حلقه وصلی بین امام و همه شهدا بود، هنوز هم این منسب را داراست. امام به خیمه گاه بازگشتند در حالی که با آستین اشک از چشمان خود می‌گرفت. در همان حال سرگرم دفاع و دور ساختن دشمن از اطراف خیمه گاه بود. ندای غربت امام [ صفحه ۳۱۳ ] خاندان او را تحت تأثیر قرار داد: «اما من مغيث یغیثنا؟ اما من مجیر یجیرنا؟ اما من طالب حق ینصرنا؟ اما من خائف من النار فیذب عنا؟ [۱۰۵۷] آیا پناه‌دهنده‌ای نیست که ما را پناه دهد؟ آیا حفظ‌کننده‌ای نیست که ما را حفظ کند؟ آیا طالب حقی نیست تا این که ما را یاری رساند؟ آیا کسی که از آتش بترسد نیست تا که از ما دفاع کند؟» ناگاه حضرت سکینه از خیمه بیرون دویده و از حال عمو سؤال کرد. امام خبر شهادت او را داد، زینب نیز این خبر را شنید و فریادش بلند شد: «وا اخواه، وا عباساه، وا ضیعتنا بعدک!؛ ای برادرم! ای عباسم! وای از بی کسی ما بعد از تو! آری زنان همه گریستند و حسین نیز با آنها هم گریه شد. و امام فرمود: «وا ضیعتنا بعدک! وا انقطاع ظهرا!؛ [۱۰۵۸] وای بر بی کسی بعد از تو! و وای از کمرشکستگی» سپس امام علیه السلام این اشعار را قرائت کرد: «اخی یا نور عینی یا شقیقی فلی قد کنت کالرکن الوثیق ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک الله کأسا من ریحق ایا قمر منیرا کنت عونى علی کل النوائب فى المضیق فبعدک لا تطیب لنا حیاة سنجمع فى الغداة علی الحقیق الا لله شکوائى و صبرى و ما القاه من ظماء و ضیق؛ [۱۰۵۹]. برادرم! ای نور چشمم و پاره تنم، تو برای من همانند رکنی مطمئن بودی؛ ای پسر پدرم! برادرت را خیرخواهی کردی؛ تا این که خدای تعالی به تو کاسه‌ای از ریحق (مختم) بهشتی نوشانید؛ ای ماه تابان! در گرفتاری‌ها و در همه مصیبت‌ها تو یاور من بودی؛ پس بعد از تو زندگی بر ما شیرین نیست. فردا ما در کنار هم خواهیم بود؛ آگاه باش! که شکوه و شکیبایی‌ام برای خداست، و او را ملاقات خواهیم کرد با آن تشنگی و گرفتاری که دیدم». [ صفحه ۳۱۴ ]

### مرثیه خوانی ام البنین

هر روز فاطمه - ام البنین علیها السلام - در حالی که فرزند عباس علیه السلام - عبیدالله - را به همراه می‌آورد از منزل خارج می‌شد و

با هم به سوی بقیع رهسپار می‌شدند. از صدای گریه و زاری او اهل مدینه در بقیع اجتماع می‌کردند. در بین آنها گاه مروان بن حکم که خود از دشمنان بود نیز دیده می‌شد که از ندبه وی گریان می‌شد. از جمله عبارت ایشان این بود: «یا من ترأی العباس کر علی مجاهد التقدو وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبدانبت ان ابنی اصیب برأسه مقطوع یدویلی علی شبلی اما ل برأسه ضرب العمده؛ لو کان سیفک فی ید یک لما دنا منه احد [۱۰۶۰]. ای کسی که دیدی عباس بر همه سپاهیان نقد حمله‌ور می‌شد؛ و به دنبال او را پسران حیدر تعقیب می‌کردند که هر کدام شیرانی شرز به بودند؛ خبردار شده‌ام به سر پسر من در حالی که دستانش قطع شده بود ضربه‌ای وارد شده؛ وای بر من بر شیر بچه‌ام، آیا به فرق او عمودی ضربه زده است؟ اگر شمشیر بر دستش بود، احدی به او نزدیک نمی‌شد.»

### حرم عباس

این روزها حرم عباس علیه‌السلام محل تردد مسلمانان، اعراب بادیه‌نشین و عرب‌هایی که بسیار محترم و شناخته شده است. شاید در هر ماه، هفته‌ای نباشد که از مناره‌های حرم حضرت عباس ندای «رفع الله رایة العباس» خدا پرچم عباس را برافراشته دارد و «بیض الله تعالی وجهه» خداوند متعال عباس را روسفید قرار دهد بر نخیزد. آری، حوائج ما به سبب این که خود را دخیل در گاهش ساخته‌ایم برآورده شده است. این از تمسک به [صفحه ۳۱۵] اوست. [۱۰۶۱] و به واقع هنوز آن خورشید تابان الهی به کار برآوردن حوائج بندگان خداوند است. کرامات فراوانی از ایشان بروز کرده است، درگاه با عظمتش از همگان گوی سبقت را ربوده، تا آنجا که از حد بیان و شمارش گذشته است. [۱۰۶۲].

### علی اصغر حسین

### اشاره

«عبدالله بن الحسین» طفل شیرخوار امام حسین علیه‌السلام مشهور به «علی اصغر» بود. نام مادرش «رباب» دختر «امرء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب» بود. مادر رباب «هند الهنود» دختر «ربیع بن مسعود بن مصاد بن حصن بن کعب بن علیم بن جناب [۱۰۶۳]» بوده است. در واقع «جناب» جد اعلای پدری و مادری حضرت علی اصغر علیه‌السلام می‌باشد. عبدالله در مدینه النبی صلی الله علیه و آله ولادت یافت. [۱۰۶۴] سماوی می‌گوید: این که برخی گفته‌اند علی اصغر در کربلا ولادت یافته است، چندان درست نیست. در مدح رباب همسر گرامی او شعری به امام حسین علیه‌السلام نسبت داده شده است: «لعمرك اننی لاحب دارا تکون بها سکینه و الرباب احبهما و ابدل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب؛ [۱۰۶۵]. به جانت قسم، من خانه‌ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشند؛ آنها را دوست دارم و تمام مالم را برای آنها خرج می‌کنم و هرگز خسته‌کننده‌ای مرا خسته نخواهد کرد». [صفحه ۳۱۶] امرء القیس سه دختر خود را در مدینه به ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام مجتبی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام درآورد که عبدالله و سکینه حاصل ازدواج رباب با امام حسین علیه‌السلام است. [۱۰۶۶].

### وداع امام با شیرخوار

اصفهانی و طبری و دیگران گزارش کرده‌اند: که حسین علیه‌السلام از حیات خود مأیوس شده بود. [۱۰۶۷] آن حضرت به سوی

خیمه گاه برگشت و آل ابی طالب همگی به شهادت رسیده بودند. آن حضرت در برابر خیمه‌ها نشست [۱۰۶۸] تا قدری بیاساید. طفل خود - علی - را طلب کرد تا با او وداع کند. خواهرشان زینب علیها السلام آن شیرخواره را در دست گرفت و در دامن امام نهاد. امام او را در دامن خود نشانید و بوسید. [۱۰۶۹] پس از آن فرمود: «بعدا لهولاء القوم اذا كان جدك مصطفی خصمهم؛ [۱۰۷۰] این قوم از رحمت الهی دور باشند، هنگامی که جدت مصطفی دشمن آنها باشد» سپس امام، علی را به سوی قوم آورده و برای او طلب آب کردند.

### شهادت علی اصغر

امام به علی می‌نگریست که ناگاه تیری به گلوی علی نشست و او را ذبح کرد. [۱۰۷۱] در این هنگام «حرملة بن کاهل اسدی» با تیری علی را نشانه گرفت و او را در دست امام ذبح شد. آن حضرت دست خود را زیر گلوی او گرفت، دستش پر از خون شد و آن را به جانب آسمان [صفحه ۲۱۷] پاشید. [۱۰۷۲]. امام باقر علیه السلام فرمودند: «هرگز قطره‌ای از آن خون به زمین نریخت». [۱۰۷۳]. سید بن طاوس این گونه گزارش کرد: امام علیه السلام طفل را از دست خواهرش زینب گرفت و جلو آمد تا او را ببوسد که ناگاه تیری آمد و کودک را ذبح کرد. علی را به دست خواهر داد و فرمود: «او را بگیر»، سپس خون‌ها را به آسمان پاشید و با خداوند سخن گفت. [۱۰۷۴] پس از این، به بیانات امام علیه السلام اشاره خواهیم کرد.

### حوادث پس از شهادت علی

سپس امام فرمود: «هون بی، ما نزل بی أنه بعین الله؛ [۱۰۷۵] پروردگارا هر چه بر سر من می‌آید، در برابر چشمان توست؛ از این رو (همگی) بر من آسان است». سپس ادامه دادند: «رب ان حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خیر لنا: و انتقم لنا من هولاء الظالمین؛ [۱۰۷۶] پروردگارا اگر یاری‌ات از آسمان را از ما دریغ داشتی پس آن (نصر و یاری) را برای کسی (مهدی) که از ما بهتر است قرار ده، و انتقام ما را از این ستمکاران بگیر. و آن چه بر ما می‌گذرد ذخیره آخرت‌مان قرار ده». و نیز گزارش شده که امام علیه السلام به درگاه خداوند چنین عرض کرد: «اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا شبه الناس برسولک محمد صلی الله علیه و آله؛ [۱۰۷۷] پروردگارا! تو شاهد بر قومی هستی که آنها شبیه‌ترین مردم به رسول تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم را کشته‌اند» به دنبال این سخنان امام بود، [صفحه ۳۱۸] ندایی شنیده شد: «دعه یا حسین فان له مرضعا فی الجنة؛ [۱۰۷۸] ای حسین! علی را واگذار، او در بهشت دایه‌ای خواهد داشت» پس از آن امام علی را از اسب پایین آورد و برای او با شمشیر، قبری حفر فرمود و بدن کوچکش را دفن کرد. بدن کودک غرق در خون شده بود. امام بر او نماز گزارد. [۱۰۷۹] و نیز گفته شده که او را در کنار سایر شهیدان اهل بیت نهاد. [۱۰۸۰]. درسی که می‌توان گرفت: امام حسین علیه السلام علی اصغر را چون علی اکبر شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرد؛ از این رو اگر علی در این معرکه شهید نمی‌شد، به مقام عصمت گام می‌نهاد؛ گو این که در آن لحظه هم آن گونه بود.

### نوزاد شهید

یعقوبی می‌گوید: امام علیه السلام بر اسب خود سوار و عازم میدان بود، کودکی که در همان ساعت متولد شده بود نزد آن حضرت آوردند. امام علیه السلام در گوش فرزند خود اذان گفت و کام او را برداشت. در آن هنگام تیری به حلق آن طفل اصابت کرد و او را به شهادت رسانید. امام آن تیر را از حلق طفل بیرون کشید و کودک را به خون آغشته ساخت و گفت: «به خدا سوگند، تو



گرامی تر از ناقه (ناقه صالح) در پیشگاه خدای تعالی هستی و جد تو رسول خدا، نزد خداوند گرامی تر از صالح پیامبر است» آن گاه بدن خون آلود کودک را نزد سایر فرزندان و برادرزادگان خود نهاد. [۱۰۸۱]. سماوی می گوید: این که برخی گفته‌اند حضرت علی اصغر در کربلا ولادت یافته چندان درست نیست. [۱۰۸۲] شاید هم عبدالله رضیع در کربلا به دنیا آمده و غیر از حضرت علی اصغر علیه السلام باشد. [صفحه ۳۱۹]

### محمد بن ابی سعید سعد بن عقیل بن ابی طالب

#### اشاره

«محمد» پسر «ابی سعید» فرزند «عقیل» برادر امام علی علیه السلام بوده است. [۱۰۸۳] از این رو «محمد» نوه «ابوطالب» بوده است و مادر او نیز ام ولد بوده است. [۱۰۸۴].

#### شهادت محمد

هشام کلبی نقل کرد: «هانی بن ثابت حضرمی» برایم گزارش کرد: من در روز دهم شهادت امام حسین آنجا حضور داشتم. ناگاه از خاندان امام پسری نظرم را به خود جلب کرد. او پیراهن بلند و شلوار به تن داشت. در دو گوش او دو گوشواره دیده می شد. او در حالی وارد میدان شد که از آن خیمه‌های ستونی، چوبی را برکنده بود. او گاه به راست و گاه به چپ سپاه متمایل می شد. یکی از سپاه شام سوار اسبش شد و با سرعت به سوی او حرکت کرد. وقتی به او نزدیک شد قدری خم شد و با شمشیر جان محمد بن ابی سعید را گرفت. [۱۰۸۵]. در زیارت ناحیه مقدسه بر آن شهید بزرگوار درود فرستاده شده است؛ و از خداوند برای قاتل او «لقیط بن ناشر الجهنی» لعنت و دوری از رحمت درخواست شده است. [۱۰۸۶].

### عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب

#### اشاره

«عبدالله» کودک چند ساله امام مجتبی علیه السلام است. مادر عبدالله دختر «شلیل بن عبدالله بجلی» بوده است. [۱۰۸۷] شیخ مفید چنین نقل می کند: پس از آنکه «مالک بن نسر کنندی» با شمشیرش به سر مبارک امام حسین علیه السلام زد، امام پارچه‌ای درخواست فرمود و با آن سر مبارکش را محکم بست و عمامه‌ای بر کلاه خود بست. شمر و دیگران هم به جایگاه خود [صفحه ۳۲۰] بازگشتند. زمانی گذشت تا امام بار دیگر به میدان بازگشت و آنها هم بازگشتند و آن حضرت را محاصره کردند. عبدالله پسر امام مجتبی علیه السلام هنوز به حد بلوغ نرسیده بود و در خیمه گاه با زنان به سر می برد. هنگامی که متوجه حمله دشمن به جانب امام شد، از خیمه گاه بیرون دوید. او سراسیمه و شتابان رو به جانب امام حسین علیه السلام رفت و در کنار عمویش ایستاد. حضرت زینب علیها السلام او را دنبال کرد و به او رسید. او تلاش کرد که آن کودک را ننگه دارد. امام حسین علیه السلام به خواهرش فرمود: «احسیه یا اخیه؛ ای خواهرم! او را نگهدارید». آن کودک از این که بازداشته شود، سخت امتناع می ورزید. او به عمه اش گفت: «والله لا افارق عمی؛ [۱۰۸۸] سوگند به خدا، از عمویم جدا نمی شوم».

## شهادت عبدالله بن الحسن

ناگاه «أبحر بن كعب» شمشیر خود را به سوی امام پایین آورد. عبدالله فریاد زد: «ویلک یا بن الخیثه، أتقتل عمی؟» ای پسر زن ناپاک! وای بر تو! آیا می‌خواهی عمویم را بکشی؟» بحر قصد ضربه زدن به امام را داشت. ناگاه عبدالله دستش را پیش آورد تا ضربه را از امام دور سازد. ولی دست مبارکش تا پوست قطع شد و دست آویزان گشت. کودک فریادش بلند شد «یا ام‌تاه! ای مادرم!» حسین علیه‌السلام او را در بر گرفت و به سینه چسباند و فرمود: «یا بن اخی، اصبر علی ما نزل بک، و احتسب فی ذلک الخیر، فان الله یلحقک بأبائک الصالحین؛ ای فرزند برادرم! بر آن چه به تو رسیده صبر کن و آن را به حساب خیر بگذار؛ چرا که خداوند تو را به پدران صالحت ملحق خواهد کرد» [۱۰۸۹] امام دست خود را به آسمان بلند کرد: «اللهم أمسک علیهم قطر السماء و امنعهم برکات الارض. اللهم فان منعهم الی حین ففرقهم بددا، و اجعلهم طرائق قدادا، و لا- ترضی الولاة عنهم ابدا. فانهم دعونا لینصرونا، ثم عدوا علینا، فقتلونا؛ [۱۰۹۰] پروردگارا! قطرات باران را از اینها دریغ مدار و [صفحه ۳۲۱] برکات زمینت را از اینها بازدار؛ پروردگارا! پس اگر تا هنگام (مرگ) آنها را مهلت داده و بهره‌مند می‌سازی، بین آنها تفرقه بینداز و هر کدام را به راهی جداگانه بدار؛ و سردمداران را هرگز از اینها راضی مدار؛ چرا که اینها ما را دعوت کردند تا که یاریمان کنند، سپس بر ما دشمنی کردند و ما را کشتند». ابوالفرج گوید: در نهایت عبدالله به دست «حرمله بن کاهل الاسدی» به شهادت رسید. [۱۰۹۱] در زیارت ناحیه مقدسه آمده «السلام علی عبدالله بن الحسن بن علی الزکی» و سپس بر قاتل او به نام «حرمله بن کاهل الاسدی» نفرین شده است. [۱۰۹۲]. درسی که می‌توان گرفت: نکته اینجاست که کودکان اهل بیت علیهم‌السلام با سخت‌ترین مسائل چون انسان‌هایی که از بلوغ فکری و هوشی بالایی برخوردار بودند، رفتار می‌کردند. [صفحه ۳۲۲]

## شهادت سیدالشهداء

### حسین بن علی بن ابی‌طالب

### اشاره

امام حسین علیه‌السلام فرزند امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام و بزرگ بانوی عالم فاطمه زهرا علیها‌السلام است. او در روز سوم یا پنجم ماه شعبان سال چهارم هجرت، بعد از امام حسن مجتبی در مدینه به دنیا آمد. در روایات فراوانی آمده است که آن حضرت از بطن مادر در شش ماهگی - چون یحیی بن زکریا علیه‌السلام - به دنیا آمد. [۱۰۹۳] حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام هشت سال با جد خود و سی و هشت سال با پدر و چهل و هشت سال با برادرش امام مجتبی علیه‌السلام و ده سال پس از امام مجتبی زندگی کرده است. شهادت سومین امام ما در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاده است. بنابراین عمر شریف ایشان ۵۷ و چهار ماه و ۲۵ روز خواهد بود. [۱۰۹۴].

### امام در زمان جد، پدر و برادر

امام حسین علیه‌السلام بسیار مورد علاقه جد بزرگوار، پدر و برادر خود بودند. سخنان پیامبر گرامی و شیوه برخورد آن حضرت با سالار شهیدان گویای این مدعا است؛ [۱۰۹۵] در دوران امام علی علیه‌السلام و در پیکارهای متعدد در بصره، صفین و نهروان و... امام حسین علیه‌السلام حضور فعال داشت؛ اما امام علی علیه‌السلام هیچ‌گاه به او و دیگر برادرش اجازه پیکار نمی‌داد، و مکرر



برادران دیگر چون ابوالفضل العباس، محمد حنفیه را به نبرد می فرستاد؛ تا آنجا که محمد حنفیه به معاویه گفت: «من دستان علی علیه السلام بودم و دو برادر من حسن و حسین علیهما السلام چشمان مبارک پدرم بودند؛ چرا که همیشه دست از چشم حراست می کند». [۱۰۹۶]. [صفحه ۳۲۳] رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را امام معرفی فرمود: «ابنای هذان امامان قاما او قعدا؛ [۱۰۹۷]. حسن و حسین هر دو امام اند، خواه قیام کنند یا نکنند» پس از امام مجتبی علیه السلام امام حسین علیه السلام سکوت اختیار فرمود تا عهد با معاویه پایدار بماند، و شاید مصالح دیگری برای جامعه اسلامی پدید آید.

### امام حسین پس از معاویه

در نیمه رجب سال ۶۰ هجری، معاویه از دنیا رفت. [۱۰۹۸] یزید جایگزین او شد. یزید نامه‌ای به والی مدینه «ولید بن عقبه» نوشت و از او خواست که از امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت بگیرد. [۱۰۹۹] ابن زبیر و ابن عمر در اواخر ماه رجب از مدینه فرار کردند؛ اما امام حسین علیه السلام از بیعت امتناع ورزید. [۱۱۰۰] «مروان بن حکم» علی الدوام والی مدینه را بر گرفتن بیعت از امام تحریک می کرد تا این که شب یکشنبه - دو روز مانده به پایان رجب - امام به سوی مکه حرکت فرمود. [۱۱۰۱] شرح این قضایا در سیر امام از مدینه به مکه، و مکه به عراق در فصل نخست کتاب آمده است. سحرگاه روز عاشورا امام را خواب ربود. هنگامی که بیدار شد، یاران را از رؤیای صادقانه خویش باخبر ساخت. آن حضرت فرمود: «سگانی را دیدم که مرا گاز می گرفتند. اما شدیدترین آنها بر من سگی بود که به پیسی و برص مبتلا بود». [۱۱۰۲]. و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب می بینند که به دنبالشان اصحاب آن حضرت بوده‌اند، در حالی که فرموده بود: «تو شهید این امت هستی؛ اهل آسمان‌ها و ملکوت اعلی [صفحه ۳۲۴] تو را بشارت می دهند، امشب افطار نزد من هستی، شتاب کن و هیچ تأخیر مینداز، پس این ملکی است که از آسمان فرود می آید تا که از خون شما بگیرد و در شیشه‌ای سبز قرار دهد». [۱۱۰۳]. پیش از این اشاره شد که در تمام بخش‌های نهضت کربلا، قطب و مدار حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود. پیش از این، درباره هر شهیدی قدری از امام سخن گفته‌ایم، اما در این بخش به تنهایی امام و «وتر الموتور؛ تنهای تنها» بودن آن بزرگ می پردازیم.

### امام در صبح‌گاه عاشورا

سپاه ابن سعد آراسته بود و امام علیه السلام نیز سپاه خود را آراست. چشم امام به سپاه ابن سعد افتاد و دستان خویش را بلند کرد و این گونه خدا را خواند: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب، و انت رجائی فی کل شده، و انت لی فی کل امر نزل بی ثقه و عده، کم من هم یضعف فیہ الفؤاد، و تقل فیہ الحیله، و یخذل فیہ الصدیق، و یشمت فیہ العدو، انزلته بک و شکوته الیک رغبه منی الیک عمن سواک، ففرجته عنی و کشفته. فانت ولی کل نعمه، و صاحب کل حسنه و منتهی کل رغبه؛ [۱۱۰۴] پروردگارا! تو در هر گرفتاری مورد اعتماد من هستی؛ و تو در همه سختی‌ها امیدم هستی. هر امری که اعتماد به آن داشته و وعده داده شده‌ام تنها از جانب تو بر من نازل می شود. چه بسیار ناراحتی که دل در آن ضعیف می شود و حيله و راه فرار در آن کم می شود و دوست در آن به خذلان و خواری می افتد و دشمن در آن شماتت می کند که همه از طریق تو نازل شده و من به سوی تو شکوه می آورم، این گلایه، بریدگی از غیر تو و رغبتی است که به سوی تو دارم. پس در کار من گشایش کن و آن را بر طرف ساز. تو سرپرست هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر رغبت هستی». امام مرکب خود را طلب کرد و بر آن سوار شده و سپس با فریادی رسا بر مردم نهیب [صفحه ۳۲۵] زد: «یا اهل العراق! - و جلهم یسمعون - اسمعوا قولی، و لا تعجلوا حتی اعظکم بما یحق لکم علی و حتی اعتذر الیکم؛ [۱۱۰۵] ای اهل عراق! - در حالی که بیشتر افراد صدای امام را می شنیدند - گوش کنید و عجله نکنید تا شما را به آن چه حق شما

بر من است موعظه کنم تا این که عذر را بر شما تمام کنم».

## امام پس از شهادت اهل بیت

پس از شهادت قاسم، امام در برابر خیمه‌ها ایستاده بودند. علی اصغر در دست امام تیر خورده بود و عباس نیز به شهادت رسیده بود. دیگر یار و یآوری برای امام نمانده بود. از طرفی تشنگی آن حضرت را آزار می‌داد. امام با شمشیری آخته در برابر آن گروه ستمگر قرار گرفت. در حالی که از حیات و زندگی مایوس بود، آن مردم را به مبارزه می‌طلبید. هر که به قتال امام حاضر می‌شد، در دم کشته می‌شد. در این نبرد کسی تاب مقاومت نداشت. عده زیادی به دست توانای امام کشته شدند. [۱۱۰۶]. امام به جانب راست سپاه حمله‌ور شد؛ او این گونه رجز می‌خواند: «الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار [۱۱۰۷]. مردن از آلودگی به عار و ننگ بهتر است، و عار و ننگ از ورود به آتش بهتر است» پس از آن، امام به طرف چپ سپاه دشمن حمله کرد و می‌فرمود: «انا الحسین بن علی احمی عیالات ابی آلیت ان لا- انثنی امضی علی دین النبی؛ [۱۱۰۸]. من حسین فرزند علی هستم، از خاندان پدرم حمایت می‌کنم، سوگند خورده‌ام که به دشمن پشت نکنم؛ و پیرو دین نبی اکرم صلی الله علیه و آله باشم». [ صفحه ۳۲۶] در واقع این آخرین سرود حماسی اباعبدالله الحسین علیه السلام بوده است. «عبدالله بن عمار بن عبد یغوث» می‌گوید: غمگینی چون او ندیده بودم که فرزندان و اهل بیت و یار و دوستانش کشته شده باشند و این گونه با قوت روح و بدن برزمد. امام آن گونه با جرأت و دلیرانه بر دشمن حمله می‌کرد که گروه دلیرمردان (دشمن) هر وقت او شدت نشان می‌داد، از هم می‌شکافت و دیگر کسی توان مقاومت نداشت. [۱۱۰۹]. «عمر بن سعد» در حالی که همه سپاهیان را مورد خطاب قرار داده بود، فریاد زد: «این فرزند انزع البطین (از القاب امام علی علیه السلام) است، و این پسر کشنده عرب است. از هر طرف به او حمله کنید» ناگهان چهار اسب تیرانداز امام را محاصره کردند. در این محاصره بین امام و خیمه گاه فاصله انداختند. امام به آنها نهیب زد: «یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا- تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم و ارجعوا الی أحسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون؛ ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر شماها دین ندارید و از روز بازگشت نمی‌هراسید، پس در دنیای خود آزاده باشید و به (روش) نیاکان خود بازگردید، اگر عرب هستید، همان طور که این گونه می‌پندارید». شمر صدا زد: «ای پسر فاطمه! چه می‌گویی؟» امام فرمود: «من و شما با هم می‌جنگیم، زنان گناهی ندارند. تا زنده‌ام تجاوزکاران و سرکشان و نادانان خود را از تعرض به حرم من بازدارید» شمر پذیرفت و همه امام را هدف گرفته بودند. جنگ به سختی گرایید و تشنگی عرصه را بر امام تنگ کرد. [۱۱۱۰]. امام این بار به سوی فرات حمله‌ور شد. «عمرو بن حجاج» که با چهار هزار سپاه در اطراف فرات بود، شکست خورده و سپاه از اطراف امام پراکنده شد. اسب وارد آب شده بود، امام به اسب خود فرمود: «تو تشنه‌ای و من نیز تشنه‌ام تا از آب نوشی من هم از آب نخواهم نوشید»، اسب از نوشیدن آب امتناع داشت. گویا کلام امام را می‌فهمید. امام دست [ صفحه ۳۲۷] زیر آب بردند که ناگاه کسی فریاد زد: «آیا شما از (نوشیدن) آب لذت می‌بری در حالی که به حرم تجاوز شد؟» امام آب را ریخت و هیچ نوشید و با سرعت روانه خیمه‌ها شد. [۱۱۱۱].

## امام و وداع دوم

امام به خیمه گاه رسیده بود. بار دیگر با بستگان وداع کرد و آنان را به صبر و بردباری امر کرد و فرمود: «استعدوا للبلای، و اعملوا ان الله تعالی حامیکم، و حافظکم، و سینجیکم من شر الاعداء، و يجعل عاقبة امرکم الی خیر، و یعذب عدوکم بانواع العذاب و یعوضکم عن هذه البلیة بانواع النعم و الکرامة، فلا تشکوا و لا تقولوا بالستکم ما ینقص من قدرکم؛ [۱۱۱۲] برای بلا آماده باشید و بدانید که

خداوند متعال حامی و نگهدار شماس است و به زودی شما را از شر دشمنان خلاصی می‌بخشد و عافیت کارتان را به خیر قرار داده، دشمن شما را به عذاب مبتلا خواهد ساخت و عوض این بلا به شما انواع نعمت‌ها را کرامت خواهد داشت، پس شکوه و گلایه نکنید، و چیزی که از قدر و ارزش شما بکاهد بر زبان نرانید». این سخت‌ترین هنگامه در این روز برای امام بود؛ به این واقعیت، در وصیت حضرت زهرا علیها السلام اشاره شده است. در این هنگام امام متوجه دختر خود - سکینه - شد که از بقیه زنان کناره گرفته و گریان و ندبه‌کنان است. امام به او نزدیک شد. او را به صبر دعوت فرمود و تسلی داد. فریاد عمر بن سعد بلند شد: «ای وای بر شما! تا هنگامی که او به خود و حرمش مشغول است به او هجوم برید. به خدا سوگند، اگر او با فراغت بال به شما حمله کند طرف راست و چپ سپاه شما از هم می‌پاشد» از هر طرف به سوی امام تیراندازی شد، به گونه‌ای که تیرها از بین طناب‌های خیمه‌گاه می‌گذشت و گاه به لباس زنان اصابت می‌کرد. زنان به وحشت افتادند و سراسیمه به خیمه‌گاه باز گشتند و همه در انتظار بودند که امام چه برخوردی خواهد کرد. امام چون شیری غضبناک بر آنان حمله کرد. هر که در برابر شمشیر او قرار می‌گرفت با [صفحه ۳۲۷] مرگ روبه‌رو می‌شد. از هر سو تیرها به امام نشانه می‌رفت و گاه به سینه یا گلوی امام می‌نشست. [۱۱۱۳]. امام پس از شهادت برادرش تنها شد. ناگاه دومین فریاد استغاثه بلند شد: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؛ هل من موحد یخاف الله فینا؛ هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا حمایت و حراست کند؟ آیا یگانه‌پرستی هست که از خدا در ارتباط با ما بترسد؟ آیا پناه‌دهنده‌ای هست که در پناه دادن ما به خداوند امید بندد؟» پس از آن صدای ناله زنان بلند شد، [۱۱۱۴] و امام سجاد علیه السلام با تکیه بر عصای از جا برخاست در حالی که از شدت بیماری شمشیرشان بر زمین کشیده می‌شد. ناگاه امام حسین علیه السلام با فریادی بلند فرمود: «ام کلثوم! او را نگهدار! مبادا زمین از نسل آل محمد خالی گردد»، پس از آن ام کلثوم امام سجاد علیه السلام را به بستر خویش باز گردانید. [۱۱۱۵]. امام حسین علیه السلام عیال خویش را به سکوت امر فرمود و از آنها خداحافظی کرد. در آن حال، امام جبه‌ای از خز به همراه داشتند و عمامه پیامبر را بر سر نهاده بود و شمشیر آن حضرت را به کمر بسته بود. [۱۱۱۶] امام پیراهنی طلب کردند که هیچ کس به آن رغبت نداشته باشد و آن را زیر لباس خود پوشیدند. لباسی برای امام آوردند. امام آن را نپسندید چون آنرا لباس ذلت و خواری دانست. [۱۱۱۷] آری، لباس کهنه را گرفت و آن را قدری پاره کرد و زیر لباس خود پوشید. و زیر جامه‌ای طلبد و آنرا نیز پاره کرد و پوشیدند، تا آن لباس را دشمنان از تنش در نیاورند. [۱۱۱۸]. [صفحه ۳۲۹] پس از هر حمله امام به وسط میدان بازمی‌گشت و مکرر این عبارتها را ترنم می‌فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله العظیم؛ [۱۱۱۹] هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر از آن خدای بزرگ» در همین حال گاه طلب آب می‌فرمود.. شمر در پاسخ گفت: «آن را نمی‌آشامی تا به آتش وارد گردی...» «ابوالحتوف جعفی» تیری به پیشانی امام نشانه رفت. امام به سختی آن را از پیشانی بیرون آورد. همراه آن خون بر صورت امام جاری شد. امام فرمود: «پروردگارا! تو می‌بینی که من در چه وضعیتی از این بندگان سرکش و معصیت کارت قرار گرفته‌ام، خدایا! تعداد اینها را برشمار و همه را خود بکش و بر روی زمین احدی از اینها را باقی مگذار و هرگز آنها را مورد بخشش قرار مده!». [۱۱۲۰]. امام با صیحه‌ای بلند فریاد زد: «ای امت نابکار! چه بد بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم با عترت او برخورد کردید، اما شما پس از من کسی را نخواهید کشت که کشتن او را بر خود سهل و آسان شمارید. اما کشتن مرا ساده گرفته‌اید؛ به خدا قسم، امیدوارم که خدا مرا به شهادت گرامی دارد و سپس از شما بدون این که خود بدانید انتقام بگیرد»، «حصین» گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه از ما انتقام می‌گیری؟» امام فرمود: «خدا بین خودتان چند نفر را در فقر و وحشت قرار می‌دهد که بدان سبب خونتان را خواهند ریخت، سپس عذابی سهمگین بر شما نازل خواهد کرد». [۱۱۲۱]. از آن همه زخم‌های بسیار، ضعف بر امام غالب شده بود، امام ایستاد تا قدری استراحت کند. فردی با سنگ بر پیشانی او زد. پیشانی آن حضرت شکست و خون، صورت او را گرفت. دامن لباس را بالا زد تا از ورود خون به چشمان جلوگیری کند. [صفحه ۳۳۰] دیگری با تیری سه شعبه قلب امام را نشانه گرفت و آن تیر بر قلب امام نشست. امام فرمود: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله؛ به نام خدا، و برای خدا

بر مبنای ملت و آیین رسول خدا» به آسمان سر برداشت و خدای تعالی را مورد خطاب قرار داد: «الهی انک تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره؛ پروردگارا! تو خود می‌دانی که اینها مردی را می‌کشند که بر روی زمین جز او پسر پیامبری نیست». [۱۱۲۲]. سپس تیر را از پشت خود بیرون کشید و خون چون ناودان فوران زد. [۱۱۲۳] دست را زیر زخم سینه نهاد تا این که از خون پر شد، و به آسمان پاشید و فرمود: «بر من آسان است آن چه فرود آید، زیرا آن در برابر چشم خداوند است» از آن خون قطره‌ای به زمین نریخت. [۱۱۲۴] بار دیگر دست زیر خون گرفت و آن را بر سر و صورت و محاسن خود پاشید و فرمود: «همین گونه خواهم بود تا خداوند و جدم رسول الله را ملاقات کنم، در حالی که به خون خضاب شده‌ام؛ و خواهم گفت: ای جدم! فلان و فلان مرا کشتند». [۱۱۲۵]. خون همچنان جاری بود تا این که امام بر روی زمین نشست، ولی خود را بر روی زانو به جلو می‌کشید. این حالت چندان ادامه نیافت تا این که «مالک بن نصر» با شمشیر ضربتی به سر مبارک او زد؛ کلاه خودی که امام بر سر داشتند مملو از خون شد امام فرمود: «با این دست نه بخوری و نه بیاشامی و خداوند با ستمکاران محشورت سازد». کلاه خود را از سر برداشت و عمامه را بر کلاه خود بست. [۱۱۲۶] دشمن امام را لحظه به لحظه بیشتر محاصره می‌کرد. امام قدرت برخاستن نداشت. عبدالله بن الحسن به حمایت از امام وارد میدان شد که [صفحه ۳۳۱] داستان آن پیش از این گذشت. مردم تمایلی به قتل امام نداشتند؛ کشتن امام را هر قبیل به دیگر طائفه واگذار می‌کرد. [۱۱۲۷]. ناگاه شمر فریاد زد: «منتظر چه هستید و چرا توقف کرده‌اید؟ همه بر او حمله کنید». این بود که «زرعه بن شریک» ضربتی به کتف چپ امام زد و «حصین» تیری به گلوی امام نشانه رفت. [۱۱۲۸] دیگری بر گردن امام زد و «سنان بن انس» با نیزه‌ای به سینه مبارک امام زد و قفسه سینه شکسته شد؛ هم او تیری به گلوی حضرت زد [۱۱۲۹] و «صالح بن وهب» نیزه‌ای به پهلوی او زد. [۱۱۳۰]. «هلال بن نافع» گفت: من نزدیک امام ایستاده بودم امام در حال جان سپردن بود؛ «فوالله ما رایت قتیلا مضمخا بدمه احسن منه، و لا انور وجها، و قد شغلنی نور وجهه و جمال هیئته عن الفکره فی قتله؛ [۱۱۳۱] لیکن به خدا سوگند تا به حال کشته‌ای را ندیده‌ام به نیکویی او که در خون آغشته شود و این گونه زیبای روی و نورانی باشد. آن قدر نور چهره‌ی او و زیبایی هیئتش مرا به خود مشغول داشته بود که به طور کلی از کشته شدن او غفلت داشتم» در همان حال حضرت گاه طلب آب می‌کرد و دیگران از پاسخ به این درخواست ابا داشتند.

## امام و دعای آخر

چون آن حالت امام شدت یافت، سر به آسمان بلند کرد و چنین دعا کرد: «اللهم متعال المکان، عظیم الجبروت، شدید المحال، غنی عن الخلاق، عریض الکبریاء، قادر علی ما [صفحه ۳۳۲] تشاء، قریب الرحمه، صادق الوعد، سابغ النعمه، حسن البلاء، قریب اذا دعیت، محیط بما خلقت، قابل التوبه لمن تاب الیک، قادر علی ما اردت، تدرک ما طلبت، شکور اذا شکرت، ذکور اذا ذکرت، لدعوک محتاجا، و ارغب الیک فقیرا، و افزع الیک خائفا و ابکی مکروبا و استعین بک ضعیفا و اتوکل علیک کافیا، اللهم احکم بیننا و بین قومنا، فانهم غروه و خذلونا و غدروا بنا و قتلونا و نحن عتره نبیک و ولد حبیبک محمد صلی الله علیه و آله و سلم الذی اصطفیته بالرساله و اتمنته علی الوحی، فاجعل لنا من امرنا فرجا، و مخرجا یا ارحم الراحمین؛ [۱۱۳۲] خدایا! تو برترین جایگاه را داری، بزرگ‌ترین قدرت، آن چه می‌خواهی می‌کنی، بی نیازی از خلاق، بزرگی‌ات بس عریض است و بر همه هر چه بخواهی توانایی، لطف و مهربانی تو نزدیک است، در عهد و پیمان راستگویی، نعمت تو سرازیر است و بلای تو نیکو، وقتی تو را بخوانم نزدیکی، هر چه را خلق کردی بر آن احاطه داری، توبه‌پذیرنده‌ای از هر کسی که به تو باز گردد، بر هر چه اراده کنی دست‌یافته‌ای، هر چه را طلب کنی می‌یابی، وقتی تو را شکر گویم تو سپاسگزاری، تو فراوان یاد می‌کنی هنگامی که تو را یاد می‌کنم، تو را می‌خوانم در حالی که محتاج و نیازمندم، در حال فقر به تو رغبت نشان می‌دهم، به سوی تو جزع می‌کنم، در حالی که بیمناکم، می‌گیرم در حال گرفتاری و از تو کمک می‌طلبم در حال ناتوانی، به تو تکیه می‌کنم در حالی که کفایت می‌کنی، پروردگارا! بین

ما و قوم ما تو خود حکم کن؛ چرا که آنها ما را فریب دادند و ذلیل و خوار ساختند، به ما نیرنگ زدند و ما را کشتند در حالی که ما خاندان پیامبر تو و فرزند دوست محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم که تو او را به پیامبری برانگیختی، و او را امین و وحی خود دانستی، پس ما را در کارمان گشایش عطا فرما، ای بخشنده‌ترین بخشندگان!». [صفحه ۳۳۳] پس این گونه فرمود: «اصبر علی قضائک، یا رب، لا اله سواک یا غیاث المستغیثین؛ [۱۱۳۳] الهی بر قضای تو شکیبایی می‌کنم، معبودی جز تو نیست، ای پناه درخواست کنندگان!». نیز فرمود: «مالی ربی سواک و لا معبود غیرک، صبرا علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له، یا دائما لا نفاذ له، یا محیی الموت، یا قائما علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم و انت خیر الحاکمین؛ [۱۱۳۴] جز تو خدایی ندارم، و پرستش کننده‌ای جز تو نیست، بر حکم تو صبر می‌کنم، ای پناه کسی که جز تو پناهی ندارد! ای همیشگی که پایان ندارد! و ای زنده کننده‌ی مردگان! ای که بر کسب همه، احاطه داری! بین ما و بین آنها - ای بهترین حاکمان - تو خود قضاوت کن».

### امام و پیام به خیمه‌ها

اسب امام در اطراف آن حضرت می‌چرخید و خود را به خون امام آغشته می‌کرد. [۱۱۳۵] ابن سعد گفته بود: «این اسب، از اسبان خوب پیامبر است. او را بگیرند و محاصره کنند» اما مردم شام در این امر ناکام مانده بودند. بنابراین گفت: «او را رها کنید تا بینم چه می‌کند» او پیشانی خود را به خون حسین آغشته کرد و شیهه‌ای زد. [۱۱۳۶] به فرموده‌ی امام باقر علیه‌السلام آن حیوان پیوسته از ستم به حسین و از امتی که پسر پیامبرش را کشته می‌نالد و آن حیوان شیهه‌کشان به خیمه‌گاه می‌دوید. [۱۱۳۷]. «فلما نظرن النساء الی الجواد مخزیا، و السرج علیه ملویا، خرجن من الخدور، [صفحه ۳۳۴] ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات، و للوجوه سافرات، و بالعویل داعیات، و بعد العز مذلللات، و الی مصرع الحسین مبادرات؛ [۱۱۳۸] هنگامی که چشم زنان به آن اسب با یال و کاکل پر خون و زین واژگون افتاد، از خیمه‌گاه بیرون ریخته، موی پریشان کردند و بر صورت سیلی می‌زدند، بر چهره خود می‌نواختند، و فریاد ناله سر داده بودند. بعد از عزت، به ذلت و خواری افتادند و به سوی قتلگاه حسین شتابان می‌دویدند». ام کلثوم فریاد می‌زد: «وا محمداه و علیاه، و جعفره و حمزاه هذا حسین بالعراء صریع کربلا؛ [۱۱۳۹] ای محمد و ای پدرم، ای علی جان و ای جعفر طیار و ای حمزه (سیدالشهداء) این حسین است که عریان به روی خاک کربلا افتاده». اما زینب علیها السلام این گونه می‌نالد: «وا اخاه و سیداه، و اهل بیتاه، لیت السماء اطبقت علی الارض، و لیت الجبال تدکدکت علی السهل؛ [۱۱۴۰] وای برادر! وای آقایم! وای اهل بیتم! ای کاش آسمان بر زمین می‌افتاد و کوهها بر دشت‌ها به هم می‌خورد». حضرت زینب علیها السلام نزدیک امام رسیده بود. در همان حال عمر بن سعد با عده‌ای از یارانش به قتلگاه نزدیک شده بود و امام در آخرین لحظات عمر شریفش به سر می‌برد. پس زینب فریاد زد: «ای عمر! ابا عبدالله را می‌کشند و تو به او می‌نگری؟! وقتی عمر سعد از زینب روی گرداند، اشک چشمانش بر موهای چهره‌اش جاری شد. [۱۱۴۱] زینب فرمود: «و یحکم، اما فیکم مسلم، فلم یجیبها احد؛ [۱۱۴۲]. [صفحه ۳۳۵] وای بر شما! آیا در بین شما مسلمانی نیست؟ احدی او را پاسخ نداد». پس از آن ابن سعد فریادی بر سر مردم زد که: «بر او فرود آید و او را راحت کنید» شمر با سرعت بر گودال وارد شد و بر سینه امام نشست و محاسن شریف آن ولی اعظم الهی را گرفت و با دوازده ضربت [۱۱۴۳] سر مقدس عزیز زهرا علیها السلام را از تن مقدسش جدا ساخت. آخرین مناجات امام «الهی رضا برضاک؛ خدایا به رضای تو راضی و خشنود هستم» و آخرین کلامش «بسم الله و بالله و فی سبیل الله؛ به نام خدا و به کمک خدا و در راه خدا» بود. [صفحه ۳۳۶]

### شهادت یاران پس از امام

بعد از شهادت سالار شهیدان علیه‌السلام عده‌ای به شهادت رسیدند که در این بخش، از آنان سخن خواهیم گفت:

### سويد بن عمرو بن ابی مطاع اثماری خثعمی

#### اشاره

ابصار العین، ص ۱۶۹ پیش از این گذشت که آخرین یاور امام قبل از ورود اهل بیت علیهم‌السلام به میدان، «سويد بن عمرو بن ابی مطاع اثماری خثعمی» بود. او مردی شریف، عابد و زاهدی بود که فراوان نماز می‌خواند و در عین حال مردی شجاع و جنگ دیده بود. [۱۱۴۴] او در معرکه پس از رزمی دلاورانه، با چهره به زمین افتاد و همه گمان بردند که او کشته شده است، آن هنگامه آخرین لحظات روز عاشورا بود. [صفحه ۳۳۸]

#### شهادت سويد

پس از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام فریاد برآمد که امام به شهادت رسید. اهل و عیال حسین علیه‌السلام و از جمله سکینه - دختر امام - از خیمه گاه بیرون دوید. سويد نیز بار دیگر به هوش آمده بود. او در حالی که شمشیر خود را به دست گرفته بود، به قصد جهاد از خیمه‌ی شهدا بیرون شد. اما سپاه ابن سعد او را محاصره کردند و شمشیرش را از او گرفتند و او را با کاردی که همراه داشت کشتند و او نیز به فوز رفیع شهادت نائل آمد. آری، «سويد» آخرین شهید پس از امام مظلوم است. [۱۱۴۵]. «سويد» به دست «عروه بن بطار تغلبی» و «زید بن رقاد جنبی» کشته شد.

### هفاف بن مهند راسبی از دی بصری

#### اشاره

«هفاف» پسر «مهند راسبی» از قبیله «ازد» بود و در بصره سکونت داشته است. مامقانی او را از شیعیان مخلص و مردان شجاع بصره دانسته است. او افتخار حضور در جنگ صفین را داشته و از طرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام سردار قبیله ازد بوده، و در سایر مشاهد ملانزم رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. پس از آن در خدمت امام مجتبی علیه‌السلام بود و پس از شهادت آن حضرت ساکن بصره شد. هنگامی که از حرکت امام به سوی کربلا باخبر شد تلاش کرد که خود را به امام و یاران او ملحق سازد. چون به کربلا رسید، امام به فوز شهادت رسیده بود. [۱۱۴۶].

#### شهادت هفاف

به محض ورود به کربلا «هفاف» خود را هوادار امام معرفی نمی‌کند تا بداند داستان از چه قرار است. می‌پرسد: «مولای ما حسین علیه‌السلام کجاست؟» گویند: «تو کجا بودی و کیستی؟» گوید: «من هفاف بن مهند راسبی هستم، آمده‌ام تا حسین علیه‌السلام را یاری [صفحه ۳۳۹] کنم.» گفته می‌شود: «ما حسین را کشته‌ایم و از اولاد و برادران و اصحاب او احدی را باقی نگذاشته‌ایم، مگر یک مرد بیمار و جماعتی از زنان و دختران او؛ و اکنون لشکر عمر سعد به غارت خیم حرم حسین هجوم برده است» دنیا در برابر چشمانش سیاه شد و چون شیری غران بر آن سپاه حمله‌ور شد. [۱۱۴۷] او دیگر دانسته بود که امام تا آخرین لحظات مقاومت کرده و با یاران تا آخرین نفس جنگیده است. او به وظیفه خود آگاه شده بود و اعلان می‌کرد که حسینی است. رجزهای او در نبردهای



دلاورانه‌اش این است: «یا ایها الجند المجند انا الهفاف بن المهند أبغی عیالات محمد؛ [۱۱۴۸]. ای سپاه آراسته به جنگ! به هوش باشید من هفاف پسر منهدم، در جستجوی اهل بیت و خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستم».

## بکر بن حی

### اشاره

«بکر بن حی» از قبیله بنی تیم الله بن ثلبه [۱۱۴۹] از زمره مردانی بود که در لشکر عمر سعد به سر می‌برد. او راه راست را یافت و به یاران حسین علیه السلام پیوست. هنگامی که شمر به طرف چپ سپاه حمله کرد تا از آن جهت به اردوگاه امام تعدی کند، با مقاومت عده‌ای چون عبدالله بن عمیر، هانی بن ثبیت و بکر بن حی روبه‌رو شد. در آن درگیری ساق پای بکر قطع شد و به اسارت رفت تا این که آخر الامر، در زیر شکنجه دشمن به مقام رفیع شهادت نائل آمد. [۱۱۵۰]. درسی که می‌توان گرفت: راه توبه و بازگشت به سوی خدا همیشه باز است. باید توجه داشت تا اگر فرصتی از دست رفت، از فرصت‌های باقیمانده بهره‌برداری کرد. [صفحه ۳۴۰]

## حسن مثنی بن حسن بن علی

### اشاره

«حسن المثنی» برادرزاده‌ی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و فرزند امام مجتبی علیه السلام است. مادرش «خوله»، دختر «منظور بن ریان النزاری» است. او در کربلا و در رکاب امام حضور داشت. پس از نبردی سخت، هفده نفر از شامیان را کشت و در حدود هجده نفر را زخمی کرد. پس از آن دست راستش قطع شد. قوم مادری‌اش «خزاری» او را به کوفه بردند. وقتی حالش بهبود یافت، او را به کوفه و در نهایت به مدینه بردند. [۱۱۵۱] ولی سرانجام بر اثر کثرت جراحات، در مدینه النبی صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت رسید. درسی که می‌توان گرفت: حمایت صمیمانه فرزند امام مجتبی علیه السلام گویای درک معنوی فرزندان امام علی علیه السلام است.

## نسل شریف امام حسن مجتبی

از «حسن مثنی» نسل محترم و مکرم امام مجتبی علیه السلام باقی مانده است. از جمله آنها «عون بن عبدالله» است که نسل ایشان به چند واسطه به امام مجتبی ختم می‌شود. گفته‌اند «عون بن عبدالله بن جعفر» ساکن حائر مقدسه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بوده و زمینی را در چند فرسخی کربلا مالک بوده که در همان جا مرگ او فرارسیده و دفن شده. پس از آن قبه‌ای بر روی آن قبر بنا نهادند که هم اکنون محل زیارت و رفت و آمد زائران حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است. برخی پنداشته‌اند که او فرزند عبدالله بن جعفر طیار است؛ ولی واقعیت غیر از این است؛ چرا که عون پسر عبدالله بن جعفر و حضرت زینب کبری علیه السلام در کنار شهدای کربلا، در پایین پای حضرت علی اکبر علیه السلام دفن شده است. [۱۱۵۲]. پدران عون از این قرار است: عبدالله پسر جعفر پسر مرعی بن علی بن الحسن البنفسج بن ادریس بن داوود بن احمد المسود بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله بن المحض بن الحسن المثنی بن الحسن بن امیرالمؤمنین: محل دفن او در جنوب دهستان «غاضریه» است. [۱۱۵۳]. [صفحه ۳۴۱]

## سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی

## اشاره

[۱۱۵۴]. «سوار» فرزند «منعم» پسر «حابس» پسر «ابین عمیر» پسر «فهم» همدانی است. ابن شهر آشوب می‌گوید: سوار از کسانی است که در ایام آرامش به امام حسین علیه‌السلام ملحق شده است. [۱۱۵۵].

## شهادت سوار

سوار در حمله نخستین وارد میدان نبرد شد و پس از جنگ سختی مجروح و به اسارت گرفته شد. هنگامی که او را نزد «ابن سعد» آوردند، تصمیم به قتل سوار گرفت، ولی قبیله او نزد ابن سعد وساطت کردند. [۱۱۵۶] سوار تا شش ماه تمام مجروح بود و سپس به شهادت رسید. [۱۱۵۷] در زیارت ناحیه مقدسه این گونه مورد سلام امام قرار گرفته است: «السلام علی الجریح المأسور، سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی؛ [۱۱۵۸] سلام بر زخمی و اسیر گرفتار، سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی».

## سلیمان بن ابی‌رزین

### اشاره

سلیمان فرزند ابی‌رزین است. او از جمله غلامان آزادشده به دست امام حسین علیه‌السلام است. [۱۱۵۹] سلیمان حامل نامه‌ی امام به اهل بصره بود. او در حین انجام دادن وظیفه در بصره دستگیر شد و «سلیمان بن عوف الحضرمی» او را به شهادت رساند. [۱۱۶۰] در زیارت ناحیه [صفحه ۳۴۲] مقدسه آمده: «السلام علی سلیمان، درود بر سلیمان، غلام امام حسین خداوند قاتل او سلیمان بن عوف الحضرمی را لعنت کند» [۱۱۶۱].

## عمرو بن عبدالله الجندی

### اشاره

«عمرو» فرزند «عبدالله» است. ابن شهر آشوب نام او را «عمرو جندی» ضبط نموده است. [۱۱۶۲] او از قبیله همدان بوده است. [۱۱۶۳].

## شهادت عمرو

در کتاب ابصار العین آمده: او در خدمت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام با دشمنان جنگید تا از کثرت جراحات - بویژه ضربتی که به سرش وارد شده بود - بی‌هوش به زمین افتاد. پس از آن قوم او که در لشکر ابن سعد بودند اندام زخم‌آلودش را حمل کردند و به همراه بردند او یک سال تمام در بستر افتاده بود. سپس به جوار رحمت الهی شتافت. [۱۱۶۴]. در زیارت ناحیه مقدسه به او این گونه سلام گفته شده است: «السلام علی الجریح المرتث عمرو الجندی؛ سلام بر مجروح زخمی، عمرو جندی». [۱۱۶۵].

## محمد بن ابی‌سعید بن عقیل

### اشاره



«محمد» پسر «ابی سعید» که او فرزند «عقیل» و مادرش ام‌ولده بوده است. [۱۱۶۶] هشام کلبی گزارش کرده: «هانی بن ثبیت» گفت: «من از کسانی بودم که شهادت حسین علیه‌السلام را مشاهده کردم. به خدا قسم، روز دهم محرم - عاشورا - از ما (لشکر یزید) کسی نبود، مگر این که بر اسب سوار بود و اسبان مانع دید می‌شدند.» [صفحه ۳۴۳]

### شهادت محمد

هشام کلبی از ابن‌ثبیت نقل کرد: ناگهان پسر بچه‌ای از اهل بیت امام حسین علیه‌السلام از خیمه بیرون زد در حالی که چوبی از آن خیمه‌ها در دست داشت. او لباس دشواری به تن داشت، ولی او را ترس گرفته بود. گاه به راست و گاه به چپ تمایل می‌شد. پس گویا دو گوشواره به گوش او در حال حرکت و چشمگیر است. ناگهان مردی به سوی او با شتاب می‌تاخت به او رسید، قدری از اسب خم شد و آن کودک را قصد کرده و او را با شمشیر خود قطع کرد. [۱۱۶۷]. هشام کلبی گفت: کسی که کودک را کشت، شاید خود هانی بن ثبیت بود که ترسیده یا حیا کرده که اسم خود را ببرد. [۱۱۶۸] اما علامه مجلسی رحمه الله قاتل محمد را «لقیط بن ایاس جهنی» دانسته است. [۱۱۶۹]. [صفحه ۳۴۵]

### زنده‌کنندگان خون شهدای کربلا

#### علی اوسط، امام زین العابدین

#### اشاره

امام چهارم بیست و سه ساله بود که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید. [۱۱۷۰] امام سجاد علیه‌السلام را از کربلا به سوی کوفه - در حالی که بر استری بدون زین سوار بود - بردند [۱۱۷۱] آن حضرت از این سفر آسیب بسیار دید.

#### امام سجاد در کوفه

با ورود کاروان به کوفه، و با دیدن سرها بر نیزه و اسارت آل‌الله، به ناگاه زنان اهل کوفه شروع به گریه و زاری کردند، در حالی که گریبان چاک می‌دادند. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: [صفحه ۳۴۶] «... ان هولاء بیکون علینا، فمن قتلنا غیر هم؛ این گروه بر ما می‌گریند، پس چه کس غیر اینها ما را کشته است؟» [۱۱۷۲]. درسی که می‌توان گرفت: ما به عزاداریهای خود افتخار می‌کنیم و جای مباهات نیز هست. اما مبادا همین تعجب به امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الله الشریف دست دهد که اینها امروز در جلسات حسین علیه‌السلام می‌گریند، اما در برابر جنایات، و تعدی‌ها و حقوق و ناموس مردم ساکت‌اند. در حالی که اصل دین و تشیع نابودی قرار گرفته، اینان فقط بر مصائب امام گریه می‌کنند! قدری به عمق این مسئله باید نگریم. پس از این گفتار امام سجاد علیه‌السلام، فاطمه صغری و ام‌کلثوم با مردم سخن گفتند. امام پس از آن پیش‌زمینه‌های مناسب به نطقی آتشین پرداخت: «ایها الناس، ناشدتکم بالله، هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتموه من انفسکم العهد و الميثاق و البيعة؟ ثم قاتلوه و خذلتموه فتبا لکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرأیکم...؛ ای مردم! شما را به خداوند قسم می‌دهم، آیا شما می‌دانید که نامه به پدرم نوشته‌اید و به او نیرنگ زده‌اید و شما عهد و پیمان بستید و بیعت کردید؟ سپس او را کشتید و خوار کردید. پس وای بر شما، چه بد اعمالی را برای خود پیش فرستاده‌اید و چه بد راهی و نظری داشته‌اید.» پس از این سخنان، فریاد اشک و آه مردم بلند شد. بعضی به بعضی می‌گفتند با آن چه کردید خود را هلاک ساخته‌اید. امام علیه‌السلام گفتاری دیگر با لحنی مهربان بیان داشت که نتیجه‌ای دیگر بخشید و آن این بود: «خداوند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره خدا رسول و اهل بیت او قبول کند، حفظ

کند که البته ما و رسول خدا را برترین الگو بر خود گرفته‌اند» پس از آن مردم گفتند: ای پسر پیامبر! مات همگی گوش می‌دهیم، اطاعت می‌کنیم و پیمان شما را به گردن می‌نهم، به شما بی‌رغبت نیستیم، پس هر چه می‌خواهید ما را به آن امر کنید. خدا شما را رحمت کند، ما در جنگیم با کسی که با شما در جنگ باشد [صفحه ۳۴۷] و در صلح و سلامتیم با کسی که با شما در صلح و صفا باشد تا که انتقام شما را از ظالمان به شما و ستمگران به خودمان بازگیریم. امام در پاسخ فرمود: «هیئات، ایها الغدره المکره، حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تأتوا الی کما اتیم الی آبائی من قبل کلا...؛ [۱۱۷۳] دور است، ای مکاره‌های فریبکار! بین شما و شهوات نفسانی شما فاصله افتاده، آیا اراده کرده‌اید که به سوی من آید آن گونه که پیش از این به پدرانم روی آورده‌اید؟ هرگز». درسی که می‌توان گرفت: ۱. چرا انسان شایسته عنوان مکاره و فریبکار می‌شود؟ ۲. شهوات نفسانی چگونه بین فطرت و انسان حائل می‌شود؟ ۳. چرا انسان به گونه‌ای فریبکار می‌شود که امام برای همیشه او را کنار می‌زند؟

### امام سجاد در شام

دوران حضرت امام سجاد علیه‌السلام در شام، به بازار شام، مجلس یزید و مسجد اموی قابل تقسیم است. امام در بازار شام امام در مسجد اموی

### امام در مجلس یزید

وقتی امام سجاد علیه‌السلام به همراه اسرا به مسجد اموی آمد، از یزید درخواست کرد که سخن بگوید. یزید گفت: آری، لیکن ناروا مگو. امام فرمود: «من در جایگاهی قرار دارم که سزاوار نیست سخن بیهوده بگویم ولی تو چه گمان داری، اگر رسول خدا مرا در این حال ببیند؟» یزید دستور داد تا زنجیرها را از او برگیرند. [۱۱۷۴]. یزید به خطیب دستور داد: بر منبر رود و مدح و ثنای معاویه گوید و در نکوهش امام [صفحه ۳۴۸] حسین علیه‌السلام و خاندانش سخن بگوید. خطیب ناسزا و توهین بسیاری به امام علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام روا داشت. ناگاه امام سجاد فریاد بلند برکشید و فرمود: «ای خطیب! تو برای رضای مخلوق، خشم آفریننده را بر خود خریدی؟ در نتیجه جایگاه خویش را در دوزخ مهیا ساختی». وه چه نکو ابن سنان سروده: اعلی المنابر تعلقون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعداها؛ [۱۱۷۵]. آیا بر فراز منبرها آشکارا (امیرالمؤمنین) را دشنام می‌دهید در حالی که به شمشیر او آن چوب‌ها بر پا گشته است». آنگاه امام علی بن الحسین رو به یزید کرده و فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که بر فراز آن چوب‌ها رفته، چند کلامی با مردم سخن گویم، به گونه‌ای که رضای خدای سبحان در آن باشد و شنوندگان را اجز و ثوابی برسد؟» [۱۱۷۶] ابتدا یزید با این امر مخالفت نمود، اما در برابر اصرار مردم یزید گفت اگر او بالای منبر برود پایین نمی‌آید مگر این که مرا رسوا کند؛ وقتی امام بالای منبر رفتند ابتدا حمد الهی را به جای آوردند، پس فرمودند: ای مردم! خداوند متعال به ما شش چیز عنایت نموده و به هفت چیز فضیلت داده است؛ خداوند متعال به ما علم و حلم و بخشش و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را عنایت نموده است و ما را فضیلت داده بر این که پیامبر برگزیده از ماست و صدیق (لقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام) از ماست و جعفر طیار از ما اهل بیت است و شیر خدا و رسولش از ماست و دو سید جوانان بهشت از ماست، حال اگر کسی مرا می‌شناسد که می‌شناسد و اگر نمی‌شناسد، من خود را معرفی می‌کنم. ای مردم! من فرزند مکه و منی هستم، من فرزند کسی هستم که با اطراف عبایش [صفحه ۳۴۹] حجرالاسود را حمل نمود، من فرزند بهترین کسی هستم که احرام بست و طواف کرد، من فرزند بهترین کسی هستم که حج به جای آورد و تبلیه گفت، من فرزند بهترین کسی هستم که از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر داده شد، من فرزند کسی هستم که به خداوند به اندازه [فاصله] دو کمان یا کمتر نزدیک شد، من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز خواند؛ من فرزند کسی هستم که هر چه خداوند می‌خواست بر او وحی کند وحی می‌کرد، من فرزند رسول خدا، منم فرزند

علی مرتضی، من فرزند کسی هستم که با مشرکات آن قدر جنگید که زبان به لا اله الا الله گشودند.... منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند بهترین زنان، آن قدر این کلمات را تکرار کرد که یزید از شورش مردم بر خود ترسید و به مؤذن دستور داد تا اذان بگوید: وقتی مؤذن ندای الله اکبر داد، امام فرمودند هیچ چیز والاتر از خداوند متعال نیست، و وقتی گفت اشهد ان لا اله الا الله؛ امام فرمودند گواهی می‌دهد بر آن گوشت و پوست بدنم، و وقتی مؤذن ندای اشهد ان محمدا رسول الله دادند. امام اشاره به یزید کردند و گفتند یزید محمد جد من است یا جد تو! اگر بگویی جد من است دروغ گفته‌ای و اگر بگویی جد تو است پس چرا ذریه‌اش را به قتل رساندی!! [۱۱۷۷]. درسی که می‌توان گرفت: در گفتار امام، درس دفاع از دین و حقیقت هست: ۱. امام خود را برتر از آن می‌بیند که به بیهوده‌گویی پردازد؛ ۲. امام منبری که در آن به اولیای خدا دشنام گفته شود و مدح و ثنای ستمگران خوانده شود، چوب‌هایی بیش نمی‌داند. از اینجا روشن می‌شود که ارزش ذاتی منبر در این است که برای بیداری بندگان خدا به کار گرفته شود و آنها را به سوی حق و حقیقت راه نماید. [ صفحه ۳۵۰ ]

## محمد بن علی، امام باقر

### اشاره

امام باقر علیه‌السلام در سال پنجاه و هفت هجری متولد شدند، بنابراین سن امام باقر علیه‌السلام در زمان شهادت امام حسین علیه‌السلام چهار سال بوده است. [۱۱۷۸] برخی از تاریخ‌نگاران سن امام اقر علیه‌السلام در کربلا را سه سال دانسته‌اند. [۱۱۷۹] امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «قتل جدی الحسین ولی اربع سنین، و انی لا ذکر مقتله و ما نالنا فی ذلک الوقت؛ [۱۱۸۰] جدم کشته شد در حالی که من چهار ساله بودم و من به یاد دارم زمان شهادت جدم را، و مصیبت‌هایی که در آن زمان به ما رسید».

### زینب بنت علی

### اشاره

حضرت زینب علیها‌السلام در سال پنجم هجرت در مدینه‌النبی به دنیا آمد. پدر او امام علی علیه‌السلام و مادرش فاطمه زهرا علیها‌السلام است. آن بانوی بزرگ اسلام شش ساله بود که جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از دست داد. در چهل و پنج سالگی برادرش امام مجتبی علیه‌السلام به شهادت رسید. پنجاه و پنج ساله بود که امام حسین علیه‌السلام در کربلا شهید شد؛ و در پنجاه و شش سالگی، خود دار فانی را وداع گفت: بنابراین، تنها یک سال از دوران امامت امام زین العابدین علیه‌السلام را درک کرد.

### امام علی و حضرت زینب

از حضرت زینب علیها‌السلام گزارش شده که فرموده‌اند پس از آن که ابن ملجم علی علیه‌السلام را ضربتی زد و آثار مرگ بر چهره امام نشست حدیث ام‌ایمن را به او عرضه داشتم و از ایشان خواستم که درباره آن سخن بگویند. پس حضرت فرمود: «ای دخترم! حدیث این است و این، همان سخنی است که ام‌ایمن برای تو بیان کرد. گویا شما و زنان از اهل و عیال تو را [ صفحه ۳۵۱ ] می‌بینم که در این شهر به اسارت رفته‌اند و آنها را به خواری و خشوع کشیده‌اند، خوف از این است که مردم به شما حمله‌ور شوند. پس صبر و شکیبایی کن. پس به آن کسی که هسته و دانه را می‌شکافد و رشدش می‌دهد، بر روی زمین در آن هنگام ولی، غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نیست. [۱۱۸۱] به راستی آیا جز حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و پس از ایشان حضرت امام سجاد

علیه‌السلام ولی الله سراغ داریم؟ برخورد امت با اولیای خدا مایه عبرت است.

## عبور از قتلگاه

بعد از ظهر یازدهم محرم بود. زنان از سپاه ابن سعد درخواست کردند که آنها را از کنار قتلگاه عبور دهد تا بار دیگر با اجساد شهدای خود وداع کنند. وقتی که چشم زینب علیها السلام به بدن برادر افتاد فریاد زد: «وا محمداه، صلی علیک ملیک السماء هذا حسین بالعراء مرمل بالدماء، صریع بکربلاء، مقطع الاعضاء، مجزور الرأس من القفا، مسلوب العمامه و الردا [۱۱۸۲] و بناتک سبایا و ذریتک قتلی تسفی علیهم الصبا، و ما زالت تقول حتی أبکت والله کل صدیق و عدو [۱۱۸۳] ای محمد صلی الله علیه و آله! درود فرشتگان آسمان بر تو باد، این حسین است که بر خاک افتاده و به خون آغشته شده است. [این کشته فتاده به هامون حسین توست، این تن چاک چاک غرق به خون حسین توست] این حسین توست که بدنش در بیابان افتاده و بدنش قطعه قطعه شده است و سرش از قفا بریده شده است و لباسهایش به یغما رفته است. و دخترانت اسیر شده‌اند، و بر بدن فرزندان کشته‌ات باد صبا می‌وزد. از این گفتار هر دوست و دشمنی گریست». گریه و ندبه در آن حال بسیار شد. سپس آن بانو بدن برادر را رو به آسمان بلند کرد و گفت: «الهی تقبل منا هذا القربان؛ [۱۱۸۴] معبودا! از ما این قربانی را بپذیر». [صفحه ۳۵۲] درسی که می‌توان گرفت: این گفتار زینب علیها السلام گویای ادامه و استمرار عهد و میثاق الهی است. البته به نظر می‌رسد رسالت حجت الهی بر دوش امام سجاد علیه‌السلام نهاده شده بود؛ ولی عمه‌ی او از تقیه برکنار است، تا چون مادرش در حمایت امام علی علیه‌السلام، او نیز از امام خود حمایت کند.

## زینب در کوفه

وقتی اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بر ابن زیاد وارد شدند، حضرت زینب به صورتی که کسی نمی‌شناخت بر این ملعون وارد شد، ابن زیاد سؤال کرد این چه کسی است، گفته شد او زینب دختر علی علیه‌السلام است، ابن زیاد رو به حضرت زینب کرد و گفت «الحمد لله الذی فضحکم و أكذب احدوئکم؛ خدا را شکر که خداوند شما را رسوا کرد و کارها و گفته‌های شما را [این که بر حق هستیم، و وحی بر این خاندان نازل می‌شود! و...] را تکذیب کرد» حضرت زینب علیها السلام در جواب فرمودند «انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا؛ تنها شخص فاسق رسوا می‌شود و تنها شخص فاجر دروغ می‌گوید، و آن شخص ما نیستیم» سپس ابن زیاد گفت «کیف رأیت صنع الله بأخیک و اهل بیتک؛ حضرت در جواب فرمودند: ما رأیت الا جمیلاً؛ هولاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم؛ به جز خوبی چیزی ندیدم، آن‌ها افرادی بودند که خداوند برای آن‌ها شهادت را تقدیر نموده بود، و به جایگاه و آسایشگاه خود نائل آمدند؛ و به زودی خداوند بین تو و آنها جمع می‌کند، آن موقع خواهی دید چه کسی گرفتار است؛ مادرت به عزایت بنشیند، یابن مرجانه!» [۱۱۸۵]. طبرسی در کتاب احتجاج خطابه‌های آتشین زینب علیها السلام را نگاشته است که به پاره‌ای اشاره می‌شود. در آن روزی که اهل بیت علیهم السلام را وارد کوفه کردند، مردم کوفه وقتی آن وضع سرهای بر نی و زنان و بیماری امام سجاد علیه‌السلام را مشاهده کردند گریان شدند. به ناگاه زینب دختر علی بن ابی طالب علیه‌السلام به آن جمع اشاره‌ای فرمود که ساکت شوید. حذام اسدی گفت: به خدا سوگند، تا حال کسی را این قدر مصیبت دیده ندیده بودم که این گونه [صفحه ۳۵۳] چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در کمال آرامش سخن گوید، ناگاه به مردم اشاره فرمود که ساکت شوید. پس از آن نفس‌ها در گلو پیچید و صدای زنگ‌ها ساکت و خاموش شد. پس از حمد و ثنای خدا و رسول فرمود: «اما بعد، یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر و الخذل،...؛ اما بعد ای مردم کوفه! ای اهل شکستن عهد و پیمان! و...» [۱۱۸۶] پس از این خطبه حضرت زینب علیها السلام بود که وضع بازار کوفه به هم ریخت، همه پریشان و پشیمان از عمل خویش شدند. پیرمردی می‌گفت: «بابی و امی کهولهم خیر الکحول و نساؤهم خیر النساء و شبابهم خیر شباب و نسلهم نسل کریم و فضلهم

فضل عظیم؛ پدر و مادرم فدایت! پیرانشان برترین پیرها، جوان‌هایشان بهترین جوانها و زنانشان برترین زنان و نسلشان نسلی بزرگوار و فضلشان برتری بزرگی است...» اینجا بود که امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «یا عمه! اسکتی ففی الباقي من الماضي اعتبار، و انت بحمد الله عالمه غیر معلمه، فهمه غیر مفهمه...» [۱۱۸۷] ای عمه! ساکت باش که در آیندگان از گذشتگان عبرتی است. به لطف و سپاس خدا، شما دانشمندی هستی که استاد ندیده‌ای، اهل درک و درایتی هستی که به شما آن را کسی نیاموخته». از این عبارت امام سجاد علیه‌السلام به عصمت حضرت زینب علیها السلام پی می‌بریم.

## ام کلثوم بنت علی

### اشاره

زینب صغری کنیه‌اش ام کلثوم کبری بوده است. [۱۱۸۸] ایشان دختر حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است. [۱۱۸۹] درباره ازدواج ایشان با خلیفه دوم اختلاف شدیدی است که برخی پنداشته‌اند خلیفه دوم ایشان را به ازدواج خود درآورد؛ ولی نظر علمای ما برخلاف این است. آری امر ازدواج ایشان را حضرت مولی علیه‌السلام به عمویش عباس واگذار نمود و او عقد ازدواج حضرت ام کلثوم را با عون بن جعفر طیار اجرا فرمود. [۱۱۹۰]. [صفحه ۳۵۴]

## خطبه ام کلثوم در کوفه

در کوفه حضرت ام کلثوم علیها السلام نیز با مردم سخن گفته که با اشاره‌ای از نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «یا اهل الکوفه، تقتلنا رجالکم، و تبکینا نساؤکم فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضاء [۱۱۹۱]. ساکت، ای اهل کوفه، مردان شما ما را کشتند و زنانمان ما را به گریه درآوردند. پس حاکم بین ما و شما خداوند در روز فصل القضاء (که حکم آخر داده می‌شود) است. «یا اهل الکوفه سوئنه لکم، مالکم خذلتم حسینا و قتلتموه، ای اهل کوفه! رویتان سیاه باد، چگونه حسین را شهید کردید و خوار داشتید؟!» اشاراتی بلیغ دارند که آیا می‌دانید چه کرده‌اید؟ چه دل‌ها را آتش زده‌اید؟ و چه خون‌ها ریخته‌اید؟ و چه مال‌ها را از بین برده‌اید؟ شما بهترین مردان نسل پیامبر را کشته‌اید. و عطوفت از دل‌های شما رفته است. «الا ان حزب الله هم المفلحون و حزب الشیطان هم الخاسرون...» آگاه باشید که حزب خداوند رستگاران‌اند و حزب شیطان خود ضرر و زیان کرده‌اند» پس از آن بود که اضطراب عجیبی در بین مردم افتاد، زنان موی می‌کنند و به صورت می‌زدند. راوی گوید تا به حال از مردم گریه‌ای چون آن روز ندیده بودم. [۱۱۹۲].

## سکینه بنت حسین

### اشاره

سکینه دختر امام حسین علیه‌السلام است. وفات سکینه بنت الحسین علیه‌السلام پنجشنبه، پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ هجری بوده است. [۱۱۹۳] او با پسر عموی خویش «عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب» ازدواج کرد که او در کربلا شهید شد و از او فرزندی نداشت. [۱۱۹۴] در روز [صفحه ۳۵۵] عاشورا، سکینه دختر امام حسین علیه‌السلام از ده سال بیشتر داشت و ولادتش قبل از شهادت عمویش امام مجتبی علیه‌السلام بوده است. عمر شریفش ۷۰ سال بوده است. [۱۱۹۵]. وقتی حسن المثنی فرزند امام مجتبی علیه‌السلام برای خواستگاری نزد امام حسین علیه‌السلام آمد امر انتخاب فاطمه یا سکینه را به امام حسین علیه‌السلام واگذار نمود،

امام حسین علیه‌السلام برای وی فاطمه را برگزید و در مورد سکینه این گونه فرمود: «ان الغالب علی سکینه الاستغراق مع الله؛ فلا تصلح لرجل [۱۱۹۶] غالباً سکینه غرق در یاد خدای تعالی است». مستغرق بودن در خدا تنها برای شایستگان سیر و سلوک آن هم گاهی رخ می‌دهد؛ ولی به اعتراف این بیان شریف صفت غالبی سکینه بنت الحسین علیه‌السلام غرق بودن در یاد خداوند متعال دانسته شده است.

### سکینه و عبور از قتلگاه

بعد از ظهر روز یازدهم محرم بود که خاندان امام حسین علیه‌السلام را از کنار قتلگاه عبور می‌دادند. همین که سکینه به کنار بدن مطهر اباعبدالله علیه‌السلام رسید، گردن به گردن مطهر ولی الله نهاد. بعد از آن خود فرمود که شنیدم از حنجره مبارک (حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام) این ندا آمد: «شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبوننی [۱۱۹۷]. ای شیعه! و پیروان من هر گاه آب گوارا نوشیدید مرا یاد کنید؛ یا اگر از غریب یا شهیدی شنیدید، بر من گریه کنید». پس هر چه کردند نتوانستند او را از بدن پدر جدا سازند تا این که گروهی جمع شده، به [صفحه ۳۵۶] زور او را از جسد مطهر امام جدا ساختند. [۱۱۹۸]. درسی که می‌توان گرفت: بی‌شک گوش و چشم همگان برای دیدن یا شنیدن حقایق عالم شایستگی ندارد. تنها کسانی که تقوای الهی را پیشه خود ساخته‌اند با چشم و گوش برزخی به عالم معنا راه می‌یابند. اما کسانی که چشم یا گوش و اعضا و جوارح را به لذت زودگذر دنیوی مشغول می‌دارند، مصداق این آیه خواهند شد: «انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء»؛ [۱۱۹۹] به درستی که تو (ای رسول ما) صدای مردگان را نمی‌شنوی و خواندن لال را نمی‌شنوی».

### فاطمه بنت حسین

#### اشاره

فاطمه دختر دیگر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است.

### خطبه فاطمه در کوفه

فاطمه دختر حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام خطبه‌ای آتشین در کوفه ایراد کرد. نخست حمد و سپاس خداوند و مدح پیامبر و مدح اهل بیت علیهم‌السلام گفت و سپس فرمود: «اما بعد یا اهل الکوفه، یا اهل المکر و الغدر و الخیلاء، فانا اهل البیت، ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا، فجعل بلاءنا حسنا، و جعل علمه عندنا و فهمه لدیننا، فنحن عیبۀ علمه و وعاء فهمه و حکمته و حجتہ علی الارض فی بلاءه لعباده... [۱۲۰۰]؛ اما بعد، ای اهل کوفه! ای فریبکارها و نیرنگ‌بازها! ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به شما امتحان کرد، و شما را به ما امتحان فرمود. پس آن را امتحانی نیکو قرار داده علمش را نزد ما و فهمش را پیش ما قرار داد. پس ما منبع علم او و ظرف فهم او و حکمت او و محبت او بر روی زمین در شهرهای او [صفحه ۳۵۷] برای بندگانش هستیم». پس از آن دختر حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام آن مردم را تهدیدها فرمود، از جمله عواملی که موجب این قتل و غارت‌ها و بی‌حرمتی‌ها شد، حسادت و رشک اهل کوفه در بیان ایشان عنوان شده است: «أحسد تمونا، علی ما فضلنا الله تعالی، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور...؛ [۱۲۰۱] شما به ما رشک ورزیدید، بر آن چه خداوند متعال ما را برتری داد، و آن فضلی است از خداوند که به هر که بخواهد عنایت می‌کند و کسی را هم که خداوند به او نوری ندهد او را نوری نیست» در هر حال با یک مقایسه قرآنی تکلیف انسان را روشن ساخته‌اند. این خطابه آن قدر بر جان‌ها نشست که اشک‌ها از چشم‌ها روانه شد و



دل‌هایشان را رعب و ترس گرفت و مردم به خود آمدند که چه گناه بزرگی را به دوش خویش کشیدند. با اشک و آه فریاد برآوردند که: «حسبک یا ابنه الطیین فقد احرقت قلوبنا، و انضجت نحورنا، و اضرمت اجوافنا...» [۱۲۰۲] ای دختر پاکان تو را بس است که دل‌ها مان آتش زدی و فریاد از سینه‌ها مان بلند شد و جانمان را آتش زدی» پس از آن، او از سخن باز ایستاد و همه را در غم خویش و انهاد. الحمد لله اولاً و آخراً

## پاورقی

- [۱] مقتل الحسین علیه السلام، مقرر، ص ۵۹.
- [۲] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۷؛ تاریخ الامام و الملوک، (۳۱۰ هـ) ج ۵، ص ۴۱۸.
- [۳] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.
- [۴] ممتحنه، آیه ۴.
- [۵] برای شناخت عرب در پیش از ظهور اسلام به منابع زیر می‌توان دست یازید: الف. قرآن کریم؛ ب. احادیث و روایاتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام درباره اقوام پیش از اسلام نقل شده است؛ ج. کتاب تورات و انجیل؛ د. نوشته‌های یونانیان و رومیان قرون وسطی؛ ه. کتب تاریخی، نوشته تاریخ‌نویسان اسلامی و مستشرقین؛ و. آثار باستانی و حفاریهای خاورشناسان.
- [۶] حاقه، آیه ۸ از این آیه چنین بر می‌آید که از این قوم نسلی باقی نمانده است.
- [۷] حضرت هود و صالح دو پیامبر گرامی خدای تعالی بودند که بر قوم ثمود و عاد برانگیخته شدند: «ألم تر کیف فعل ربک بعد - ارم ذات العماد - التي لم یخلق مثلها فی البلاد - و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد؛ مگر ندیدی که پروردگارت با عاد چه کرد، با عمارات ستون‌دار ارم، که ماندش در شهرها ساخته نشده بود؟ و با ثمود، همانان که در دره، تخته سنگها را می‌بریدند؟» فجر، آیات ۶-۹.
- [۸] قیام حسین، ص ۶۹.
- [۹] بقره آیه ۱۲۷. ]
- [۱۰] «و اهل الارض یومئذ متفرقه، و اهواء منتشرة، و طوائف متشتته، بین مشبه لله بخلقه، او ملحد فی اسمه، او مشیر الی غیره، فهداهم به من الضلالة، و انقذهم بکمانه من الجهالة»، نهج البلاغه، خ ۱.
- [۱۱] نجم، آیات ۱۹ و ۲۰.
- [۱۲] فروغ ابدیت، ص ۴۳.
- [۱۳] مائده، آیه ۹۰.
- [۱۴] عنکبوت، آیه ۲۵.
- [۱۵] نجم، آیه ۲۱.
- [۱۶] فروغ ابدیت، ص ۴۴-۴۵.
- [۱۷] اعراف، آیه ۱۵۷.
- [۱۸] بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۵.
- [۱۹] بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۲.
- [۲۰] تحف العقول، ص ۱۹.

[۲۱] السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۱۲.

[۲۲] مصعب بن عمیر از اصحاب پیامبر گرامی اسلام بود. او نخستین مبلغ ارسالی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه بود و چنان خوب زمینه اسلام را فراهم آورد که دل مدینه در استقبال از نبی اکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌تپید و هنگام ورود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، انصار در تمام اموال خود، مهاجرین را شریک ساختند. سرانجام او در جنگ احد با دو فرزندش و در سنین کهنسالی به فوز شهادت نائل آمد و بدن شریفش در کنار سایر شهدای احد در قبرستان و در کنار بدن حضرت حمزه، سیدالشهداء، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شد.

[۲۳] اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸ - ۱۱.

[۲۴] انعام، آیات ۱۵۲-۱۵۳.

[۲۵] این بیان اشاره است به آیاتی چون «الیوم أكملت لكم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دینا؛ امروز دینتان را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بر شما به عنوان دین خشنود گشتم». مائده، آیه ۳.

[۲۶] آل عمران، آیه ۱۴۴.

[۲۷] این بیان اشاره‌ای است به آیه «و الله یصمک من الناس؛ خداوند شما را از شر مردم حفظ خواهد کرد»، مائده، آیه ۶۷. در ضمن خطبه غدیر پیامبر اشاره فرمودند که بیم تظاهر و فتنه منافقین می‌رود؛ اما فرشته وحی اطمینان داد که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را از شر آنها مصون و محفوظ می‌دارد.

[۲۸] فتح، آیه ۱۰.

[۲۹] مدعی خلافت، بی‌پروا، عبارتی کفرآمیز در شناخت خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله به زبان راند که هیچ کس نمی‌تواند آن را توجیه کند؛ او هنگامی که پیامبر فرمود قلم و دواتی آورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، بی‌محابا گفت: «ان الرجل یهجر؛ این مرد هذیان می‌گوید». (بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۶۶) آیا این عبارت گویای کفر گوینده آن به اسلام نیست؟! [۳۰] نهج البلاغه، خطبه سوم.

[۳۱] نهج البلاغه، خطبه سوم.

[۳۲] از همین بخش تاریخ و از موضع گیری اهل بیت علیهم السلام در می‌یابیم که اگر کسی بی‌پرده ارتداد خود را اعلان کرد، باید برخورد مسلمانان با او بی‌پرده و بی‌ابهام باشد؛ ولی کسی که حرمت ظاهر را پاس داشت، حکمی دیگر دارد.

[۳۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۴.

[۳۴] بقره، آیه ۲۴۷.

[۳۵] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۴۱.

[۳۶] عبدالله فرزند «مطیع» پسر «اسور» او پسر «حارثه» فرزند «نضله» و از قبیله «عدی بن کعب قرشی» است. او در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده است، هنگامی که عبدالله وارد مدینه شد توسط «ولید بن عتب» والی مدینه، دستگیر و زندانی شد. قبیله او اجتماع کردند و او آزاد شد. هنگامی که اهل مدینه در روزگار یزید، بنی‌امیه را از مدینه بیرون راندند «عبدالله بن مطیع» بر قریش و «عبدالله بن حنظله» بر انصار حکومت می‌راندند. هنگامی که اهل شام بر اهل مدینه در روز حره غلبه کرد «عبدالله بن مطیع» به «عبدالله بن زبیر» در مکه پیوست و نزد او باقی ماند تا این که با او کشته شد. الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۱۲، پاورقی.

[۳۷] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۱.

[۳۸] قصص، آیه ۲۲.



[۳۹] شگفت این که امام برای حفظ جان خویش به کعبه پناه نمی‌برند؛ بلکه مایل نیستند که حرمت کعبه شکسته شود.

[۴۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۱.

[۴۱] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۱.

[۴۲] امالی الصدوق، ص ۱۳۴.

[۴۳] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۳۹.

[۴۴] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۱۵.

[۴۵] این نامه حدود بیست و هفت روز قبل از شهادت مسلم بن عقیل رضی الله عنه به دست امام رسیده است.

[۴۶] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۱۵.

[۴۷] ابومحنف گوید: ابن زبیر گفت: «اگر من شیعیانی چون شما داشتم هرگز اینجا نمی‌ماندم»، برای رفع اتهام نیز گفت: «اگر اینجا بمانید من انشاء الله با شما بیعت خواهم کرد در حالی که شما به حکومت از یزید سزاوارتر هستید». «ثم قام (ابن زبیر) فخرج من عنده، فقال الحسين عليه السلام: ان هذا ليس شيئا يؤتاه من الدنيا احب اليه من ان اخرج من الحجاز الى العراق، و قد علم انه ليس له من الامر معي شيء، و ان الناس لم يعدلوه بي، فود اني خرجت منها لتخلوا له؛ سپس ابن زبیر از جای برخاست و از نزد امام خارج شد. آنگاه امام حسین فرمود: از دنیا هیچ چیز نزد او محبوب‌تر از این نیست که من از حجاز به سوی عراق خارج شوم در حالی که او خود می‌داند که چیزی از خلافت به او نمی‌رسد و مردم او را با من برابر نمی‌بینند. بنابراین، او علاقمند به این است که من از (حجاز) خارج شوم تا که زمینه برای او مساعد شود». تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۸۳.

[۴۸] قال الحسين عليه السلام: «و الله لان اقتل خارجا منها بشير احب الي من اقتل داخلا بشير، و ايم الله لو كنت في جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجوني حتى يقضوا في حاجتهم، و الله ليعتدن علي كما اعتدت اليهود في السبت». تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۸۵.

[۴۹] «نواویس» محل دفن حر بن یزید ریاحی است: بنی ریاح آنجا سکونت داشته‌اند. از این عبارت امام شاید بتوان این گونه استفاده کرد که امام حسین علیه السلام یاران خود را پاره‌های تن خویش و بندی از بندهای خود تلقی فرموده‌اند، چنان که حر را جزئی از بند بدن خویش به شمار آورده‌اند.

[۵۰] اشاره به آن است که اهل دنیا توسط من به دنیای خویش خواهد رسید.

[۵۱] شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. «الحمد لله، ما شاء الله، و لا حول، و لا قوة الا الله، و صلی الله علی رسولہ و سلم، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جيد الفتاة، و ما اولهني الي اسلافي اشتياق يعقوب الي يوسف، و خير لي مصرع انا الاقيه، كاني باوصالي يتقطعها عسلان الفلوات بين النواويس و كربلا، فيملان مني اكراشا، جوفًا و اجرية شغبًا، لا محيص عن يوم، خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البيت، نصبر علی بلائه و يوفينا اجور الصابرين، لن تشد عن رسول الله لحمته، و هي مجموعة في حظيرة القدس، تقربهم عينه و تنجز لهم وعده. من كان فينا باذلا- مهجته، موطننا علی لقاء الله نفسه، فليرحل معنا، فاني راحل مصبحًا، ان شاء الله».

[۵۲] این مشخصات را از نامه امام حسین علیه السلام به مسلم بن عقیل بر گرفته‌ایم. مشروح این نامه را در بحث از منزل «حاجر» آورده‌ایم.

[۵۳] الامام الحسين و اصحابه، ص ۱۴۸، ناگفته نماند که بین مورخین در تعداد همراهان امام اختلاف فراوانی است.

[۵۴] ابصار العين، ص ۱۹۲-۱۹۱.

[۵۵] ابصار العين، ص ۱۹۰-۱۸۹؛ الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۵۷.

- [۵۶] برای خروج از حرم دو گونه حل وجود دارد: نزدیک و دور، که «تنعیم» ادنی الحل (حل نزدیک) در مسیر مدینه و اهل یمن واقع شده است.
- [۵۷] الارشاد، ج ۲، ص ۶۸.
- [۵۸] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۵۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۸۵.
- [۵۹] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۵۴.
- [۶۰] معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۲.
- [۶۱] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۸۶، الارشاد، ج ۲، ص ۶۷.
- [۶۲] الارشاد، ج ۲، ص ۶۰.
- [۶۳] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۵۸.
- [۶۴] مثير الاحزان، ص ۴۲.
- [۶۵] مثير الاحزان، ص ۴۲.
- [۶۶] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۵۹.
- [۶۷] ان شاء الله در آینده درباره «مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی» به تفصیل سخن خواهیم گفت.
- [۶۸] «عباد بن مهاجر بن ابی مهاجر جهنی» و «مجمع» هر دو از یک قبیله‌اند.
- [۶۹] ابصار العین، ص ۲۰۱.
- [۷۰] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۵۹.
- [۷۱] معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مرصد الاطلاع، ج ۲، ص ۹۳۲.
- [۷۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹.
- [۷۳] الارشاد، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹.
- [۷۴] الارشاد، ج ۲، ص ۷۰.
- [۷۵] در آینده در بخش سفیران حسین علیه السلام از این دو بزرگمرد بحث خواهیم کرد.
- [۷۶] مرصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۰۴۹.
- [۷۷] الامام حسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۶۳.
- [۷۸] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۶۳.
- [۷۹] الارشاد، ج ۲، ص ۷۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۹۵؛ نفس المهموم، ص ۱۷۸.
- [۸۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۳.
- [۸۱] کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۱.
- [۸۲] پیش از این در منزل صفاح، از ملاقات با فرزندق سخن آورده‌ایم.
- [۸۳] ابن نما، با اختلاف برخی از الفاظ این ابیات را به حضرت امام علی علیه السلام نسبت داده است. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۳ و مثير الاحزان، ص ۴۵، با اختلاف در الفاظ، مقتل الحسین مقرر، ص ۲۱۲؛ الامام الحسین اصحابه، ج ۱، ص ۱۷۷.
- [۸۴] قمقام زخار و صمصام بتار، ج ۱، ص ۳۶۲؛ الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۶۶.
- [۸۵] چون درباره هر کدام از اصحاب بحث جداگانه‌ای را مطرح کرده‌ایم، درباره «زهیر» تحت نام شریفش مطالب بیشتری آمده است.

- [۸۶] بقره، آیه ۱۵۶.
- [۸۷] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۹۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۵.
- [۸۸] مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۶۶۴.
- [۸۹] اسراء، آیه ۷۱.
- [۹۰] شوری، آیه ۷.
- [۹۱] امالی الصدوق، ص ۹۳؛ قمقام زخار و صمصام بتار، ج ۱، ص ۳۶۲؛ الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۶۶.
- [۹۲] معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۹.
- [۹۳] مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۶۵۶.
- [۹۴] بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، فانه قد اتانا خبر فطيع قتل مسلم بن عقيل و هاني بن عروه و عبدالله بن يقطر، و قد خذلنا شيعتنا، فمن احب منكم الانصراف، فلينصرف غير حرج، ليس عليه ذمام». مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۷۵.
- [۹۵] درباره علت سخن امام، علامه مجلسی می گوید: «چون امام می دانستند که این افراد او را همراهی کنند به امید این که اهل کوفه امام را حمایت و اطاعت کنند، کراهت داشتند که مردم در غفلت بمانند، از این رو مردم را از وضع آنجا به روشنی آگاه کردند تا خود تصمیم بگیرند». بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.
- [۹۶] الارشاد، ج ۲، ص ۷۶.
- [۹۷] الاخبار الطوال، ص ۳۴۷.
- [۹۸] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۶.
- [۹۹] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۷۸.
- [۱۰۰] مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۰۵۸.
- [۱۰۱] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۷۸.
- [۱۰۲] پیشین، ص ۱۷۹.
- [۱۰۳] ثم قال عليه السلام: «و الله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفی، فاذا فعلوا سلط الله عليهم من يذلهم حتى يكون اذل فرق الامم». مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.
- [۱۰۴] معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۴.
- [۱۰۵] مراصد الاطلاع، ج ۳، ص ۹۴۸.
- [۱۰۶] «عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال: لما صعد الحسين علیه السلام عقبه البطن قال لاصحابه: «ما ارانی الامقتولا، قالوا: و ماذاک یا ابا عبدالله؟ قال: رویا رایتها فی المنام، قالوا: و ما هی؟ قال: رأیت کلابا تنهشني، اشدها علی کلب ابقع»، کامل الزیارات، ص ۱۵۷، و نیز بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷، ح ۲۴؛ موسوعه الکلمات الامام الحسين علیه السلام ص ۳۵۱-۳۵۲؛ مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۷۸۸.
- [۱۰۷] قزوینی، الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۸۱.
- [۱۰۸] مراصد الاطلاع، ج ۲، ص ۷۸۸.
- [۱۰۹] الارشاد ج ۱، ص ۷۸.
- [۱۱۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۰.
- [۱۱۱] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۸۲.
- [۱۱۲] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۱۴.

[۱۱۳] پیشین.

[۱۱۴] عبارت امام حسین علیه السلام به جوانان: «اسقوا القوم و ارووهم من الماء و رشفوا الخيل ترشيفا». تاریخ الامم و الملوك، ج

۵، ص ۴۰۰-۴۰۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۳؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۵۲.

[۱۱۵] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۲.

[۱۱۶] معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۲.

[۱۱۷] «ایها الناس ان رسول الله قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناكثا عمن مخالفا لسنة رسول الله، لبس في عباد الله

بالاثم و العدوان فلم يغير عليه بعمل و لا قول كان حقا على الله ان يدخله مدخله، الا و ان هولاء قد لزموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة

الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفى و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله (حلال الله)، و انا احق ممن غير، و قد

اتنتى كتبكم و قدمت على رسلكم ببيعتكم انكم لا تسلمونى و لا تخذلونى فان تمتم على بيعتكم تصيبول رشدكم، فانا الحسين بن

على و ابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، نفسى مع انفسكم، واهلى مع اهليكم فلكم فى اسوة، و ان لم تفعلوا و نقضتم

عهدكم و خلعتم بيعتى من اعناقكم فلعمرى ما هى كم بنكر، لقد فعلتموها بابى و اخى و ابن عمى مسلم! فالمغرور من اغتربكم

فحظلكم اخطاتم و نصيبكم ضيقتم و من نكث فانما ينكث على نفسه و سيغنى الله عنكم، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته». تاریخ

الامم و الملوك ج ۵، ص ۴۰۳؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۱۸؛ موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۳۶۰-۳۶۱؛ الكامل فى

التاريخ، ج ۲، ص ۵۵۲.

[۱۱۸] «يا اباهرم بنى اميه شتموا عرضى، فصبرت و اخذوا مالى فصبرت و طلبوا دمي فهربت، و ايم الله ليقتلونى فيلبسهم الله ذلا شاملا و

سيفا قاطعا و سيفا قاطعا و يسلط عليهم من يذلهم». امالى الصدوق، ص ۱۳۶؛ اللهوف، ص ۳۰.

[۱۱۹] مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

[۱۲۰] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۲۰.

[۱۲۱] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۸۵.

[۱۲۲] درباره «نافع بن هلال»، «مجمع» و «عمرو» که از ياران حضرت ابا عبدالله الحسين عليه السلام بوده اند، در فصل شهداء به تفضيل

سخن خواهيم گفت.

[۱۲۳] فقال عليه السلام: «اما والله انى لارجوا ان يكون خيرا، ما اراد الله بنا قتلنا ام ظفرنا».

[۱۲۴] «ان الاشراف عظمت رشوتهم و قلوب ساير الناس معك و السيوف عليك».

[۱۲۵] احزاب، آيه ۲۳.

[۱۲۶] ترجمه آيه برگرفته از نظر مبارك علامه طباطبايى رحمه الله است؛ الميزان فى التفسير القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۰.

[۱۲۷] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۵. «اللهم اجعل لنا و لهم الجنة و اجمع بيننا و بينهم فى مستقر من رحمتك و رغائب

مذخور ثوابك».

[۱۲۸] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۶ «والله انى لا نظر فما ارى معك احدا و لو لم يقا تلک الا هولاء الذين اراهم ملازميك

لكان كفى بهم».

[۱۲۹] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۶. قال عليه السلام: «ان بيننا و بين هولاء القوم قول لسنا نقدر معه على الانصراف و لا

ندرى علام تنصرف بنا و بهم الامور فى عاقبة».

[۱۳۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۶.

[۱۳۱] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱، ص ۱۸۵.

- [۱۳۲] معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۷۴.
- [۱۳۳] امالی الصدوق، ص ۱۳۷.
- [۱۳۴] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱ ص ۱۸۶.
- [۱۳۵] مرصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۰۰.
- [۱۳۶] «فان قاتلت بین یدیه اجرت، و ان قتلت استشهدت». کتاب الفتوح، ج ۲، ص ۱۳۰. گفتنی است منابع درباره ملاقات و برخورد حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام با عبیدالله بن حر جعفی، اتفاق نظر دارند. تنها در کیفیت ملاقات، گزارشات متفاوتی شده است.
- [۱۳۷] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۵.
- [۱۳۸] کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۴.
- [۱۳۹] اسرار الشهاده، ج ۲، ص ۱۶۴.
- [۱۴۰] «... فان نفسی لا تسمح بالموت».
- [۱۴۱] «و اما اذا رغبت بنفسك عنا فلا حاجة لنا فی فرسك». الاخبار الطوال، ص ۳۷۰؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۴.
- [۱۴۲] «و لا- حاجة لنا فيك، ثم قال و ما كنت متخذ المضلين عضدا». این عبارت برگرفته از سوره كهف، آیه ۵۱ است. امالی الصدوق، ص ۱۳۷، مجلس ۳۰.
- [۱۴۳] این بیان امام اشاره به این است که «عبیدالله بن حر» به امام گفت: «می دانم که سعادت در یاری شماست، ولی امیدی ندارم که در کوفه کسی شما را یاری کند».
- [۱۴۴] الارشاد، ج ۲، ص ۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.
- [۱۴۵] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۲۷۱.
- [۱۴۶] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۷.
- [۱۴۷] ثواب الاعمال و عقابها، ص ۳۰۹؛ رجال الکشی، ص ۱۰۵.
- [۱۴۸] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۷.
- [۱۴۹] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۷ - ۴۴۸.
- [۱۵۰] «قال يا ابت لا اراك الله سوء، السنا على الحق؟ قال: بلى و الذى اليه مرجع العباد، قال: يا ابت اذا لا يبالي نموت محقين. فقال له: جزاك الله من ولد خير ما جزى والد على والده». تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۷.
- [۱۵۱] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۹۱.
- [۱۵۲] «فلما انتهى اليهم سلم على الحر بن يزيد و اصحابه و لم يسلم على الحسين عليه السلام و اصحابه».
- [۱۵۳] «اما بعد، و يقدم عليك رسولی، فلا تنزله الا بالعمراء فى غير حصن و على غير ماء، و قد امرت رسولی ان يلزمك و لا يفارقك حتى يأتيني بانفاذك أمری و السلام، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۸.
- [۱۵۴] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۸.
- [۱۵۵] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۳.
- [۱۵۶] الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۱۹۴.
- [۱۵۷] المنتخب، ص ۴۲۸.
- [۱۵۸] اللهوف، ص ۳۵؛ قال السيد: «فلما و صلها قال: ما اسم هذه الارض؟ فقيل: كربلا. فقال: انزلوا، ههنا محط رحالنا و مسفك

دمائنا، و هنا محل قبورنا، بهذا حدثني جدی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم».

[۱۵۹] اللهوف، ص ۳۵.

[۱۶۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۸۳. «اللهم انا عتره نبيك محمد صلى الله عليه وآله وسلم وقد اخرجنا و طردنا و اخرجنا و ازجنا عن حرم جدنا و تعدت بنواميه علينا اللهم فخذ لنا بحقنا و انصرنا على القوم الظالمين».

[۱۶۱] «لعق: العسل و نحوه: لحسه و تناوله بلسانه او اصبعه». المنجد في اللغة، ص ۷۲۴. تحت عنوان لعق، لعق به معنای قدری شیرینی عسل است که پس از تناول آن به زبان و یا سر انگشت شخص باقی می ماند.

[۱۶۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷؛ اللهوف، ص ۳۴.

[۱۶۳] الارشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۰؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۸، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۴۹.

[۱۶۴] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۸۹؛ تهذیب تاریخ دمشق الكبير، ج ۴، ص ۳۴؛ مشیر الاحزان، ص ۵۴؛ اللهوف، ص ۵۶، به نقل از روایتی از امام باقر علیه السلام.

[۱۶۵] حیاة الحيوان الكبير، ج ۱، ص ۵۳.

[۱۶۶] اثبات الوصية، ص ۳۵.

[۱۶۷] دول الاسلام، ج ۱، ص ۵۴.

[۱۶۸] الامام الحسين و اصحابه، ج ۱ ص ۱۴۸.

[۱۶۹] الارشاد، ج ۲ ص ۱۱۳؛ الاخبار الطوال، ص ۳۸۳؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۳۶.

[۱۷۰] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۶.

[۱۷۱] به پانوش قول شماره ۷ بنگرید. ابصار العين، ص ۱۴.

[۱۷۲] قصص، آیه ۸۳.

[۱۷۳] الارشاد، ج ۲، ص ۹۵.

[۱۷۴] مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۴.

[۱۷۵] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۲، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۰.

[۱۷۶] عمر پسر سعد پسر ابی وقاص، مادر او کنیزکی بیش نبود. ابصار العين، ص ۴۴.

[۱۷۷] آن چهار نفر عبارت‌اند از: «عبدالله بن زهير بن سليم الأزدي» با یک چهارم مدینه و «عبدالرحمن بن ابی سبره حنفی» با یک چهارم «مدحج» و «اسد بن قیس بن اشعث» همراه با یک چهارم «ربیعہ» و «کندة» و «حربن یزید ریاحی» به یک چهارم قبیله «تمیم» و «همدان». آنها همگی در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت داشتند به جز حر ریاحی رضی الله عنه. مقتل الحسين مقرر، ص ۲۷۶.

[۱۷۸] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۲؛ الارشاد، ج ۲، صص ۹۶-۹۵؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۷۷.

[۱۷۹] الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۱.

[۱۸۰] انفاق، آیه ۶۰.

[۱۸۱] الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۹.

[۱۸۲] «اما بعد فقد ارسلت اليكم اخي عمي و ثقتي من اهل بيتي، مسلم بن عقيل و امرته ان يكتب لي ان اريكم مجتمعين، فلعمري ما الامام الا من قام بالحق»، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

- [۱۸۳] ترجمه برگرفته از متن ابصار العین، ص ۷۹.
- [۱۸۴] ابصار العین، ص ۷۹.
- [۱۸۵] جنت محل آبی بوده که به قبیله کلب متعلق بوده است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۴۳.
- [۱۸۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۴. «اما بعد. فانی أقبلت من المدینة معی دلیلان لی فجارا عن الطریق و ضلا و اشدت علینا العطش فلم یلبثا ان ماتا حتی انتهینا الی الماء فلم ننج الا بحشاشة انفسنا، فقد تطیرت من وجهی هذا».
- [۱۸۷] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۵. «اما بعد؛ فقد خشیت الا یکون حملک علی کتاب الی فی الاستعفاء من الوجه الذی وجهتک له الا الجین، فامض لوجهک الذی وجهتک له والسلام». با اندکی تفاوت و در الارشاد، ج ۲، ص ۴۰.
- [۱۸۸] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۵.
- [۱۸۹] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۸.
- [۱۹۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۵.
- [۱۹۱] درباره سخنان «عابس» و «حیب» در ضمن بحث از هر کدام سخن خواهیم گفت.
- [۱۹۲] ابصار العین، ص ۸۰.
- [۱۹۳] الارشاد، ج ۲، ص ۴۱.
- [۱۹۴] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۴۵.
- [۱۹۵] اللهوف، ص ۱۶.
- [۱۹۶] الارشاد، ج ۲، ص ۴۱.
- [۱۹۷] نفس المهموم، ص ۵۸.
- [۱۹۸] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۴۷.
- [۱۹۹] تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۰؛ حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۴۷.
- [۲۰۰] تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۰؛ حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۴۷؛ مثیر الاحزان، ص ۱۱.
- [۲۰۱] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۴۵.
- [۲۰۲] مثیر الاحزان، ص ۳۲.
- [۲۰۳] «سرجون بن منصور» از نصارای شام بود. معاویه برای اداره حکومت با او مشورت می کرد. پدرش منصور از طرف «هرقل» قبل از فتح شام مسئولیت بیت المال را به عهده داشت. پسر سرجون نیز در دولت اموی دارای پست و مقام بود. پیش از این عمر بن خطاب از استخدام مسیحیها در امور کشوری منع کرده بود، مگر این که مسلمان شوند. مقتل الحسین مقرر، پاورقی، ص ۱۴۸.
- [۲۰۴] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۵؛ سماوی، ابصار العین، ص ۸۰.
- [۲۰۵] رفعت و جاوزت السحاب و فوqe فما لك الا مرqb الشمس معقد این عبارات گویای کینه قبلی یزید به عبیدالله بود که اینک به سبب ضرورتی که پیش آمده بود از او این همه مدح و ثنا می گفت.
- [۲۰۶] مقتل الحسین مقرر، ص ۱۴۸.
- [۲۰۷] ابصار العین، ص ۹۳.
- [۲۰۸] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۹.
- [۲۰۹] کافی، ج ۱، ص ۴۶۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۸؛ کامل الزیارات، ص ۵۷، ح ۴.
- [۲۱۰] شیخ مفید نام او را «حصین بن نمیر» دانسته‌اند. (الارشاد، ج ۲، ص ۶۹).



- [۲۱۱] «ايها الناس، انا رسول الحسين بن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اليكم لينصروه و توازروه على ابن مرجانة و ابن سمية الدعى ابن الدعى.»
- [۲۱۲] الارشاد، ج ۲، ص ۷۱؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۹۸.
- [۲۱۳] ابصار العين، ص ۹۴.
- [۲۱۴] ر ك: منزل زباله، ش ۱۴.
- [۲۱۵] الارشاد، ج ۲، ص ۷۵.
- [۲۱۶] ابصار العين، ص ۹۴.
- [۲۱۷] «اما بعد فان الله اصطفى محمدا على خلقه و اكرمه بنبوته، و اختاره لرسالته، ثم قبضه الله اليه و قد نصح لعباده، و بلغ ما ارسل فيه، و كنا اهله و اوليائه و اوصيائه و ورثته و احق الناس بمقامه فى الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فرضينا و كرهنا الفرقه، و نحن نعلم انا احق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاه، و قد بعثت اليكم رسولى بهذا الكتاب، و انا ادعوكم الى كتاب الله و سنة نبيه، فان السنة قد ميتت و ان البدعة قد احييت. فان تسمعوا قولى و تطيعوا امرى اهدكم سبيل الرشاد.» ابصار العين، ص ۹۵.
- [۲۱۸] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۷.
- [۲۱۹] ابصار العين، ص ۹۵.
- [۲۲۰] براى اطلاع بيشتر براى نسل ايشان درباره نسل ايشان ر ك: ابصار العين، ص ۱۱۲.
- [۲۲۱] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۲۵۲-۲۵۳. «للحسين بن على عليه السلام من شيعته من المومنين. اما بعد؛ فحيهلا، فان الناس ينتظرونك، لا رأى لهم فى غرتك، فالعجل، العجل، والسلام.»
- [۲۲۲] ابصار العين، ص ۱۱۲.
- [۲۲۳] «من الحسين بن على الى اخوانه من المومنين و المسلمين؛ سلام عليكم، فانى احمد عليكم الله الذى لا اله الا هو، اما بعد؛ فان كتاب مسلم جائئى يخبرنى فيه بحسن رأيكم و اجتماع ملئكم على نصرنا و الطلب بحقنا. فسألت الله ان يحسن لنا الصنع، و ان يثبكم على ذلك احسن الاجر، و قد شخصت اليكم من مكة يوم الثلاثاء لثمان مضين من ذى الحجة يوم الترويه، فاذا قدم رسولى عليكم فانكمشوا فى امركم و جدوا. فانى قادم عليكم فى ايامى هذه. انشاء الله و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.» تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳.
- [۲۲۴] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۹۵؛ ابصار العين، ص ۱۱۲.
- [۲۲۵] احزاب، آيه ۲۳.
- [۲۲۶] قال عليه السلام: «(فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر). اللهم اجعل لنا و لهم الجنة منزلا، و اجمع بيننا و بينهم فى مستقر رحمتك، و رغائب مذخور ثوابك.» تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۹۵؛ ابصار العين، ص ۱۱۳-۱۱۴.
- [۲۲۷] «ان الله تعالى اذن فى قتلكم و قتلى فى هذا اليوم، فعليكم بالصبر و القاتل.» مقتل الحسين مكرم، ص ۲۷۵.
- [۲۲۸] مقتل الحسين مكرم ص ۲۷۷.
- [۲۲۹] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۷۷.
- [۲۳۰] براى اطلاع بيشتر از اين خطبه ر ك: مقتل الحسين مكرم، ص ۲۷۸-۲۸۱. خطبه الاولى.
- [۲۳۱] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۸۳-۲۸۵؛ خطبه زهير را ذيل نام شريف او خواهيم آورد.
- [۲۳۲] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۸۵-۲۸۶، خطبه برير را ذيل نام شريف او خواهيم آورد.
- [۲۳۳] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۸۶-۲۸۹؛ ر ك: سخنان حضرت اباعبدالله الحسين عليه السلام.

- [۲۳۴] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۹۱.
- [۲۳۵] نحل، آيه ۱۲۵.
- [۲۳۶] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۹۲.
- [۲۳۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.
- [۲۳۸] اللهوف، ص ۴۴.
- [۲۳۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲.
- [۲۴۰] الغدير، ج ۲، ص ۴۹.
- [۲۴۱] اسد الغابه، ج ۳، ص ۶۰۵.
- [۲۴۲] الحذائق الوردية، ج ۱، ص ۲۱۱.
- [۲۴۳] رجال شيخ طوسي، ص ۷۶.
- [۲۴۴] ابصار العين، ص ۱۵۸، مقصد ۵.
- [۲۴۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳، ابن شهر آشوب ایشان را عبدالرحمن ارجنی نامیده است.
- [۲۴۶] شيخ طوسي رضی الله عنه ایشان را از ياران امام حسين عليه السلام دانسته‌اند. رجال شيخ طوسي، ص ۸۰.
- [۲۴۷] ابصار العين، ص ۱۵۸.
- [۲۴۸] ابصار العين، ص ۱۵۸.
- [۲۴۹] ابصار العين، ص ۱۵۸.
- [۲۵۰] مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۵۱] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۷.
- [۲۵۲] تسمیه من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۳۷.
- [۲۵۳] ابصار العين، ص ۲۰۰.
- [۲۵۴] مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ج ۴، ص ۲۶۷.
- [۲۵۵] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۳۸.
- [۲۵۶] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۳۹.
- [۲۵۷] ابصار العين، ص ۱۹۹.
- [۲۵۸] رجال شيخ طوسي، ص ۷۹.
- [۲۵۹] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۶۰] ابصار العين، مقصد ۲۷، ص ۱۷۳.
- [۲۶۱] معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۵۱.
- [۲۶۲] سماوی، ابصار العين، مقصد ۷، ص ۱۷۳.
- [۲۶۳] مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ج ۴، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۲.
- [۲۶۴] ابصار العين، مقصد ۷، ص ۱۷۳.
- [۲۶۵] ابصار العين، ص ۱۸۹.
- [۲۶۶] یونس، آيه ۵۷.

- [۲۶۷] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۴.
- [۲۶۸] مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۱۱۳؛ تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۴۳.
- [۲۶۹] مناقب ال ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۷۰] ابصار العین، ص ۱۹۱.
- [۲۷۱] ابصار العین، ص ۱۹۱.
- [۲۷۲] تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۴۷.
- [۲۷۳] ابصار العین، ص ۱۹۱.
- [۲۷۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۷۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۷۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۷۷] ابصار العین، ص ۱۹۲.
- [۲۷۸] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۷۹] ابصار العین، ص ۱۹۵.
- [۲۸۰] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۸۱] تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۸۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۸۲] تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۸۴.
- [۲۸۳] ابصار العین، ص ۱۸۷.
- [۲۸۴] ابصار العین، ص ۱۸۷.
- [۲۸۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۸۶] رجال شیخ طوسی، ص ۳۹.
- [۲۸۷] ابصار العین، ص ۱۷۸.
- [۲۸۸] رجال شیخ طوسی، ص ۷۳.
- [۲۸۹] ابصار العین، ص ۱۸۷.
- [۲۹۰] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۹۱] تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۹۷.
- [۲۹۲] ابصار العین، ص ۱۳۳.
- [۲۹۳] ابصار العین، ص ۱۳۳.
- [۲۹۴] ر. ک: ابصار العین، ص ۱۳۴.
- [۲۹۵] الاصابة فی تمييز العابة، ج ۵، ص ۱۰۷.
- [۲۹۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۲۹۷] ابصار العین، ص ۱۹۳.
- [۲۹۸] ابصار العین، ص ۱۹۳.
- [۲۹۹] تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۶۱.

- [۳۰۰] ابصار العين، ص ۱۹۴-۱۹۳.
- [۳۰۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۰۲] ابصار العين، ص ۱۹۳-۱۹۴.
- [۳۰۳] تسمیه من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۶۲.
- [۳۰۴] ابصار العين، ص ۲۱۵.
- [۳۰۵] الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۲۱۱.
- [۳۰۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۰۷] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۴۵.
- [۳۰۸] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳.
- [۳۰۹] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۱۰] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۱۱] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۴۹.
- [۳۱۲] وسیله الدارين، ص ۹۹.
- [۳۱۳] ابصار العين، ص ۱۹۲.
- [۳۱۴] الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۲۱۰.
- [۳۱۵] ابصار العين، ص ۱۹۲.
- [۳۱۶] ابصار العين، مقصد ۱۳، ص ۱۹۷.
- [۳۱۷] ابصار العين، مقصد ۱۳، ص ۱۹۷.
- [۳۱۸] رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۵۰.
- [۳۱۹] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۳ و ۶۵۴؛ رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۵۱.
- [۳۲۰] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۲۱] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۴۲.
- [۳۲۲] ابصار العين، ص ۱۹۴.
- [۳۲۳] ابصار العين، ص ۱۹۴.
- [۳۲۴] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۸۹.
- [۳۲۵] ابصار العين، ص ۱۶۵، مقصد ۱۰.
- [۳۲۶] ابصار العين، ص ۱۶۵، مقصد ۱۰.
- [۳۲۷] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۲۸] رجال شيخ طوسی، ص ۸۰.
- [۳۲۹] تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۹۱.
- [۳۳۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۴.
- [۳۳۱] گفتنی است فضیل بن زبیر وی را غلام اهل شنوئه (شنوئه شاخه‌ای از قبیله أزد می‌باشد. معجم قبال العرب ج ۱، ص ۱۵ و ج ۲، ص ۶۱۴) دانسته است. (تسمیه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۹۲).

- [۳۳۲] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۶.
- [۳۳۳] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۳۴] رجال شیخ طوسی، ص ۷۲.
- [۳۳۵] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۳۶] ابصار العین، ص ۱۷۴.
- [۳۳۷] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۳۸] ابصار العین، ص ۱۴۷؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۶.
- [۳۳۹] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴؛ ابصار العین، ص ۱۵۸.
- [۳۴۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۴۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۴.
- [۳۴۲] ابصار العین، ص ۱۵۸.
- [۳۴۳] تسمیة من قتل الحسین علیه السلام، ش ۹۰، سماوی نام پدر وی را «حیب بن ابی بشر» دانسته است. (ابصار العین، ص ۱۸۶).
- [۳۴۴] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۴۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۲.
- [۳۴۶] رجال شیخ طوسی، ص ۷۹.
- [۳۴۷] تسمیة من قتل الحسین علیه السلام، ش ۴۱.
- [۳۴۸] ابصار العین، ص ۱۹۴، حدود سی نفر از سپاه عمر سعد شب عاشورا به امام حسین علیه السلام پیوسته‌اند که جوین یکی از آنها بوده است.
- [۳۴۹] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۵۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۵۱] تسمیة من قتل الحسین علیه السلام، ش ۶۶.
- [۳۵۲] ابصار العین، ص ۱۹۸، مقصد ۱۳.
- [۳۵۳] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۴۸.
- [۳۵۴] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۶.
- [۳۵۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳؛ وسیلة الدارین، ص ۹۴؛ الامام الحسین فی کربلا، ج ۴، ص ۲۶۸، ش ۲۵؛ ابصار العین، ص ۱۷۰.
- [۳۵۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۲.
- [۳۵۷] ابصار العین، ص ۱۷۰.
- [۳۵۸] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۶.
- [۳۵۹] ابصار العین، مقصد ۷، ص ۱۷۳.
- [۳۶۰] «عند الله احتسبه و نفسی ما کنت احب ان یؤسر و ان ابقى بعده».
- [۳۶۱] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۳.
- [۳۶۲] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴.

- [۳۶۳] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۶۴] تفصيل خطبه مسعود (ابن مسعود) تهشلى و سخنان جدى او و نامه سراسر ولائى اش ر. ك: سماوى، ابصار العين، ص ۲۱۴ تا ۲۱۲ آمده است.
- [۳۶۵] ابصار العين، ص ۲۱۲؛ منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۵۶.
- [۳۶۶] ابصار العين، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.
- [۳۶۷] ابصار العين، ص ۲۱۴؛ منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۶۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸.
- [۳۶۹] ابصار العين، ص ۱۴۶-۱۴۷.
- [۳۷۰] تسميه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۶۴.
- [۳۷۱] ابصار العين، ص ۹۶؛ منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۷۲] ابصار العين، ص ۹۶.
- [۳۷۳] ابصار العين، ص ۹۶.
- [۳۷۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶.
- [۳۷۵] تسميه من قتل الحسين عليه السلام، ش ۲۲؛ ترجمه الحسين و مقتله، ص ۱۷۶. تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۶۹.
- [۳۷۶] منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۷۷] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۳۷۸] ابصار العين، ص ۹۶.
- [۳۷۹] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳ و ۳۴۶.
- [۳۸۰] الاصابة فى تمييز الصحابه، ج ۳، ص ۴۲.
- [۳۸۱] منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۵۴.
- [۳۸۲] مستدركات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۷.
- [۳۸۳] ابصار العين، ص ۹۶.
- [۳۸۴] ابصار العين، ص ۹۶.
- [۳۸۵] ابصار العين، ص ۹۷.
- [۳۸۶] منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۵۷.
- [۳۸۷] ذخيره الدارين، ص ۴۵۷.
- [۳۸۸] الكامل فى اللغة و الادب، ج ۳، ص ۲۰۷.
- [۳۸۹] الكامل فى اللغة و الادب؛ ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابصار العين، ص ۹۷.
- [۳۹۰] الحسينى الشيرازى، ذخيره الدارين، ص ۱۱۲.
- [۳۹۱] بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما تصدق به عبدالله على امير المؤمنين، تصدق بالضيعتين المعروفتين بعين ابى نيزر و البغيغه على فقراء اهل المدينه و ابن السبيل، ليقى الله بهما وجهه حر النار يوم القيامة. لا تباعا و لا توهبا حتى يرثهما الله و الله خير الوارثين، الا ان يحتاج اليهما الحسن و الحسين فهما طلق لهما و ليس لاحد غيرهما... (الكامل فى اللغة و الادب، ج ۳، ص ۲۰۷-۲۰۸).
- [۳۹۲] ابصار العين، ص ۹۸.

- [۳۹۳] ابصار العین، ص ۹۸.
- [۳۹۴] ابصار العین، ص ۱۳۴.
- [۳۹۵] ابصار العین، ص ۱۳۴.
- [۳۹۶] ابصار العین، ص ۱۳۴.
- [۳۹۷] تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۲۴. الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۱۲۱.
- [۳۹۸] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴؛ الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۱۲۱.
- [۳۹۹] ابصار العین، ص ۹۸.
- [۴۰۰] ابصار العین، ص ۱۸۲-۱۸۳.
- [۴۰۱] ابصار العین، ص ۱۸۳.
- [۴۰۲] ابصار العین، ص ۱۸۳.
- [۴۰۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۲.
- [۴۰۴] انشاء الله بعد از این دربارہ سیف و مالک و نحوه شہادت آن دو مرد بزرگ سخن خواهیم گفت.
- [۴۰۵] ابصار العین، ص ۱۳۳.
- [۴۰۶] ابصار العین، ص ۱۳۳.
- [۴۰۷] ابصار العین، ج ۱۸۰.
- [۴۰۸] کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰.
- [۴۰۹] عبارت امام از ابو مخنف گزارش شده است: عن الحسین علیه السلام: «ان هذا غلام قتل ابوه فی المعرکة و لعل امه تکره ذلك». مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۲۵۳.
- [۴۱۰] فقال الغلام: «انی امی هی التي امرتني». ابصار العین، ص ۱۵۹.
- [۴۱۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۴.
- [۴۱۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۱۹؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۱۱۲؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲.
- [۴۱۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸.
- [۴۱۴] شیخ طوسی رحمه الله، ایشان را از یاران حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شمرده است. رجال شیخ طوسی، ص ۷۸.
- [۴۱۵] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹. فضیل بن زبیر نام وی را «عبدالله بن عمر بن عیاش» دانسته است. تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۷۶.
- [۴۱۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹.
- [۴۱۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷.
- [۴۱۸] ابصار العین، ص ۱۷۹، مقصد ۹.
- [۴۱۹] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹.
- [۴۲۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹.
- [۴۲۱] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۹۳.
- [۴۲۲] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱.
- [۴۲۳] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲.



- [۴۲۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۱.
- [۴۲۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷.
- [۴۲۶] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۸.
- [۴۲۷] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۰، علامه مجلسی عبارت امام را قدری ظریف تر آورده‌اند: «ارجعی، یا ام‌وهب، انت و ابنک مع رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ای ام‌وهب، برگرد، تو و پسر ت با رسول خدا (محشور) هستی». بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷.
- [۴۲۸] و هی تقول: «اللهم لا تقطع رجائی فقال الحسين لا یقطع الله رجاک». مقتل الحسين مقرر، ص ۲۹۸.
- [۴۲۹] ابصار العین، ص ۲۲۷.
- [۴۳۰] «فداک ابی و امی، قاتل دون الطیبین ذریه محمد صلی الله علیه و آله».
- [۴۳۱] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳، وقعه الطف، ص ۲۱۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱.
- [۴۳۲] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۸.
- [۴۳۳] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۸؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۹۸؛ ابصار العین، ص ۲۲۷.
- [۴۳۴] اما و الله لا اجیبهم الی شیء مما یریدون حتی القی الله و انا مخضب بدمی» سید بن طاووس، اللهوف، ص ۴۴.
- [۴۳۵] «ثم صاح: اما من معیث یغیثنا، اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله». سید بن طاووس، اللهوف، ص ۴۴.
- [۴۳۶] موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۴۸.
- [۴۳۷] «سيف بن الحارث» شهید دیگر کربلا است که بعد از «مالک بن عبدالله» به شرح حال ایشان خواهیم پرداخت.
- [۴۳۸] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸. تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۳.
- [۴۳۹] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۳. ابصار العین، ص ۱۳۲.
- [۴۴۰] فقال علیه السلام: «ای ابنی اخی، ما یبکیکما؟ فوالله! انا لارجوا ان تکونا قریری عین عن ساعه».
- [۴۴۱] فقال علیه السلام: فجزاکما الله، یا ابنی اخی عن وجه کما من ذلک، و مواساتکما ایای بانفسکما احسن جزاء المتقین». ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۸.
- [۴۴۲] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۹۴، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷ وقعه الطف، ص ۲۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱.
- [۴۴۳] اقبال اعمال، ج ۳، ص ۷۹.
- [۴۴۴] سماوی نام پدر «سيف» را «حرث» ضبط کرده است، ابصار العین، ص ۱۳۲.
- [۴۴۵] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۸.
- [۴۴۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱.
- [۴۴۷] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۵.
- [۴۴۸] پس از این درباره «حنظله بن اسعد» و موعظه او سخن خواهیم گفت.
- [۴۴۹] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۳؛ مثير الاحزان، ص ۶۶.
- [۴۵۰] ابصار العین، ص ۱۷۵، مقصد ۸.
- [۴۵۱] «قال علیه السلام: مرحبا بکما، ادنوا منی». موسوعه کلمات الامام الحسين، ص ۴۴۸.
- [۴۵۲] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۲؛ وقعه الطف، ۲۳۴، البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۲۰۰.

- [۴۵۳] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۴۵۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۷. بحار الانوار، ج ۳ ص ۷۸. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۱.
- [۴۵۵] ابصار العین، مقصد ۸، ص ۱۷۵.
- [۴۵۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸.
- [۴۵۷] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۲.
- [۴۵۸] ابصار العین، ص ۱۱۵. ذخیره الدارین، ص ۴۱۴.
- [۴۵۹] برخی از منابع متأخر گزارشی که برای جابر آمده اشتباها به جناده بن حرث نسبت داده‌اند، در صورتی که جناده بن حرث یکی دیگر از شهدای کربلاست، با توجه به گزارش طبری مبنی بر شهادت جابر به همراه این چند نفر (تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۶) و نیز گزارش دیگر طبری مبنی بر آمدن چهار نفر از سوی کوفه (تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۴) به نظر می‌رسد، منابعی که خبر از همراهی جناده با این افراد داده‌اند، دچار اشتباه شده‌اند.
- [۴۶۰] برخی می‌پنداشتند که طرمح فرزند عدی، فرزند حاتم طایی است که شهرت به جود داشت. اما حقیقت غیر این است. فرزندان عدی همگی قبل از او در رکاب علی علیه‌السلام به فوز شهادت رسیدند و وقتی او را به نداشتن فرزند طعن می‌زدند در پاسخ می‌گفت: «و ددت ان لی الفاً مثلهم لا قدمهم بین یدی علی الی الجنة؛ دوست داشتم که برایم هزار فرزند چون آنها بود که همه را پیش روی امام علی علیه‌السلام که به بهشت می‌فرستادم». ابصار العین، ص ۱۱۶.
- [۴۶۱] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۴ - ۴۰۵ و ۴۴۶.
- [۴۶۲] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵ ص ۴۰۵.
- [۴۶۳] «یا ابا عبدالله! جعلت فداک، قد همت آن الحق باصحابک و کرهت ان التخلف فاراک و حیدا بین اهلک قتیلاً! فقال له الحسین: تقدم فانا لاحقون بک عن ساعة». اللهوف، ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.
- [۴۶۴] ابصار العین، ص ۱۱۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۶.
- [۴۶۵] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۶؛ مقتل الحسین مرقم؛ اللهوف، ص ۴۷؛ مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۲۳.
- [۴۶۶] ابصار العین، ص ۱۱۵.
- [۴۶۷] ابصار العین، ص ۱۱۶.
- [۴۶۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹.
- [۴۶۹] ابصار العین، ص ۱۴۴.
- [۴۷۰] ابصار العین، ص ۱۴۴.
- [۴۷۱] ابصار العین، ص ۱۴۴، گفتنی است، اگر چه منابع متأخر همچنان که گذشت گزارشی که مربوط به جابر بن حارث است به جناده نسبت داده‌اند؛ با این حال فضیل بن زبیر و بلاذری وی را از شهدای کربلا دانسته‌اند. ((تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام، ش ۶۸. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸)).
- [۴۷۲] رجال شیخ طوسی، ص ۷۴.
- [۴۷۳] ابصار العین، ص ۱۱۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۶.
- [۴۷۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹.

[۴۷۵] الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ۳، ص ۹۴؛ ابصار العین، ص ۱۴۵.

[۴۷۶] ابصار العین، ص ۱۴۵.

[۴۷۷] مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۲۹۴، به نقل از الاصابة، ج ۳، ص ۹۴، بخش ۳.

[۴۷۸] فقال علیه السلام: «أخبروني خبر الناس ورائكم؟ فقال مجمع بن عبدالله: اما اشرف الناس فقد عظمت رشوتهم، و ملئت غوائرهم، يستمال بذلك ودهم، و تستخلص به نصيحتهم، فهم الب واحد عليك، و اما سائر الناس بعد، فان افتدتهم تهوى اليك، و سيوفهم غدا مشهورة عليك، فقال علیه السلام: أخبرني فهل لك علم برسولي اليكم؟ قال: من هو؟ فقال: قيس بن مسهر، قال: نعم، أخذہ الحصين بن تميم...». تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۵.

[۴۷۹] ابصار العین، ص ۱۴۶.

[۴۸۰] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹ و ۳۴۵.

[۴۸۱] ابصار العین، ص ۱۵۹ و ۲۲۲.

[۴۸۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۹۵؛ با اندکی تفاوت در تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ش ۵۴.

[۴۸۳] الحدائق الوردیة، ج ۱، ص ۲۱۱. در همین کتاب آمده که سعد و برادرش سه نفر از لشکریان ابن سعد را کشتند.

[۴۸۴] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۹۵.

[۴۸۵] ابصار العین، ص ۲۲۲.

[۴۸۶] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۵.

[۴۸۷] برای مطالعه بیشتر در باب انساب جناب مسلم ر. ک: سماوی، ابصار العین، ص ۱۰۷.

[۴۸۸] مقتل الحسین مقرر، ص ۱۷۷.

[۴۸۹] رجال شیخ طوسی، ص ۸۰.

[۴۹۰] ابصار العین، ص ۱۰۷.

[۴۹۱] ابصار العین، ص ۱۰۸.

[۴۹۲] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶ - ۷۷.

[۴۹۳] الاخبار الطوال، ص ۲۳۵؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۵؛ مقاتل الطالبین، ص ۹۷.

[۴۹۴] ابصار العین، ص ۱۰۹.

[۴۹۵] «نحن نخلی عنک و بما نعتذر الی الله تعالی فی اداء حقک؟ اما و الله لا افارقک حتی اطعن فی صدورهم برمحي و اضرب بسیفی ما ثبت قائمه بیدی و لو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقدفتهم بالحجارة دونک حتی اموت معک». تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۹.

[۴۹۶] ناگفته نماند که مسلم بن عوسجه پس از اهل بیت امام اولین صحابی امام بود که این گونه پاسخ داد ولی از اهل بیت علیهم السلام اولین کسی که به نطق آمد عباس بن علی علیه السلام بود که در برابر جمع گفت: «چرا این گونه کنیم ما شما را تنها بگذاریم تا بعد از شما باقی بمانیم هرگز! خداوند ما را به این شیوه نبیند». تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۹.

[۴۹۷] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۹؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۵۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۲.

[۴۹۸] «یابن راعیة المعزی، انت اولی بها صلیا». تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۴؛ ابصار العین، ص ۱۰۹.

[۴۹۹] «لا ترمه فانی اکراه ان ابدأهم فی القتال». ابصار العین، ص ۱۰۹، و در کتاب الارشاد، ج ۲، ص ۹۶ با اندک اختلاف در برخی از کلمات.

- [۵۰۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۵؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۵.
- [۵۰۱] پیش از این گفته‌ایم که سمت راست سپاه ابن سعد که «عمرو بن حجاج زبیدی» فرماندهی می‌کرد، و طرف چپ سپاه امام علیه‌السلام را «زهیر بن قین» رضی الله عنه فرماندهی می‌کرد.
- [۵۰۲] «رحمك الله يا مسلم، فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا». احزاب، آیه ۲۳.
- [۵۰۳] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴.
- [۵۰۴] مقتل الحسين مكرم، ص ۸۸.
- [۵۰۵] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۵؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۵؛ مقتل الحسين مكرم، ص ۲۹۷.
- [۵۰۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶-۷۷.
- [۵۰۷] «صرع فخرت صائحه واسيدها يابن عوسجاه» ابصار العين، ص ۱۱۰، مقصد ۲.
- [۵۰۸] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۶۵.
- [۵۰۹] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۸۰.
- [۵۱۰] روم، آیه ۱۰.
- [۵۱۱] تنقيح المقال، ج ۲، ص ۵۳؛ ابصار العين، ص ۲۰۱.
- [۵۱۲] ابصار العين، ص ۲۰۱، مقصد ۱۵.
- [۵۱۳] ذخیره الدارين، ص ۴۵۵.
- [۵۱۴] ابصار العين، ص ۲۰۱.
- [۵۱۵] ابصار العين، ص ۲۰۲.
- [۵۱۶] ابصار العين، ص ۲۰۲.
- [۵۱۷] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۱؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲-۱۳.
- [۵۱۸] مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲-۱۳.
- [۵۱۹] منتهی الامال، ج ۱، صص ۶۶۳-۶۶۲.
- [۵۲۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۵.
- [۵۲۱] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۴۶.
- [۵۲۲] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۵.
- [۵۲۳] ابصار العين، مقصد ۷، ص ۱۷۲.
- [۵۲۴] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۵؛ با تفاوت در نقل: ابصار العين، مقصد ۷، ص ۱۷۲.
- [۵۲۵] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۰۰؛ موسوعه الكلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۵۱، به نقل از خوارزمی، مقتل الحسين عليه السلام، ج ۲، ص ۱۹؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۲۷۳.
- [۵۲۶] ابصار العين، ص ۱۰۰.
- [۵۲۷] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۵۴.
- [۵۲۸] الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ۲، ص ۱۴۲.
- [۵۲۹] ابصار العين، ص ۱۰۱.
- [۵۳۰] ابصار العين، ص ۱۰۱.

- [۵۳۱] شیخ طوسی رضی الله عنه فضیل بن زبیر را از یاران و اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم السلام دانسته است. رجال شیخ طوسی، ص ۲۷۲ و ۱۳۲.
- [۵۳۲] رجال الکشی، ص ۷۸؛ ش ۱۳۳ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۸.
- [۵۳۳] ابصار العین، ص ۲۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳.
- [۵۳۴] اللهوف، ص ۱۰۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۵؛ الاخبار الطوال، ص ۳۴۱.
- [۵۳۵] «رحمک الله، لقد قضیتها فی نفسک بواجز من القول و انا و الله الذی لا اله الا هو لعلی مثل ما انت علیه».
- [۵۳۶] ابصار العین، ص ۵۷.
- [۵۳۷] کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۰-۹۱؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۶، باب ۳۷.
- [۵۳۸] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۵۱۰-۵۱۱.
- [۵۳۹] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶.
- [۵۴۰] «معاشر القوم: أما والله لبئس عندالله غدا قوم يقدمون علیه قد قتلوا ذریه نبيه، و عترته علیهم السلام و اهل بيته صلى الله عليه و آله و سلم و عباد اهل هذا المصر المجتهدين بالاسحار، و الذاكرين الله كثيرا». تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶-۴۱۷؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۶.
- [۵۴۱] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۳.
- [۵۴۲] «فقال لها: و الله لقد بلوتهم فما وجدت فيهم الا الاشوس الافمس، يستأنسون بالمنية دونی استیناس الطفل الى محالب امه» مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.
- [۵۴۳] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۶.
- [۵۴۴] «و نادى: يا اصحاب الحمیة و لیوث الكریهه، فتطالعوا من مظاریبهم كالاسود الضاریة».
- [۵۴۵] «و الله الذی من علینا بهذا الموقف، لولا انتظار امره لعاجلناهم بسیوفنا الساعه، فطب نفسا و قرعینا».
- [۵۴۶] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۶.
- [۵۴۷] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵.
- [۵۴۸] ابصار العین، ص ۱۰۴.
- [۵۴۹] قال حبيب بن مظاهر «زعمت الصلاة من آل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، لا تقبل و تقبل منك يا حمار».
- [۵۵۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷.
- [۵۵۱] ابصار العین، ص ۱۰۵.
- [۵۵۲] کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸؛ ابصار العین، ص ۱۰۵.
- [۵۵۳] موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴.
- [۵۵۴] الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷.
- [۵۵۵] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۰؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۷؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۹۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷؛ عوالم، ج ۱۷، ص ۲۷؛ اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۲۰۶؛ وقعة الطف، ص ۲۳۰-۲۳۱؛ موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۴۶.
- [۵۵۶] بقره، آیه ۱۵۶.
- [۵۵۷] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۱.

[۵۵۸] موسوعه کلمات الامام الحسين، ص ۴۴۶، ش ۴۲۴، ص ۲۳۱. در ينابيع الموده، ج ۳، ص ۷۱ آمده «يرحمك الله يا حبيب، لقد كنت تختتم القرآن في ليلة واحدة وانت فاضل؛ اي حبيب، خداوند تو را رحمت کند. که در يك شب قرآن را ختم می کردی و تو فاضل بودی».

[۵۵۹] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸ و ۳۴۳.

[۵۶۰] جمهره انساب العرب، ص ۲۲۷.

[۵۶۱] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۲۷-۲۲۹.

[۵۶۲] روى الشيخ ابن نما: ان الحر اخرجه ابن زياد الى الحسين و خرج من القصر نودى من خلفه ابشر يا حر بالجنة. قال: فالتفت فلم ير احدا، فقال فى نفسه، و الله، هذه بشاره و انا اسير الى حرب الحسين، و ما كان يحدث نفسه فى الجنة، فلما صار مع الحسين قص عليه الخبر، فقال له الحسين: «لقد اصبت اجرا و خيرا». مثير الاحزان، ص ۵۹ و ۶۰.

[۵۶۳] تحف العقول، ص ۲۹۲؛ الانوار البيهية، ص ۱۰۱. ترجمه از كتاب المنجد، ترجمه محمد بندرريگى، ج ۲، ص ۱۷۱۲.

[۵۶۴] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۰؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۱۴.

[۵۶۵] «يا عقبه بن سمعان اخرج الخرجين الذين فيهما كتبهم الى». ابصار العين، ص ۲۰۵.

[۵۶۶] قال الحسين عليه السلام: «الموت اونى اليك من ذلك». تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۱-۴۰۲؛ ركك كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۶، ۷۸ - ابصار العين، ص ۲۰۵.

[۵۶۷] كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۸؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۱، ص ۲۳۲.

[۵۶۸] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۱، ص ۲۳۲.

[۵۶۹] «امقاتل انت هذا الرجل؟» قال: «اي والله، قتالا ايسره ان تسقط الرؤوس و تطيح الايدي».

[۵۷۰] قال: «ما لكم فيما عرضه عليكم من خصال؟» فقال: «لو كان الامر الى لفعت ولكن اميرك ابى ذلك».

[۵۷۱] فاقبل حتى وقف من الناس موقفا و معه رجل من قومن يقال له قره بن قيس. فقال لقره: «هل سقيت فرسك اليوم؟» قال: «لا».

[۵۷۲] قال: فظننت والله أنه يريد ان يتنحى فلا يشهد القتال و كره ان اراه حين يصنع ذلك، فيخاف ان أرفعه عليه؛ فقلت له: لم أسقه، و أنا منطلق فساقه فأخذ الحر يدنوا من الحسين قليلا.

[۵۷۳] «فقال له المهاجر بن اوس: اتريد ان تحمل؟ فسكت و اخذه من العرواء. فقال له يابن يزيد، والله ان امرك لمريب، والله ما رايت منك فى موقف قط مثل شىء اراه الان، و قال له لو قيل لى من اشجع اهل الكوفه رجلا ما عدوتك فما هذا الذى أرى منك؟ فقال الحرانى اخير نفسى بين الجنة و النار و والله لا اختار على الجنة شيئا و لو قطعت و حرقت، ثم ضرب جواده نحو الحسين». تاريخ الامم و الملوك، ص ۴۲۷.

[۵۷۴] منكسا برأسه حياء من آل الرسول بما اتى اليهم و جمع بهم فى هذا المكان على غير ماء و لا كلاء رافعا صوته. اللهم اليك انيب فتب على، فقد اربعت قلوب اوليائك و اولاد نبيك. يا ابا عبد الله انى تائب فهل لى من توبه؟

[۵۷۵] فقال الحسين عليه السلام نعم يتوب الله عليك. اللهوف، ص ۴۵؛ امالى الصدوق، مجلس ۳۰، ص ۱۴۱.

[۵۷۶] فسر قوله و تيقن الحياه الا بديه و النعيم الدائم و وضع له قول الهاتف لما خرج من الكوفه فحدث الحسين عليه السلام بحديث قال فيه لما خرجت من الكوفه نوديت ابشر يا حر بالجنة فقلت ويل للحر يبشر بالجنة و هو يسير الى حرب ابن بنت رسول الله. امالى الصدوق، مجلس ۳۰، ص ۱۳۸.

[۵۷۷] فقال له الحسين عليه السلام لقد اصبت خيرا و اجرا. مثير الاحزان، ص ۶۰؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۲۹۰.

[۵۷۸] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۰-۴۴۱.

- [۵۷۹] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۷.
- [۵۸۰] مناقب آل ابی طالب، ایران، ج ۴، ص ۱۰۰.
- [۵۸۱] مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱.
- [۵۸۲] بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۷.
- [۵۸۳] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۰۳.
- [۵۸۴] مقتل العوالم، ص ۸۵.
- [۵۸۵] امالی الصدوق، ص ۴۱۴، مجلس ۳۰؛ مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱.
- [۵۸۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸ و ۳۴۴.
- [۵۸۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۸۹، کتاب ایمان و کفر، باب صبر، ح ۶.
- [۵۸۸] نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- [۵۸۹] ابصار العين، ص ۲۱۶.
- [۵۹۰] «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، فقد اخضر الجناب و اينعت الثمار و طمت الجمام فان شئت فاقدم على جند لك مجندا».
- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳.
- [۵۹۱] بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد، فان سعيدا و هانيا قدما على بكتبكم، و كانا آخر من قدم على من رسلکم، و قد فهمت كل الذي اقتصصتم، و ذکرتم. و مقاله جلکم انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله ان يجمعنا بک على الهدى و الحق و قد بعث اليکم اخي، و ابن عمی، و ثقی من اهل بيتی، مسلم بن عقيل و امرته ان يكتب الی بحالکم و امرکم و رأيکم، فان بعث الی انه اجمع رأي ملئکم و ذوی الفضل و الحجا منکم على مثل ما قدمت به على رسلکم و قرأت فی کتبکم اقدم و شيكا ان شاء الله. فلعمري ما الامام الا العامل بالکتاب و الاخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه على ذات الله، والسلام». الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۳.
- [۵۹۲] ابصار العين، ص ۲۱۷-۲۱۶.
- [۵۹۳] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۵.
- [۵۹۴] ابصار العين، ص ۲۱۷.
- [۵۹۵] «والله لا- نخيلك حتى يعلم الله أنا حفظنا غيبه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فيك، والله لو علمت اني اقتل ثم احيا ثم احرق حيا ثم أذر يفعل ذلك بي، سبعين مرة لما فارقتك حتى القى حمامي دونك، فكيف لا افعل ذلك و انما هي قتله تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۹.
- [۵۹۶] اللهوف، ص ۴۸.
- [۵۹۷] اللهم العنهم لعن عاد و ثمود، اللهم بلغ نبیک عنی السلام و ابغله ما لقيت من الم الجراح فاني اردت ثوابك في نصره نبیک. اللهوف. ص ۴۸.
- [۵۹۸] ذخيرة الدارين، ص ۳۳۲.
- [۵۹۹] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۷.
- [۶۰۰] اسرار الشهادة، ج ۱، ص ۶۵۳ و ج ۲، ص ۳۵۷.
- [۶۰۱] علق، آیه ۳.
- [۶۰۲] حاقه، آیه ۴۰.

- [۶۰۳] عبس، آیه ۱۶.
- [۶۰۴] انفطار، آیه ۱۱.
- [۶۰۵] عبس، آیه ۱۳.
- [۶۰۶] حجرات، آیه ۱۳.
- [۶۰۷] اسراء آیه ۷۰.
- [۶۰۸] حج، آیه ۵۰.
- [۶۰۹] کلیات مفاتیح الجنان، بخشی از دعای سحر ماه مبارک رمضان و دعای افتتاح.
- [۶۱۰] مشیر الاحزان، ص ۶۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۶ و ۵۶۹.
- [۶۱۱] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۵۵؛ ابصار العین، ص ۶۶. گفتنی است وی بنابر گزارش طبری با امام علیه السلام شرط نمودند در صورتی که امام یاران خود را از دست دادند، بتوانند از امام کناره گیری کنند و امام به ایشان اجازه دادند، با توجه به این که ضحاک در اواخر درگیری و شهادت اصحاب امام علیه السلام اعلام آمادگی نمود، و از طرفی شرط کردند در صورت شهادت اصحاب جدا شوند؛ این گزارش مورد قبول نیست، چون در این زمان امام یاری نداشتند که با امام علیه السلام این شرط را بگذرانند.
- [۶۱۲] مقتل العوالم، ص ۸۵؛ اقبال مناقب مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵.
- [۶۱۳] ابصار العین، ص ۱۱۹.
- [۶۱۴] ابصار العین، ص ۱۱۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۶.
- [۶۱۵] مقتل الحسین مقرر، ص ۱۷۷.
- [۶۱۶] ابصار العین، ص ۱۱۹-۱۲۰.
- [۶۱۷] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۳۸.
- [۶۱۸] قال ابو عبدالله علیه السلام: ان اهل مصر کم کتبوا الی ان اقدم علینا فاما اذا کرهتمونی انصرفت عنکم» تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۱۰-۴۱۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۴-۸۵.
- [۶۱۹] قلم، آیه ۹.
- [۶۲۰] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۳۹؛ ابصار العین، ص ۱۲۰.
- [۶۲۱] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۱.
- [۶۲۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۵؛ سماوی، ابصار العین، ص ۱۲۱.
- [۶۲۳] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۶.
- [۶۲۴] الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ابصار العین، ص ۱۶۹.
- [۶۲۵] ابصار العین، ص ۱۶۲.
- [۶۲۶] مقتل الحسین مقرر، ص ۹۱.
- [۶۲۷] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۰۷.
- [۶۲۸] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۹۶-۳۹۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۷۲ و ۷۳؛ ابصار العین، ص ۱۶۲.
- [۶۲۹] تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۹۶. بلنجر از شهرهای ترکستان امروزی و بلاد روم قدیم است. (ابصار العین، ص ۱۶۲).
- [۶۳۰] الارشاد، ج ۲، ص ۷۳.
- [۶۳۱] اذا ادرکتُم سید شباب آل محمد فکونوا اشد فرحا بقتالکم معه بما اصبتُم الیوم من الغنائم. ابصار العین، ص ۱۶۲.



- [۶۳۲] الارشاد، ج ۲، ص ۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۷۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۹۷.
- [۶۳۳] طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۳۰۷ به نقل از سماوی، ابصار العین، ص ۱۶۲.
- [۶۳۴] اینجا حر نامه ابن زیاد را دریافت کرده بود و در پاسخ گفت: «نه به خدا قسم قدرت (پذیرش این پیشنهاد را) ندارم، چرا که ابن زیاد جاسوس بر من نهاده است». ابصار العین، ص ۱۶۳.
- [۶۳۵] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۹. ابصار العین، ص ۱۶۳.
- [۶۳۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۹.
- [۶۳۷] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۳۳.
- [۶۳۸] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷.
- [۶۳۹] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۶.
- [۶۴۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷.
- [۶۴۱] مقتل الحسین مقرر؛ رک الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷؛ ابصار العین، ص ۱۶۴.
- [۶۴۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۸۴؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۶-۴۲۷.
- [۶۴۳] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۶.
- [۶۴۴] نحل، آیه ۱۲۵.
- [۶۴۵] حجرات، آیه ۹.
- [۶۴۶] دلائل الامامه، ص ۷۴.
- [۶۴۷] ابصار العین، ص ۱۶۶.
- [۶۴۸] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۸-۴۳۹.
- [۶۴۹] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۹۹.
- [۶۵۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۹.
- [۶۵۱] ابصار العین، ص ۱۶۶.
- [۶۵۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۶.
- [۶۵۳] کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۹. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰.
- [۶۵۴] مشیر الاحزان، ص ۶۵.
- [۶۵۵] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۶.
- [۶۵۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۱.
- [۶۵۷] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۶.
- [۶۵۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۷-۷۸.
- [۶۵۹] etats.
- [۶۶۰] noitats.

[۶۶۱] «قل کل يعمل علی شاکلته؛ پیامبر به (آنها) بگو، هر کس بر شاکله (شخصیتی که برای خود ساخته) عمل می کند». اسراء آیه، ۸۴. بنابراین، رفتار و نیت خود شاکله ساز است و شاکله افراد، خود رفتار بعدی ایشان را جهت می دهد.

[۶۶۲] اللهوف، ص ۴۶؛ ابن نما نام ایشان را «عمر بن ابی قرظ» ضبط کرده است. (مشیر الاحزان، ص ۶۰) البته در بحار الانوار، ج ۴۵،

ص ۲۲، عوالم، ج ۱۷، ص ۲۶۵، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵، عمرو بن قرظۀ ضبط شده است.

[۶۶۳] ابصار العین، ص ۱۵۵، مقصد ۵.

[۶۶۴] الاصابۀ فی تمییز الصحابۀ، ج ۵، ص ۳۲۹.

[۶۶۵] ابصار العین، ص ۱۵۵، مقصد ۵، ناگفته نماند که ابن حجر گوید: قرظۀ از صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که در فتوحات ری حضور داشته و علی علیه السلام او را به ولایت کوفه گمارده بود (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۵۵۰).

[۶۶۶] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۸.

[۶۶۷] رک: تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۳.

[۶۶۸] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۸.

[۶۶۹] مقتل الحسین مقرر، ص ۹۸۴؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۵.

[۶۷۰] فالتفت الی الحسین علیه السلام و قال: یابن رسول الله اوفیت؟! قال: نعم، انت امامی فی الجنۀ، فاقراً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنی السلام، و اعلمه انی فی الاثر، فقاتل حتی رضوان الله علیه؛ الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۲؛ موسوعۀ کلمات الامام الحسین، ص ۴۴۲.

[۶۷۱] ابصار العین، ص ۱۵۶ و مقصد ۵.

[۶۷۲] مثیر الاحزان، ص ۶۵۰.

[۶۷۳] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۴.

[۶۷۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۰.

[۶۷۵] قال الحسین علیه السلام: «ان الله لم یضل احاک، ولكنه هدی احاک و اضلک». الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۵؛ تاریخ

الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۴؛ وقعۀ الطف، ص ۳۲۳؛ ابصار العین، ص ۱۵۶، مقصد ۵.

[۶۷۶] بقره، آیه ۲.

[۶۷۷] ابصار العین، ص ۱۴۷.

[۶۷۸] ابصار العین، ص ۱۴۷.

[۶۷۹] «انت تعلم ان جدک رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقدر ان یشرب الناس محبته و لا ان یرجوا الی امره ما احب و قد کان منهم منافقون یعدونه بالنصر و یضمرون له الغدر، یلقونه باحلی من العسل و یخلفونه بامر من الحنظل حتی قبضه الله الیه، و ان اباک علینا کان فی مثل ذلک فقوم قد اجمعوا علی نصره و قاتلوا معه الناکثین و القاسطین و المارقین و قوم خالفوه حتی اتاه اجله و مضی الی رحمۀ الله و رضوانه و انت الیوم عندنا فی مثل تلك الحاله فمن نکث عهده خلع نیته فلن یضر الا نفسه و الله مغن عنه فسرینا راشدا معافی، مشرقا ان شئت و ان شئت مغربا: فوالله ما اشفقنا من قدر الله، و لا کرهنا لقاء ربنا فانا علی نیاتنا و بصائرنا، نوالی من والاک و نعدای من عاداک». مقتل الحسین مقرر، ص ۲۲۰.

[۶۸۰] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۵.

[۶۸۱] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۶؛ ابصار العین، ص ۱۴۸، این عبارات جمع بین دو نقل از این دو کتاب است.

[۶۸۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۴۶؛ مقتل الحسین ابصار العین، ص ۱۴۸.

[۶۸۳] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.

[۶۸۴] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.

[۶۸۵] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۵.

- [۶۸۶] تاريخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۴.
- [۶۸۷] تاريخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۵.
- [۶۸۸] ابصار العين، ص ۱۴۹.
- [۶۸۹] تاريخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۱؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۱۹.
- [۶۹۰] البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷.
- [۶۹۱] ابصار العين، ص ۱۴۹.
- [۶۹۲] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۲۱.
- [۶۹۳] تاريخ الامم و الملوک، ج ۴۴۱ - ۴۴۲، ص ۵.
- [۶۹۴] البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۸۴؛ تاريخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ ابصار العين، ص ۱۴۹ - ۱۵۰؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۳۰۸.
- [۶۹۵] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸.
- [۶۹۶] ابصار العين، ص ۱۴۴؛ فرسان الهيجه، ج ۲، ص ۱۳۴.
- [۶۹۷] ابصار العين، ص ۱۴۴.
- [۶۹۸] ابصار العين، ص ۱۴۵.
- [۶۹۹] مقتل الحسين مقرر، ص ۳۰۸؛ ابصار العين، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- [۷۰۰] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۵۴؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۲۴.
- [۷۰۱] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۲۵.
- [۷۰۲] در برخی مقاتل است که «فجائه الحسين عليه السلام، فبکی، و وضع فره؛ امام آمد، بر او گريست و صورت به صورت او نهاد» سپس آمده «ففتح عينيه و راه فتبسم، ثم صار الى ربه» مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۲۳، پس از اين بود که «اسلم» چشم خود را باز کرد، و همین که امام را دید تبسمی کرد و به سوی پروردگارش شتافت.
- [۷۰۳] ابصار العين، ص ۹۶.
- [۷۰۴] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۸۵؛ ابصار العين، ص ۱۲۱.
- [۷۰۵] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۶۱.
- [۷۰۶] ابصار العين، ص ۱۲۱.
- [۷۰۷] اللهوف، ص ۳۵.
- [۷۰۸] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۶۲؛ تاريخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۵.
- [۷۰۹] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۸۴.
- [۷۱۰] افجاء محمد هذا؟.
- [۷۱۱] اين نکته برير اشاره به بيان نبی اکرم است که فرمود من از میان شما می‌روم اما دو چیز گرانمایه را به امانت می‌نهم، آن قرآن و اهل بیت من است.
- [۷۱۲] مقتل الحسين مقرر، ص ۲۸۵ و ۲۸۶؛ نفس المهموم، ص ۱۴۷.
- [۷۱۳] تاريخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۳۱ - ۴۳۳؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۶۵.
- [۷۱۴] «فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل

فنجعل لعنة الله على الكاذبين؛ پس از آن که بر تو علم آمد و کسی به شما احتجاج در آن باره کرد، پس بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، زنانمان و زنانتان، و جان خودمان و جان خودتان را بخوانیم و سپس مباحله کنیم و هر کس، لعنت خداوند را بر دروغگو قرار دهد». آل عمران، آیه ۶۱.

[۷۱۵] شیخ طوسی او را از اصحاب امام حسین علیه السلام دانسته است. رجال شیخ طوسی، ص ۷۳.

[۷۱۶] ابصار العین، ص ۱۳۰.

[۷۱۷] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

[۷۱۸] «یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود، و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد.»

[۷۱۹] یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد. یوم یولون مدبرین مالکم من الله من عاصم و من یظلل الله فماله من هاد. غافر، آیه ۳۲ - ۳۰.

[۷۲۰] یا قوم لاتقوا حسینا، فیستحکم الله بعذاب و قد خاب من افتری طه، آیه ۶۱.

[۷۲۱] «رحمک الله انهم قد استجیوا العذاب حین ردوا علیک ما دعوتهم الیه من الحق و نهضوا الیک لیستجیوک و اصابک، فکیف، فکیف بهم الان و قد قتلوا اخوانک الصالحین.»

[۷۲۲] «قال: صدقت، جعلت فداک!» تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۳.

[۷۲۳] «قال، صدقت، جعلت فداک! انت افقه منی و احق بذلك». موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۴۵؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ۴۵، ص ۲۳؛ بحرانی، العوالم، ج ۱۷، ص ۲۶۷.

[۷۲۴] بقره، آیه ۱۹۳.

[۷۲۵] «افلا نروح الی الاخره و نلحق باخواننا؟ فقال علیه السلام: رح الی خیر من الدنیا و ما فیها، و الی ملک لا یبلی.»

[۷۲۶] «فقال: السلام علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک و علی اهل بیتک، و عرف بیننا و بینک فی جنته فقال علیه السلام: «آمین، آمین». موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۴۵۰؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

[۷۲۷] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۳؛ مقتل الحسین مقرر، ص ۳۱۱.

[۷۲۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹ و ۳۴۵.

[۷۲۹] برای اطلاع بیشتر از اجداد ایشان ر. ک: ابصار العین، ص ۱۳۱.

[۷۳۰] ابصار العین، ص ۱۳۲.

[۷۳۱] الاخبار الطوال، ص ۳۳۹.

[۷۳۲] ابصار العین، ص ۱۳۲.

[۷۳۳] ابصار العین، ص ۱۳۲.

[۷۳۴] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.

[۷۳۵] ابصار العین، ص ۱۳۲.

[۷۳۶] ابصار العین، ص ۱۳۲.

[۷۳۷] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶.

[۷۳۸] اعلام الوری، ص ۱۴۵.

[۷۳۹] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۱۲.

[۷۴۰] ابصار العین، ص ۱۱۲.

[۷۴۱] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۳ - ۴۴۴.

[۷۴۲] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵.

[۷۴۳] مقتل الحسين مقرر، ص ۳۱۲.

[۷۴۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹ و ۳۴۶.

[۷۴۵] طه، آیه ۳۹.

[۷۴۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۳.

[۷۴۷] ابصار العين، ص ۱۲۶.

[۷۴۸] ابصار العين، ص ۱۲۷.

[۷۴۹] مقتل الحسين مقرر، ص ۳۱۲.

[۷۵۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۵۵.

[۷۵۱] «فسلم عليه وقال: يا ابا عبدالله، اما والله ما أمسى على ظهر الارض قريب ولا بعيد اعز على ولا احب الى منك و لو قدرت على ان ادفع عنك الضميم و القتل بشيء اعز على من نفسى و دمی لفعلته. السلام عليك يا ابا عبدالله، اشهد الله انى على هديك و هدى ابيك» مقتل الحسين مقرر، ص ۳۱۲؛ ابصار العين، ص ۱۳۸؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۴.

[۷۵۲] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۴.

[۷۵۳] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۴؛ ابصار العين، ص ۱۳۸؛ موسوعه کلمات الامام الحسين عليه السلام، ص ۴۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸.

[۷۵۴] مقتل الحسين مقرر، ص ۳۱۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۴؛ ابصار العين، ص ۱۲۹.

[۷۵۵] ابصار العين، ص ۲۲۷ و فائده ۱۵.

[۷۵۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۹ و ۳۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۳.

[۷۵۷] رجال شيخ طوسى، ص ۷۲.

[۷۵۸] گاه نام ايشان را «حوى» ضبط کرده‌اند، و ليکن مشهور «جون» است. مقتل الحسين خوارزمى، ج ۱، ص ۲۳۷، ولى مفيد رحمه الله او را جوین مولی ابی ذر دانسته است. الارشاد، ج ۲، ص ۹۳.

[۷۵۹] ابصار العين، ص ۱۷۶.

[۷۶۰] فقال عليه السلام: «انت فى اذن منى، فانما تبعتنا طلبا للعافيه، فلا تبتل بطريقنا».

[۷۶۱] «يا بن رسول الله، انا فى الرخاء الحس قضاكم و فى الشده اخذلكم».

[۷۶۲] اللهوف، ص ۴۷؛ مقتل الحسين مقرر، ص ۳۱۳.

[۷۶۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲؛ ابصار العين، ص ۱۷۷، با قدری تفاوت در نقل شعر.

[۷۶۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ ابصار العين، ص ۱۷۷.

[۷۶۵] مقتل العوالم، ج ۱۷، ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ نفس المهوم، ص ۲۶۴؛ ابصار العين، ص ۱۷۷.

[۷۶۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۱.

[۷۶۷] ابصار العين، ص ۹۹.

[۷۶۸] ابصار العين، ص ۹۹.

[۷۶۹] الاصابه تميز الصحابه، ج ۱، ص ۲۷۰ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۶.

[۷۷۰] الاصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ابصار العين، ص ۹۹.

[۷۷۱] اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۴۶.

[۷۷۲] اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۴۶.

[۷۷۳] ذخیره الدارين، ص ۳۷۵.

[۷۷۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۶ و ۷۸.

[۷۷۵] شيخ مفيد به جای مسروق، مسرور ضبط کرده است (الارشاد، ج ۲، ص ۷۸).

[۷۷۶] ابصار العين، ص ۱۵۱.

[۷۷۷] الارشاد، ج ۲، ص ۷۸؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۱.

[۷۷۸] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۲۴.

[۷۷۹] ابصار العين، ص ۱۵۲.

[۷۸۰] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۳.

[۷۸۱] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۲۴.

[۷۸۲] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۵.

[۷۸۳] تسمیة من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۴۰.

[۷۸۴] ابصار العين، ص ۱۹۹، مقصد ۱۴.

[۷۸۵] ابصار العين، ص ۱۹۹، مقصد ۱۴.

[۷۸۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

[۷۸۷] تسمیة من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۱۰۴.

[۷۸۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۰.

[۷۸۹] مثير الاحزان، ص ۵۷.

[۷۹۰] مثير الاحزان، ص ۵۷.

[۷۹۱] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۵۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.

[۷۹۲] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۲۶.

[۷۹۳] مقاتل الطالبين، ص ۸۰.

[۷۹۴] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۱۸؛ ابن شهر آشوب «علی اکبر» را هجده و بیست و پنج سال نیز دانسته است. مناقب آل ابی طالب،

ج ۴، ص ۱۰۹.

[۷۹۵] ابصار العين، ص ۴۹، كتاب السرائر، ج ۱، ص ۶۵۵.

[۷۹۶] تسمیة من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۱؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۶؛ انساب

الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۱.

[۷۹۷] الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ رجال شيخ طوسي، ص ۷۶.

[۷۹۸] قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۱۹ - ۴۲۰.

[۷۹۹] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

[۸۰۰] الاصابة في تمييز الصحابة، ج ۴، ص ۴۰۶.

- [۸۰۱] اسد الغابة، ج ۳، ص ۵۲۹.
- [۸۰۲] مقاتل الطالبين، ص ۸۰.
- [۸۰۳] اصول الكافي، ج ۵، ص ۳۶۱.
- [۸۰۴] در آينده به بيان امام در اين زمينه به تفصيل خواهيم پرداخت.
- [۸۰۵] ابصار العين، ص ۵۱.
- [۸۰۶] ذخيرة الدارين، ص ۲۵۹.
- [۸۰۷] مقاتل الطالبين، ص ۸۰؛ ابصار العين، ص ۴۹؛ منتهى الامال، ج ۱، ص ۶۸۹.
- [۸۰۸] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۰۷ - ۴۰۸؛ ابصار العين، ص ۵۰ - ۵۱.
- [۸۰۹] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۳.
- [۸۱۰] مقاتل الطالبين، ص ۱۱۴.
- [۸۱۱] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۰.
- [۸۱۲] ابصار العين، ص ۵۱؛ اللهوف، ص ۴۹.
- [۸۱۳] ترجمه الحسين ابن عساكر، ص ۲۲۷.
- [۸۱۴] توبه، آيه ۲۴.
- [۸۱۵] احزاب، آيه ۶۷.
- [۸۱۶] حجرات، آيه ۱۰.
- [۸۱۷] بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳.
- [۸۱۸] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.
- [۸۱۹] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۱.
- [۸۲۰] مثير الاحزان، ص ۶۸.
- [۸۲۱] ابصار العين، ص ۵۱.
- [۸۲۲] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۰.
- [۸۲۳] مثير الاحزان، ص ۶۸.
- [۸۲۴] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۰؛ اللهوف، ص ۴۹.
- [۸۲۵] واجعلهم طرايق قدا.
- [۸۲۶] آل عمران ۳۳ و ۳۴.
- [۸۲۷] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۰.
- [۸۲۸] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۱؛ همين عبارت با قدری اختلاف از سيد بن طاووس نقل شده است: «واغوثاه، قاتل يا بنی قليلا و اصبر. فما اسرع الملتقى بجدك محمد صلى الله عليه و آله فيسقيك بكاسه الاوفى شربة لا نظمو بعدها ابدا». اللهوف، ص ۴۹.
- [۸۲۹] رسائل المرتضى، ج ۱، ص ۳۱۷؛ كتاب سليم بن قيس، ص ۲۱۱؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۱۱.
- [۸۳۰] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۳.
- [۸۳۱] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

- [۸۳۲] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۹.
- [۸۳۳] مقاتل الطالبين، ص ۱۱۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.
- [۸۳۴] ابصار العين، ص ۵۲.
- [۸۳۵] مقاتل الطالبين، ص ۱۱۵؛ اللهوف، ص ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴.
- [۸۳۶] اللهوف، ص ۴۹.
- [۸۳۷] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.
- [۸۳۸] مقاتل الطالبين؛ اللهوف، ص ۴۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.
- [۸۳۹] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۴.
- [۸۴۰] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۴.
- [۸۴۱] كامل الزيارات، ص ۴۱۶.
- [۸۴۲] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۷.
- [۸۴۳] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۴.
- [۸۴۴] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۶ - ۴۴۷.
- [۸۴۵] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.
- [۸۴۶] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۲۷.
- [۸۴۷] ابصار العين، ص ۹۰.
- [۸۴۸] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۰۵.
- [۸۴۹] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ مقاتل الطالبين، ص ۸۰.
- [۸۵۰] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۰۵.
- [۸۵۱] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۷.
- [۸۵۲] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۳۷.
- [۸۵۳] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۴۳ و ۷۶.
- [۸۵۴] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۳۷؛ ابصار العين، ص ۹۰.
- [۸۵۵] ابصار العين، ص ۹۰.
- [۸۵۶] مقاتل الطالبين، ص ۹۴.
- [۸۵۷] الارشاد، ج ۲، ص ۶۸ و ۶۹؛ الكامل فى التاريخ، ج ۲، ص ۵۴۸، گفته شده علت عدم همراهی عبدالله بن جعفر با امام حسين عليه السلام اين بود كه نايبنا شده بود.
- [۸۵۸] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ ابصار العين، ص ۷۶.
- [۸۵۹] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۶۰] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶ و ۷۵.
- [۸۶۱] مقاتل الطالبين، ص ۹۱؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۶۹.
- [۸۶۲] تذكرة الخواص، ص ۲۵۴.
- [۸۶۳] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.



- [۸۶۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۶۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۶۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۶۹.
- [۸۶۷] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶ و ۳۶۳.
- [۸۶۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶.
- [۸۶۹] مراجعه کنید به معرفی عون بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه.
- [۸۷۰] الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۴.
- [۸۷۱] ام‌ولد کنیزی است که خریداری شده و صاحب او، او را به همسری پذیرفته است که پس از بچه‌دار شدن، زمینه آزادی و حریت او فراهم می‌شود.
- [۸۷۲] ابصار العین، ص ۹۱.
- [۸۷۳] قبر خدیجه دختر امام علی علیه‌السلام در کوفه مقابل باب الفیل در کنار مسجد جامع کوفه قرار دارد.
- [۸۷۴] المحبر، ص ۵۷.
- [۸۷۵] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۷۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۷۷] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۷۸] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷.
- [۸۷۹] مقاتل الطالبیین، ص ۹۲.
- [۸۸۰] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶ و ۳۴۳.
- [۸۸۱] مقاتل الطالبیین، ص ۹۳.
- [۸۸۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۵.
- [۸۸۳] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶.
- [۸۸۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶ و ۳۴۳.
- [۸۸۵] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۳۸.
- [۸۸۶] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸.
- [۸۸۷] جمهره انساب العرب، ص ۲۳۰.
- [۸۸۸] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۷.
- [۸۸۹] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۹.
- [۸۹۰] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۷، ابصار العین، ص ۷۱.
- [۸۹۱] مقاتل الطالبیین، ص ۹۱.
- [۸۹۲] مقاتل الطالبیین، ص ۸۶.
- [۸۹۳] ابصار العین، ص ۷۱.
- [۸۹۴] تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام، ش ۱۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۶۹.
- [۸۹۵] تسمیه من قتل مع الحسین علیه‌السلام، ش ۱۰؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۶۸.

- [۸۹۶] تذکره الخواص، ص ۲۱۵.
- [۸۹۷] المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۹.
- [۸۹۸] المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۹.
- [۸۹۹] تذکره الخواص، ص ۲۱۵.
- [۹۰۰] مقاتل الطالبین، ص ۸۶.
- [۹۰۱] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
- [۹۰۲] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵ و ۳۴۳.
- [۹۰۳] تذکره الخواص، ص ۲۱۵.
- [۹۰۴] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۷؛ مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۳۳۱.
- [۹۰۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.
- [۹۰۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۷؛ مقاتل الطالبین، ص ۸۸.
- [۹۰۷] ذخیره الدارین، ص ۲۸۶؛ ابصار العین، ص ۷۲.
- [۹۰۸] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۳۱.
- [۹۰۹] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۷؛ ابصار العین، ص ۷۲.
- [۹۱۰] مقاتل الطالبین، ص ۹۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸.
- [۹۱۱] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۷ - ۴۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸.
- [۹۱۲] الارشاد، ج ۱، ص ۱۰۸.
- [۹۱۳] مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸.
- [۹۱۴] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۷.
- [۹۱۵] مقاتل الطالبین، ص ۸۲.
- [۹۱۶] برخی گفته‌اند مادر او «لیلی» دختر «مسعود بن خالد» بوده است. (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۲).
- [۹۱۷] ابصار العین، ص ۶۷.
- [۹۱۸] مقاتل الطالبین، ص ۸۲.
- [۹۱۹] ابصار العین، ص ۶۷.
- [۹۲۰] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۳۴.
- [۹۲۱] ابصار العین، ص ۸۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۷.
- [۹۲۲] مقاتل الطالبین، ص ۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۸-۴۴۹.
- [۹۲۳] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.
- [۹۲۴] ابصار العین، ص ۶۸.
- [۹۲۵] ابصار العین، ص ۶۸.
- [۹۲۶] «عثمان بن مظعون» فرزند «حیب بن وهب بن حذافه بن جمح الجمحی» بوده است. (سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۴۴). او چهاردهمین فردی بود که اسلام آورد. عثمان بن مظعون دو هجرت داشته و از کسانی است که در جنگ بدر حضور داشت. او اول مردی است که در مدینه، سال دوم هجرت رحلت فرمود. او در دوران جاهلیت نیز شراب را بر خود حرام کرده بود. (سیر اعلام

النبلاء، ج ۱، ص ۱۵۵) او کسی بود که برای مبارزه با شهوت خواست خود را مقطوع النسل کند؛ ولی پیامبر اسلام او را از این کار نهی فرمود و به او این گونه توصیه فرمود: «علیک بالصیام فانه مجفؤه؛ روزه بدار که روزه از قدرت همبستری می‌کاهد». هنگامی که عثمان مظعون از دنیا رحلت فرمود، پیامبر به منزل او آمد و فرمود: «رحمک الله ابا السائب؛ ای پدر سائب! خدای رحمت کند» سپس پیامبر خم شد و بر او بوسه زد. نیز نقل شده وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر بلند کردند، آثار گریه بر چهره پیامبر مشهود بود. سپس آن حضرت بر بدن او نماز گزارد و او را در بقیع دفن فرمود. پیامبر سنگی بر قبر او نهاد تا آثار آن باقی بماند. آن حضرت گهگاه قبر او را زیارت می‌کرد. وقتی که رقیه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون؛ دخترم، به سبقت گرفته نیکوکار از ما، عثمان بن مظعون ملحق شو». (سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۰ و ج ۲، ص ۲۵۲). هنگامی که زینب دختر رسول خدا نیز دار فانی را وداع گفت، پیامبر فرمودند: «الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون؛ دخترم به گذشتگان نیکوکار ما، عثمان بن مظعون ملحق شو». تنقیح المقال، ج ۲ ص ۲۴۹.

[۹۲۷] امام علی علیه السلام فرمود «انما سمیته عثمان بن مظعون اخی؛ او را به سبب نام برادرم عثمان بن مظعون، عثمان نامیده‌ام». مقاتل الطالیین، ص ۸۴. در کتاب شریف نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام عثمان بن مظعون رضی الله عنه را بسیار ستوده است. در مدح او فرموده است: «کان لی فیما مضی اخ فی الله، یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه؛ (نهج البلاغه، خ ۲۸۹) در دوران گذشته برادری خدایی داشتم، او در چشم من بزرگ بود، به سبب این که دنیا در چشمش کوچک بود»، به واقع عثمان مردی قابل ستایش بوده که این گونه به برادری از او یاد فرموده است. رضوان و برکات الهی بر آن مرد الهی باد.

[۹۲۸] ابصار العین، ص ۶۸.

[۹۲۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷.

[۹۳۰] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵.

[۹۳۱] مقاتل الطالیین، ص ۸۴؛ ابصار العین، ص ۶۸.

[۹۳۲] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹.

[۹۳۳] ابصار العین، ص ۷۰.

[۹۳۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۷.

[۹۳۵] مقاتل الطالیین، ص ۸۳.

[۹۳۶] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۹.

[۹۳۷] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.

[۹۳۸] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۹.

[۹۳۹] برای مطالعه بیشتر درباره اجداد حضرت ام البنین ر ک: ابصار العین، ص ۵۶.

[۹۴۰] مقاتل الطالیین، ص ۸۴. درباره‌ی رمز این که عباس علیه السلام را ابوقربه گفته‌اند، در شماره ۵ القاب تحت نام سقا به تفصیل سخن گفته شده است.

[۹۴۱] عباس بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۰.

[۹۴۲] مقاتل الطالیین، ص ۸۴.

[۹۴۳] العباس بن امیر المؤمنین، ص ۸۰.

[۹۴۴] العباس بن امیر المؤمنین، ص ۸۱.

- [۹۴۵] المجدی فی انساب الطالبین، ص ۲۴۳.
- [۹۴۶] العباس بن امیر المؤمنین، ص ۸۲.
- [۹۴۷] المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۵.
- [۹۴۸] این نکته را ابو مخنف گزارش کرده است. تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۲.
- [۹۴۹] ابصار العین، ص ۵۸.
- [۹۵۰] مقاتل الطالبین ص ۸۴-۸۵.
- [۹۵۱] کامل الزیارات، ص ۴۴۰-۴۴۱.
- [۹۵۲] العباس بن علی علیه السلام، ص ۱۹۸.
- [۹۵۳] مقاتل الطالبین، ص ۱۱۸؛ العباس بن علی علیه السلام، ص ۶۴؛ العباس بن امیر المؤمنین، ص ۷۶.
- [۹۵۴] قمر، آیه ۵۴.
- [۹۵۵] تحریم، آیه ۱۰.
- [۹۵۶] ص، آیه ۱۷.
- [۹۵۷] كهف، آیه ۶۵.
- [۹۵۸] ص، آیه ۳۰.
- [۹۵۹] ص، آیه ۴۱.
- [۹۶۰] نساء آیه ۱۷۲.
- [۹۶۱] اسرى، آیه ۱.
- [۹۶۲] بقره، آیه ۲۳.
- [۹۶۳] انفال، آیه ۴۱.
- [۹۶۴] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶.
- [۹۶۵] ابصار العین، ص ۱۶۳؛ الامام الحسین و اصحابه، ج ۱، ص ۲۵۰؛ تاریخ الامم و الملوک.
- [۹۶۶] عدة الداعی، ص ۵۳، p.۴۴, *Ibn Fahd Helli, Oddatol Dae*.
- [۹۶۷] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.
- [۹۶۸] حجرات، آیه ۱۴.
- [۹۶۹] نساء آیه ۱۳۶.
- [۹۷۰] العباس بن امیر المؤمنین ص ۱۰۸؛ ابصار العین، ص ۵۷.
- [۹۷۱] صلب و صلابه ضد نرمی است. صلب الشع: جعله صلبا، صار صلبا و بیس، (المنجد فی اللغة، تحت واژه صلب).
- [۹۷۲] شرح اصول الکافی، ج ۹، ص ۱۸۱.
- [۹۷۳] «یا کمیل: الناس ثلاثة، عالم ربانی، و متعلم فی سبیل نجاه، و همج الرعاء یمیلون مع کل ریح؛ ای کمیل؛ مردم سه گروه‌اند: دانشمند الهی، پویندهی راه نجات، و پشه گان سبک که با هر وزش بادی به همان جهت حرکت می کنند». نهج البلاغه، کلام ۱۴۷.
- [۹۷۴] العباس بن امیر المؤمنین، ص ۱۰۸.
- [۹۷۵] خصال شیخ صدوق، ص ۶۸، باب الاثنین؛ عمده الطالب، ص ۳۵۶.
- [۹۷۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.

- [۹۷۷] احزاب، آیه ۶.
- [۹۷۸] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.
- [۹۷۹] اقبال الاعمال، ج ۳ ص ۷۴.
- [۹۸۰] صف، آیات ۱۰ و ۱۱.
- [۹۸۱] عباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۰۸.
- [۹۸۲] حضرت استاد آیه الله سید موسی شبیری - دامت برکاته الشریف - می فرمودند: این که از ناحیه مقدسه زیارت وارد شده یعنی از دختر امام علیه السلام بوده که از دوران امام جواد علیه السلام شروع شده و تا دوران امام عصر - ارواحنا فداه - ادامه یافته است. اما روایانی که نقل حدیث زیارت کرده اند، مقارن با دوران حضرت امام هادی علیه السلام بوده اند. بنابراین، ناحیه مقدسه از طریق امام علی النقی علیه السلام وارد شده است.
- [۹۸۳] عباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۱۰.
- [۹۸۴] همان.
- [۹۸۵] مؤمنون، آیه ۸.
- [۹۸۶] به عنوان نمونه از این اصل محکم عقلی در بسیاری از جاهای کتاب شریف مکاسب، نوشته شیخ مرتضی انصاری یاد شده است.
- [۹۸۷] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.
- [۹۸۸] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۰۵.
- [۹۸۹] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ مقاتل الطالبین، ص ۸۲.
- [۹۹۰] تقدموا بنفسی انتم و حاموا عن سیدکم حتی تموتوا دونه فتقدموا جمیعا و قتلوا. (اخبار الطلوال، ص ۳۸۰).
- [۹۹۱] کلیات مفاتیح الجنان، بخشی از مناجات شعبانیه.
- [۹۹۲] حماسه عاشورا، ص ۳۰.
- [۹۹۳] اسرار الشهاده، ج ۲، ص ۵۱۲. «زق» به این معنا است که پرنده جوجه خود را که هنوز قدرت بر تغذیه ندارد، غذا دهد.
- [۹۹۴] العباس بن علی علیه السلام، ص ۵۳.
- [۹۹۵] کتاب الخصال، ص ۶۸.
- [۹۹۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.
- [۹۹۷] مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ج ۴، ص ۸۶؛ کتاب الخصال، ص ۱۷۷؛ مثير الاحزان، ۲۳.
- [۹۹۸] عمده الطالب، ص ۳۵۶؛ کتاب الخصال، ص ۶۸، باب الاثین.
- [۹۹۹] کتاب الخصال، ص ۶۸، باب الاثین، ح ۱۰۱؛ العباس بن علی علیه السلام، ص ۵.
- [۱۰۰۰] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲.
- [۱۰۰۱] عمده الطالب، ص ۳۵۷.
- [۱۰۰۲] العباس بن علی علیه السلام، ص ۴۱.
- [۱۰۰۳] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۶؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۹۲.
- [۱۰۰۴] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۳۲.
- [۱۰۰۵] العباس بن علی علیه السلام، ص ۴۲.

- [۱۰۰۶] العباس بن علی علیه السلام، ص ۹.
- [۱۰۰۷] العباس بن علی علیه السلام، ص ۴۳.
- [۱۰۰۸] احزاب، آیه ۶.
- [۱۰۰۹] کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۹۸؛ الغارات، ج ۲، ص ۶۵۹؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۲۵؛ مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱. بخشی از خطبه غدیر؛ محدث قمی، کلیات مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.
- [۱۰۱۰] ابصار العین، ص ۵۷.
- [۱۰۱۱] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۹۵.
- [۱۰۱۲] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۹۷.
- [۱۰۱۳] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۹۷.
- [۱۰۱۴] اسرار الشهادة، ج ۲، ص ۴۹۷.
- [۱۰۱۵] ذاریات، آیه ۵۵.
- [۱۰۱۶] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۵۳.
- [۱۰۱۷] ابصار العین، ص ۵۷.
- [۱۰۱۸] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۵۶.
- [۱۰۱۹] العباس بن امیر المؤمنین علیهما السلام، ص ۱۲۵.
- [۱۰۲۰] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۶.
- [۱۰۲۱] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۰-۹۱.
- [۱۰۲۲] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۷.
- [۱۰۲۳] الارشاد، ج ۲، ص ۹۱.
- [۱۰۲۴] ابصار العین، ص ۶۰.
- [۱۰۲۵] پیش از این (در فصل اول درباره آرایش سپاه امام در برابر سپاه نابرابر کوفه به تفصیل سخن گفته شد.
- [۱۰۲۶] الاخبار الطوال، ص ۳۷۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ ابصار العین، ص ۶۱.
- [۱۰۲۷] ابصار العین، ص ۶۱.
- [۱۰۲۸] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۶ با اختلاف کم به نقل از سماوی، ابصار العین، ص ۶۱.
- [۱۰۲۹] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۴۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۹.
- [۱۰۳۰] ابصار العین، ص ۶۱.
- [۱۰۳۱] تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۵.
- [۱۰۳۲] تذکره الخواص، ص ۲۴۹.
- [۱۰۳۳] ابصار العین، ص ۵۸.
- [۱۰۳۴] تذکره الخواص، ص ۱۴۹. اعام الوری، ص ۴۵۴.
- [۱۰۳۵] فرجع الشمر مغضبا.
- [۱۰۳۶] پیش از این پاسخ حضرت عباس علیه السلام به زهیر را آوردیم که فرمود: «تشجعی هذا الیوم، فوالله لاریناک شیئا ما رأیته».
- اسرار الشهادة، ج ۲، ص ۴۹۷.

- [۱۰۳۷] العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.
- [۱۰۳۸] العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.
- [۱۰۳۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- [۱۰۴۰] مقتل الحسین، ص ۳۳۵.
- [۱۰۴۱] تظلم الزهراء، ص ۱۹۸.
- [۱۰۴۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۳۶ - ۳۳۵.
- [۱۰۴۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- [۱۰۴۴] در باب شعارهای حماسی عباس بن علی علیه السلام در بخشی به تفصیل سخن می گوئیم.
- [۱۰۴۵] طبری نام پدر وی را در «رقاد نبی» دانسته است (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۶۸).
- [۱۰۴۶] ابصار العین، ص ۶۲.
- [۱۰۴۷] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۸.
- [۱۰۴۸] ابصار العین، ص ۶۲.
- [۱۰۴۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲.
- [۱۰۵۰] العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام، ص ۳۳۸.
- [۱۰۵۱] مقتل الحسین ابی مخنف و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلاء، ص ۵۷.
- [۱۰۵۲] ریاض المصائب، ص ۴۴۰.
- [۱۰۵۳] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۴.
- [۱۰۵۴] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۸.
- [۱۰۵۵] ابصار العین، ص ۶۲ - ۶۳.
- [۱۰۵۶] ابصار العین، ص ۶۲ - ۶۳.
- [۱۰۵۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.
- [۱۰۵۸] العباس بن علی علیه السلام، ص ۱۱.
- [۱۰۵۹] فت فی عضده ای کسر قوته و فرق عنه اعوانه؛ المنجد فی اللغه، ج ۳، ص ۵۶۶.
- [۱۰۶۰] ابصار العین، ص ۶۲ - ۶۳.
- [۱۰۶۱] المنتخب للطریحی، ص ۴۳۱.
- [۱۰۶۲] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۳۹.
- [۱۰۶۳] موسوعه کلمات الحسین، ص ۴۷۳.
- [۱۰۶۴] ابصار العین، ص ۶۴.
- [۱۰۶۵] اسرار الشهاده، ج ۲، ص ۵۲۴.
- [۱۰۶۶] مشاهدات برخی از خدام حرم شریف آن حضرت، که این روزها به رشته تحریر در آمده، خود شاهد بر صحت این مدعاست.
- [۱۰۶۷] مقاتل الطالبین، ص ۸۹.
- [۱۰۶۸] ابصار العین، ص ۵۴.

- [۱۰۶۹] ابصار العين، ص ۵۴؛ مقاتل الطالبين، ص ۹۰.
- [۱۰۷۰] ابصار العين، ص ۵۴.
- [۱۰۷۱] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۸.
- [۱۰۷۲] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸.
- [۱۰۷۳] اللهوف، ص ۵۰.
- [۱۰۷۴] بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴۶؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۰۷۵] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۸؛ مقاتل الطالبين، ص ۹۰.
- [۱۰۷۶] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۰۷۷] عن الباقر عليه السلام: «انه لم تقع من ذلك الدم قطرة الى الارض.» الملهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۶۹؛ اللهوف، ص ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶؛ مثير الاحزان، ص ۷۰.
- [۱۰۷۸] اللهوف، ص ۵۰.
- [۱۰۷۹] انه بعينك يا ارحم الراحمين. اللهوف، ص ۵۰؛ الملهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۶۹.
- [۱۰۸۰] مثير الاحزان، ص ۷۰؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۲؛ تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۸.
- [۱۰۸۱] المنتخب للطريحي، ص ۴۳۱.
- [۱۰۸۲] تذكرة الخواص، ص ۲۵۲.
- [۱۰۸۳] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۲.
- [۱۰۸۴] الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ مثير الاحزان، ص ۷۰.
- [۱۰۸۵] تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۲۴۵.
- [۱۰۸۶] ابصار العين، ص ۵۴.
- [۱۰۸۷] مقاتل الطالبين، ص ۹۴.
- [۱۰۸۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳؛ مقاتل الطالبين، ص ۹۴.
- [۱۰۸۹] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۹.
- [۱۰۹۰] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶.
- [۱۰۹۱] ابصار العين، ص ۷۳.
- [۱۰۹۲] الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.
- [۱۰۹۳] الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.
- [۱۰۹۴] الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱.
- [۱۰۹۵] مقاتل الطالبين، ص ۸۹.
- [۱۰۹۶] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۵.
- [۱۰۹۷] بحار الانوار، ج ۲۰۲، ص ۴۴.
- [۱۰۹۸] ابصار العين، ص ۲۳.
- [۱۰۹۹] برای اثبات اين مسئله ر ك: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۰ ۲۶۹.
- [۱۱۰۰] ابصار العين، ص ۲۳.



- [۱۱۰۱] الارشاد، ج ۲، ص ۳۰.
- [۱۱۰۲] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۲۴.
- [۱۱۰۳] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۳۸.
- [۱۱۰۴] ابصار العين، ص ۲۴.
- [۱۱۰۵] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.
- [۱۱۰۶] كامل الزيارات، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷.
- [۱۱۰۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳.
- [۱۱۰۸] الارشاد، ج ۲، ص ۹۶.
- [۱۱۰۹] الارشاد، ج ۲، ص ۹۷.
- [۱۱۱۰] مثير الاحزان، ص ۷۲؛ خوارزمي، مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۳.
- [۱۱۱۱] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.
- [۱۱۱۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰.
- [۱۱۱۳] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۵۲.
- [۱۱۱۴] اللهوف، ص ۵۲.
- [۱۱۱۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰؛ نفس المهموم، ص ۲۲۰.
- [۱۱۱۶] موسوعه كلمات الامام الحسين، ص ۴۹۱.
- [۱۱۱۷] مقتل الحسين مكرم، ص ۲۷۷.
- [۱۱۱۸] اللهوف، ص ۵۰.
- [۱۱۱۹] الخصائص الحسينيه، ص ۱۸۸.
- [۱۱۲۰] المنتخب للطريحي، ج ۴، ص ۱۰۹.
- [۱۱۲۱] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.
- [۱۱۲۲] اللهوف، ص ۵۳.
- [۱۱۲۳] اللهوف، ص ۵۱.
- [۱۱۲۴] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۵۰.
- [۱۱۲۵] نفس المهموم، ص ۲۲۱؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۴.
- [۱۱۲۶] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۵۱.
- [۱۱۲۷] نفس المهموم، ص ۲۲۲؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۴؛ اللهوف، ص ۵۲.
- [۱۱۲۸] اللهوف، ص ۵۲.
- [۱۱۲۹] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۴.
- [۱۱۳۰] الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۷۰؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۵.
- [۱۱۳۱] الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ اللهوف، ص ۵۲ - ۵۳.
- [۱۱۳۲] الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۲.
- [۱۱۳۳] اللهوف، ص ۵۴.

- [۱۱۳۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴.
- [۱۱۳۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷؛ اللهوف، ص ۵۵.
- [۱۱۳۶] اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۱۵، و ج ۳، ص ۳۰۴؛ موسوعه کلمات الامام الحسين، ص ۵۰۹ - ۵۱۰.
- [۱۱۳۷] موسوعه کلمات الحسين، ص ۵۱۰.
- [۱۱۳۸] رياض المصائب، ص ۴۶۵؛ موسوعه کلمات الامام الحسين، ص ۵۱۰.
- [۱۱۳۹] امالی الصدوق، ص ۹۸؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۷.
- [۱۱۴۰] بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۵.
- [۱۱۴۱] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۷.
- [۱۱۴۲] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.
- [۱۱۴۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰؛ مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۷.
- [۱۱۴۴] اللهوف، ص ۵۴.
- [۱۱۴۵] الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۷۲.
- [۱۱۴۶] الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.
- [۱۱۴۷] مقتل الحسين خوارزمي، ج ۲، ص ۳۷.
- [۱۱۴۸] ابصار العين، ص ۱۶۹.
- [۱۱۴۹] مقتل الحسين مكرم، ص ۳۱۶.
- [۱۱۵۰] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۵۳.
- [۱۱۵۱] ذخيره الدارين، ص ۴۵۴ - ۴۵۵.
- [۱۱۵۲] تسميه من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۱۰۷.
- [۱۱۵۳] تسميه من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۵۹.
- [۱۱۵۴] تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ ابصار العين، ص ۱۹۴.
- [۱۱۵۵] اللهوف، ص ۶۳۵.
- [۱۱۵۶] مقتل الحسين مكرم، پاورقی ص ۲۲۸.
- [۱۱۵۷] مقتل الحسين مكرم، پاورقی ص ۲۲۸.
- [۱۱۵۸] ابن شهر آشوب، نام ايشان را «سوار بن ابی عمير الفهمی» ضبط کرده است. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۱۱۵۹] ابصار العين، ص ۱۳۵.
- [۱۱۶۰] ابصار العين، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.
- [۱۱۶۱] تسميه من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۱۰۳؛ مقتل الحسين مكرم، ص ۳۱۶.
- [۱۱۶۲] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۰.
- [۱۱۶۳] رجال شيخ طوسی، ص ۷۴.
- [۱۱۶۴] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۷ و ۴۶۹.
- [۱۱۶۵] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۷۶.
- [۱۱۶۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

- [۱۱۶۷] ابصار العين، ص ۱۳۶؛ تسميه من قتل مع الحسين عليه السلام، ش ۱۰۴.
- [۱۱۶۸] ابصار العين، ص ۱۳۶.
- [۱۱۶۹] اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۰.
- [۱۱۷۰] ابصار العين، ص ۹۱.
- [۱۱۷۱] ابصار العين، ص ۹۱.
- [۱۱۷۲] تاريخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۴۹.
- [۱۱۷۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳.
- [۱۱۷۴] نسب قریش، ص ۵۸؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶۰؛ الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقه ص ۲۰۱؛ العلبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۲.
- [۱۱۷۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴ و ۱۰۷.
- [۱۱۷۶] الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹؛ اللهوف، ص ۶۳.
- [۱۱۷۷] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲؛ اللهوف، ص ۶۸ - ۶۹؛ نفس المهموم، ص ۲۴۸؛ مثير الاحزان، ص ۸۹.
- [۱۱۷۸] مثير الاحزان، ص ۹۹.
- [۱۱۷۹] نفس المهموم، ص ۲۸۴؛ مثير الاحزان، ص ۱۰۲.
- [۱۱۸۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷؛ نفس المهموم، ص ۲۸۴.
- [۱۱۸۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۹ با كمى اختلاف در مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ نفس المهموم، ص ۲۸۵ - ۲۸۶.
- [۱۱۸۲] ر ك: الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۸.
- [۱۱۸۳] تاريخ ابى الفداء، ج ۱، ص ۲۱۵.
- [۱۱۸۴] تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۳۲۰.
- [۱۱۸۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۳؛ نفس المهموم، ص ۲۴۶.
- [۱۱۸۶] مناقب آل ابى طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.
- [۱۱۸۷] مقتل الحسين خوارزمى، ج ۲، ص ۳۹؛ اللهوف، ص ۵۸.
- [۱۱۸۸] حياه الامام حسين، ج ۳، ص ۳۰۴.
- [۱۱۸۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵ - ۱۱۶. و ر ك: امالى الصدوق، ص ۱۴۶؛ مقتل الحسين خوارزمى، ج ۲، ص ۴۲.
- [۱۱۹۰] الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹؛ نفس المهموم، ص ۲۴۷؛ اللهوف، ص ۶۴.
- [۱۱۹۱] الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱؛ نفس المهموم، ص ۲۴۸.
- [۱۱۹۲] تنقيح المقال، ج ۲، ص ۳۵۵.
- [۱۱۹۳] اعلام الورى، ص ۳۹۵، كتاب المحبر، ص ۵۶.
- [۱۱۹۴] ذخيره الدارين، ص ۳۱۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۹۸.
- [۱۱۹۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵؛ ينابيع الموده، ج ۳، ص ۸۶.
- [۱۱۹۶] اللهوف، ص ۶۷ - ۶۸؛ السیده زينب، ص ۲۶۹ - ۲۷۰؛ حياه الامام الحسين عليه السلام، ج ۳، ص ۳۴۰.
- [۱۱۹۷] وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۳۹۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۸۱.

- [۱۱۹۸] وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۳۹۶؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۵۳؛ اعلام الوری، ص ۴۱۸؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۸۰ - ۱۸۱.
- [۱۱۹۹] اعلام الوری، ص ۱۲۷.
- [۱۲۰۰] مقتل الحسين مقرر، ص ۳۴۹؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۶۵.
- [۱۲۰۱] شجره طوبی، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۶.
- [۱۲۰۲] تظلم الزهراء، ص ۲۲۴.
- [۱۲۰۳] نمل، آیه ۸۰.
- [۱۲۰۴] مثير الاحزان، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۰؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۷؛ حياة الامام الحسين عليه السلام، ج ۳، ص ۲۳۸؛ السيدة زينب عليها السلام، ص ۲۶۷.
- [۱۲۰۵] السيدة زينب، ص ۲۶۷ - ۲۶۸.
- [۱۲۰۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲؛ مثير الاحزان، ص ۸۸؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹؛ السيدة زينب، ص ۲۶۹.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۲۱  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

